



بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

- دوره جدید، شماره ۱۸ - ۱۹
- دوره پیاپی شماره ۱۹۳ - ۱۹۴، سال سی و نهم
- پاییز و زمستان ۱۴۰۱
- **شورای سیاست گذاری:**
- واعظی احمد | صالحی سیدعباس | پارسانیا حمید
- سبحانی محمد تقی | خسروپناه عبدالحسین
- لک زایی نجف | ایزدپناه عبدالرضا | مهدوی راد محمد علی
- علیزاده مهدی | میرزایی محمدعلی | احمدی مجتبی

○ **صاحب امتیاز:** دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم

○ **مدیر مسئول:** صالحی سید عباس

○ **سر دبیر:** ایزدپناه عبدالرضا

○ **مدیر اجرایی:** اکبریان مجید

○ **هیئت تحریریه:**

ایزد پناه عبدالرضا، زهیری علیرضا، سجادی نژاد سیدرضا، شیرخانی علی، عیسی نیا رضا، فراتی عبدالوهاب، میرزایی محمدعلی و مصطفوی محمدجواد.

○ **نشانی:**

قم/ میدان شهدا/ ابتدای خیابان معلم/ پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی/ دفتر مجله حوزه
صندوق پستی: ۵۹۹-۳۷۱۸۵
تلفن دفتر مجله: ۰۲۵۳۱۱۵۲۶۲۰ نمابر: ۳۷۷۴۲۱۵۹
تلفن واحد توزیع: ۷-۳۷۱۱۶۶۶۶
اینترنت: jh.isca.ac.ir

○ **چاپ:** چاپخانه دفتر تبلیغات اسلامی

○ **قیمت:** ۵۰۰۰۰ تومان

مجله حوزه مولود حوزه پس از انقلاب است. که پرچم روشن فکری حوزوی را در سال های نخست انقلاب اسلامی برافراشت این مجله همراه با رسالتی متولد شد که انقلاب اسلامی بر دوش حوزویان نهاد. مجله حوزه هم پا و در سایه انقلاب اسلامی نزدیک به چهار دهه در عرصه مطبوعات دینی و حوزوی حضوری گونه گون و پررنگ داشت و نخستین مجله صنفی و حوزوی است که از دهه شصت پیرامون سازمان دهی و مأموریت های نوین حوزه در راستای اهداف انقلاب قلم زده است.

● **دهه نخست**، در مسائل صنفی روحانیت مأموریت های جدید آن دربارہ انقلاب اسلامی رقم خورد و حوزویان را به نوسازی تشکیلات و فراگیری علمی فراخواند که پاسخ گوی پرسش ها و نیازهای نوپیدا باشد.

● **دهه دوم**، درخور آن دوره، به شناساندن اسوه گانی پرداخت که در میدان مرزبانی عصری از دین و شکوفایی حوزه و اصلاحات اجتماعی-دینی کامیاب بوده اند، مانند میرزای شیرازی، شیخ مفید، میرزای نائینی، سید جمال الدین اسدآبادی، آیه الله بروجردی، امام خمینی و ...

● **دهه سوم**، در پی نوع نگاه حوزه به موضوعات اجتماعی و انقلابی و نوپدید بود و در هر سه زمینه فراز و فرودهایی داشته است.

امروز در آستانه چهل سالگی انقلاب اسلامی و پیدایی پرسش هایی نوآمد و عصر دیجیتال و جهانی شدن به یاری فرهیختگان و روشن اندیشان حوزوی، هم دغدغه سلامت و طراوت و توفیق انقلاب اسلامی را در سر دارد و هم چونان دهه اول دل نگران ناخوشی «حال حوزه» و دغدغه دار انجام بهینه وظایف و رسالت حوزویان است.

مجله حوزه از موضع فن آوران حوزه پژوه، سخن می گوید و توجیه کننده حال کنونی حوزه و روحانیت نیست، بلکه در پی افق گشایی و فردای تمدن سازی حوزه و روحانیت است.

فهرست مطالب

۴	عبدالرضا ایزدپناه	سرمقاله
مصاحبه		
۱۴	سیدعباس قائم مقامی	منزلت روحانیت و چالش‌های جدید
مقالات		
۴۴	مجید کافی	مدلی برای جامعه پذیری حوزوی
۷۴	رضا عیسی‌نیا	بررسی منزلت اجتماعی - سیاسی روحانیت و تغییرات آن
۹۲	عبدالوهاب فراتی	روحانیت؛ پرسش‌ها و نگرانی‌های جدید
۱۰۰	حسین بستان	ارزیابی ادعای تأثیر حکومت اسلامی بر افول دین‌داری در جامعه
۱۲۱	محمدکاظم کریمی	نقش جناح‌گرایی سیاسی روحانیت در تضعیف باورهای دینی
۱۴۴	محمدجواد مصطفوی	روحانیت اجتماعی و رسالت میدان‌داری، چرا و چگونه
پرونده		
۱۶۲	استاد علی صفائی حائری	مشکلات حوزه و روحانیت
گفتگو		
۱۸۸	محمود حکمت‌نیا	مسئله‌های نوپدید در نظام روحانیت و حوزه‌های علمیه
از آرشیو		
۱۹۶	گروه مسائل حوزه	رسالت‌های اجتماعی حوزه‌ها اصول کلی و شیوه‌های عملی

مقاله



سرمدبیر - عبدالرضا ایزدپناه

حوزه‌های علمیه که خاستگاه علمای ربّانی و مرکز تفقه در دین و تدبیر در امور مسلمین می‌باشد، لازم است با درک زمان و توجه به شأن و توقعی که از آنان در حل مشکلات علمی و فکری جوامع و پاسخ‌گویی به اقبال مردم و هدایت آن‌ها دارد، متحول شده و به رفع نواقص و مشکلات پرداخته و برای امور مهم خود را مهیّا سازند.^۱

در این صورت نه دغدغه‌های مان با مردم و خواسته‌های درست امت اسلامی و دردهای آن‌ها همراه خواهد بود و نه بسته‌های معنوی، فرهنگی و معرفتی مان در مسیر کمال مردم و امت اسلامی قرار خواهد گرفت. عالم دینی اگر زیست‌بومش را درست نشناسد، نه آموزش‌های آن در راه و صراط مستقیم، نه پژوهش‌هایش تراز، نه تبلیغش کارآ و نقش‌گذار خواهد بود.

امروز جوامع از حالت جزیره‌ای و بوم‌زیستی درآمده‌اند، نه تنها جامعه که هر فردی در شبکه جهانی هم گیرنده است و هم نقش‌آفرین؛ بنابراین جهان امروز شبکه‌ای از جوامع در هم تنیده است، اگر بخواهیم فرهنگ و اصالت و استقلال و فرهنگ بومی و دینی مان را نگه داریم، بایست آبخورهای فکری و فرهنگی مان را درست بشناسیم و دهانه‌های ورود فرهنگی و معرفتی بیگانه را رصد و دروازه‌بانی کنیم.

امروز بچه‌های ما پیش از آن که از فرهنگ و جامعه خویش باشند، شهروند جهانی‌اند! امروز اگر یک فرد را به راه کمال و زیست الهی هدایت کنیم گویا جهانی‌سازی را شروع کردیم، که «وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا». امروز نه تنها زیست‌بوم وطنی و اجتماعی مان در خلوت افراد رنگ باخته است که رنگ و فرهنگ جامعه مان را فرآورده‌های

روحانیت برای این که وظیفه الهی‌اش را نیک انجام دهند؛ بایست زیست‌بوم جهانی‌اش را به‌درستی بشناسد و بفهمد که در سپهر هستی کجای جهان ایستاده است.

اگر روحانیان زیست‌بوم جهانی‌اش را درست درنیابند هم در انجام رسالت خویش و هم گونه زیست و تلاش صنفی‌شان سرگردان و در برخی موارد به بی‌راهه کشیده خواهند شد. برای این که جایگاه جهانی‌مان روشن شود؛ بایست ببینیم کجای جامعه مان ایستاده‌ایم و جایگاه روحانیان در جامعه امروز ایران و جهان چگونه است و اندازه سرمایه اجتماعی‌اش را برسنجیم و این کاری بسیار دشوار، ظریف و باریک است. دعوت‌گران دین جهانی اسلام در این دنیا پرشتاب و دگرگون‌پذیر، که هر ساعتی رخدادی نورخ می‌نماید و در زندگی و ساحت جوامع و جهان موجی جدید پدید می‌آورد؛ بایست در همه حال، حرکت جهانی و جامعه خویش را دیده‌بانی کنند و هر روز جایگاه خویش را در این برشدن‌ها و دگرگونی‌ها بررسند و گونه تلاش و دعوت و تبلیغ خود را برسنجد و ببینند هم‌اکنون چه اندازه در میدان عینی و واقعی بوم و جهان مان بازی می‌کنیم و نقش‌آفرین هستیم، مباد و صد مباد که ما در جایی ایستاده باشیم و جامعه مان در جای دیگر؛

ساخت جهان وطنی خودبنیادند؛ با این که زندگی تک سلولی دارند؛ ولی در کار نقش پذیری و نقش گذاری از جهان و در جهان اند. متون دینی از کنج مدرسه ها در سپهر جهان پهن شده است، آخرالزمان دنیای جمع اضداد است، آخرالزمان دوره ویژه ای از تاریخ بشر است که با دوره های پیش از آن تفاوت های فراوانی دارد. این تفاوت ها را ادیان و مذاهب به پیروان شان گوشزد کرده و دشواری دین داری در آن دوره فرادید دین داران و موحدان تاریخ قرار داده اند. هم در متون *انجیل* و *تورات* و هم در منابع روایی اسلامی و شیعی، ویژگی هایی برای این دوره از تاریخ برشمرده اند.

پیامبر اعظم ﷺ در چند روایت، ویژگی های فرهنگی و دشواری دین داری در آخرالزمان را در ۱۴۰۰ سال پیش بیان کرده اند و به پدران نسبت به ایمان فرزندان شان و نسل جوان هشدار داده اند. روایات بسیاری درباره آخرالزمان که به آن ها در فرهنگ حدیث «النهاية في الفتن والملاحم» گفته می شود، که در برخی از آن ها، سیمای فرهنگی آن دوره چنین آمده است:

«يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ بَطُوهُمْ أَهْمُهُمْ وَ نَسَاؤُهُمْ قَبْلَهُمْ وَ دَنَائِيْرُهُمْ دِيْنُهُمْ وَ سَرَفُهُمْ مَتَاعُهُمْ لَا يَبْقَى مِنَ الْإِيْمَانِ إِلَّا أَسْمُهُ وَ مِنَ الْإِسْلَامِ إِلَّا رَنْمُهُ وَ لَا مِنَ الْقُرْآنِ إِلَّا دَرْسُهُ مَسَاجِدُهُمْ مَعْمُورَةٌ وَ

جهانی می گیرد؛ بدین سان است که جوامع مخاطب مبلغان و داعیان رسالت جهانی اسلام مانند دیروز در قوم، محله و کشور بسته زندگی نمی کنند تا با بایدها و نبایدهای فردی بشود آن ها را رستگار کرد، هر فردی برای خود عالمی و جهانی است بنشسته در گوشه ای دارد. این است که ما اکنون؛ افزون بر جامعه پذیری روحانیت، نیاز به جهان فهمی و شناخت جریانات جهانی در همه بودها و نمودهایش داریم. بدون چنین شناخت ها و دانایی ها نه تنها جامعه را به آرمان ها و ارزش های الهی و انسانی نمی توانیم فرا بخوانیم؛ بلکه سردرگمی و بدفهمی جایگاه اجتماعی و جهانی روحانیت حرکت ما را در صراط غیر مستقیم قرار خواهد داد. فهم نادرست جامعه و مناسبات و نقش گذاران و گونه داده ها و فرهنگ آن به جای حرکت در صراط «انعمت علیهم»، به وادی گمراهی؛ چه بسا مغضوبین الهی در خواهیم افتاد. امروز شناخت مغضوبین بدون شناخت نقشه های هزار رنگ استکبار جهانی و صهیون نشاید.

حوزویان برای این که بتوانند رسالت صنفی خویش را درست انجام دهند و در جوامع نقش گذار باشند؛ بایست دوره تاریخی ای را که در آن زیست می کنند، ژرف کاوی کنند. روزگار ما دوره آخرالزمان است، در این دوره افراد و جامعه در

حوزه‌ها در ویتترین نگاه جهانیان قرار گرفته است و متون و منابع دینی از کنج مدرسه‌ها و کتابخانه‌ها بیرون آمده و در سپهر جهانی، پهن شده است و هم چشم‌ها به خلوت عملی و رفتاری روحانیان خیره شده است و هم کوچک‌ترین اشتباه عملی و رفتاری در کوتاه‌ترین زمان در جوامع جهانی پژواک می‌یابد.

دشمنان اسلام و روحانیان در گذشته هم شناخته‌شده بودند و هم میدان کارشان محدود بود؛ ولی امروز هم ناشناخته‌اند و هم با بهره‌وری از رسانه‌های نوین، از دورترین گوشه زمین، حضوری پراثر در نوع زندگی و ذائقه مردم دارند. دیروز مردم دین‌دار تنها مرجع دین‌ورزی‌شان حوزه‌های علمیه و مراجع بزرگوار بودند؛ ولی اکنون هم به خودمرجعی رسیده‌اند و هم از بُردِ هدایت‌گرایی روحانیان، بیرون‌اند.

دیروز مراجع باب دین و دین‌داری و چگونگی سلوک دینی بودند و امروز از راه هوش مصنوعی به بهترین داده‌های دینی و مذهبی در همه لایه‌های آن دست می‌یابند. آنان می‌توانند در تفسیر، کلام، اعتقادات، اخلاق، فقه و شریعت بهترین داده‌ها را برگزینند. چه کنیم:

دوره‌ای می‌رسد که مردم آن دوره، معبودشان شکم‌شان است و زنان‌شان قبله‌شان و دین‌شان پول‌شان و افتخارشان ثروت‌شان می‌باشد، در آن دوران بیشتر مردم ظاهرگرایند، از ایمان تنها اسم آن و از اسلام فقط نوشته آن در اسناد و شناسنامه و مسجدها بسیار آباد و شیک؛ ولی دل‌ها از پیام‌ها و باورهای الهی خالی‌ست.

قُلُوبُهُمْ خَرَابٌ عَنِ الْهُدَى ...^۳

دوره‌ای می‌رسد که مردم آن دوره، معبودشان شکم‌شان است و زنان‌شان قبله‌شان و دین‌شان پول‌شان و افتخارشان ثروت‌شان می‌باشد، در آن دوران بیشتر مردم ظاهرگرایند، از ایمان تنها اسم آن و از اسلام فقط نوشته آن در اسناد و شناسنامه و از قرآن یادگرفتن الفاظ آن مسجدها بسیار آباد و شیک؛ ولی دل‌ها از پیام‌ها و باورهای الهی خالیست.»

و در روایت دیگری است، که در این زمان پای‌وری بر دین و نگاه-داشت عملی دین؛ چونان آتش سوزان در کف دست نگاهداشتن است، نیز در روایتی دیگر رسول اعظم ﷺ پس از این که ویژگی‌هایی از دوره آخرالزمان را می‌فرماید؛ جناب مقداد می‌پرسد،

مؤمنان آن زمان چه کنند، می‌فرماید: «إِذَا التَّبَسَّتْ عَلَيْكُمُ الْفِتْنُ، كَقَطْعِ الْإِيلِ الْمُظْلِمِ فَعَلَيْكُمْ بِالْقُرْآنِ»^۴ آن‌گاه که فتنه‌های گمراه‌گر؛ چونان پاره‌های شب تاریک شما را در خود پیچید، به قرآن پناه برید، قرآن را بفهمید، پیام‌هایش را به مردم برسانید و سبک زندگی فردی و اجتماعی‌تان را قرآنی کنید.»^۵

امروز هم خلوت علمی

یکم: در این روزگار دین بانان و مروّجان و داعیان دین و دین داری؛ بایست خود را به مردم عرضه کنند و فروتنانه به سراغ آن‌ها بروند و متاع فطرت‌پذیر قرآنی را در فضاهاى ابرى و جهانی به نمایش گذارند. این است که میدان کار روحانیان از فضای بسته محله و مسجد و حسینیه و جوامع محدود شهری به سپهر جهانی هجرت کرده است، همه زوایا و خلوت زندگی حوزویان میدان کارزار دشمن و زیر ذره‌بین و نگاه تیز و مسموم آنان است.

بر این اساس شناخت زمان و زبان جهان و جامعه و مردم و ابزارهای دین‌بانی و گسترش آموزه‌ها و داده‌ها و ارزش‌های قرآنی زیرساخت و سنگ زیرین بنای دین‌بانی و تبلیغ و گسترش ارزش‌های الهی و وحیانی است؛ از این رو حوزویان امروز هر کار و گفتار خویش را نخست باید در سپهر ذهن جهانی ببینند و خوب و بد و پژواک آن را در آن

میدان برسنجند و سپس با شیوه‌هایی درخور آن، وارد عمل شوند تا کارشان برای مردم سودمند و کارکردشان نقش‌گذار باشد.

دوم: سنگ زیرین جوامع قسط و عدالت است که «العدل اساس» نه تنها با عدل جامعه برین می‌گردد

که قوام آسمان و زمین بر عدل است «بالعدل قامت السموات والأرض»^۶ عدالت در همه ساحت‌های آن، هدف همه انبیا و مصلحان اجتماعی، سیاسی و دینی بوده است و این اصل باید استیل و جانمایه دعوت و حرکت و جهت و رویکرد داعیان دین و حوزه علوم دینی باشد. بزرگ‌ترین عامل محرک انقلاب عدل و عدالت و حکومتی بر اساس عدالت بود، واگرایی مردم از رژیم شاهنشاهی برای ناراستی، اشرافی‌گری و بی‌عدالتی آن بود. آنان در سیمای این انقلاب عدل علوی، ایثار حسینی و صداقت و راستی سلمان و ابوذر را می‌دیدند و عزت محرومان و ستم‌دیدگان، را بارها امام خمینی علیه السلام فرمود؛ این انقلاب پابرهنگان و مستضعفان است نه اشراف و خوش‌نشینان.

استاد معارف به علوم علوی و رونده سلوک جعفری شادروان علی‌آقای حکیمی - قدس الله نفسه الزکیه - در درس‌هایی که پیش از انقلاب برای این‌جانب داشت می‌فرمود: روحانیت باید

بر مدار دردهای مردم حرکت کند و در جایگاه درد مردم بنشیند، از درد مردم به درد آید و از رنج، جهل و تهیدستی مردم خواب از چشمش ربوده شود، نیز می‌فرمود: هر عالم دینی که بیشتر درد مردم داشته

حوزویان آن‌گاه رسالت وراثت انبیایی‌شان را درست انجام خواهند داد؛ چونان نبی و وصی علیه السلام از درد مردم دردمند شوند. درد ضلالت، درد حیرت، درد گمراهی و درد خسران و زبانی که از شرک و بی‌ایمانی جامعه را بی‌فروغ کرده است.

قرآن بگو؛ گوش بودن و با بردباری حرف دل مردم را شنیدن بهتر است برای شما؛ زیرا قلب آن‌ها با زدن حرف دلشان آرام می‌شود و آماده برای شنیدن وحی و آموزه‌های دین می‌گردند «وَمِنْهُمْ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ قُلْ أُذُنٌ خَيْرٌ لَّكُمْ»^۸.

پیامبر هم که «طِيبٌ دَوَّارٌ بِطَبِئِهِ»^۹ است، درد طرف را می‌شناسد و با ارائه نسخه‌ای درخور آن درد، شفای جان و دل‌شان می‌گردد «وَنُنزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ»^{۱۰}.

چهارم: پرهیز از خودشیفتگی و تکبر هم خدا را به خشم می‌آورد و هم مردم را می‌رماند. رفتار فروتنانه و دل‌خاشع، رمز دلربایی و جذب مردم است. عالم دینی آن‌گاه که فروتنی را با بردباری همراه کند می‌تواند هم جامعه را به سوی خدا و ارزش‌های الهی ببرد و هم بستر و زمینه نقش‌گذاری آموزه‌های وحیانی را گسترده کند. در روایت آمده است «لَا عِلْمَ لِمَنْ لَا حِلْمَ لَهُ»^{۱۱}. آن‌که حلم و بردباری ندارد در حقیقت علم و دانایی هم ندارد، چون با تکبر و خودشیفتگی علم در جهان ذهنی او زندانی می‌شود و هیچ پژوهشی در جامعه پدید نمی‌آید. در روایت دیگر آمده است آن‌که نزد خدا دل‌شکسته و فروتن باشد، دل‌ها آماده پذیرش او می‌شود. برای همین است که خداوند به رسول اعظم ﷺ فرمود: «وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ»^{۱۲}.

باشد، حرکتش راست‌روانه‌تر و سخنش اثرگذارتر خواهد بود.

حوزویان آن‌گاه رسالت وراثت انبیایی‌شان را درست انجام خواهند داد؛ که چونان نبی و وصی ﷺ از درد مردم دردمند شوند. درد ضلالت، درد حیرت، درد گمراهی و درد خسران و زبانی که از شرک و بی‌ایمانی جامعه را بی‌فروغ کرده است، رسول اعظم ﷺ؛ آن‌چنان در هدایت و دستگیری مردم ناآرام و پای‌ور بود که خداوند به او فرمود: ای محمد ﷺ، تو داری برای هدایت و خوشبختی مردم خود را نابود می‌کنی، تو راه را نشان بده، تو رسالت خود را درست ابلاغ کن و برسان. نمود رخشان این دردمندی، ناله‌های شبانه امیر موحدان و سرکشی شبانه به خانه‌های یتیمان و بیوه‌زنان است، برای همین گفته‌اند هر که در دش بیشتر است به پیامبر و اولیای الهی نزدیک‌تر است و «الْبَلَاءُ لِّلْوَلَاءِ»^۷.

سوم: بیشتر بشنویم، پای درددل مردم بنشینیم، تنها یک‌طرفه حرف نزنیم، زیاد حرف زدیم و کم شنیدیم. رسول اعظم ﷺ با این‌که مأمور ابلاغ بزرگ‌ترین دین آسمانی

بود و خط اصلی حرکتش و هدایتش انذار و تبشیر بود، چنان بردبارانه به درددل مردم گوش فرا می‌داد که کفار به ستوه آمده و بر این کار حضرت خُرده می‌گرفتند. در قرآن آمده است که برخی کفار می‌گویند: او فقط گوش است، به پیروان

هان ای مؤمنان؛ چرا سخنانی را می‌گویید که خود عمل نمی‌کنید. خداوند سخت خشمگین می‌شود از این‌که چیزی بگویید و دیگران را به آن فراخوانید ولی خودتان آن را به جای نیاوردید.

پنجم: روحانیان؛ بایست بهترین نماد و نمود دین‌داری و پاسداری رفتاری از ارزش‌های الهی باشند، آن را که از مردم می‌خواهند و مردم را به سوی آن‌ها فرامی‌خوانند در رفتار و سلوک و سبک زندگی فردی، خانوادگی و اجتماعی‌شان آشکار و پرنمود باشد.

خداوند عالمان بی‌عمل را چنین خطاب می‌کند:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا! تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ»؛^{۱۳} هان ای مؤمنان؛ چرا سخنانی را می‌گویید که خود عمل نمی‌کنید. خداوند سخت خشمگین می‌شود از این‌که چیزی بگویید و دیگران را به آن فرا بخوانید ولی خودتان آن را به جای نیاوردید.

در روایت است عالم بی‌عمل پند و موعظه و نصیحتش بر دل‌ها نمی‌نشیند: «زَكَّاتٌ مُوعِظَتُهُ»^{۱۴} و چونان درختی بی‌بار است. و «الْعَالِمُ بِلَا عَمَلٍ، كَالشَّجَرِ بِلَا ثَمَرٍ» کسی که می‌خواهد بر منصب رهبری مردم بنشیند، باید مرجع دینی یا آموزگار ارزش‌های الهی باشد، نیز بایست نخست نفس خود را بر آن آموزه‌ها و ارزش‌ها وابدارد: «مَنْ نَصَبَ نَفْسَهُ لِلنَّاسِ إِمَامًا فَلْيَبْدَأْ بِتَعْلِيمِ نَفْسِهِ قَبْلَ تَعْلِيمِ غَيْرِهِ»؛^{۱۵} آن‌که به میدان رهبری دینی، سیاسی و اجتماعی امامت جمعه و جماعت پا می‌گذارد بایست نخست نفس خود را تربیت کند و به آموزه‌ها و ارزش‌های الهی بیاراید. «هر آن‌که در عمل، احکام و دستوره‌های الهی را با جان و دل پذیرا باشد، آفریده‌های هستی و دل‌های مردم پذیرای سخن و راه و روش او می‌شوند.

در این باره آموزه‌ها و سخنان بسیاری از اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام، رسیده است که در این نوشته نگنجد تنها به یک روایت از امام حسن عسکری علیه‌السلام درباره ویژگی‌های وارثان انبیا و نایبان اوصیا که خط اصیل امامت را فراراه پیروان اهل بیت علیهم‌السلام در دوران غیبت کبرا قرار می‌دهد و عالمان، هادیان و راهبران حقیقی را به آیندگان شناسانده و خط اسلام ناب را در درازنای تاریخ تا ظهور عدالت گستر جهان، فراروی و فراراه مسلمانان قرار می‌دهند، بسنده می‌کنیم: «فَأَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَائِنًا لِنَفْسِهِ، حَافِظًا لِدِينِهِ، مُحَالِفًا لِهَوَاهُ، مُطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهُ فَلِلْعَوَامِ أَنْ يُقَلِّدُوهُ».^{۱۶}

فقیهی شایسته اقتدا و مرجعیت دینی است که واردات نفسش را دروازه‌بانی کند و آن را از هر آلودگی نگاه دارد، عالمی شایسته پیروی است که توانایی نگهبانی دین و مدیریت جوامع دینی را در دوره غیبت داشته باشد، مرزهای اعتقادی و فرهنگی امت اسلامی را رصد کند و از شبیخون دشمن به باورها و ارزش‌های اسلامی و گمراه کردن نسل جوان نگاه دارد و همه راه‌های کور و پنهان ورود دشمن را دیده‌بانی کند و راه را بر نفوذ دشمن در دل و فکر مردم و جامعه ببندد. این جز با پا نهادن بر سر هوا و هوس و حرکت بر مدار فرامین و ارزش‌های الهی و سلوک قرآنی و پیروی نظری و عملی از خط امامت و ولایت نشاید.

آورید. آنان در این حال راهزنان امت من اند نه هادیان به آن. در این مهم هم داده‌های ارزشمند و انسان‌ساز و جامعه‌پردازی از پیامبران و امامان علیهم‌السلام، داریم و رهنمودهای بسیار راهبردی در چگونگی روی‌آوری و واگرایی مردم از دین و عالمان دینی که آن را به گاهی دیگر وا می‌نهییم: «لَعَلَّ اللَّهَ يُحْدِثُ بَعْدَ ذَلِكَ أَمْرًا»^{۱۸}. کوتاه سخن آن‌که روحانیان شیعه در روزگاری تلخ و شیرین و دشوار و رخشان، راهی بسیار باریک و بُرنده و جهانی پر از فرصت و تهدید فرارو دارند که باید تلاش و سبک زندگی و سلوک آنان برآزنده جامعه دینی باشد و روزبه‌روز به کارگزاری جامعه دینی نزدیک و نزدیک‌تر شوند و با دیدگاهی فراخ و تراز و درخور،^{۱۹} هدایت امت اسلامی و گسترش جهانی دین و ارزش‌های دینی را پاس دارند و در این دوره دیجورِ فترت، حیرت، فتنه و یأس با دعوت بُروز و تراز و درست خویش به مصاف فترت و کمبودها روند و فاصله میان ذهن جامعه و حقایق دین را در قالب‌های دلپذیر و دریا پر کنند و با نشان دادن زیبایی‌ها و آموزه‌ها و معارف فطرت‌پسند مکتب اهل بیت علیهم‌السلام به مردم دنیا، به مصاف حیرت‌ها و سرگردانی‌هایی که از ویژگی‌های آخرالزمان است بروند و با دفاع همه‌جانبه و جامعه‌پذیر به مصاف فتنه‌هایی که ذهن و روان مردم

ششم: در قلّه همه این ویژگی‌های روحانیان، وارستگی و پیراستگی از دنیا و دوری از اشرافی‌گری و تجملات است. روحانیان همان‌طور که دعوت‌شان به بهره‌گیری از دنیا و نعمت‌ها و بهره‌های آن برای آخرت است؛ بایست در سبک زندگی خودشان رنگ و آهنگ آخرت پرنمود باشد. دانش دین و علوم انسان‌ساز الهی با تشریفات و تعلقات و تجملات راست نیاید. با وارستگی از همه آرایه‌های دلربای دنیایی است که نور دانش و دانش‌های نورانی و بالنده سازوجان‌پرور و ذهن‌گستر در قلب و فکر انسان می‌تابد.

عالم دینی و قرآنی با دنیا در دو سوی کمال و انحطاط‌اند. ذات دنیا، بازی، بیهوده‌گری، فریفتگی و تفاخر با داشته‌های آن به مردم و ثروت‌اندوزی است که بسیار لرزان و بی‌دوام و نابودشدنی است:

«اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَهَوٌّ وَزِينَةٌ وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ يَهِيجُ فَتَرَاهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ يَكُونُ حُطَامًا»^{۱۷}.

رسول اعظم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود: علمای دین و دانش‌آموختگان حوزه امین‌های پیامبرانند در فهم درست دین و ابلاغ و گستردن راستین آن، تا گاهی که دنیاگرا نشده‌اند، اگر دنیاپرست شدند، دین‌تان را از آن‌ها نگیرید و آنان را لکه ننگی بر سیمای پرفروغ دین به شمار

را پریشان و توانمندی دین را در اداره زندگی بشر با تردید روبه‌رو کرده است، بروند و گروه‌های کور را از دل و دین و ذهن مردم بگشایند و پاک‌دینان؛ به‌ویژه جوانان و نوجوانان جهان را از طوفان فتنه و هوا و هوس‌ها برهانند.

با بیان و برنمودن تلاش‌های مخلصانه عالمان مجاهد و خدمات و دستاوردهای نظام اسلامی به میدان مبارزه با ویروس ویرانگر و ایمان‌شکن یأس بروند و مردم را از افتادن در دره هولناک ناامیدی نجات بخشند و در این چهار عرصه و چهار تهدید به مهندسی اجتماعی پرداخته و با شناخت دقیق و بهره‌برداری درست از ظرفیت‌ها، ظرافت‌ها، راهبردها، آموزه‌های فرهنگی و دینی و اخلاقی و اعتقادی را در رگ‌ها و لایه‌های جان مردم و جوامع جهانی جاری سازند.

در این شماره برخی داده‌ها در «منزلت اجتماعی روحانیان» و تهدید و فرصت‌های فراروی حوزویان پرداخته‌ایم و *إن شاء الله* در شماره دیگر «روحانیت و سرمایه‌های اجتماعی» آن را بر میز بررسی و واریسی قرار خواهیم داد. بماند و کرمه و فضله.

پی‌نوشت:

۱. مقام معظم رهبری، ۱۳۷۱/۲/۲۰.
۲. مانده، آیه ۳۲.
۳. محمد شعیری؛ جامع‌الاکابر؛ ج ۱، ص ۱۲۹.
۴. محمد بن یعقوب کلینی؛ ترجمه اصول کافی؛ ج ۲، ص ۴۵۹ و شیخ حر عاملی؛ وسائل الشیعه؛ ج ۲، ص ۱۷۱.
۵. محمد شعیری؛ جامع‌الاکابر؛ باب ۸۸، حدیث ۲.
۶. میرزا محمد قمی مشهدی؛ تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب؛ ج ۱۲، ص ۵۶۱.
۷. محمد بن یعقوب کلینی؛ ترجمه اصول کافی؛ ج ۲، ص ۱۰۹، ۲۵۲-۲۵۳. شیخ حر عاملی؛ وسائل الشیعه؛ ج ۳، ص ۲۵۲ و ۲۶۳؛ ج ۱۲، ص ۱۷۵.
۸. توبه، آیه ۶۱.
۹. صبحی صالح؛ نهج البلاغه؛ خطبه ۱۰۸.
۱۰. اسراء، آیه ۸۲.
۱۱. عبدالواحد بن محمد تمیمی آمدی؛ غرر الحکم و درر الکلم؛ ج ۱، ص ۷۸۳.
۱۲. آل عمران، آیه ۱۵۹.
۱۳. صف، آیات ۲-۳.
۱۴. محمد بن یعقوب کلینی؛ ترجمه اصول کافی؛ ج ۱، ص ۴۴.
۱۵. نهج البلاغه؛ کلمه قصار ۷۳.
۱۶. شیخ حر عاملی؛ وسائل الشیعه؛ ج ۲۷، ح ۱۰.
۱۷. حدید، آیه ۲۰.
۱۸. طلاق، آیه ۱.
۱۹. *الْفَقَهَاءُ أُمَّةٌ الرُّسُلُ مَا لَمْ يَدْخُلُوا فِي الدُّنْيَا قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَا دُخُوهُمْ فِي الدُّنْيَا قَالَ إِتِّبَاعُ السُّلْطَانِ فَإِذَا فَعَلُوا ذَلِكَ فَأَخَذَرُوهُمْ عَلَى دِينِكُمْ* (محمد بن یعقوب کلینی؛ اصول کافی؛ ج ۱، ص ۴۶).

۳. عاملی، شیخ حر؛ وسایل الشیعه؛ ج ۲، ۳، ۱۲ و ج ۲۷، ح ۱۰، قم: مؤسسه آل البيت (علیهم السلام) لإحياء التراث، ۱۴۱۴ ق.
۴. قمی مشهدی، میرزا محمد؛ تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب؛ ج ۱۲، قم: انتشارات دارالغدیر، ۱۳۸۱.
۵. کلینی، محمد بن یعقوب؛ ترجمه اصول کافی؛ ج ۱، ۲، تهران: قائم آل محمد، ۱۳۸۵.

منابع:

- *قرآن کریم.
** نهج البلاغه.
۱. تمیمی آمدی، عبدالواحد بن محمد؛ غرر الحکم و درر الکلم؛ ج ۱، چ ۲، قم: دار الكتاب الاسلامی، ۱۴۱۰ ق.
۲. شعیری، محمد؛ جامع الاخبار، باب ۸۸، ج ۲، ۱، چ ۱، نجف: مطبعة حیدریة، بی تا.



مَنْزِلَتِ رُوحَانِيَّتِ و چالش‌های جدید

آیت‌الله سید عباس قائم مقامی^۱ از اساتید فقه و حکمت حوزه و دانشگاه است. ایشان مجتهد ژرف‌اندیشی است که در همه ساحات‌های پژوهشی و اندیشه‌ورزی، هم سنت‌ها و اصالت‌های حوزوی را پاس می‌دارد و هم سازوکار ظهور دین بر سپهر جامعه و جهان را از منابع قرآن و سنت برمی‌نماید. ایشان سالیانی دراز از فقیهان، فیلسوفان و عارفان تهران و قم بهره‌ها برد و بنیادهای معرفتی دین و اصول القا شده از علوم اهل بیت علیهم‌السلام را نیک بیاموخت. هم شَهِد شیرین معارف و آموزه‌های قرآن و اهل بیت علیهم‌السلام را در عمل نوش کرد و هم راه بلاغ و ابلاغ محاسن و زیبایی‌های مکتب اهل بیت علیهم‌السلام را خوب دریافت. مطهری‌وار بر کرسی پژوهش و آموزش می‌نشیند و پیام‌های انسان‌ساز و جامعه‌پرداز دین را مجتهدانه و خردپسندانه تبیین می‌کند.

از طرف جامعه احساس نمی‌شود. این به نظرتان ناشی از چیست؟ آیا می‌توان گفت که جایگاه روحانیت و مرجعیت از گذشته تا کنون دستخوش تغییر شده یا این که سطح دین‌داری در جامعه کاهش پیدا کرده؟

استاد: بنده چون بیش از هر چیز یک معلم هستم، ذهنم همیشه در این‌گونه سؤالات به این موضوع منعطف می‌شود که باید «تعریف محور» بود. وقتی می‌گوییم شأن روحانیت تغییر پیدا کرده نخست باید ببینیم که اصلاً شأن روحانیت چه بوده که حالا می‌گویند تغییر کرده است؟ این سؤالی است که معمولاً در ارزیابی‌ها و بررسی‌ها، مورد غفلت قرار می‌گیرد.

به صورت تاریخی اگر برای روحانیت از تاریخ غیبت کبرا، یک نقطه شروع در نظر بگیریم که تقریباً هم فرض درستی است، می‌توان آن را به نهاد و کالت در عصر ائمه عسکریین (علیهم‌السلام) بازگرداند. حدود هزار سال است که ساختار و نهادی شکل گرفته که در شکل‌گیری و تثبیت آن، مجموعه‌ای از مسائل تاریخی، معرفتی، عاطفی، سیاسی، اجتماعی و حتی اقتصادی دخیل بوده است، یعنی مجموعه‌ای از عوامل قدسی و عرفی در شکل‌گیری نهاد هزار ساله روحانیت دخالت داشته است. در این هزار سال مهم‌ترین وجه اجتماعی و تاریخی این نهاد، تقابل آن با قدرت بوده است. نقد قدرت و فاصله‌گیری انتقادی از قدرت، مهم‌ترین ویژگی اجتماعی روحانیت بوده که صد البته ماهیت اعتقادی و اخلاقی داشته و همین به

حضور او در مرکز اسلامی هامبورگ آلمان فرصتی شد تا زیر و بم روش‌های پیام‌رسانی و ادیان دیگر؛ به‌ویژه مسیحیت را از نزدیک بررسی و با طرح‌های نرم‌افزاری آن‌ها در رویارویی با اسلام؛ به‌ویژه مکتب اهل بیت (علیهم‌السلام) آشنا شود و مدعیات کلیسائشینان را بر میز نقد نهد. او توانست در آن مدت کوتاه چهره نو و خردپسندانه‌ای از تشیع فرادید نخبگان و عالمان آن دیار قرار دهد. دارای تألیفات و مقالات گوناگونی در حوزه‌های معرفتی و اجتماعی؛ همچون «تاریخ بی‌پایان»، «تأملات فلسفی»، «قدرت و مشروعیت»، کتاب دوازده جلدی سلسله مباحث ولایت فقیه و الهیات شرک و ... می‌باشد.

«حوزه»

با همه انتقادات، کارنامه چهل ساله روحانیت مثبت است

پرسش: امروز برخی مسائل که در پیش‌بحث‌های حجره‌ای در حوزه بود به فضای رسانه‌ای کشیده شده است. مسئله نقد روحانیت و شأن روحانیت. از نظر شما جایگاه روحانیت از گذشته تا کنون چقدر تفاوت کرده؟ چه در تحریم تنباکو، چه ملی شدن بانک، چه نهضت ملی نفت و در ابعاد بزرگ‌تر در انقلاب اسلامی، یک روحانی پرچم‌داری و رهبری جنبش‌های مردمی را در دست داشت. اما الآن به جایی رسیدیم که مراجع از تریبون‌های مختلف نسبت به ناهنجاری‌های اجتماعی در جامعه نقد می‌کنند؛ ولی تغییر محسوسی

این صفات این گونه در مردم اثرگذار و صاحب نفوذ باشد. حالا سخن گویی روحانیون از جانب دین و مبلغ و پاسداری از نهاد دین باز عمیقاً بر این ویژگی می‌افزاید. دین در اعماق فطرت و درون انسان‌ها حضور دارد و برآمده از عمیق‌ترین خواسته‌ها و باورهای انسان است.

مجموعه این سه ویژگی «نقد قدرت و تقابل با آن»، «نخبگی همراه با هم‌زبانی با بدنه جامعه» و «سخن‌گویی دین» نهاد روحانیت را تبدیل به یک نهاد بی‌رقیب کرده است؛ افزون بر این سه وجه، در طول این هزاره علی‌الاصول خود روحانیان نیز در ارتباطات‌شان با مردم، با اخلاق، رفتار و معنویتی که داشتند دائماً بر این سرمایه می‌افزودند، یعنی نه تنها از سرمایه نهادی خود هیچ کم نمی‌کردند بلکه تصاعدی بر آن می‌افزودند و این نکته بسیار مهمی است. ببینید

در شرایط طبیعی حتی اگر روحانیون از این سرمایه نهادی فقط استفاده می‌کردند و چیزی بر آن نمی‌افزودند، باز افراد روحانیت، در نگاه عموم محبوب‌ترین‌ها می‌شدند. چون این سرمایه خیلی فزاینده است و به صورت بالنده قدرت این را دارد تا هر کسی که به آن انتساب و اتصال داشته باشد را حمایت و تغذیه کند. اما روحانیت، بر اساس میراث تاریخی‌ای که

خودی خود این نهاد را به سمت بدنه جامعه و به تعبیر امروز بخش‌های مدنی جامعه نزدیک‌تر می‌کرد.

این فقط یک جهت نهاد روحانیت بوده، که خود همین جهت به تنهایی کافی است برای این که یک قشری را محبوب و مطلوب بدنه‌های اجتماعی کند.

اما بالاتر از این، روحانیت از امتیازهای دیگری هم برخوردار بود که باز این محبوبیت، نفوذ و اثرگذاری را در اقشار مختلف جامعه و لایه‌های درونی جامعه تقویت و تعمیق می‌کرد. یکی از مهم‌ترین این ویژگی‌ها این بود که روحانیت از یک «نخبگی توأمان» برخوردار بود. نخبگی توأمان به این معنا که در عین حالی که از ویژگی‌های ممتازی نسبت به عموم افراد جامعه برخوردار بود، یعنی بهره‌مندی از سواد، علم و دانش - به‌ویژه در دوره‌هایی که قشر باسواد و فرهیخته کمتر بوده اند - اما هیچگاه این نخبگی باعث نشد که روحانیان و نهاد روحانیت، متمایز از بدنه اجتماعی قرار گیرند و هم‌زبانی خود با بدنه مردم را از دست بدهند.

که قشر باسواد و فرهیخته کمتر بوده اند - اما هیچگاه این نخبگی باعث نشد که روحانیان و نهاد روحانیت، متمایز از بدنه اجتماعی قرار گیرند و هم‌زبانی خود با بدنه مردم را از دست بدهند. این یک ویژگی شگرف است که فردی یا نهادی در عین نخبگی، در متن جامعه و هم‌زبان و هم‌ادراک با آن باشد. هیچ نهادی را نمی‌توانید پیدا کنید که با برخورداری از

یکی از مهم‌ترین این ویژگی‌ها این بود که روحانیت از یک «نخبگی توأمان» برخوردار بود. نخبگی توأمان به این معنا که در عین حالی که از ویژگی‌های ممتازی نسبت به عموم افراد جامعه برخوردار بود، یعنی بهره‌مندی از سواد، علم و دانش - به‌ویژه در دوره‌هایی که قشر باسواد و فرهیخته کمتر بوده اند - اما هیچگاه این نخبگی باعث نشد که روحانیان و نهاد روحانیت، متمایز از بدنه اجتماعی قرار گیرند و هم‌زبانی خود با بدنه مردم را از دست بدهند.

رسد که این مقوله پس از پیروزی انقلاب، دستخوش تغییر شده است، چون روحانیت وارد بدنه حاکمیت شده است.

استاد: من هم برای همین پیشینه و سابقه تاریخی این موضوع را بیان کردم و آن را به دو بخش تقسیم کردم. حالاً روحانیت با این سابقه که گفتم، اینک یک لاقه‌ای هم پیدا کرده که باید نسبت به آن سابقه و کارنامه پیشین، این لاقه و کارنامه پسین را بسنجیم. من هنوز وارد این بحث دوم نشده‌ام و فقط اشاره‌ای به سابقه تاریخی کردم که روحانیت با پیشینه هزار ساله، حالا با یک پسینه چهل ساله پس از انقلاب هم روبه‌رو شده است.

پرسش: البته در آن هزار سال در خیلی از مقاطع تاریخی، روحانیت در کنار قدرت هم بوده. مثلاً در دوره صفویه، مقام شیخ‌الاسلامی داشته‌اند.

استاد: حتی پیش‌تر از آن هم چنین بوده است، جناب خواجه نصیرالدین طوسی که وزیر هولاکوخان بود.

پرسش: منظورم این است که آن‌ها در کنار قدرت بودند و محبوب هم بودند، یعنی در عین حالی که شاید به نوعی چسبیده به قدرت بودند محبوب هم بودند. شاید چون به قدرت نگاه ابزاری نداشتند.

استاد: اولاً من به سابقه هزارسالانه نهاد روحانیت اشاره کردم و منافاتی با این ندارد که در برهه‌هایی از این تاریخ طولانی، افرادی از روحانیت به گونه‌ای دیگر عمل کرده باشند.

از ایشان در دست داریم معمولاً از این سرمایه استفاده مصرفی و شخصی نکرده‌اند و با عملکرد علمی و عملی خود آن را افزایش می‌دادند.

یعنی در اعصار گذشته فرضاً بنده به عنوان یک فرد روحانی، آخوند، منبری، امام جماعت محله و یا مرجع تقلید، درست است که مشروعیت را از انتساب به این نهاد که برخوردار از آن سه خصوصیت بی‌ظنیر و بی‌بدیل است می‌گرفتم اما در عین حال، دائم بر این سرمایه می‌افزودم. مردم، سلوک معنوی من و بی‌اعتنایی‌ام را به دنیا می‌دیدند، ایثار و مهرورزی‌ام را نسبت به خودشان می‌دیدند، همراهی مرا با خود در نشیب و فراز زندگی می‌دیدند و با مشاهده من به عنوان یک الگوی عینی و عملی، اطمینان و باور عمیقی نسبت به آموزه‌های دینی پیدا می‌کردند. ده‌ها ویژگی و خصوصیت اخلاقی و رفتاری دیگر، در کنار آن نخبگی و هم‌زبانی توأمان، روحانیت را در نگاه آنان تبدیل به نمونه‌ای بی‌رقیب کرده بود. به طور طبیعی عاشق و معتقد به من روحانی با این خصوصیات می‌شوند؟ این طبیعت انسان است. «الانسان عبید الاحسان». می‌خواهم بگویم این گذشته روحانیت بوده، حالا یک‌باره اتفاقی افتاد و تاریخ ورق خورد. حالا باید ببینیم که کدام یک از این عناصر در این گذار تاریخی دستخوش تغییر شده است؟

پرسش: اگر از همان محور اول که به قول شما «نقد و تقابل با قدرت» بوده بخواهیم به بررسی نقش روحانیت بپردازیم، به نظر می

در این بحث آنچه که به عنوان سابقه و عملکرد نهادی به ثبت رسیده، اهمیت دارد و «نقد قدرت» را به عنوان یکی از سه «کارکرد نهادی» مؤثر بر جایگاه روحانیت عرض کردم. ثانیاً در همان زمانی هم که مد نظر شماست، مجموعه‌ای از بزرگان روحانیت در ایران و نجف نظیر جناب محقق اردبیلی و یا جناب ملاصدرا و یا حتی جناب فیض کاشانی و در

چارچوب همان کارکرد نهادی، از قدرت فاصله و منتقد بودند، یا حتی کسی نظیر شیخ بهایی نیز که ظاهراً همراهی با قدرت داشته، شواهد گویایی وجود دارد که فاصله انتقادی خود را حفظ می‌کرده است و از این جهت مثلاً با کسی چون محقق کرکی تفاوت داشته است. و اساساً در مورد برخی از این بزرگان انگیزه اصلی‌ای که آنان را به این حوزه می‌کشاند که همراهی‌هایی هم با قدرت داشته باشند، همان مهار قدرت و نقد مصلحانه و مؤثر بوده است، حالا این که چقدر

در واقعیت مؤثر بوده و آیا تجربه قابل دفاعی از این شیوه نقد و مهار به دست می‌آورده‌اند سخن دیگری است.

اما نمونه تاریخی آن را هم گاهی در میان برخی از اصحاب ائمه علیهم‌السلام می‌بینیم؛ مثل جناب علی ابن یقطين که از خواص

اصحاب امام کاظم علیه‌السلام و از بزرگترین محدثان و متکلمان شیعی است و در جوامع روایی شیعه روایات ارزشمند زیادی از او ثبت شده، با این حال با اذن امام کاظم علیه‌السلام در دستگاه خلافت عباسی وارد شد و مدت‌ها امین و وزیر هادی عباسی و هارون الرشید بود. ولی حضور او در کنار قدرت هرگز موجب نشد استراتژی شیعیان در تقابل با قدرت مخدوش شود. لازمه نقد، فاصله انتقادی

است اما منافاتی با این ندارد که همراهی‌هایی هم داشته باشد.

اتفاقاً لازمه فاصله انتقادی همیشه «بر سلطه بودن»، یعنی «مقابل قدرت بودن» نیست، مثل آنچه که برخی از روشنفکران ما می‌گفتند. نخیر، مهم آن است که نتیجه کار، نقد قدرت باشد. حال اگر پاره‌ای همراهی‌ها به مهار و کنترل قدرت بینجامد، آیا باید از آن چشم پوشید یا این که شجاعانه آن را پذیرفت؟ این آموزه مهمی است که نقد قدرت را مثل

خیلی از مفاهیم دیگر باید معیاری تعریف کرد نه شکلی و صوری. و اتفاقاً در ادامه بحثمان در مورد لاحق‌ه روحانیت به این آموزه ارزشمند نیازمندیم. با قدرت بودن اگر به معنای تقدیس قدرت و کمک به لجام گسیختگی آن باشد، آلودگی و تباه شدن است. اما اگر با

نقد قدرت را مثل خیلی از مفاهیم دیگر باید معیاری تعریف کرد نه شکلی و صوری. و اتفاقاً در ادامه بحثمان در مورد لاحق‌ه روحانیت به این آموزه ارزشمند نیازمندیم. با قدرت بودن اگر به معنای تقدیس قدرت و کمک به لجام گسیختگی آن باشد، آلودگی و تباه شدن است. اما اگر با راهیابی به قدرت و یا با کنار آن قرار گرفتن، می‌توان به دریده شدن پرده دروغین قداست از چهره قدرت و مهار نهادینه آن کمک کرد، و در عین حال آن را به خدمت عدالت و استیفای حداکثری حقوق عامه درآورد، چرا نباید چنین کرد؟

توأم با واقع بینی باشد. من شخصا سابقه کمی در نقد هم لباسی‌های خودم ندارم و لااقل از بیست سال پیش این حرف را زده‌ام و کم و بیش هم منتشر شده. یادم می‌آید اواسط دهه هفتاد مصاحبه‌ای کرده بودم راجع به همین بحث روحانیت و تأکید کردم که حضور روحانیت در مسائل اجرایی نباید تداوم یابد، اگر در برخی بخش‌های نظارتی حضور این قشر قانوناً و منطقاً اقتضاء می‌کند، اما هیچ الزامی به ترجیح روحانیت برای حضور در شئون اجرایی نیست. این مصاحبه بازتاب‌هایی هم داشت و یکی از کسانی که واکنش نشان داد مرحوم آیت‌الله مهدوی کنی بود؛ که من برای‌شان توضیح دادم و قانع‌کننده بود.

بنابراین به جد معتقد به نقد جدی عملکرد روحانیت هستم. اما در عین حال نباید واقعیت‌ها را نادیده گرفت و از جاده انصاف خارج شد. یادم می‌آید یک وقت حدود سال ۷۷-۷۸، زمانی که هنوز صدام در قدرت بود ولی اوضاع عراق به سمت فروپاشی بود، به شهید آیت‌الله حکیم به حالت شوخی-جدی گفتم: «آقا شما مواظب باشید که رفتید و رهبر عراق شدید، خراب کاری‌های ما را تکرار نکنید، از تجربه ما در ایران استفاده کنید». با آن که لحن من خیلی جدی نبود اما یک‌باره ایشان خیلی جدی شد و گفت: «فلانی چه می‌گویی؟ کجا خراب کردیم؟ بله، اشکالات هست اما روحانیت با آن که تجربه چنین کارهایی را نداشته، با این حال چه تحول

راهیابی به قدرت و یا با کنار آن قرارگرفتن، می‌توان به دریده شدن پرده دروغین قداست از چهره قدرت و مهارنهادینه آن کمک کرد، و در عین حال آن را به خدمت عدالت و استیفای حداکثری حقوق عامه درآورد، چرا نباید چنین کرد؟ مهم این است که نباید به قدرت قداست بخشید، نباید تقدیس قدرت کرد، نباید قدرت را افسارگسیخته تعریف کرد. ولی مگر حضرت امیرعلیه‌السلام صاحب قدرت نشد؟ ایشان رئیس امپراطوری بزرگ اسلامی آن زمان و محور و مرکز قدرت بود اما در عین حال پایه‌گذار نقد و مهارنهادینه قدرت در تاریخ تفکر اسلامی است.

پرسش: با این که اشاره داشتید علی‌رغم نزدیکی روحانیت به قدرت، نباید به قدرت قداست بخشید ولی بعد از انقلاب با توجه به این که بسیاری از روحانیون در جایگاه‌های حاکمیتی حضور داشتند، شاید کمتر شاهد نقد حاکمیت از طرف روحانیت بودیم.

استاد: من در ابتدا به یکی، دو نکته اشاره می‌کنم و بعد بحث‌مان را ادامه می‌دهیم. اولاً آن سابقه هزار ساله را که یادآور شدم برای آن بود که بعد این سابقه چهل ساله اخیر را بگویم. اولین چیزی که به ذهن هر ناقد یا منتقد منصفی می‌آید، این است که آن پیشینه هزار ساله با این پسینه چهل ساله اصلاً توازن ندارد. خود این عدم توازن قاعدتاً ما را به یک موضع انصاف در نقد دعوت می‌کند، و آن این که باید هر نقدی که نسبت به این عملکرد چهل سال صورت می‌گیرد،

به بعد شاهد و ناظر بوده‌ام؛ (چون جوانان و نوجوانان آن موقع بسیار بیش از سنّشان قدرت درک و انگیزه و انرژی داشتند). مردم آن زمان به روحانیت بسیار مراجعه می‌کردند. حتماً موضع امام را از همان اول می‌دانید که تأکید داشتند روحانیت فقط نقش نظارتی بپذیرد و ورود در مدیریت اجرایی نداشته باشد. برای همین بود که امام علیه السلام بهمن ماه وارد ایران شدند و اسفندماه به قم رفتند.

یعنی نگذاشتند به سال نو برسد حتی به دو ماه نرسید که ایشان به قم رفتند. این در عین حال یک حرکت نمادین بود. امام، پدر انقلاب بود و قصد فاصله گرفتن از آن را نداشت، بلکه می‌خواست بگوید که من فقط نقش نظارتی دارم و اجرا دست خود مردم است. شما ببینید تا دور دوم ریاست جمهوری حضرت آیت‌الله خامنه‌ای، بخشی از روحانیت هنوز قانع نشده بود که وارد مباحث اجرایی شود، چون این ورود را به عنوان یک اضطراب و بر مبنای مصلحت پذیرفته بودند، بنابراین می‌پرسیدند چرا باید این موضوع ادامه پیدا کند؟ یک دوره‌ای اضطراب بود و تمام شد. لذا در دور دوم ریاست جمهوری آیت‌الله خامنه‌ای، حتی برخی از آقایان مدرسین قم مخالف کاندیداتوری یک روحانی بودند؛ که در نهایت جلساتی گذاشتند و هم دیگر را متقاعد کردند. که البته طبیعی هم بود که وقتی یک دوره کسی رییس جمهور بوده، دور دوم هم باشد.

می‌خواهم بگویم متأثر از دیدگاه‌های

بزرگی را رهبری کرد و چه مسولیت بزرگی را قبول کرد و در این بیست سال چه کارهای بزرگی انجام گرفته. «این واکنش ایشان، از آن جهت برایم تنبه‌برانگیز بود که ما گاهی در نقدهای مان خیلی ذهنی عمل می‌کنیم و تناسب بین اجزای مختلف واقعیت را رعایت نمی‌کنیم و در عین حال این هرگز به آن معنا نیست که در صدد توجیه بریباییم.

می‌خواهم بگویم که اگر از موضع انصاف نقد نکنیم، هیچ وقت نقدمان مؤثر واقع نمی‌شود بلکه فقط به تقابل و نفی می‌انجامد که نفی را هیچ‌کس نمی‌پذیرد، یعنی اگر من از اول بیایم و شما را نفی کنم، شما در برابر نفی، دفاع می‌کنید. اما در برابر نقد، گفت‌وگو است و اقناع. نباید نقد به گونه‌ای باشد که طرف مقابل را به موضع دفاع بیندازد. باید برانگیزنده گفت‌وگو و اقناع باشد. این نکته‌ای است که گاه خودم نیز شخصا از آن غفلت می‌کنم. حال در نقد عملکرد چهل ساله روحانیت باید همین تناسب را در نظر بگیریم که روحانیت هزار سال تجربه دیگری داشته که یک‌باره با تجربه دیگری مواجه شده. ممکن است بپرسید که روحانیت مگر مجبور بود در چنین جایگاهی قرار بگیرد؟

پرسش: دقیقاً می‌خواستم همین را بپرسم!
استاد: پاسخ من این است که بله این یک الزام ضروری بود، چون جامعه از او خواسته بود. شاید سن‌تان به اوایل انقلاب نرسد، من هم آن زمان خیلی سنی نداشتم اما در تمام صحنه‌های میدانی انقلاب از سال ۵۶

من فعلاً دارم توصیفی بحث می‌کنم و نه داورانه.

مجموعه این سه ویژگی «نقد قدرت و تقابل با آن»، «نخبگی همراه با بدنه جامعه» و «سخن‌گویی دین»، نهاد روحانیت را می‌تواند تبدیل به یک نهاد بی‌رقیب کند، چنان‌که کرده بود. یک اتفاق بزرگ تاریخی بی‌نظیر به نام انقلاب اسلامی افتاده. خصوصیت انقلاب هم دگرگونی و جابه‌جایی تمام ساختارهاست.

جامعه در ابتدای یک فصل جدیدی از تاریخ قرار گرفته. شما کمیته‌ها را یادتان می‌آید که چگونه شکل گرفت؟ مردم در آن دوران عمدتاً فقط به روحانیت اعتماد داشتند.

برای همین مثلاً هرچه اسلحه جمع‌آوری می‌شد، تحویل آن‌ها می‌شد. یکی از همین آقایان می‌گفت که ما نشسته بودیم و همین‌طور کامیون کامیون و وانت وانت برایمان اسلحه می‌آوردند. من

جا نداشتم، زنگ زدم به مرحوم آقای طالقانی تا برای ایشان بفرستم، ایشان گفت که خود من برایتان فرستادم چون خانه من هم پر است و دیگر جا نداریم! فضا این‌گونه بود که مردم کس دیگری غیر از روحانیون محلات و نهادی غیر از نهاد مسجد را نمی‌شناختند. بنابراین روحانیت درگیر کارهایی شد که هیچ تجربه‌اش را نداشت. تا این‌جا قابل درک

امام علیه السلام تا مدت‌ها این ذهنیت در میان خود بزرگان روحانی بود، ولی دائماً جامعه حضور آن‌ها را طلب می‌کرد. اما اشکال این است که این ضرورت حضور روحانیت، بعدها تا حدی تبدیل به عادت شد که این مورد نقد است. ولی اصل این حضور فقط و فقط براساس ضرورت بود و اگر روحانیت به این ضرورت تاریخی تن نمی‌داند تردید نکنید که امروز، اگر انقلاب باقی بود و کشوری برجای بود به

جای بحث امروزمان در مورد نقد عدم حضور روحانیت و مسئولیت‌گریزی، عافیت‌طلبی و بی‌تدبیری روحانیت در آن برهه تاریخی، موضوع نقدمان بود. ببینید روحانیت با آن سابقه که اشاره شد با آن که هیچ تجربه اجرایی نداشت، اما تنها نهاد بی‌بدیل مورد اعتماد مردم بود.

لااقل از مشروطیت به بعد، در کنار روحانیت با طیف دیگری از نخبگان یا به عبارتی

روشنفکران غیرمذهبی روبه‌رو هستیم که به تعبیر مرحوم جلال آل‌احمد، دچار نوعی غربت اجتماعی هستند. یعنی مردم احساس هم خویشی با این‌ها نمی‌کنند و فقط متفاوت بودنشان را درک می‌کنند. برای همین است که آن‌ها هیچ‌وقت نتوانستند بدیلی برای روحانیت در اثرگذاری بر توده مردم باشند.

اگر از موضع انصاف نقد نکنیم، هیچ وقت نقدمان مؤثر واقع نمی‌شود بلکه فقط به تقابل و نفی می‌انجامد که نفی را هیچ‌کس نمی‌پذیرد، یعنی اگر من از اول بیایم و شما را نفی کنم، شما در برابر نفی دفاع می‌کنید. اما در برابر نقد، گفت‌وگو است و اقناع. نباید نقد به‌گونه‌ای باشد که طرف مقابل را به موضع دفاع بیندازد. باید برانگیزنده گفت‌وگو و اقناع باشد.

است، کارهای بسیار بزرگی هم انجام گرفت و الآن نمی‌توان غیرمنصفانه چند قطعه‌ای

را از آن مجموعه و از آن شرایط، انتزاع کرد

و با بزرگ‌نمایی، ژست نقد

گرفت! حتماً ما به این نقد

نیاز داریم و حتماً خودمان هم

به برخی از عملکردها، رفتارها،

تصمیم‌های انجام‌گرفته نقد

داریم. حتماً حتماً بعضی

از کارهای انجام‌گرفته را

غیرشرعی، غیراخلاقی و

غیرانسانی می‌دانیم. اما این که

بخواهند از این تجزیه، یک

ترکیبی را درست کنند و یکسره

کلیت انقلاب و رفتار انقلابیون

و سران انقلاب را هدف قرار

داده و نفی کنند، بی‌تردید این

یک روش نادرست غیرعلمی،

غیراخلاقی و غیرمنصفانه است.

بگذارید نمونه‌ای را برایتان مثال بزنم. یکی

از بستگان ما می‌گفت که در مقر امام علیه السلام در

مدرسه علوی بودم و همین‌طور تلفن زنگ

می‌زد. در همان ایام دوازدهم تا ۲۲ بهمن در

همان مدرسه علوی، صدها کار ریز و درشت

انجام می‌گرفت. مثلاً تلویزیون خصوصی

درست کرده بودند تا انحصار خبررسانی رژیم

را بشکنند، رفت و آمد به آن‌جا خیلی زیاد بود

درحالی که نه مرکز فرماندهی داشت و نه

تشکیلات. معلوم است که هرج و مرج پیش

می‌آید. ایشان می‌گفت که تلفن همین‌طور

زنگ می‌زد و هرکسی می‌رسید این گوشی را

برمی‌داشت.

یک‌بار که ایشان آن‌جا بوده تلفن مقرر

امام علیه السلام مدام زنگ می‌زده

و کسی آن را بر نمی‌داشته

تا این که ایشان گوشی را

برمی‌دارد. می‌گفت که گفتم

«بله، بفرمایید!» صدای آن

طرف خط گفتم «من مطهری

هستم، شما؟» من خودم را

معرفی کردم و شناخت. با

حالت التهاب و نگرانی شدید که

معمولاً در لحن و گفتار ایشان

بروز می‌کرد، گفتند که «آقا چرا

گوشی را بر نمی‌دارید؟ سریعاً به

آقای ربانی شیرازی بگویید این

کتاب‌خانه سلطنتی میراث

ملی ماست. عده‌ای ریخته‌اند

و به عنوان این که اسم این نهاد، سلطنتی

است، ریخته‌اند و دارند آن‌جا را آتش می‌زنند

و قصد غارت و نابودی آن را دارند بگویید به

هر نحوی که هست جلوی این کار را بگیرند،

هیچ کاری واجب‌تر از این نیست که یک

گروه مسلح بردارند و از آن‌جا حفاظت کنند».

حالا شما تصور کنید که اگر مرحوم آیت‌الله

مطهری اصلاً از این ماجرا مطلع نشده بود و

تمام کتاب‌خانه سلطنتی نابود می‌شد و بعد

می‌گفتند که انقلاب کتاب سوزان راه انداخت

و این را به صدر تا ذیل انقلاب و حتی؛ چه

بسا به خود مرحوم مطهری نسبت می‌دادند!

اصل این حضور فقط و فقط براساس ضرورت بود و اگر روحانیت به این ضرورت تاریخی تن نمی‌داند تردید نکنید که امروز، اگر انقلاب باقی بود و کشوری برجای بود به جای بحث امروزمان در مورد نقد عدم حضور روحانیت و مسئولیت‌گریزی، عافیت‌طلبی و بی‌تدبیری روحانیت در آن برهه تاریخی، موضوع قدمان بود. ببینید روحانیت با آن سابقه که اشاره شد با آن که هیچ تجربه اجرایی نداشت، اما تنها نهاد بی‌بدیل مورد اعتماد مردم بود.

حالا که انقلاب شد در کنار تحولات بنیادینی که در جهت اصلاح وضع موجود به دنبال دارد، به ناچار عوارضی هم دارد که بی‌هیچ تردید مطلوب بسیاری از انقلابیون و رهبران انقلاب نبوده و نیست. طبعاً کسانی که آگاهانه از این عوارض سوءاستفاده کردند و یا به آن دامن زدند و با این که می‌توانستند از دامنه آثار آن بکاهند و چنین نکردند باید پاسخ‌گو باشند، ولی اولاً این هیچ ربطی به اصل انقلاب و رهبران اصلی آن ندارد و ثانیاً در این میان سهم هزار فامیل پهلوی را که با ظلم و بیداد خود به انقلاب ضرورت بخشیدند، نباید نادیده گرفته شود. آن کسانی که پای‌شان را تا آن جا که می‌شد روی خرخره مردم گذاشتند تا مردم راهی جز انقلاب نبینند. انقلاب که یک شبه انجام شدنی نیست.

این‌ها را گفتم که تأکید کنم در نقد منصفانه باید این تناسب‌ها را در نظر بگیریم. در نقد نمی‌شود فقط یک‌سویه عمل کرد و بخشی از واقعیت را به صورت گزینشی مبنا قرار داد.

اخیراً دیدم یکی از مؤثرترین چهره‌های روشنفکری - مذهبی که مواضع منتقدانه و جدی‌ای، هم به حاکمیت و قدرت، و هم به کارکردهای روحانیت در پس از انقلاب دارد، در یک گواهی و داوری منصفانه به این مضمون گفته است: «در حدود سال‌های ۷۰-۷۱ در برابر نقدهای من، کسانی از درون ساختار سنتی، قصد تکفیر مرا داشتند؛ اما رهبر کشور که در صدر قدرت قرار گرفته و یک روحانی هم

من خودم ۲۱ بهمن در ساختمان مجلس شورا در بهارستان بودم و دیدم که در میان آن هیجان غیرقابل کنترل مردم، عده‌ای چه کار که نمی‌کردند، هرچه دست‌شان می‌رسید را واقعاً غارت می‌کردند! از قاشق و چنگال‌های نقره گرفته تا تابلوها، صندلی‌ها و دیگر لوازم. انگار مأموریت داشتند که هیچ چیز در آن جا باقی نماند، یا باید ببرند یا باید نابود کنند! اصلاً نگاهی به آینده وجود نداشت.

اخیراً یک فایل صوتی از مرحوم دکتر یزدی که آن زمان مصاحبه کرده بود، دست به دست می‌شود. در آن بحبوحه روزهای نخست انقلاب ایشان در برابر انتقادهای نسبت به برخی از هرج و مرج‌ها، خیلی منطقی پاسخ می‌دهد. او فردی غرب دیده بود که نظم جهانی را می‌شناخت.

اما با درکی که از شرایط ویژه و خاص انقلاب دارد، بدون این که بخواهد از آن بی‌نظمی‌ها و ناهنجاری‌ها دفاع کند، واقع‌بینانه آن را به شرایط خاص و گریزناپذیر انقلابی مربوط می‌داند و در آن مصاحبه نقل به مضمون می‌گوید «انقلاب است! چکارش می‌توانیم بکنیم؟» واقعاً هم تا کسی شرایط انقلاب را درک نکند نمی‌تواند قضاوت منصفانه‌ای داشته باشد. خوب اگر خیلی دل‌شان می‌سوخت و نگران بی‌نظمی‌ها و هرج و مرج‌ها بودند، می‌خواستند کاری نکنند که مردم با انقلاب، واکنش نشان دهند. عاملان اصلی ظلم به مردم باعث شدند تا مردم برای مطالبه حق خود، راهی جز انقلاب نیابند.

هست به جای تکفیر، با من از در نقد وارد شد و رسماً سخنان مرا نقد کرد و دیگران را هم به نقد و پاسخ‌گویی دعوت کرد».

حال آن که تقریباً هم‌زمان، متفکر و روشنفکر دیگری به نام نصر حامد ابوزید در مصر به علت این که شبیه همان حرف‌ها را زده بود، حکم تکفیر برایش صادر کردند و زنش را از او جدا کردند، اموالش هم مصادره شد. کجا؟ در مصر سکولار، در دوران حاکمیت حسنی مبارک.

می‌خواهم عرض کنم که با وجود نقدهای جدی، اساسی، عمیق و گاه مخاطره‌برانگیزی که متوجه کارکردها هست؛ اما آن قدرت و قوت هزار ساله این نهاد، تاثیر خودش را در ادامه آن هم گذاشته و اگر غیر از این بود حتماً با تاریخ دیگری در ایران مواجه بودیم، حتماً اتفاقات دیگری در ایران به شکل دیگری رخ می‌داد.

اما در عین حال یک نکته مهم این است که روحانیت باید بپذیرد که وقتی ادعا می‌کند لباسش، لباس پیامبر ﷺ است یعنی معیارش را یک معیار کامل قرار داده و همین را به مثابه معیار نقد، دست مردم می‌دهد. کسی که غنیمت می‌برد باید غرامت هم بپردازد. شما وقتی که این لباس را منتسب به انسان کامل می‌کنید، تلویحاً این را به مخاطب‌تان گفته‌اید که معیار نقدتان هم باید کامل باشد و می‌توانید من را با آن کامل بسنجید. ما داریم از موضع خدا، پیامبر و دین سخن می‌گوئیم. کوچک‌ترین خطای من هم

بزرگ محاسبه می‌شود چه رسد به خطاهای بزرگ‌مان!

پرسش: این همان بحث سخن‌گویی دین از سوی روحانیت است.

استاد: بله، من بارها گفته‌ام، دیگران اگر خطا کنند، خطا کرده‌اند. دیگران اگر اشتباه کنند، اشتباه کرده‌اند اما خطا و اشتباه ما می‌تواند تبدیل به «افتراء علی الله» شود. این تعبیر خود قرآن است: «مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا»^۲ بقیه اگر دروغ بگویند، بی‌انصافی کنند و تضییع حقوق بکنند، اگر قدرت‌طلبی و ثروت‌اندوزی و تکبر کنند و چه و چه...، ظلم کرده‌اند و عمل‌شان زشت و قبیح است؛ اما در مورد ما، به تعبیر قرآن کریم «أَظْلَمُ» است؛ یعنی این ظلمی افزون و فاعل آن ظالم‌تر است. چون در این جا لازمه ظلم و زشتی‌ای که منسوبان به دین انجام می‌دهند آن است که عملکرد آنان به نام خدا و دین نوشته شود و این، مصداق افترا و تهمت بر خداست. در حالی که دیگران، حتی اگر به نام روشنفکری دینی هم سخنی بگویند که نقد‌پذیر و یا نادرست باشد، افترا به خداوند نمی‌زنند. حتی آن کسی که توحید و یگانگی حقیقت مطلق را انکار می‌کند در بدترین شرایط، به تصریح قرآن، عمل او مصداق «ظلم بزرگ» می‌شود «إِنَّ السِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ». ^۳ اما عمل و گفتار نادرست منسوبان به دین، مصداق «أَظْلَمُ» است که در هیچ مورد دیگری جز در مورد «افتراء علی الله» قرآن این تعبیر را بکار نبرده است.

پرسش: اتفاقاً از همین موضع، برخی

و تا جایی که به خاطر دارم اشاره‌شان به مراکز متعدد تصمیم‌گیری و قانون‌گذاری بود، اعتراض کردند. امام در پاسخ به آن نامه می‌گویند که بله، اعتراض شما وارد است، تا کنون به خاطر شرایط اضطراری جنگ، کارهایی کردیم و ناگزیر بودیم اما بنا دارم از این به بعد همه چیز بر مدار قانون باشد. مرحوم آیت‌الله مهدوی کنی نیز برای خود من تعریف کرد که نزد امام رفته و پرسیده بودند که «چرا به پیمانی که طبق قانون اساسی با مردم به عنوان رهبر بسته‌اید عمل نمی‌کنید؟ چارچوب‌های عمل و وظایف و

اختیارات شما در قانون اساسی مشخص شده، چرا گاهی احکامی فراتر از قانون صادر می‌کنید»؟

پرسش: چه سالی این را به امام علیه السلام گفته بودند؟

استاد: سالش را نگفتند، ولی مربوط به همان سال‌های جنگ است. احتمالاً مربوط به سال ۶۵ و این حدودهاست که جریان موسوم به راست در موضع انتقادی بودند. امام علیه السلام هم به این مضمون فرموده بودند که «شرایط جنگ است. ما از همه طرف داریم تهدید می‌شویم آن وقت تو انتظار داری من به خاطر عموم آیه

«وفوا بالعقود»، مصلحت اسلام و مردم را

روحانیون به روحانیت انتقاد می‌کنند، مثلاً می‌گویند: چرا یک روحانی در مترو امر به معروف و نهی از منکر می‌کند یا مثلاً مسابقه‌ای را اجرا می‌کند که اصلاً در شأن روحانیت نیست و اصلاً حضور آن روحانی در آن جمع معنا ندارد، ولی همین انتقادات هم حتی پذیرفته نمی‌شود، یعنی وقتی که یک بخشی از روحانیت به بخش دیگری انتقاد می‌کند، به خاطر همین وجهه سخن‌گویی دین، همین را هم برخی از آقایان بر نمی‌تابند. **استاد:** ببینید! بسیاری از ما روحانیون، بعد از اضطرار اول انقلاب و دهه اول انقلاب،

نیازمند استراحت فکری، رفتاری و اخلاقی بودیم؛ اما متأسفانه این استراحت را نه تنها به خودمان ندادیم بلکه گاه بر کارهای مان هم افزودیم و «اضطرار» را تبدیل به «عادت» کردیم. اصولاً وجود پاره‌ای رفتارها و تصمیم‌ها در ظرف اضطرار، ضروری و لازم است اما در خارج از آن نه تنها ضرورت ندارد بلکه می‌تواند آسیب بزند. یادم می‌آید حوالی آذر یا دی سال ۶۷ که چندماه قبل از رحلت امام علیه السلام است، جمعی از نمایندگان مجلس به امام علیه السلام نامه‌ای انتقادی نوشتند و نسبت به بعضی از رفتارهایی

که به استناد احکام ایشان صورت می‌گرفت

روحانیت باید بپذیرد که وقتی ادعا می‌کند لباسش، لباس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است یعنی معیارش را یک معیار کامل قرار داده و همین را به مثابه معیار نقد، دست مردم می‌دهد. کسی که غنیمت می‌برد باید غرامت هم بپردازد. شما وقتی که این لباس را منتسب به انسان کامل می‌کنید، تلویحاً این را به مخاطب‌تان گفته‌اید که معیار نقدتان هم باید کامل باشد و می‌توانید من را با آن کامل بسنجید. ما داریم از موضع خدا، پیامبر و دین سخن می‌گوئیم. کوچک‌ترین خطای مان هم بزرگ محاسبه می‌شود چه رسد به خطاهای بزرگ مان!

آن است که در خیلی از بخش‌ها، قدرت بازسازی و نوسازی را از نظام و به صورت خاص از روحانیت گرفت و نتوانستیم یک نظام جامع و هندسه معرفتی قابل قبولی ارائه دهیم. قصد وارد شدن به این موضوع را ندارم چون حرف زیاد است اما این را باید توجه داشته باشیم که در حرکت، هیچ وقت نمی‌توانید برنامه‌ریزی کنید. شما خیلی هنرمند باشید، وقتی که در حال حرکت و سوار قطار هستید، بتوانید حرکت این قطار را کنترل کنید ولی نمی‌توانید به مسیری که می‌خواهید هدایتش کنید. یعنی شما در نهایت می‌توانید کندی و تندی‌اش را کنترل کنید ولی نمی‌توانید مسیر جدیدی را برای آن طراحی و ریل‌گذاری کنید، چون برای خودش ریل و برنامه دارد.

ضمن این که آسیب‌های دیگری هم دارد و تا زمانی که در قدرت و اجرا هستید چه بخواهید و چه نخواهید، این تعبیر قرآن کریم هم هست که انسان تحت تأثیر تمایلاتش عمل می‌کند و این موقعیت‌ها برای انسان تمایل سازند. معمولاً من وقتی که در موضع قدرت هستم و می‌خواهم یک آئین‌نامه بنویسم، یک جور می‌نویسم، وقتی که بیرون بیایم و کارم تمام شود و پست و مسئولیتم را تحویل می‌دهم، همان آئین‌نامه را بخواهم بنویسم، طور دیگری می‌نویسم. این یک واقعیت غالبی است.

روحانیت برای تعریف ساختارها و تدوین برنامه‌ها در آن بخشی که به مسئولیت و

نادیده بگیریم؟ نمی‌شود، این شرایط اضطراری است». منظورم این است که امام علیه السلام هم به استناد شرایط اضطراری به خیلی از تصمیم‌ها و رفتارها تن دادند که از نظر عقلی و شرعی هم در همان شرایط کاملاً توجیه پذیر است ولی هرگز آن‌ها را یک رویه و قاعده و قابل تعمیم به شرایط طبیعی نمی‌دانستند. لذا پس از رفع شرایط اضطراری فرمودند که باید به شرایط عادی بازگشت.

هیچ کس شرایط اضطراری زمان دهه اول انقلاب و سال‌های دهه شصت را اصلاً درک نمی‌کند. از روز اول انقلاب شرایط اضطراری بود تا پایان جنگ. ممکن است بگویید که جنگ سال ۵۹ شروع شد، اما از همان روز اول ماجرای خلق عرب و خلق ترکمن و ماجرای آذربایجان و کردستان را داشتیم. هر روز یک جا ماجرا و غائله تازه‌ای بود. در همین تهران در دانشگاه تهران تیراندازی می‌شد. به یاد دارم گروه‌های چپ در صحن و اتاق‌های دانشگاه سنگربندی کرده بودند. بعد مسئله ترورها پیش آمد. این‌ها شرایط اضطراری است و شرایط اضطراری یک اقتضائاتی دارد. اما به نظر می‌رسد ما به این اقتضائات عادت کردیم و حالا خیلی از آن‌ها به قاعده تبدیل شده‌اند. این اولین اشتباهی است که رخ داده.

پرسش: این که ضرورت، تبدیل به عادت شده؟

استاد: بله، خصوصیت ضرورت این است که مادامی (مادام‌الضرورة) است، اما چرا باید تداوم پیدا کند؟ آسیب این تداوم

اجتماعی، فرهنگی کمک کند و از این راه موجب پایداری قدرت و نظام سیاسی اجتماعی گردد، صرفاً رفتارها و اندیشه‌پردازی‌هایش معطوف به انباشت و تثبیت قدرت انجام می‌پذیرد و این بسیار خطرناک است. درحالی‌که باید فارغ از هرگونه تمایلات موقعیتی، واقع‌بینانه و آزاداندیشانه نظام منسجمی را طراحی کرد. **پرسش:** نقد بخشی از آسیب‌های روحانیت، همان بحث قداست‌بخشیدن است. گاهی نقد به روحانیت با برچسب ضدیت با دین و اسلام، برتابیده نمی‌شود. درحالی‌که به گفته شما حتی حضرت علی (علیه السلام) در مقام خلافت، اجازه نقد می‌دهد.

استاد: اجازه بفرمایید یک مقدار عمیق‌تر مسئله را بررسی کنیم. ما چه بخواهیم چه نخواهیم وقتی حکومت، حکومت دینی است نصابی از حضور نظارتی روحانیت در حاکمیت ضرورت دارد. ضرورت با اضطرار فرق می‌کند. اضطرار، موقت است اما ضرورت به مفهوم منطقی‌اش، استمرار دارد. یعنی با فرض دینی بودن حکومت، نمی‌توان حضور نظارتی روحانیت را در یک حد و نصابی که مصداق قانونی آن رهبری و قوه قضائیه و شورای نگهبان است؛ نادیده گرفت.

اما در عین حال تعابیری نظیر فقه حکومتی، روحانیت حکومتی و دین حکومتی را داریم که نمی‌توان نسبت به این تعابیر یکسره قضاوت کرد، بلکه باید ببینیم منظور از این تعابیر چیست؟ اگر منظور فقه حکومتی است، یعنی فقه آشنای با اقتضائات حکومت، خوب

کارکرد او برمی‌گردد، ضمن این‌که نیاز به تجربه دارد، به شدت نیازمند فاصله انتقادی است. در خیلی از جاها این فاصله انتقادی را نداشتیم. ببینید شخصیتی نظیر آیت‌الله جوادی آملی زمانی براساس همان اقتضائات اضطراری، مسئولیت و ورود به بخش‌های اجرایی را پذیرفتند. اما تصورش را بکنید که اگر حضور اضطراری این شخصیت کم نظیر اسلامی هم‌چنان تداوم می‌یافت چه پیامدهایی می‌توانست داشته باشد، چه محرومیتی در حوزه اندیشه و دانش رخ می‌داد.

این فاصله انتقادی که عرض کردم برای تفکر و نظریه‌پردازی خیلی مهم است. معلوم است منظور از فاصله انتقادی، قرارگرفتن در موضع اپوزیسیون نیست بلکه دوری از تمایلاتی است که یک‌جانبه‌نگری و به تعبیر قرآن کریم «زیغ» را به دنبال دارد و مانع حقیقت‌نگری می‌شود. در این صورت شما اگر تفکر و اندیشه‌ورزی هم که بکنید، باز به تعبیر دقیق و عمیق قرآن کریم «تفکر تقدیری» خواهد بود «إِنَّهُ فَكَّرَ وَقَدَّرَ». ^۴ به این معنا که می‌اندیشید تا تمایلات و پیش‌داوری‌های خود را ثابت و تثبیت کنید و ردای اندیشه و استدلال را بر قامت همان باورهای خود اندازه می‌گیرد.

آلودگی به قدرت یکی از بزرگ‌ترین و وحشتناک‌ترین انواع «تفکر تقدیری» است. چنین اندیشه‌ای به جای آن‌که آفت‌زدایی از قدرت کرده و به اصلاح نظامات سیاسی،

درست است. چون نمی توان با فقه طهارت یا فقه عبادیات فردی، مبنای حکومت اسلامی را ساخت. پس ما نیازمند یک فقه حکومتی به این معنا هستیم، اما نه فقه حکومتی به معنایی که در بخشی از اهل سنت سابقه تاریخی دارد و به معنای «فقه توجیه کننده حکومت» است. قطعاً چنین فقهی نه تنها آسیب‌زا بلکه مایه هلاک روحانیت و انحراف بزرگ از دین، دیانت و فقه است. و یا اگر تعبیر «دین حکومتی» به معنای تأثیرگذاری دین در حکومت و در شکل‌گیری چارچوب‌های

تقنینی و رفتاری و تصمیم‌ساز در حکومت باشد، تعبیر معقول و صحیحی است. طبیعی است وقتی حکومت دینی است، اصلاً غیر از این فرضی ندارد. اما «دین حکومتی» به این معنا که دین مولود حکومت و قدرت باشد و حکومت از موضع قدرت، تفسیری را از دین ارائه دهد و در پرتو آن کارهای غلط خود را توجیه کند، این جنایت است. این همان اتفاقاتی است که باید از آن ترسید.

باید دقت کرد، فرض این است که دین و اخلاق، مبانی تأثیرگذار در رفتار و تصمیم انسان و از جمله رفتار اجتماعی او می‌باشند و بخش مهمی از رفتار اجتماعی، رفتار حکومتی

آلودگی به قدرت یکی از بزرگ‌ترین و وحشتناک‌ترین انواع «تفکر تقدیری» است. چنین اندیشه‌ای به جای آن‌که آفت‌زدایی از قدرت کرده و به اصلاح نظامات سیاسی، اجتماعی، فرهنگی کمک کند و از این راه موجب پایداری قدرت و نظام سیاسی اجتماعی گردد، صرفاً رفتارها و اندیشه‌پردازی‌هایش معطوف به انباشت و تثبیت قدرت انجام می‌پذیرد و این بسیار خطرناک است. درحالی‌که باید فارغ از هرگونه تمایلات موقعیتی، واقع‌بینانه و آزاداندیشانه نظام منسجمی را طراحی کرد.

است. یعنی مثلاً باید اخلاق در زمره منابع فرادستی و حاکم بر تصمیم‌های حکومتی باشد؛ اما این که گاهی از تریبون‌هایی «اخلاق حکومتی»، یعنی اخلاق معطوف بر قدرت و برآمده و توجیه‌گر سیاست، تئوریزه شود و تقدم سیاست بر اخلاق را به دین و آموزه‌های دینی نسبت دهند، قطعاً یک انحراف است. حداقل عده‌ای حرفش را می‌زنند حتی اگر نشانه‌های عملی و رفتاری هم نباشد، این همان چیزی است که باید خیلی از آن ترسید و باید از آن فرار کرد و بسیار باید نگرانش بود.

روحانیت، ناگزیر نسبت به حکومت مسئولیت دارد. نمی‌تواند خودش و حسابش را از حکومتی که به نام دین است جدا کند، چه بخواهیم و چه نخواهیم باید مسئولیت بپذیریم. این بایستی هم که می‌گوییم یک مسئولیت اخلاقی است فراتر از قانونی. حتی آن روحانی سنتی که در گوشه حجره قم یا نجف نشسته نسبت به حکومت دینی، مسئولیت اخلاقی دارد. حداقلش این است که می‌تواند مصلحانه و مشفقانه نقد کند ولی نمی‌تواند فارغ از این مسئولیت باشد و بگوید که من کاری به این ندارم. به طور طبیعی بخشی از این مسئولیت هم بدون تردید

هم می شود فعل مطلوب شرعی و وظیفه من روحانی!

«حفظ نظام از اوجب واجبات است» از همین جا نشئت می گیرد؟

استاد: اول باید نظام را تعریف کنید که این نظام یعنی چه؟ نظام یعنی قدرت؟ هرگز این تعریف با منطق امام علیه السلام و رهبری، و آن مبانی ای که برانگیزنده انقلاب

و حکومت دینی بوده، سازگاری ندارد. قدرت هرگز مقدس نیست. قدرت باید تحت تدبیر و مهارشده باشد، می تواند تحت تأثیر امر مقدس قرار بگیرد اما هرگز نمی تواند خودش مقدس باشد. برای همین است که حضرت امیرالمومنین علیه السلام قدرت دارند ولی قدرتی که تحت تأثیر امر مقدس است؛ لذا با وجودی که برای علی علیه السلام عصمت قائلیم اما قدرتش را هم قابل نقد می دانیم. چون خودش می گوید. دلایل مختلف دارد و یکی از دلایلش این است که قدرت اصلاً بحث فردی نیست بلکه بحث مشارکتی و نهادی است. نهاد قدرت وجود دارد. شما پاک تر، مقدس تر از

امام علی علیه السلام در طول تاریخ انسانیت پیدا نمی کنید. اما همین هم که در راس قدرت قرار می گیرد فقط در رأس نهاد قدرت است اما

معطوف به تحکیم و تثبیت این حکومت است.

یعنی لااقل آن بخشی از روحانیت که قائل به حکومت دینی هستند، به طور طبیعی مسئولیت شان نسبت به حکومت دینی معطوف به پایداری، بهینه سازی و استمرار این حکومت است و در این هم هیچ تردید نیست. اما متأسفانه

الآن به طور عمده فضای غالب به صورت دوقطبی است و این گونه است که یا عده ای کاملاً از حکومت دینی فارغ شده اند یعنی می گویند ما را اصلاً با حکومت کاری نیست، یا این که توجیه گر هر آن چیزی شده اند که به حکومت و قدرت بازمی گردد. وقتی یک روحانی توجیه گر همه کارهای قدرت شدند، دیگر بحث دین مطرح نیست و این همان چیزی است که از دل آن تقدیس قدرت درمی آید.

پرسش: با چنین توجیهی، هر فعلی، درست تلقی می شود.

استاد: طبعاً بر اساس منطق قدرت، هر چیزی که تثبیت کننده قدرت و به افزایش،

انباشت و توسعه آن بینجامد مطلوب است و اگر نسبت به این منطق توجیه دینی داشته باشیم، می شود مصلحت و این مصلحت

روحانیت، ناگزیر نسبت به حکومت مسئولیت دارد. نمی تواند خودش و حسایش را از حکومتی که به نام دین است جدا کند، چه بخواهیم و چه نخواهیم باید مسئولیت بپذیریم. این بایستی هم که می گویم یک مسئولیت اخلاقی است فراتر از قانونی. حتی آن روحانی سنتی که در گوشه حجره قم یا نجف نشسته نسبت به حکومت دینی، مسئولیت اخلاقی دارد. حداقلش این است که می تواند مصلحانه و مشفقانه نقد کند ولی نمی تواند فارغ از این مسئولیت باشد و بگوید که من کاری به این ندارم. به طور طبیعی بخشی از این مسئولیت هم بدون تردید معطوف به تحکیم و تثبیت این حکومت است.

یکسانی با نهاد قدرت ندارد و لذا معنا ندارد که شما حکم فردی مثل علی (علیه السلام) را به کل نهاد قدرت و سیستم سیاسی تعمیم دهید. این نکته ای است که علی (علیه السلام) به ما یاد می دهد. این که گفتم نقد نهادی را حضرت امیر (علیه السلام) پایه گذاری کرده، یعنی همین.

و این را از ابتدا در رفتار رهبری انقلاب هم می توانیم ببینیم. منتها مشکل از برخی حواشی قدرت است. حواشی قدرت برای این که به خودشان اعتبار ببخشند، ناگزیر از این هستند که قدرت را تقدیس کنند تا این تقدیس، شمولش آن ها را هم در بر بگیرد. و امان از این حواشی. زمانی در ساختار سنتی روحانیت پیش از انقلاب، که مرجعیت بود و بیت بود، گفته می شد امان از بعضی از بیوتات! در صدر برخی از این بیوتات یک مرجع تقلید بود که واقعا از حیث پاکی و نزاهت از برگزیدگان عصر خودش بود، اما امان از بیت او که همان حواشی قدرت بود که برای این که برخوردار و بهره مند شوند، ناگزیر چیزهایی را تئوریزه می کردند که کاملاً در تضاد با آن ارزش ها و مبانی معرفتی بود که به اصل مرجعیت و روحانیت مشروعیت می بخشید. حال شبیه همین قضیه در حوزه حواشی قدرت سیاسی نیز مصداق دارد.

پس در مجموع هیچ روحانی ای نمی تواند فارغ از دغدغه حکومت دینی باشد و بگوید که من کاری با آن ندارم ...

پرسش: یعنی روحانیت باید مسئولیت داشته باشد، اما لزوماً جایگاه نه؟ ...

استاد: بله. یعنی باید یک احساس تعلق و دغدغه اصلاح و پایداری داشته باشد. پس اولین چیزی که وجود دارد این است که طبیعتاً وظیفه دفاع وجود دارد اما مهم تر از وظیفه دفاع، وظیفه نقد است. گفتیم که خصوصیت روحانیت همیشه این بوده که از متن و همراه جامعه بوده و همین، تضمین کننده آن برجستگی و موفقیت تاریخی اش بوده. اما اگر در حکومت وارد شود و تبدیل به سخنگوی قدرت گردد و از وجه آمریت با مردم سخن بگوید، بدون تردید اولین اتفافی که می افتد، این است که بین موجودیت فعلی خودش با گذشته تاریخی اش انقطاع حاصل می شود.

و آنگاه ببینید چه اتفاقاتی با این انقطاع تاریخی، معرفتی و اخلاقی رخ می دهد! این همان خطری است که امروز روحانیت را تهدید می کند.

پرسش: این موضوع چه آسیب هایی به جایگاه روحانیت و به جامعه می زند؟

استاد: من به بعضی از آن ها اشاره خواهم کرد. وقتی روحانیت از موضع قدرت و با زبان آمریت صحبت کند، اولین اثر آن، عرض کردم انقطاع تاریخی از گذشته خود و فاصله گیری از مردم است. در این صورت در بهترین شرایط، مردم او را یک حاکم صالح و مطلوب می دانند. حال آن که وظیفه و رسالت روحانیت بسی فراتر از این است و خیلی های دیگر هم می توانند حاکم صالح باشند. یعنی قرار نیست که روحانیت در جایگاه کارکرد

که می‌گوییم هم خیلی ظریف‌تر است. مثلاً من به شما می‌گویم که تشریف بیاورید منزل، مهمان‌مان باشید. این دعوت است. در دعوت، محبت، لطف، صمیمیت، برابری و یکسانی است، حتی اگر من در مرتبه برتر هم که باشم وقتی از شما دعوت می‌کنم؛ یعنی در موضع برابر با شما قرار گرفته‌ام که دعوت‌تان می‌کنم. پس موضع دین، موضع قدرت نیست. عالمان دین داعی الی‌الله‌اند.

پرسش: این تقریباً همان است که به زور مردم را نمی‌شود به بهشت فرستاد؟
استاد: به یک معنا بله. در دین ما اصلاً اجبار یعنی الزام معطوف به قدرت نداریم، اما وقتی همین گزاره‌های دینی مبنای قانون شود، در این صورت الزام قانونی پیدا می‌کند. هر قانونی که در یک روند دموکراتیک مبنای عمل اجتماعی قرار گیرد از الزامات حقوقی برخوردار می‌شود اما این الزامات در اصل ربطی به دین ندارد.

پرسش: از بحث روحانیت دور شدیم. به نظر شما مهم‌ترین نقدی که هم اکنون بر روحانیت وارد است چیست؟
استاد: متأسفانه آسیب بزرگی که روحانیت را در دوره دوم تاریخ خودش (یعنی روحانیت پس از نسبت‌یافتن با قدرت) تهدید می‌کند، مسئله انقطاع‌اش از گذشته و ریشه‌های معرفتی و تاریخی و اخلاقی خودش است.
پرسش: این انقطاع چه آسیب‌های دیگری

حاکم صالح باشد، بلکه یکی از تولیدهایش می‌تواند حاکم و حکومت صالح باشد. صریحاً می‌گوییم که در دین، زبان آمریت به مفهوم رایجش اصلاً نداریم. زبان آمریت یعنی یک گزاره و خطابی، معطوف به قدرت و از یک مرتبه بالا به مرتبه پایین صادر شود. رئیس و مرئوسی اصلاً در خطابات دینی نداریم.

یکی از اشکالات این که در موضع قدرت قرار بگیریم این است که می‌خواهیم به هر شکل بر دین و ایمان مردم اضافه کنیم. آن وقت از خودمان غافل می‌شویم!

استاد ما مرحوم آیت‌الله حق‌شناس رحمته می‌فرمودند که وقتی می‌خواستیم از طرف آیت‌الله بروجردی به تهران بیایم، ایشان به من فرمودند وقت رفتن بیا کارت دارم، وقتی رفتم ایشان فرمود «یادت باشد که هیچ تلاش نکن مردم را مؤمن بکنی، فقط کاری کن که از ایمان‌شان کم نشود! همین که در این لباس باشی و بتوانی حرمت و اقتضائات آن را حفظ کنی دین مردم هم حفظ می‌شود. همین قدر که از ما رفتار و کرداری سرزنند که از داشته‌های مردم کم شود، کافی است». ما زبان آمریت در دین نداریم. آمریت یعنی موضع از بالا به پایین؛ درحالی که در دین اصلاً بالا و پایینی وجود ندارد: «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاهُمْ».^۵

پرسش: پس واجبات شرعی چیست؟
استاد: دین، دعوت است. دعوت یعنی چه؟ من خیلی ساده خدمتتان عرض می‌کنم، هرچند که مفهوم دعوت از آنچه

را می‌تواند تولید کند؟

استاد: یکی از مهم‌ترین آسیب‌هایش «عرفی‌زدگی» روحانیت است نه «عرفی‌شدگی» روحانیت. بین او دو تفکیک قائل می‌شوم؛ اگر مایل هستید کمی در مورد این صحبت کنیم.

پرسش: بله بفرمایید.

استاد: ببینید! ما فلسفه

روحانیت را در استمرار شأن تبلیغی پیامبران و حضرات معصومین علیهم‌السلام تعریف می‌کنیم. البته کاربرد واژه تبلیغ هم در این جا نوعی مسامحه است. اصطلاح تبلیغ، صورت دگرگون شده «بلاغ» در مصطلحات قرآنی و فرهنگ دینی است، آن هم «بلاغ مبین». نمی‌خواهم بحث تخصصی کنم، با رویکرد جامعه‌شناختی می‌گویم که وظیفه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بلاغ مبین است. عنصر اصلی بلاغ مبین «زبان» است. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم حامل و دریافت‌کننده یک امر عظیم و سنگین قدسی است به نام وحی «إِنَّا سَلَّمْنَا عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا»^۶. این امر با این سنگینی و با این وزانتش قابلیت انتقال

مستقیم به مردم را ندارد و نیازمند به یک فرآیند آسان‌سازی است «فَأَنمَّا يَسَّرْنَا بِلِسَانِكَ لِتُبَشِّرَ بِهِ الْمُتَّقِينَ وَ تُنذِرَ بِهِ قَوْمًا لُّدًّا»^۷ شود.

جالب این‌که عامل آسان‌سازی، زبان است و زبان پدیده‌ای بشری است که در مقام ارتباط و گفت‌وگو کاربرد پیدا می‌کند. تمام هنر پیامبر و اتفاقی که در دین می‌افتد این است که امر قدسی با حفظ ماهیت قدسی‌اش و بدون آن‌که از حقیقت آن چیزی کاسته شود، «زبانی» می‌شود و این فرآیند زبانی‌شدن

گرچه به تصریح قرآن توسط خود خداوند انجام می‌پذیرد و لذا مثل خود حقیقت وحی، منشأ و مصدری الهی دارد و از مراتب وحی به شمار می‌آید، ولی نتیجه «زبانی‌شدن پیام وحی» عرفی‌شدن و قابل فهم‌شدن آن است.

یعنی می‌توان گفت تمام فرآیند بلاغ مبین و کارکرد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و به دنبال آن ائمه علیهم‌السلام، تبدیل امر قدسی به امر عرفی به معنای فهم‌پذیری عمومی آن است. آن‌چه که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و امامان معصوم علیهم‌السلام در این مرحله انجام دادند همگی با تدبیر الهی و برآمده از عامل فوق بشری بود؛ گرچه نتیجه آن برای عموم مردم و مخاطبان بود. اما روحانیت وظیفه داشته و دارد

که این زبانی‌سازی و فهم‌پذیری پیام دین را متناسب با مخاطب عصری از یک سو و حفظ اصالت پیام دین از سوی دیگر ادامه دهد و

● مرحوم آیت‌الله حق‌شناس رحمته‌الله‌علیه می‌فرمودند که وقتی می‌خواستیم از طرف آیت‌الله بروجردی به تهران بیاییم، ایشان به من فرمودند وقت رفتن بیا کارت دارم، وقتی رفتم ایشان فرمود «یادت باشد که هیچ تلاش نکن مردم را مؤمن بکنی، فقط کاری کن که از ایمان‌شان کم نشود! همین‌که در این لباس باشی و بتوانی حرمت و اقتضانات آن را حفظ کنی دین مردم هم حفظ می‌شود. همین قدر که از ما رفتار و کرداری سر نزنند که از داشته‌های مردم کم شود، کافی است». ما زبان امریت در دین نداریم. امریت یعنی موضع از بالا به پایین؛ در حالی‌که در دین اصلاً بالا و پایین وجود ندارد: «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ».

است که با تکیه بر توان و ابزار اجتهاد، هر میزان که ممکن است مفاهیم دینی را تبدیل به مفاهیم بین‌الذهانی و قابل فهم کرده و دایره شمولش را بیشتر کند.

این را روحانیت باید در دو شأن و مرحله انجام دهد؛ یکی در شأن تئوریک و نظری و یکی هم در شأن رفتاری؛ یعنی امکان عینی شدن و عملی شدن آموزه‌های دینی را در عمل و رفتار خود نشان دهد. اگر من بالای منبر و هر تریبون دیگر حرف‌هایی می‌زنم، اولاً؛ باید رفتار و زیست عملی من به صورت غالب نشان‌دهنده باور و التزام عملی من به این گفته‌ها باشد؛ از این رو معصوم علیه السلام می‌فرماید مردم را با عمل و نه با صرف زبان، دعوت کنید «كُونُوا دُعَاةً لِلنَّاسِ بِغَيْرِ السَّتِّكُمْ لِيَرَوْا مِنْكُمْ الْوَعْدَ وَالْإِجْتِهَادَ وَالصَّلَاةَ وَالْحَيْرَ فَإِنَّ ذَلِكَ دَاعِيَةٌ».^۸ ثانیاً؛ حرف‌هایم باید چیزی باشد که عقل شما را بتواند اقتناع کند و بتواند با شما رابطه اقناعی و تفاهمی برقرار کند، نه این که از شما فقط تسلیم و تبعیت بطلبیم؛ از این رو مهم‌ترین وجه تفکر دینی و دعوت دینی «گفت و گو» است. شما ممکن است بگویید که این‌ها مفاهیم مدرن است، اما من می‌گویم اسمش را هرچه دل‌تان می‌خواهید بگذارید، روح و حقیقت بسیاری از این مفاهیم مدرن؛ چه بسا به گونه‌ای کامل‌تر و دقیق‌تر در آموزه‌های قرآنی و وحیانی نهفته است. متن قرآن را ببینید، از اول تا آخر ضمن دعوت به خردورزی (تعقل) و فکروورزی (تفکر)، مهم‌ترین چیزی که در

اگر بخواهیم با زبان امروز آن را توصیف کنیم می‌توانیم این مرحله از فرآیند زبانی شدن را که توسط روحانیان و عالمان دینی همگانی‌سازی و عرفی‌سازی پیام دین بنامیم.

پرسش: این فرقی با سکولاریسم مصطلح چیست؟

استاد: سکولاریسم اولاً می‌گوید که امر قدسی باید توسط خود بشر و به دست عامل انسانی تبدیل به امر عرفی شود و این لازمه‌اش این است که از محتوای قدسی‌اش تهی گردد و به میزانی که از وجه قدسی کاسته شود، عرفی می‌شود. اما در فرآیند بلاغ مبین که توسط پیامبر صلی الله علیه و آله صورت می‌گیرد، این خود خداوند است که صفر تا صد فرآیند زبانی شدن و آسان‌سازی حقیقت قدسی را انجام می‌دهد، منتهی متناسب با زبان پیامبر صلی الله علیه و آله که نمونه کامل زبان قوم یعنی مردم زمان نزول وحی است؛ از این رو زبانی شدن، خودش مرحله‌ای از وحی و اعجاز است.

اما در عین حال یک الگوی کاملاً گویا و مشخص برای فهم و تبلیغ پیام وحی را در برابر ما و مشخصاً روحانیان به عنوان کسانی که رسماً وظیفه تبلیغ را برعهده دارند، قرار داده است و آن این که برای ابلاغ دینی در مواجهه با مخاطب عصری وظیفه داریم تا زبان و فهم او را در نظر بگیریم و متناسب با آن، امر قدسی را با حفظ هویت و اصالت قدسی‌اش فهم‌پذیر کنیم و اساساً یکی از اصلی‌ترین کارکردهای «اجتهاد» در مفهوم دقیق آن همین است؛ لذا اصالت وظیفه روحانیت همیشه در این بوده

منتشر کند و بگوید این تویی! اما قرآن را ببینید، تمام مراحل قیامت تا قرار گرفتن در بهشت و جهنم در طی گفت و گوهای مختلف انجام می‌گیرد. خداوند با بنده اش گفت و گو می‌کند.

اصحاب نار با اصحاب جنت، اصحاب جنت با اصحاب جنت. اصحاب نار با اصحاب نار، پیروان با رهبران، رهبران با پیروانی که گمراه‌شان کرده‌اند، گمراه‌شدگان با رهبرانی که موجب گمراهی‌شان بودند و همه با هم گفت و گو می‌کنند و نتیجه گفت و گوی‌شان هم این است که همه به ضرورت و حق بودن آن‌چه که رخ می‌دهد قانع می‌شوند.

بالاتر از آن این که به تصریح قرآن کریم پیامبران نیز با خداوند «مُجَادِلَه» دارند. مجادله نوع خاصی از گفت و گوست. گفت و گوی مستدل که طرف گفت و گو اصرار بر سخن و اثبات مدعای خود دارد. در قرآن کریم مجادله حضرت ابراهیم (علیه السلام) با خداوند در خصوص عذاب قوم لوط را گزارش می‌کند «فَلَمَّا ذَهَبَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ الرَّوْعُ وَجَاءَتْهُ الْبُشْرَىٰ يُجَادِلُنَا فِي قَوْمِ لُوطٍ»^{۱۱} باز بالاتر از این، در قرآن سوره‌ای به نام مجادله داریم. گفتیم مجادله یعنی گفت و گوی کاملاً جدی که کسی اصرار دارد تا طرف مقابل حرفش را بپذیرد. این مجادله بین یک زن با پیامبر ﷺ است و خداوند در نهایت به نفع آن زن حکم جدیدی را نازل می‌کند. بدون آن که به زن تذکر دهد که دیگر کسی نباید با پیامبر خدا مجادله کند.

پس معلوم می‌شود که گفت و گو و

آن پیدا می‌کنید، گفت و گو است، حتی در قرآن خداوند با شیطان گفت و گو می‌کند. وقتی شیطان تمرد می‌کند سریع او را اخراج نمی‌کند؛ بلکه به او می‌گوید که برای چه سجده نکردی؟ و در ضمن دلیل خود برای امر به سجده را برای او یادآوری می‌کند: «يَا إِبْرَاهِيمُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتَ بِيَدِي»^۹.

خدا عالم مطلق است و از سویی آفریدگار همه هستی است، چه نیازی به سؤال دارد؟ او با این سؤال و نقل مکرر آن در قرآن، خود را در موضع گفت و گو قرار داده و پرسش‌گری را برای طرف مقابل (شیطان) و هر مخاطب عقل‌ورز دیگری به رسمیت می‌شناسد و به انسان این امکان را می‌دهد تا در موضع دفاع عقلانی از خودش قرار گیرد و نهایت این گفت و گو این است که شیطان با وجود آگاهی از نادرستی عملش، لجوجانه بر آن اصرار دارد؛ از این رو می‌پذیرد که حقیقت آن است که رجیم و رانده شود؛ یعنی وقتی شیطان رانده شد به اجبار رانده نشد، به ضرورت رانده شد.

برای همین می‌گوییم زبان دین زبان «آمریت» نیست بلکه زبان «بیان ضرورت» است نه این که بگوید برو بیرون! این «فَاخْرُجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ»^{۱۰} که خداوند به شیطان می‌فرماید پس از گفت و گو با اوست؛ یعنی بعد از تبیین این که دیگر او جایگاهی در عالم قدس و ملکوت هستی ندارد به عنوان یک ضرورت خروج او را اعلام کرد. در قیامت هم خداوند قاهر و قادر مطلق است و از همان اول می‌تواند یک‌باره نامه اعمال انسان را

جای خودش را دارد و خیلی‌ها هم جایز می‌دانند و برخی هم جایز نمی‌دانند که بحثش جداست).

تقلید ابتدایی به این معنا که شما در خلأ عقل نقاد انتظار تبعیت و تسلیم داشته باشید، هرگز یک چنین چیزی وجود ندارد. اگر قرار است در برخی از حوزه‌ها هم تقلید کرد، که البته امری طبیعی و ضروری است؛ ولی باید عقل قانع شود که در چه چیزهایی و از

چه کسانی می‌توان تقلید کرد و گرنه تقلید ابتدایی منع عقلی و شرعی دارد. پس باید در مقام تبلیغ، پیام‌های دینی، عرفی به معنای فهم‌پذیر عقلانی شوند؛ یعنی منطق بیرونی دین برای مخاطب خردورز و اندیشمند تبیین گردد تا بتواند با آن ارتباط برقرار نماید.

از سوی دیگر، اگر امر قدسی را نتوانیم به گونه بین‌الذهانی، عرفی و آسان‌سازی کنیم، دو اتفاق می‌افتد: یا این که در خلأ منطق بیرونی و عقلانی، در ارتباط با مخاطب صرفاً ناگزیر به ارجاع به منطق درونی هستیم و دائماً بگوییم «چون اسلام گفته! چون خدا خواسته! چون لازمه تعبد است! چون لازمه ایمان است! لازمه دین‌داری است!» این‌ها همه ارجاع به امر

پرسش‌گری هر چقدر هم که جدی باشد برای انسان هیچ ممنوعیتی ندارد؛ بلکه لازمه خردورزی اوست. اگر خداوند از میان تمامی موجودات فقط انسان را اهل تفکر و عقل‌ورزی آفریده است، گفت‌وگو و پرسش‌گری به منظور اقناع عقلانی لازم ذاتی انسان است که منع از آن منع از هویت انسانی اوست. بنابراین ما روحانیان باید در مواجهه با مخاطبان خود بیش و پیش از همه، گفت‌وگو را

بپذیریم و از متکلم‌الوحده بودن خارج شویم. مخاطب‌مان باید احساس مشارکت در فرآیند تفکر دینی داشته باشد و احساس کند در فهم و تولید معرفتی که حاصل می‌شود مشارکت دارد و حق نقد دارد. این که وظیفه اصلی روحانیان را تلاش برای ارائه ماهیت بین‌الذهانی پیام‌های دین دانستیم، لازمه بین‌الذهانی کردن پیام دین، همان عقل‌ورزی قرآنی و برخورداری از عقل نقاد است؛ یعنی من عقل نقاد مخاطبم را باید به رسمیت بشناسم و هرگز از او انتظار تبعیت محض نداشته باشم. در اسلام تقلید ابتدایی وجود ندارد (این تقلید ابتدایی که می‌گوییم به مفهوم فقهی‌اش نیست که در فقه

مهم‌ترین وجه تفکر دینی و دعوت دینی «گفت‌وگو» است. شما ممکن است بگویید که این‌ها مفاهیم مدرن است، اما من می‌گویم اسمش را هرچه دل‌تان می‌خواهید بگذارید، روح و حقیقت بسیاری از این مفاهیم مدرن؛ چه بسا به‌گونه‌ای کامل‌تر و دقیق‌تر در آموزه‌های قرآنی و وحیانی نهفته است. متن قرآن را ببینید، از اول تا آخر ضمن دعوت به خردورزی (تعقل) و فکروری (تفکر)، مهم‌ترین چیزی که در آن پیدا می‌کنید، گفت‌وگو است، حتی در قرآن خداوند با شیطان گفت‌وگو می‌کند. وقتی شیطان تمرد می‌کند سریع او را اخراج نمی‌کند؛ بلکه به او می‌گوید که برای چه سجده نکردی؟ و در ضمن دلیل خود برای امر به سجده را برای او یادآوری می‌کند: «يَا اٰدَمُ اسْكُنْ اَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلَا مِنْ حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُنَا مِنْ الصَّالِفِيْنَ» (سوره بقره، آیه ۳۷). «ای آدم! تو و همسرت در بهشت ساکن شوید و از هر درختی که بخواهید بخورید، اما این درخت را به آن دو نفر نرسانید که از آن می‌خورند و از آنجا می‌روند و از آنجا می‌گردند و از آنجا می‌فرستند.»

باطنی و منطق درونی است. امر درونی، امری است که شما فقط اگر با آن ارتباط شخصی و احساسی پیدا کردید، قابل درک است؛ اما در یک ارتباط عقلانی و بین‌الذهانی قابل تبیین و دفاع نیست.

فرقه‌ها، معمولاً براساس امر درونی شکل می‌گیرند و نه براساس امر بیرونی و بین‌الذهانی. به محض این که چیزی وجه بیرونی و فهم‌پذیر پیدا کرد، دیگر فرقه‌شدگی در آن معنا ندارد؛ ولی به میزانی که عناصر بیرونی و عقلانی به نفع منطق درونی و عناصر احساسی کاهش پیدا کرد، فرقه‌شدگی صورت می‌پذیرد. خصوصیت فرقه این است که فقط مبنی بر منطق درونی؛ یعنی روابط و احساسات است. وقتی عناصر درونی مورد تأکید قرار گرفت، به طور دائم ناگزیریم که به جای این که به معارف عقلانی بپردازیم، نشانه‌ها و نمادها را ترویج کنیم. نشانه‌ها جنبه نمادین و رمزی دارند و تا با آن‌ها ارتباط خاص و درونی برقرار نشود نمی‌توان درک‌شان کرد و این جاست که ناگزیر، از وجوه معرفتی و ماهیتی دین کاسته می‌شود و امور هویت‌ساز، به صورت متورم رشد پیدا می‌کنند.

آن‌گاه در این جا بار دیگر دو حالت پدید می‌آید و یکی از دو اتفاق مهم و تاریخی رخ می‌دهد: یا به دلیل جایگزینی منطق درونی به جای منطق بیرونی و بین‌الذهانی، محصول نهایی آن پدیده داعش خواهد بود و یا مسالمت‌جویانه دچار عرفی‌زدگی - نه عرفی‌شدگی - می‌شویم.

این که می‌گوییم از دل چنین فرآیندی داعش بیرون می‌آید، برای این است که امر درونی به خودی خود قابلیت فهم‌پذیری عمومی را ندارد و نمی‌تواند تبدیل به امر عمومی شود؛ ولی او می‌خواهد این را که به دلیل فقدان منطق بیرونی، هیچ‌گونه قابلیت تعمیم‌پذیری عمومی ندارد را با عامل قدرت و خشونت و با نام دین و گزاره‌های دینی به دیگران تعمیم بخشد و تبدیل به امر عمومی‌اش کند. برای همین ناگزیر به تکیه بر رابطه آمریت و مواجهه‌خشن با مخاطب - هرکس که باشد - می‌باشد و به میزانی که بیشتر خود را دیندار می‌پندارد باید خشونت بیشتری اعمال کرده و حقوق بیشتری از مردم ضایع کند؛ ولی او خودش این را ظلم نمی‌داند. چون اصلاً حقی برای طرف مقابلش قائل نیست جز پذیرش آنچه که او می‌گوید. به نظر من در زمان حاضر داعش یک نمونه از حجت‌های خداوند است تا ما نتیجه چنین تفکری را در عینیت ببینیم و تکلیف خود را با آن مشخص کنیم. من بارها عرض کرده‌ام که از برخی روایات که مضمون آن کاملاً عقلانی است، استفاده می‌شود تا قبل از رسیدن به عصر مهدویت که ظرف تحقق اختیاری جامعه ایدئال انسانی است، تمام نظریه‌ها و ایده‌هایی که مدعی هستند باید زمینه بروز و امتحان‌شدگی پیدا کنند.

از همین منظر داعش، امروز حجت الهی برای نشان دادن این واقعیت است که دین حقی، که به دلیل انطباق تام با فطرت انسانی

انتخاب و داوری به کار نمی‌آیند.

در مقام داوری و انتخاب همین که شما بتوانید در مقابل انبوه گزاره‌ای ایجابی، فقط یک گزاره ابطالی ارایه دهید که معیاری برای تفاوت شما با دیگران را بیان کند کافی است و برگ برنده را در اختیار خواهید داشت و یکی از اعجازهای زبانی قرآن همین است که پیام اصلی خود را که توحید است، به صورت اثباتی مطرح نمی‌کند؛ یعنی نمی‌گوید توحید این است؛ بلکه به صورت ابطالی آن را بیان می‌کند؛ یعنی می‌گوید چه چیزی توحید نیست؟؛ از این رو به جای تعریف توحید، نشانه‌ها و معیارهای شرک را معرفی می‌کند و می‌گوید چه چیزی شرک است و در تبیین معیار شرک می‌گوید هر چیزی غیر از خدا (مادون‌الله) مطلق بشود، شرک است و غیر از خدا هر چه مورد تبعیت مطلق قرار گیرد شرک است.

امام صادق علیه السلام بیان بلندی در اصول کافی دارند که می‌فرمایند خصوصیت بنی‌امیه به عنوان یک مَدْرَس فکری در تقابل با مَدْرَس اهل بیت علیهم السلام این بود که تعریف و شناخت اثباتی و ایجابی توحید را آزاد گذارده بودند؛ ولی اصلاً هیچ سراغ نشانه‌های ابطالی توحید نمی‌رفت و اجازه شناخت و معرفی آن را به مردم نمی‌دادند، چرا؟ چون مچ‌شان باز می‌شد! اگر مردم بر معیارهای ابطالی آگاه می‌شدند شرک‌آمیز بودن اندیشه بنی‌امیه و تفاوت آن با اندیشه توحیدی اهل‌البیت علیهم السلام را می‌شناختند و فریب بنی‌امیه را نمی‌خوردند

در کمال زیبایی و جذابیت قرار دارد می‌تواند به دست بشر جهالت‌زده تبدیل به چنین پدیده وحشتناک و نفرت‌برانگیزی شود؛ لذا یک وجه مبارزه با داعش که وجه بسیار مهمی است همین مبارزه میدانی است که رزمندگان و ایثارگران مدافع حرم بر آن توفیق دارند؛ ولی وجه اصلی و مستمر مبارزه، مبارزه با تفکر داعشی است و این که ما وجوه فارغ خودمان را با داعش بشناسیم و بشناسانیم و برای همه جهان بیان کنیم و توضیح دهیم که درک و اجتهاد ما از دین و نوع تبلیغ و معرفی ما از معارف و آموزه‌های دینی، چه تفاوت‌هایی با داعش دارد؟ باید مشخص کنیم ما چه تضمین‌های نظری و عملی داریم که تبدیل به داعش نشویم؟ و در چه شرایطی اگر قرار بگیریم دچار «داعش‌شدگی» می‌شویم؟ در سال‌های اخیر بارها به صراحت و صدای بلند عرض کرده‌ام تا زمانی که به این پرسش‌ها به صورت جدی نپردازیم و پاسخ‌های شفاف و فهم‌پذیری ارایه ندهیم، مبارزه با داعش و داعش‌صفتی ناکام و ناتمام است.

این که ما بخواهیم فقط در قالب مجموعه‌ای از گزاره‌های ایجابی به بیان ویژگی‌های خود پردازیم و گمان کنیم این‌گونه تفاوت ما با دیگران؛ از جمله با داعشیان مشخص می‌شود و مخاطب داخلی و جهانی ما را در فهم این تفاوت‌ها قانع کرده و در نهایت او را در انتخاب گزینه درست کمک می‌کند، کاملاً اشتباه است. تعریف‌های ایجابی مهم هستند؛ ولی هر قدر هم که انبوه باشند، به تنهایی در مقام

«إِنَّ بَنِي أُمِّيَّةَ أَظْلَقُوا لِلنَّاسِ تَعْلِيمَ الْإِيمَانِ وَ لَمْ يُطْلِقُوا تَعْلِيمَ الشِّرْكِ لِكُنْ إِذَا حَمَلُوهُمْ عَلَيْهِ لَمْ يَعْرِفُوهُ» ۱۲

حضرت امام حسین (علیه السلام) می فرماید که ما و بنی امیه دو خط مقابل هستیم که جدال و تقابل مان در مورد توحید است و تا روز قیامت این تقابل تداوم دارد: «حُخْنُ وَ بَنُو أُمِّيَّةَ اخْتَصَمْنَا فِي اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ قُلْنَا صَدَقَ اللَّهُ وَ قَالُوا كَذَبَ اللَّهُ فَتَحْنُ وَإِيَّاهُمْ أَلْخَصَمَانِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» ۱۳

امروز داعش و داعش صفتی، دامنه و بسط تاریخی همان تفکر بنی امیه است که فقط

بر نشانه‌های اثباتی توحید تأکید می‌کند. اگر نشانه‌های اثباتی صرفاً معیار شناخت باشد، تشخیص تفاوت‌ها میان ادعاها، یا ممکن نیست و یا بسیار بسیار دشوار است. کسی با نشانه‌های اثباتی توحید مشکلی ندارد. نماز می‌خواند و روزه می‌گیرد، جهاد می‌کند، به زعم خود در راه خدا جان می‌دهد و جان دیگران را هم می‌ستاند. همه این کارها اثباتی است و در جای خود هم لازم است؛ اما وجه ابطالی اش چیست؟ در کجا تمام این اثبات‌ها نقض می‌شود و توحید رخت برمی‌بندد و شرک اتفاق می‌افتد؟ پاسخ این پرسش از نظر قرآن و اهل بیت (علیهم السلام) اهمیت دارد. این که هر

چیزی غیر از خدا را مطلق دانستن، می‌شود شرک. مطلق‌نگر و مطلق‌اندیش نباشیم. اگر اندیشه‌ات، سلیقه‌ات، خودت، باورت و قدرتت را مطلق کردی، مرتکب شرک شده‌ای.

پرسش: گفتید در اثر جایگزین شدن منطق درونی به جای منطق بیرونی و بین‌الذهانی دین، دو اتفاق ممکن است رخ دهد، یا این که تفکر داعشی تولید می‌شود که توضیح دادید. حالا حالت دوم چیست؟

استاد: بله! یکی هم عرفی‌زدگی است. که

اشاره کردم با عرفی‌شدگی و زبانی‌شدن پیام دین کاملاً فرق می‌کند. «عرفی‌زدگی» همان تجربه‌ای است که مسیحیت بعد از قرون وسطی و در رنسانس مجبور به پذیرش آن شد. اگر روحانیت نتواند ثابت کند که پیام قدسی دین قابلیت عرفی‌شدن، همگانی‌شدن و فهم بین‌الذهانی، به مفهومی که عرض کردم را دارد؛ در نتیجه دین و امر قدسی به یک امر کاملاً خصوصی تبدیل خواهد شد که در کنار انبوهی از مسائل و موضوعات خصوصی دیگر در گوشه‌ای از زندگی انسان می‌تواند حضور داشته باشد، بدون این که توان و ظرفیت لازم برای حضور در متن زندگی و اثرگذاری در حوزه‌های رفتار

در زمان حاضر داعش یک نمونه از حجت‌های خداوند است تا ما نتیجه چنین تفکری را در عینیت ببینیم و تکلیف خود را با آن مشخص کنیم. من بارها عرض کرده‌ام که از برخی روایات که مضمون آن کاملاً عقلانی است، استفاده می‌شود تا قبل از رسیدن به عصر مهدویت که ظرف تحقق اختیاری جامعه ایدئال انسانی است، تمام نظریه‌ها و ایده‌هایی که مدعی هستند باید زمینه بروز و امتحان‌شدگی پیدا کنند. از همین منظر داعش، امروز حجت الهی برای نشان دادن این واقعیت است که دین حق، که به دلیل انطباق تام با فطرت انسانی در کمال زیبایی و جذابیت قرار دارد می‌تواند به دست بشر جهالت‌زده تبدیل به چنین پدیده وحشتناک و نفرت‌برانگیزی شود.

اینک در اثر انقطاع نسبی نسل پسین، آسیب دیده است و در نتیجه متأسفانه اکنون در میان بخش‌هایی از روحانیت نشانه‌های جدی از این عرفی‌زدگی را مشاهده می‌کنیم و اگر نقدی بر بعضی رفتارهای عرفی روحانیان وجود دارد نه از جهت عرفی‌بودن آن است؛ بلکه از زاویه عرفی‌زدگی است.

کار روحانی این نیست که فلان مسابقه را برگزار کند، یا بلیارد آموزش دهد، یا ورزشکار شود، یا وزیر، یا وکیل، یا رئیس فلان اداره و سازمان شود و یا در هر همایش بی‌ربط حضور پیدا کند و... حال اگر یک روحانی با تکیه بر علایق و توانایی‌های شخصی‌اش می‌رود پزشک و یا مهندس می‌شود، نقد فیلم می‌کند، مشاوره خانوادگی می‌دهد، سیاست‌مدار می‌شود، عضو حزب و جناح می‌شود و به عنوان یک امر شخصی و نه صنفی هیچ معنی ندارد؛ اما نباید این‌ها را به وجه روحانیتش تعمیم بدهیم؛ یعنی از یک سو تلبس او به لباس روحانیت برای او امتیازی در این حوزه‌ها و حرفه‌ها به شمار آید و یا از سوی دیگر پرداختن به این امور را وظیفه و شأن روحانی او تلقی کرده و به این وسیله وظیفه‌اش را به عنوان یک روحانی و عالم دینی، در برابر دین و مردم پایان یافته بدانیم، هرگز چنین نیست. هر چیزی برای خودش فلسفه وجودی‌ای دارد و سودمندی و اثرآفرینی‌اش در محدوده همان فلسفه وجودی معنا می‌یابد و خارج از آن هر چقدر هم که نقش مهم و پراثری داشته باشد،

ارتباطی و اجتماعی انسان را داشته باشد و بدون آن که بتواند مخاطب خود را نسبت به الگوی اخلاقی و زیست اجتماعی خاصی قانع کند. در این صورت برای این که بیشتر بتوانیم در جامعه و در نگاه مخاطبان پذیرفته شویم، ناگزیر از هستیم که روز به روز بر دامنه شباهت‌ها و همسانی‌های صوری و سطحی خود با اقشار و افراد جامعه بیفزاییم تا آنان ما را نه به عنوان یک روحانی و سخن‌گو و مبلغ دینی؛ بلکه به عنوان عضوی از جامعه بپذیرند. برای یک روحانی، هم شکلی و همسانی صوری با مردم به خودی خود ارزش و فضیلت نیست؛ چراکه برای این کار لازم نیست کسی روحانی باشد، هر فردی در هر صنف و گروه اجتماعی دیگری که باشد عضوی از جامعه به شمار آمده و این همشکلی و همراهی رفتاری با سایر افراد جامعه را خیلی بهتر و بیشتر دارد. پس چه ضرورتی است که یک صنف متمایز به نام روحانیت در میان باشد؟ و این پرسشی بی‌پاسخ است که روحانیت مسیحی با توجه به مبانی خود قرن‌هاست در برابر آن قرار دارد.

همشکلی و همراهی روحانیت با افراد جامعه وقتی ارزشمند است و می‌تواند به عنوان یک فضیلت اخلاقی به شمار آید که برخواسته از شأن روحانی او باشد؛ یعنی برخواسته از هم‌ادراکی و هم‌زبانی‌اش با مردم در تبیین و ابلاغ پیام‌های دینی باشد. این همان نخبگی توأمان است که گفتم نسل‌های پیشین و سلف روحانیت عمدتاً از آن برخوردار بودند و

ربطی به آن فلسفه وجودی و کارکرد ذاتی ندارد و از این منظر، بیهودگی است. وظیفه اصلی یک روحانی در این لباس و جایگاه خاص از حیث نظری، زبانی‌سازی، عرفی‌سازی و ارایه فهم‌پذیر مفاهیم اصیل قدسی است و در مقام عمل و رفتار، وظیفه عینی‌سازی و الگوسازی همان آموزه‌هایی را بر عهده دارد که در فراز منابع تبلیغ می‌کند، تا مردم بفهمند سخنان او هم از جهت عقلانی قابل پذیرش است و هم از جهت رفتاری قابل عمل است. در این صورت اگر توانمندی

داشت و وارد هر یک از این حوزه‌های مختلف نامبرده هم که شد باید معطوف به همان دو وجه نظری و عملی، به گونه‌ای تفاوت کارکردی خود را متناسب با فلسفه صنفی نشان دهد. وگرنه هیچ ضرورتی ندارد با ورود در حوزه‌های مختلف و اشغال مناصب و مشاغل، بر وجه روحانی خود اصرار داشته باشد؛ بلکه باید آشکارا میان کاری که می‌کند و شغلی که دارد از شأن روحانیت تفکیک ایجاد نماید، نه این‌که از لباس روحانیت به مثابه یک لباس کار استفاده کند و احیاناً به طور ناخواسته اسباب خلط و اغوای دیگران فراهم گردد.

این‌که قدمای روحانیت این‌قدر بر حفظ

یکی هم عرفی‌زدگی است. که اشاره کردم با عرفی‌شدگی و زبانی‌شدن پیام دین کاملاً فرق می‌کند. «عرفی‌زدگی» همان تجربه‌ای است که مسیحیت بعد از قرون وسطی و در رنسانس مجبور به پذیرش آن شد. اگر روحانیت نتواند ثابت کند که پیام قدسی دین قابلیت عرفی‌شدن، همگانی‌شدن و فهم بین‌الذلهانی، به مفهومی که عرض کردم را دارد؛ در نتیجه دین و امر قدسی به یک امر کاملاً خصوصی تبدیل خواهد شد که در کنار انبوهی از مسائل و موضوعات خصوصی دیگر در گوشه‌ای از زندگی انسان می‌تواند حضور داشته باشد.

شأن و «زئی طلبگی» تأکید داشتند هرگز، هرگز به معنای امتیازطلبی و ایجاد شئون و حیثیات اعتباری و ظاهری، و فاصله‌گیری از عموم مردم نبود؛ بلکه دقیقاً به همین ضرورت التزام و پای‌بندی به فلسفه نظری و عملی طلبگی نظر داشتند؛ از این‌رو تحت تأثیر همین آموزه و تربیت بود که در برهه‌هایی از تاریخ حوزه و روحانیت، برخی چهره‌های ارزشمند روحانی که بنا داشتند یکسره به اموری خارج از فلسفه آخوندی و طلبگی بپردازند؛ مثلاً وارد دانشگاه در رشته‌های غیر

مرتبط شوند یا وارد بازار کسب و کار می‌شدند و یا به عرصه سیاست و کارهای اجرایی ورود می‌کردند و به انتخاب و تشخیص خودشان از این لباس خارج می‌شدند.

ملاحظه می‌کنید که چقدر ما نیاز به شناخت معیار برای داوری‌های درست داریم! یکی از وظایف اصلی روحانیت، پیش از ارایه اطلاعات دینی پیرامون مسایل مختلف، آموزش معیارهای دینی است. ما الآن در جامعه‌مان با انبوهی از سمبل‌ها و نمادها و رفتارهای خاص، معطوف به منطق درونی در حوزه دینداری مواجه هستیم. از آن طرف هم با انبوهی از اطلاعات دینی که هر روز و هر ساعت از منابع و تربیون‌های مختلف به

خود و باورهای مان را بر دیگران تحمیل کنیم ناگزیر تنها راه باقی مانده، تن دادن به اقتضائات و نوسانات محیطی و ابتلای به «عرفی زدگی و نابسامانی معرفتی» است. برای حفظ مقبولیت خود و تداوم ارتباط با مخاطب؛ چه بسا یک موقع از قدسیت دین کم می کنیم و کاملاً سکولاریستی عمل می کنیم و زمانی دیگر و در جایی دیگر ناگزیر، تا می توانیم بر عناصر قدسی می افزائیم. در جایی به دامن مدرنیسم می غلتیم و در جایی دیگر به سنت بازمی گردیم و بر چهره هر چه که بوی تازگی می دهد تیغ می کشیم. یک موقعی به شدت فرقه گرایانه صحبت می کنیم و عناصر هویتی دین را برجسته می کنیم و یک موقع بسان عقل گرایان افراطی، حتی روضه خوانی و عمیق ترین احساسات پاک و بی آرایش دینی را هم به دست محک های خشک عقلانی می سپاریم و روشن فکر مآبانه، پذیرفته ترین سنت ها و آداب دینی را هم بر نمی تابیم.

همان زمان که به شدت از عرفان و اخلاق و معنویت دم می زنیم، بی محابا چه پرده در می ها که نمی کنیم و چه حریم ها و حرمت هایی را نادیده نمی گیریم و هلمّ جرّ! یک سخن هم با کسانی دارم که گویا نقد و انتقاد از روحانیت را رسم و پیشه خود ساخته اند. سخنی که به خیلی

جامعه تزریق می شود؛ اما سوگمندانه یک هزارم از این اطلاعات دینی، اطلاعات معیار نیست؛ یعنی نه می توانید درستی خود آن ها را تشخیص دهید، و نه می توانید از آن ها به عنوان محک و معیار برای تشخیص درستی و نادرستی گفتارها و رفتارهایی که به نام دین اشاعه و ترویج می شود استفاده کنید؛ برای همین از درون بسیاری از آنچه که آموزه و اطلاعات دینی نامیده می شود چه تناقض ها که سر بر نمی آورد! شما اگر پاره ای سخنرانی ها و اظهار نظرهایی که از سوی برخی آقایان ایراد می شود را به صورت مستمر و در کنار هم بررسی کنید، می بینید؛ چه بسا یک جاهایی در اوج است و یک جاهایی در حضيض.

در یک جا چیزی می گویند و در جای دیگر دقیقاً از نقیض آن دفاع می کنند، بدون آن که خود متوجه این نابسامانی های معرفتی باشند؛ چون خودش هم بنده خدا با معیارها

آشنا نیست و فقط عرفی زده می خواهد به هر شکل با مخاطب خود ارتباط برقرار کرده و مخلصانه می کوشد این گونه از چنبره و محاصره انبوه سؤالات و اشکالات مخاطب خود خارج شود.

وقتی ما نتوانیم منطق بیرونی دین را در اندیشه و عمل نشان دهیم و از طرفی هم نخواهیم یا نتوانیم بسان داعش، با خشونت و اجبار

وظیفه اصلی یک روحانی در این لباس و جایگاه خاص از حیث نظری، زبانی سازی، عرفی سازی و ارایه فهم پذیر مفاهیم اصیل قدسی است و در مقام عمل و رفتار، وظیفه عینی سازی و الگوسازی همان آموزه هایی را بر عهده دارد که در فراز منابر تبلیغ می کند، تا مردم بفهمند سخنان او هم از جهت عقلانی قابل پذیرش است و هم از جهت رفتاری قابل عمل است.

آگاهی‌های تخصصی‌اش باشد و به آن نقد و اعتراض می‌کنید.

بنابراین شما در مراجعه به پزشک با تمام احترام و ضرورتی که برای تخصص او قائل هستید، تقلید ابتدایی و محض نمی‌کنید و چشم‌پسته هر سخن او را از موضع «پزشکی» تلقی نمی‌کنید، بلکه با نصابی از اجتهاد عقلی عمل و انتخاب می‌نمایید؛ یعنی اولاً تکلیف‌تان را مشخص کرده‌اید که نزد چه دکتری با چه تخصصی بروید، پیش هر متخصصی هم نمی‌روید و ثانیاً بررسی می‌کنید که چه کسی متخصص است؟ و ثالثاً وقتی هم به دکتر متخصص مورد اعتماد مراجعه می‌کنید، باز هم باب خردورزی و داوری خود را مسدود نمی‌کنید؛ بلکه آگاهانه و عقل‌ورزانه انتخاب می‌کنید که چه بخش از گفته‌ها و توصیه‌های او می‌تواند پزشکی و مرتبط با تخصص‌اش باشد و چه بخشی چنین نیست؛ اما انصافاً چند درصد از مخاطبان ما چنین رویکرد و تعاملی با روحانیان دارند؟ یا کلاً یک موضع‌انکاری و نفی‌جویانه دارند و یا کاملاً یک موضع‌پذیرش صددرصدی و تقلیدی محض دارند! گویا در این جا راه میانه‌ای وجود ندارد.

حال آن که همان شیوه عقلانی مراجعه به پزشک و هر صاحب تخصص دیگر، در مراجعه به عالمان دینی و روحانیان هم باید مورد عمل قرار گیرد. هرچه که از من روحانی می‌شنوید را هم باید با آن اطلاعات پایه‌ای که از دین دارید و با معیارهای عام

از دوستان هم گفته‌ام، این که هی می‌آیید و انتقاد از روحانیت می‌کنید، بسیار خوب. نقد حق شماست؛ اما اندکی هم از خودتان انتقاد کنید؛ یعنی مناسبات و تعاملات خود با روحانیت را به نقد بکشید. چقدر تلاش کرده‌اید از موضع مُطالب، تعامل داشته باشید؟ سابق بر این عامه مردم دیندار از روحانیون مطالبه می‌کردند. پای منبر هر روحانی نمی‌نشستند. یک دیندار، اول از همه باید ببیند چه چیزی را از یک روحانی باید بگیرد.

من طلبه و روحانی، لزوماً هرچه که بگویم دینی نیست و هر رفتاری داشته باشم دینی و اخلاقی نیست؛ گرچه من شرعاً و اخلاقاً موظف‌ام دست کم آنچه را که در مقام مخاطبه، برای مردم بیان می‌کنم، دینی باشد؛ ولی خیلی از اوقات این وظیفه اخلاقی کاملاً رعایت نمی‌شود؛ از این رو هیچ از وظیفه مخاطب کم نمی‌شود و تشخیص کلیت این که چه چیزی صحت انتساب به دین دارد یا ندارد؟ با شما به عنوان مخاطب دیندار است؛ اگر تشخیص آن با ما باشد که «دور» می‌شود. مثل این که وقتی به دکتر مراجعه می‌کنید و سرما خورده‌اید اگر برای آن که مداوا بشوید شما را به انجام یک عمل غیر مرتبط دعوت بکند؛ برای مثال بگوید دیگر به کسی محبت نکن! شما بلافاصله به اتکای معیارهای عقلانی که در اختیار دارید می‌گویید که چه ربطی دارد؟ و لذا نمی‌پذیرید که سخن و توصیه او، طبیبانه و برآمده از

اول ببینند اساساً این سخنان می‌تواند دینی باشد و سپس آن را نقد کنند نه این که بدون تأمل و پرسش‌گری بپذیرند که این، دینی است و سپس آن را نقد کنند؛ یعنی بسیاری از روشن‌فکران هم در این حوزه ناخردورزانه و غیرعالمانه عمل می‌کنند.

سرتاسر قرآن مخاطبش انسان عاقل است؛ از این رو هر چه به نام دین گفته می‌شود باید در انسجام با بنیان‌های عقلانی باشد؛ اما متأسفانه در حوزه‌های دیگر زندگی مان خیلی دقت و معمولاً نهایت تلاش را می‌کنیم تا بر اساس موازین و احتیاطات عقلانی عمل کنیم؛ ولی در حوزه دینداری خیلی مسامحه داریم.

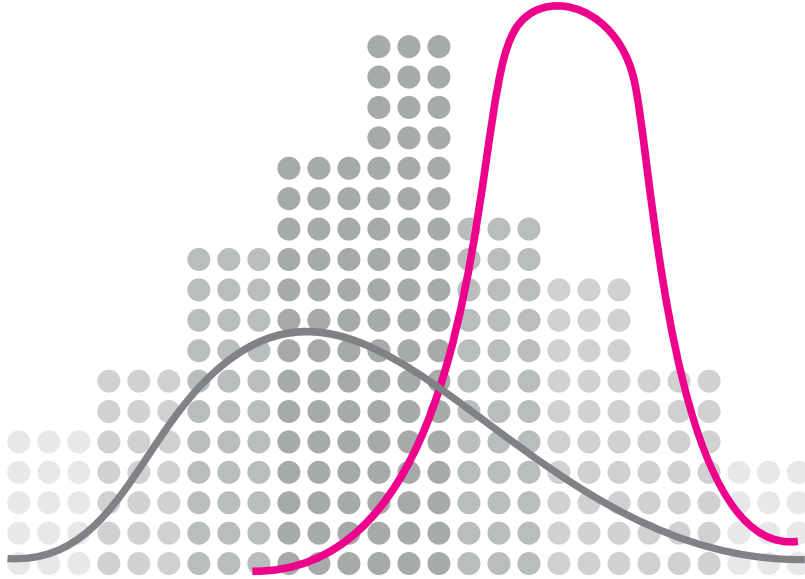
پی‌نوشت:

۱. استادفقه و حکمت حوزه و دانشگاه.
۲. انعام، آیه ۲۱.
۳. لقمان، آیه ۱۳.
۴. مدثر، آیه ۱۴.
۵. حجرات، آیه ۱۳.
۶. مزمل، آیه ۵.
۷. مریم، آیه ۹۷.
۸. کافی، ج ۲، ص ۷۸.
۹. ص، آیه ۷۵.
۱۰. حجر، آیه ۳۴.
۱۱. هود، آیه ۷۴.
۱۲. کافی؛ ج ۲، ص ۴۱۵.
۱۳. خصال، ج ۲، ص ۴۲.

عقلانی، بسنجید و اگر در این نسبت‌سنجی، از انسجام برخوردار بود پذیرفتنی است و گرنه حجت و معتبر نیست؛ برای مثال اگر من شما را به عنوان دین به یک عمل غیر اخلاقی دعوت کردم و بگویم که دین» می‌گوید آزار رساندن به غیر مسلمانان و تصرف در اموال آنان برای مسلمانان جایز است. شما چه می‌گویید؟ آیا می‌پذیرید؟ حتماً نباید بپذیرید؛ چون می‌گویید که این در انسجام با اخلاق نیست؛ اما چند درصد مخاطبین روحانیت ما این‌طوری هستند؟ نمی‌گویم حتی پامنبری‌ها، آن‌ها که خیلی‌های‌شان؛ چه بسا مریدانه می‌نشینند و می‌شنوند! منظورم فراتر از آن، خیلی از منتقدان و حتی روشن‌فکران هم هست. چند درصد هستند؟ نود درصدشان نیستند! تقریباً همه آنچه که از موضع روشن‌فکری توسط منتقدان وطنی نسبت به روحانیت در داخل و خارج کشور نوشته و بیان شده است را خوانده‌ام، بسیاری از آنان وقتی می‌خواهند سخن و رأی برخی از روحانیان را نقد کنند چشم و گوش بسته آن‌ها را به عنوان سخن قطعی دین می‌پذیرند، آن‌گاه یکسره به نقد آموزه‌های دینی می‌نشینند. دقت کرده‌اید؟

پرسش: البته نقدشان توأم با ترس از تکفیر است.

استاد: نه اصلاً؛ چون خیلی از این نقدها در خارج کشور منتشر شده‌اند، ضمن این که اتفاقاً اگر ترس از تکفیر هست باید به این شیوه‌ای که گفتم بیشتر متمایل باشند؛ یعنی



مدلی برای جامعه‌پذیری حوزوی



مجید کافی ۱

هر جامعه‌ای نیاز به تربیت نیروی انسانی کارشناس و متخصص متناسب با محیط و فعالیت‌های سازمانی و غیر سازمانی خود دارد. برای تأمین این منظور و هدف، نهاد و سازمان‌های آموزشی در هر جامعه‌ای شکل می‌گیرند. نهادهای آموزشی جوامع افزون بر انتقال دانش‌های نظری به فراگیران خود، آنان را برای پذیرش نقش‌های اجتماعی بر اساس ذوق و علاقه‌شان تربیت و جامعه‌پذیر می‌کنند.

صورت‌بندی راهبردها و برنامه‌هایی کمک کند که از طریق آن‌ها بتواند ضروری‌ترین خدمات را به جامعه ارائه کند. پس از انقلاب که شرایط اجتماعی در سطحی وسیع تحول یافت، شواهد فراوانی در دست است که حاکی از این است که برنامه‌های آموزشی حوزه‌ها نیاز به تغییر و اصلاح جدی داشت که سازگار با شرایط جامعه انقلابی شود.

در راستای رفع نیازهای اجتماعی، حوزه با بازشناسی رو به رشد خصائص جامعه معاصر و در جهت انجام کامل وظایف خود باید رابطه تنگاتنگی با جامعه داشته باشد. تصدیق این نکته که حوزه‌ها و روحانیون برای انجام کارکردهایش باید رابطه نزدیکی با جامعه داشته باشد که به آن خدمت می‌کند، یکی از ویژگی‌های دوران پس از انقلاب است. نیاز روزافزون جامعه به خدمات طلاب و مراکز حوزوی یا وابسته به حوزه، به نوآوری‌های فراوانی انجامیده است که به طور عمده در خدمت پاسخ‌گویی اجتماعی بیشتر بوده‌اند. نیازهای مردم و دستگاه‌های اجرایی و حاکمیتی حوزه‌ها را روز به روز بیشتر به شناخت صریح‌تر روش‌ها و ابزارها برای پایه‌ریزی پایه‌هایی محکم‌تر و سازگار شدن با نیازهای جاری جامعه سوق داده است.

افزون بر این بخشی از نقش‌ها و وظایف که تا قبل از انقلاب جز وظایف و نقش‌های دانشگاهی بوده است، بعد از انقلاب جز وظایف و نقش‌های حوزه‌ها نیز قرار گرفت؛ ولی آیا حوزه‌ها شرایط پذیرش این نقش‌های جدید

یکی از سازمان‌های آموزشی تأثیرگذار در جامعه ایران حوزه‌های علمیه هستند. نقش‌ها و وظایف حوزه‌های علمیه در دو دسته کلی سنتی (پیش‌انقلاب) و جدید (پساانقلاب اسلامی) تقسیم می‌شوند: وظایف سنتی عبارتند از: تبلیغ، تبیین، دفاع از دین و انتقال علوم دینی به نسل‌های جدید؛ این وظایف و خدماتی است که حوزه برای تحقق آن‌ها در جامعه دینی تأسیس شده بود.

زمانی تصور می‌شد حوزه‌ها باید علوم دینی را حفظ کنند، انتشار دهند، تبلیغ کنند و به پیش برند. اما امروزه حوزه‌ها با مسئولیت‌های جدید و خارق‌العاده اجتماعی مواجه هستند. قصور در شناسایی و کوتاهی در عمل به این مسئولیت‌ها می‌تواند برای تمدن نوین اسلامی نامناسب باشد. وظایف جدید حوزه‌ها افزون بر وظایف سنتی عبارت است از: آماده‌سازی طلاب برای تصدی نقش‌ها و منزلت‌های حرفه‌ای و تخصصی؛ آموزش قواعد ارتباطی با گروه‌های مخاطب؛ آموزش قواعد زندگی در کلان‌شهرها (آپارتمان‌نشینی، ترافیک، اوقات فراغت، شادی و نشاط، و... با حفظ برشئون و زی‌طلبگی)؛ تبادل علمی در قالب یادگیری و یاددهی با نهادی علمی غیر حوزوی؛ پیروی از هنجارها، آداب، قوانین اجتماعی، حوزوی و علمی. همه این امور و مواردی دیگر باید با فرایند جامعه‌پذیری در طلاب نهادینه شوند. حوزه بعد از انقلاب به شیوه‌های پیشرفته پژوهشی-آموزشی برای تحقق این وظایف نیاز داشت تا با آن‌ها در

سازمان‌ها و نهادهای دولتی و غیر دولتی)، هنری (کارشناس مذهبی و یا اجرای نقش در فیلم‌ها و سریال‌های تلویزیونی و سینمایی، کارشناس مذهبی در جشنواره‌های مختلف هنری و...)، آموزشی (حضور در دبستان‌ها و دبیرستان‌ها و ادارات آموزش و پرورش) و... حضور طلاب و روحانیون محسوس است؛ از این رو، حوزه‌های علمیه هم به عنوان یک مرکز آموزشی از این کارکرد تربیتی مستثنا نیست و باید نسبت به انتقال دانش دینی به طلاب و تربیت و جامعه‌پذیری آنان نسبت به نقش‌های اجتماعی که در آینده باید آن‌ها را پذیرا باشند، فعالیت و برنامه‌هایی مشخص و روشن داشته باشد.

افزون بر نقش‌های جدید و آگدا شده به حوزه‌ها، مسئولیت‌هایی نیز حوزه در قبال مشکلات و آسیب‌های اجتماعی برآمده از جامعه جدید دارد. هیچ نهاد اجرایی به تنهایی نمی‌تواند مشکلات اجتماعی، فرهنگی و تمدنی را حل کند؛ چون اصولاً هیچ‌یک از آن‌ها نهادی برای تولید فکر و اندیشه نیستند و حل مشکلات به اندیشه فراوان بدون سوگیری و مستقل و انتقادی نیاز دارد و حوزه و دانشگاه تنها نهادهایی هستند که هم‌چنان مراکز مستقل و انتقادی محسوب می‌شوند یا باید بشوند.

با وجود این مقدار از تنوع و تکثر نقش‌های اجتماعی مورد انتظار از حوزه، آیا طلاب برای پذیرش این موقعیت‌ها، مسئولیت‌ها و نقش‌های اجتماعی جامعه‌پذیر شده‌اند؟

را به لحاظ ظرفیت و امکانات نظام آموزشی، منابع علمی، استاد، متون درسی، تحقیقاتی و... در اختیار داشته است. به بیان دیگر آیا حوزه‌ها امکان و ظرفیت جامعه‌پذیر کردن بخشی از طلاب را برای اجرای نقش‌های جدید اجتماعی داشتند؟ به هر حال امروز باور بر این است که جامعه‌پذیر کردن طلاب برای نقش‌ها و موقعیت‌های اجتماعی ایجاد شده است.

حوزه‌های علمیه فضاهایی برای آموزش معارف دینی‌اند که طلاب می‌توانند در آن‌ها معارف لازم برای تبیین و تبلیغ دین اسلام را به دست آورند؛ افزون بر این، بخشی از تربیت کارشناسان و متخصصان مورد نیاز کشور هر چند بخش ناچیزی، بر عهده حوزه‌های علمیه است. پس از انقلاب؛ به ویژه در دو دهه اخیر، طلاب در بسیاری از موقعیت‌های اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و علمی حضور یافته و نقش‌پذیر شده‌اند. در بسیاری از سازمان‌های اقتصادی (بانک‌ها و مؤسسات مالی)، علمی (دانشگاه‌ها اعم از استادی درس معارف و یا کارشناسان فرهنگی و کارمندی در دفاتر نمایندگی رهبری)، نظامی و انتظامی (دفاتر عقیدتی - سیاسی ارتش و نیروی انتظامی و دفاتر ولی فقیه در سپاه)، قضایی (از ریاست قوه قضائیه تا قضات و کارشناسان قوه قضائیه و وکالت)، فرهنگی (به عنوان معاونت‌های فرهنگی بسیاری از سازمان‌ها مثل شهرداری‌ها)، خدماتی، مشاوره‌ای (تأسیس مراکز مشاوره‌ای خصوصی یا به عنوان مشاور

چگونگی و سازوکار، آسیب‌ها و کارکردهای جامعه‌پذیری حوزوی مربوط می‌شود، تحقیق و مکتوبی مفصل می‌طلبد؛ ولی این جستار فقط در صدد پاسخ به این پرسش است که مفهوم و مدل‌های جامعه‌پذیری در جامعه‌شناسی چه دلالت‌هایی برای فهم جامعه‌پذیری و ترسیم مدل جامعه‌پذیری حوزوی دارد؟ در جستارهای دیگر گزارشی از تحقیق در خصوص پرسش‌های دیگر ارائه خواهد شد.

حوزه در ایران در چند دهه اخیر تغییراتی داشته است؛ ولی آیا حوزه به تازگی به اندازه کافی تحول یافته است یا هوشمندانه اصلاح شده است تا در جامعه‌ای که توسط قدرت‌های سیاسی، شبکه‌های اجتماعی مجازی، تهاجم‌های سیاسی و فرهنگی بی‌سابقه داخلی و خارجی و... به سوی چالش‌هایی سوق داده شده است، بتواند همچون نهادی مؤثر و تحول‌آفرین ایفای نقش کند؟ فرض بر این است که اگر با وجود جذب بسیاری از طلاب در سازمان‌ها و نهادهای نظام و گاهی ناکارآمدی آن‌ها، طرحی برای ارتقا جامعه‌پذیری آنان و کشف و تبیین عوامل ناکارآمدی جامعه‌پذیری سنتی حوزه‌ها اجرا نشود و راهکارهایی برای حل مسائل آن ارائه نگردد، هم آن سازمان‌ها و هم حوزه‌های علمیه هم به لحاظ دینی - فرهنگی (تضعیف دینداری و تقویت دنیاگروری در جامعه)، هم به لحاظ اجتماعی (عدم واگذاری نقش‌های اجتماعی و عدم اطمینان و اعتماد جامعه به

طلاب چگونه برای پذیرش این نقش‌ها جامعه‌پذیر و تربیت می‌شوند؟ در حوزه به غیر از آموزش ادبیات عرب، منطق و فلسفه، اصول و فقه و گاهی تفسیر، آیا طلاب نسبت به غیر از کارکردهای ثابت و سنتی حوزه‌ها جامعه‌پذیر و تربیت می‌شوند؟ برای مثال آنان برای ارتباط اجتماعی با مردم که لازمه تبلیغ دین است، جامعه‌پذیر می‌شوند؟ همین پرسش در مورد کارکردهای جدید مطرح است که آیا نسبت به وظایف اجتماعی، سیاسی و فرهنگی که در کشور بر عهده می‌گیرند جامعه‌پذیر می‌شوند؟ برنامه‌های آموزشی و تربیتی حوزه‌ها برای جامعه‌پذیرکردن طلاب برای پذیرش این نقش‌ها چیست؟ جامعه‌پذیری طلاب در دوران پساانقلاب اسلامی نسبت به انتظارات نظام و مردم در دو وضع عمومی و تخصصی در چه وضعیتی است؟ تفاوت‌ها و تشابه‌های جامعه‌پذیری در بخش عمومی و تخصصی حوزه‌های قبل از انقلاب و پس از انقلاب کدامند؟ آسیب‌ها و پیامدهای جامعه‌پذیری حوزه‌ها نسبت به پذیرش نقش‌ها و موقعیت‌های اجتماعی و تخصصی جامعه پساانقلاب اسلامی از سوی طلاب کدامند؟ دلایل عدم انطباق جامعه‌پذیری حوزوی با نیازهای اجتماعی پساانقلاب اسلامی چیست؟ راهکارهای به‌روزکردن و متناسب‌سازی فرایند جامعه‌پذیری حوزوی با انتظارات نظام و مردم کدامند؟

پاسخ به همه پرسش‌های بالا و پرسش‌های دیگر که به چستی، چرایی،

حوزویان) و هم به لحاظ سیاسی (تضعیف نظام مقدس جمهوری اسلامی و موقعیت روحانیون در نظام سیاسی) دچار آسیب می‌شوند.

هر چند از عمر حوزه‌های علمیه بیش از سیزده قرن می‌گذرد؛ ولی تحقیق جامعی در خصوص پرسش‌هایی در زمینه نظام تربیتی و جامعه‌پذیری آن انجام نشده است. توسعه کمی و کیفی حوزه‌ها و بهبود اثربخشی و تأثیرگذاری آن بر سطوح گوناگون جامعه، بدون درک و بررسی دقیق نظام جامعه‌پذیری حوزه‌ها سخت و سعی ناتمام خواهد بود.

جامعه‌پذیری حوزوی مثل جامعه‌پذیری هر سازمان و نهادی دیگر تحت تأثیر گرایش‌ها و ارزش‌های کنشگران حوزه اعم از طلاب، استادان، مدیران و مجریان، سیاست‌گذاران و برنامه‌ریزان و فرهنگ داخلی و اجتماعی است. سیاست‌گذاری، برنامه‌ریزی و زمینه‌سازی برای تولید علمی و پذیرش نقش‌های جدید اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و علمی نیاز به بررسی و تحقیق و نظارت و پایش‌های مستمر در مورد جامعه‌پذیری حوزه‌ها است؛ بنابراین هدف این جستار در موارد زیر گزارش می‌شود:

- اکتشاف و تبیین بایستگی تناسب جامعه‌پذیری حوزوی با نقش‌پذیری طلاب در موقعیت‌های اجتماعی، سازمانی، آموزشی و پژوهشی؛

- اکتشاف و تبیین بایستگی تناسب جامعه‌پذیری حوزوی با انتظارات مورد توقع

جامعه پس‌انقلاب اسلامی؛

- کشف مدل جامعه‌پذیری حوزوی در دوره معاصر؛

- ارائه راهکارهای تناسب‌سازی جامعه‌پذیری حوزوی با انتظارات مورد توقع.

روش تحقیق

روشی که در این تحقیق استفاده شده است، نوعی استنطاق از اسناد و متون مصاحبه‌ها درباره برنامه‌های آموزشی حوزه‌ها بر اساس پرسش‌هایی است که از آثار جامعه‌شناسی در موضوع یا دال جامعه‌پذیری یا اجتماعی‌شدن استخراج شده‌اند. پژوهش‌های استنطاقی در زمره پژوهش غیر مستقیم اسنادی جای می‌گیرد؛ بر این اساس در روش مورد استفاده در این گونه مطالعات، در مراحل مختلف می‌توان از شیوه‌های گوناگون در گردآوری اطلاعات؛ همچون تجربه‌های شخصی و همین‌طور در تحلیل داده‌ها استفاده کرد. اگر محقق رویدادی را شخصاً مشاهده و تجربه کرده باشد، شاید آن را صحیح می‌پندارد و آن را می‌پذیرد. در این صورت تجربه شخصی نوعی منبع علمی معتبر برای محقق محسوب می‌شود؛ اگرچه هر کسی می‌تواند تجربه منحصربه‌فردی داشته باشد و گاهی می‌تواند برای او و شاید هم برخی از افراد دیگر درست باشد؛ ولی بی‌تردید، برداشت‌ها و استدلال‌های روزمره انسان‌ها می‌تواند اشتباه نیز باشد. بنابراین، محقق برای کاهش اشتباه خود به خبرگان و صاحب‌نظران مراجعه می‌کند؛ پس منبع دیگر جمع‌آوری داده‌ها، رجوع

به طور خلاصه تکنیک جمع‌آوری داده‌ها اسنادی و مصاحبه است. عمده‌ترین رویه تحلیل در پژوهش‌های استنتاجی پاسخ‌گویی منطقی به پرسش‌های مطرح‌شده بر اساس منطق دلالت‌ها است. رویه تحلیل داده عبارت است از استخراج دال‌های محتوایی از داده‌های جمع‌آوری‌شده بر اساس پرسش‌های پژوهش به صورت نظام‌مند و ارائه

شواهدی از داده‌های محتوای که مبتنی بر آن، برهانی موافق پرسش موردنظر ساخته شود یا آن برهان را تقویت یا حمایت کند.

جامعه‌پذیری

موقعیت‌های اجتماعی حتی زمانی که با تلاش و کوشش فرد به دست آمده و اکتسابی هستند، همیشه مطابق با بینش‌ها، گرایش‌ها و مهارت‌ها به افراد واگذار نمی‌شوند؛ بلکه بدون این که توانایی‌های آنان سنجیده شود به آنان واگذار می‌شود؛ ولی در صورت عدم توانایی افراد نیز، از آنان ایفای دقیق و درست نقش‌های آن موقعیت‌ها انتظار می‌رود؛ چون هر موقعیت اجتماعی وابسته به نقش‌هایی است و این یعنی مجموعه‌ای از نقش‌های مورد انتظار از فرد حامل آن نقش که ضمانت اجرای آن توسط گروه‌های مرجع مربوط به میدان آن نقش تأمین می‌شود؛ ولی قبل از این که فرد بتواند نقش خود را ایفا کند باید

موقعیت‌های اجتماعی حتی زمانی که با تلاش و کوشش فرد به دست آمده و اکتسابی هستند، همیشه مطابق با بینش‌ها، گرایش‌ها و مهارت‌ها به افراد واگذار نمی‌شوند؛ بلکه بدون این که توانایی‌های آنان سنجیده شود به آنان واگذار می‌شود؛ ولی در صورت عدم توانایی افراد نیز، از آنان ایفای دقیق و درست نقش‌های آن موقعیت‌ها انتظار می‌رود.

به خبرگان و صاحب‌نظران در این قلمرو علمی است. بیشتر محققان به اطلاعات عرضه‌شده خبرگان، صاحب‌نظران توجه کرده و در تحقیقات به‌عنوان منابع تحلیل خود از آنها استفاده می‌کنند.

در این جستار در صدد فهم و استخراج مدل جامعه‌پذیری حوزوی هستیم که مستلزم واکاوی مفهوم و مدل‌های جامعه‌شناختی جامعه‌پذیری

به‌عنوان دلالت‌های تحقیق است؛ از این رو، بر آثار جامعه‌شناسی جامعه‌پذیری به‌عنوان منبع مطالعاتی متکی است. دلالت‌پژوهی در این جستار، یعنی استنباط و استخراج دلالت‌های مدل‌های جامعه‌پذیری برای جامعه‌پذیری حوزوی. بدین منظور: نخست، در ابتدا پرسش‌هایی از کتاب‌های جامعه‌شناسی در خصوص دال جامعه‌پذیری استخراج شده‌اند؛ دوم، برای یافتن مدل‌ها یا پاسخ پرسش‌ها داده‌هایی جمع‌آوری شده‌اند؛ داده‌های تحقیق عبارت‌اند از: مواد متنی و اسنادی؛ موارد مشاهده‌شده در گذشته و در حال وقوع؛ تجربه‌زیسته پژوهشگر و سایر طلاب، متن مصاحبه‌های انجام‌شده؛ یادداشت‌های میدانی حاصل از مشاهده پژوهشگر یا سایر پژوهشگران؛ سوم، با غور و ژرف‌کاوی در داده‌های جمع‌آوری‌شده، پاسخ پرسش‌ها استنباط و استخراج شده‌اند.

آن را بشناسد و نسبت به آن‌ها آموزش دیده باشد، مثل یک هنرپیشه. بنابراین انسان در اجتماع نیز لازم است نقش‌های خود را بیاموزد. با محتوا و کیفی و پاداش‌های آن آشنا شود. در این جا با یکی دیگر از سازوکارهای بنیادین جامعه روبه‌رو می‌شویم؛ یعنی فرایند جامعه‌پذیری از راه

درونی کردن الگوهای رفتاری. جامعه‌پذیری فرایندی است که در آن افراد توسط عوامل جامعه‌پذیری تربیت می‌شوند و هویت علمی - فرهنگی و تربیتی خود را شکل و تکامل می‌دهند.

از دیدگاه جامعه‌شناسان، جامعه‌پذیری روندی است که فرد را برای زندگی گروهی آماده می‌کند و نقش اساسی در شکل‌گیری شخصیت، نگرش و رفتار فرد دارد. به بیان دیگر جامعه‌پذیری فرایندی است که طی آن هر فردی راهکارهای ارائه شده از جانب یک اجتماع معلوم یا گروه‌های اجتماعی را یاد می‌گیرد تا بتواند در آن جامعه کارکرد داشته باشد.

در شکل‌گیری شخصیت، نگرش و رفتار فرد دارد. به بیان دیگر جامعه‌پذیری فرایندی است که طی آن هر فردی راهکارهای ارائه شده از جانب یک اجتماع معلوم یا گروه‌های اجتماعی را یاد می‌گیرد تا بتواند در آن جامعه کارکرد داشته باشد.^۲ در تعریفی دیگر جامعه‌پذیری عبارت است از مرحله‌ای که شخص طی آن خصوصیات مناسب مورد نیازش را برای عضویت در جامعه به دست می‌آورد که مهم‌ترین پیامد آن، شناختی است از خود به عنوان یک موجود استوار اجتماعی که به وسیلهٔ هنجارها، نقش‌ها و

ارتباط با دیگران هدایت می‌شود. گیدنز نیز باور دارد که اجتماعی شدن فرایندی است که طی آن کودک ناتوان به تدریج به شخصی خودآگاه دانا ورزیده در شیوه‌های فرهنگی که در آن متولد شده است، تبدیل می‌شود.^۳ پارسونز جامعه‌پذیری را معادل درونی‌سازی می‌گیرد و درونی‌شدن را

ویژگی اصلی جامعه‌پذیری می‌داند. از نظر او، درونی‌شدن جهت‌گیری‌های ارزشی، هم محصول فرایند یادگیری و هم نتیجه این فرایند است.^۴ مرتن و همکارش جامعه‌پذیری را به عنوان فرایندهایی که از خلال آن‌ها یک شخصی احساسی از خود حرفه‌ای با ارزش‌ها، طرز تفکرات، دانش و مهارت‌های مشخص آن را توسعه می‌دهد

و آن خود حرفه‌ای می‌تواند رفتار وی را در تنوع گسترده‌ای از موقعیت‌های حرفه‌ای و فوق حرفه‌ای هدایت کند، تعریف می‌کنند.^۵ از دید جامعه‌شناسان، در همهٔ فرهنگ‌ها، خانواده عامل اساسی جامعه‌پذیری در دوران کودکی است؛ ولی با افزایش سن، بسیاری از عوامل دیگر همچون عاملان دینی، گروه همالان و دوستان، مؤسسات آموزشی و رسانه‌ها و فضاهای مجازی نقشی مهم در جامعه‌پذیری افراد دارند.^۶

از منظر روان‌شناسی اجتماعی، جامعه‌پذیری فرایندی است که افراد در

جامعه‌پذیری سیستمی سه سطح فرهنگ جامعه‌پذیری مد نظر قرار می‌گیرد. شایان توجه است از آن‌جا که مفروضات بنیادین خاستگاه ارزش‌ها و مصنوعات است، شروع جامعه‌پذیری از مفروضات بنیادین خواهد بود.^۸

بنابراین فقط زمانی که فرد دستورات عمل‌های موجود در جامعه را که خارج از وی وجود دارد، در خود پذیرفته و به عامل تعیین‌کننده رفتار و انجام وظایفش تبدیل می‌سازد که با جامعه ارتباط می‌یابد و به عنوان انسان اجتماعی جامعه‌پذیر می‌شود. واگذاری موقعیت‌ها و انتظار نقش‌ها از افراد، فرایندهای مکملی هستند که جامعه جدید برای تأمین آن‌ها یک نهاد کامل؛ یعنی نظام تربیتی را موظف به

انجام آن کرده است؛ البته نظام‌های تربیتی حتی در جوامع پیشرفته نیز هنوز توسط خانواده، مراکز دینی و سازمان‌های دیگر در جهت انجام بیشتر وظایف خود یعنی آموزش نقش‌ها و جامعه‌پذیری کمک می‌شوند.^۹ فرآیند جامعه‌پذیری با همکاری و همانندی افراد محقق می‌شود. همکاری مساعی دو یا چند فرد برای حصول یک هدف معین است و همانندی یکی شدن دو یا چند فرد از جهت‌های مختلف است. به فرآیند ادراکی و رفتاری که از طریق آن افراد به اجتماع

روند آن، به طور آگاهانه یا ناآگاهانه خود را با هنجارهای جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کنند، تطبیق می‌دهند. افراد از طریق فرایند جامعه‌پذیری تعامل خود را با ساختار روابط موجود آن جامعه افزایش می‌دهند و هر چه این تعامل بیشتر باشد، میزان انطباق و پذیرش الگوهای رفتاری آن جامعه نیز افزایش می‌یابد. از این منظر نقطه آغازین جامعه‌پذیری، درونی‌شدن؛

یعنی درک بی‌واسطه یا تفسیر عینی از رویدادهای دارای معنای ذهنی است. این درک با ورود فرد به جهانی که دیگران در آن به سر می‌برند، آغاز می‌شود.^۷

در مدیریت نیز جامعه‌پذیری بر اساس لایه‌های فرهنگی جامعه‌پذیری سازمان، مصنوعات (رفتارهای آشکار)؛

ارزش‌ها (فلسفه و اهداف سازمان) و مفروضات بنیادین (تصور سازمان از حقیقت، ماهیت انسان، فعالیت انسان، ارتباطات انسان‌ها) را شامل می‌شود. در جامعه‌پذیری مصنوعات سازمان به دنبال نهادینه کردن رفتارهای آشکار و روزمره است. در جامعه‌پذیری ارزش‌ها سازمان در صدد است تا اهداف و فلسفه سازمان را به فرد انتقال دهد. در جامعه‌پذیری مفروضات بنیادین سازمان فرایند طولانی و عمیقی را مد نظر دارد تا فرد مفروضات اساسی و ریشه‌ای سازمان را یاد بگیرد. در نهایت در

از دید جامعه‌شناسان، در همه فرهنگ‌ها، خانواده عامل اساسی جامعه‌پذیری در دوران کودکی است؛ ولی با افزایش سن، بسیاری از عوامل دیگر همچون عوامل دینی، گروه همالان و دوستان، مؤسسات آموزشی و رسانه‌ها و فضاهای مجازی نقشی مهم در جامعه‌پذیری افراد دارند.

نخستین نیست؛ بنابراین لازم است که شخص بینش‌ها و بعضی از گرایش‌های قبلی را رها کرده و بینش‌ها و گرایش‌های جدید کسب کند.

● انواع جامعه‌پذیری

جامعه‌پذیری تخصصی و علمی چند بعدی، فرایندی و تکامل‌یابنده است. گذر از مراحل جامعه‌پذیری را به حرکت قطار از ایستگاه‌های متعدد تشبیه کرده‌اند که شامل ایستگاه‌های رسمی، غیر رسمی، انتظاری (رفتاری، شناختی، انگیزشی) و شخصی است.

شش بعد متضاد از جامعه‌پذیری، مرحله اجتماعی در مقابل فردی، رسمی در مقابل غیر رسمی، تصادفی در مقابل مستمر، روش ثابت در مقابل روش متغیر، پیوسته در مقابل گسسته و حفظ هویت فردی یا ایجاد هویت جدید پیچیدگی این مفهوم را نشان می‌دهد.^{۱۱} در جامعه‌پذیری فردی فرایند اجتماعی شدن فرد به تنهایی و انفرادی است. در جامعه‌پذیری جمعی، گروهی از افراد، مانند کارمندان تازه‌وارد

فرایندها و برنامه‌ها را با هم طی می‌کنند. در جامعه‌پذیری رسمی، افراد تازه‌وارد به صورت جدا از اعضای سازمان و قبل از شروع کار آموزش می‌بینند و در جامعه‌پذیری غیر رسمی کارکنان تازه‌وارد از کارکنان دیگر جدا نمی‌شوند و از همان روز اول کار خود را در کنار

پیوند می‌خورند، با آن یکی می‌شوند و در آن می‌مانند، همانندی گفته می‌شود. مهم‌ترین جلوه همانندی فرهنگ‌پذیری و جامعه‌پذیری است. فرهنگ‌پذیری همانند شدن فرد با رسوم و اخلاق و سایر مظاهر زندگی اجتماعی است و جامعه‌پذیری همانند شدن فرد با موازین زندگی اجتماعی است.^{۱۰}

حال این پرسش پیش می‌آید که با دلالت تعریف‌های پیش‌گفته چه تعریفی برای جامعه‌پذیری حوزوی می‌توان ارائه کرد؟

● جامعه‌پذیری مجدد و ثانویه

یکی از مؤلفه‌های مدل جامعه‌پذیری این است که جامعه‌پذیری یک سازمانی مثل حوزه، مجدد است یا ثانویه. جامعه‌پذیری به لحاظ رده سنی افراد، به دو نوع اولیه و ثانویه

تقسیم می‌شود. «جامعه‌پذیری ثانویه» از جنس جامعه‌پذیری اولیه نیست؛ ولی در امتداد آن صورت می‌گیرد. در این نوع جامعه‌پذیری، شخص برای این‌که عضوی از یک گروه یا جامعه باشد، به دنبال کسب تخصص و آموزش شغل و تحصیل می‌رود، مثل آهنگری،

پزشکی و...؛ بنابراین لزومی ندارد که شخص باورها و عواطفی جدید کسب کند و باورها و عواطف قبلی خود را کنار بگذارد، بلکه تنها کافی است که عناصری فرهنگی جدیدی در مورد شغل و حرفه خود بیاموزد.

جامعه‌پذیری مجدد در امتداد جامعه‌پذیری

مهم‌ترین جلوه همانندی فرهنگ‌پذیری و جامعه‌پذیری است. فرهنگ‌پذیری همانند شدن فرد با رسوم و اخلاق و سایر مظاهر زندگی اجتماعی است و جامعه‌پذیری همانند شدن فرد با موازین زندگی اجتماعی است.

و مهارت‌های اجتماعی لازم را برای مشارکت مؤثر و فعال در زندگی گروهی و اجتماعی کسب می‌کند. ۱۲. دوم، جامعه‌پذیری درون‌سازمانی که در آن سازمان‌ها فرهنگ سازمانی خود را به اعضای جدید منتقل می‌کنند که در آن فرد ارزش‌ها، هنجارها و رفتارهای مورد نیاز را به منظور مشارکت در سازمان یاد می‌گیرد. ۱۳. سوم، سرانجام جامعه‌پذیری اجتماعی و درون‌سازمانی که نهادها و سازمان‌های خاصی فراگیران خود را افزون بر جامعه‌پذیری درون‌سازمانی، برای تحقق

اهداف خارج از سازمان و از قبل مشخص و تعریف شده تربیت می‌کنند. از انواع گوناگون جامعه‌پذیری‌ها، جامعه‌پذیری حوزوی در هر تقسیم‌بندی از کدام نوع است؟

● مدل‌های جامعه‌پذیری

در خصوص جامعه‌پذیری چندین مدل وجود دارد: مدل سنتی یا خطی، مدل غیر خطی، مدل چندمرکزی و مدل تعاملی. مدل جامعه‌پذیری سنتی یک مدل خطی است. در مدل خطی فرد بر اساس معیارهای نظام آموزشی مراکز علمی پذیرش و با شیوه‌های مورد تأیید و رسمی، طی گذراندن برنامه‌ای ویژه جامعه‌پذیر می‌شود. این مدل، مدلی رسمی است و سیالیت، تعاملی

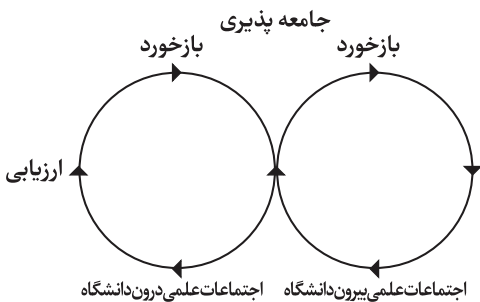
سایرین شروع می‌کنند و در حین کار اطلاعات لازم به آن‌ها داده می‌شود. در جامعه‌پذیری مستمر برنامه جامعه‌پذیری در مرحله‌های متوالی و مشخص صورت می‌گیرد و در تصادفی توالی اقدامات نامشخص و مدام در حال تغییر است. جامعه‌پذیری ثابت به فرایندی اشاره دارد که از نظر زمانی مشخص هست؛ ولی در متغیر زمان‌بندی نامشخص است. در جامعه‌پذیری پیوسته اعضای با تجربه در سازمان الگو هستند؛ یعنی فرد مشخص مربی یا آموزش‌دهنده است. در

گسسته الگوهای باتجربه برای افراد تازه‌وارد وجود ندارد و ممکن است چند نفر راهنما باشند. حفظ ویژگی‌ها و ارزش‌های فرد به دلیل شباهت و نزدیکی به ارزش‌های سازمان است و یا تلاش و برنامه‌ریزی برای ایجاد هویت متناسب با سازمان در افراد با ارزش‌ها و ویژگی‌های متفاوت در اوست.

در کل سه نوع جامعه‌پذیری را می‌توان از هم بازشناخت: نخست، جامعه‌پذیری اجتماعی که در آن هر فرد یاد می‌گیرد یا تربیت می‌شود که در جامعه چگونه زندگی کند؛ این نوع به معنای همسازی و همنوایی فرد با ارزش‌ها، هنجارها و نگرش‌های گروهی و اجتماعی است. به بیان دیگر اجتماعی شدن فراگردی است که به واسطه آن هر فرد، دانش

جامعه‌پذیری اجتماعی که در آن هر فرد یاد می‌گیرد یا تربیت می‌شود که در جامعه چگونه زندگی کند؛ این نوع به معنای همسازی و همنوایی فرد با ارزش‌ها، هنجارها و نگرش‌های گروهی و اجتماعی است. به بیان دیگر اجتماعی شدن فراگردی است که به واسطه آن هر فرد، دانش و مهارت‌های اجتماعی لازم را برای مشارکت مؤثر و فعال در زندگی گروهی و اجتماعی کسب می‌کند.

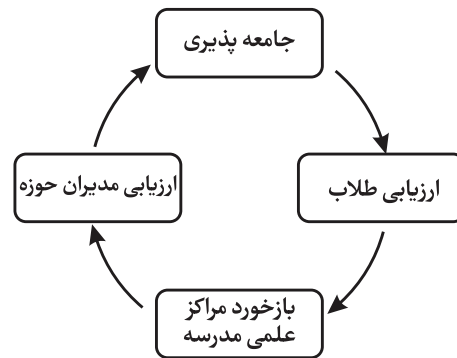
دانش مرکز آموزشی در ارتباط و ترکیب با دانش مراکز آموزشی دیگر، فراگیران را جامعه‌پذیر می‌کند. این مدل در فرایند دوره‌های آموزشی تکامل می‌یابد، ۱۵ نیز بر شبکه ارتباطات شخصی، علمی و حرفه‌ای فراگیران سطح بالاتر آموزش با یکدیگر و با استادان و مراکز علمی بیرونی به عنوان عواملی در تصحیح، ارزیابی و بازنگری، برنامه‌های آموزشی مرکز علمی نظر دارد. مراکز علمی بیرونی برخورد عملی و کاربردی به علم دارند و ارتباط فراگیران سطوح بالاتر آموزشی با این مراکز تسهیل‌کننده پیوند دانش و جامعه است و تغییرات صورت گرفته در اجتماعات آموزشی و یا اجتماعات علمی بیرونی را به یکدیگر منعکس می‌کند و در برنامه‌های آموزشی برای فراگیر جدید این تغییرات اعمال می‌شود.



چهارمین مدل، مدل تعاملی است که شامل مراحل جامعه‌پذیری انتظاری، رسمی، غیر رسمی و شخصی می‌شود. این مدل برای درک تفاوت‌های روندهای موقتی جامعه‌پذیری فراگیران آموزش‌های تخصصی و برای رشته‌های گوناگون به کار می‌رود و

و فرایندی و پویایی، غیررسمی و جنبه‌های دیگر جامعه‌پذیری را نشان نمی‌دهد. فرد در این مدل به عنوان کنشگری خنثا دیده می‌شود که فقط خود را با رویه‌های شناختی و احساسی نقش حرفه‌ای خود تطبیق داده و توانایی هیچ نوآوری در عرصه شناختی را ندارد. مدل‌های خطی ارتباطات مرکز آموزشی با مراکز علمی خارج از مرکز آموزشی مورد نظر را نیز نشان نمی‌دهد.

مدل‌های غیر خطی نسبت به مراکز علمی بیرونی، زمینه‌های خانوادگی، گروه همالان و بازخوردهای بروندادهای آموزشی حساس هستند، نیز در مدل‌های غیر خطی ارزیابی فراگیران از برنامه‌های آموزشی ارائه شده، واکنش آنان به استادان و برنامه‌های غیر آموزشی در طول دوره در نظر گرفته می‌شود. در این مدل استادان، مدیران و فراگیران درگیر یک فرایند ارتباطی برای تشخیص این می‌شوند که بدانند فراگیر تا چه حد برای پذیرش نقش‌های حرفه‌ای و تخصصی آماده است. ۱۴



مدل توسعه‌یافته دیگر، مدلی است که

و اجتماعی با سایر فراگیران است. مرحله شخصی فعالیت‌های اجتماعی و فردی ساختارهای اجتماعی و شخصیتی ترکیب می‌شوند ۱۷ و نقش درونی می‌شود. در این مرحله تصور هماهنگ و یکسانی از نقش تخصصی برای فرد ایجاد می‌شود و تصور از پیش موجود فرد با تصور به وجود آمده از جامعه‌پذیری رسمی و غیر رسمی و عوامل آن یکی می‌شود و فرد به تصویر منسجم از نقش تخصصی خود می‌رسد و هر نوع ناسازگاری که مانع انتقال نقش می‌شود، حل و فصل می‌شود. ۱۸ دانش فراگرفته شده در این مرحله به توانایی‌هایی که فراگیر برای برقراری ارتباط با محققان بیرون از دانشگاه هستند، مبتنی است. در مرحله آخر فرد برای پذیرفتن نقش تخصصی آماده شده و توانایی تفکر مستقل و اجرای تحقیق را دارد.

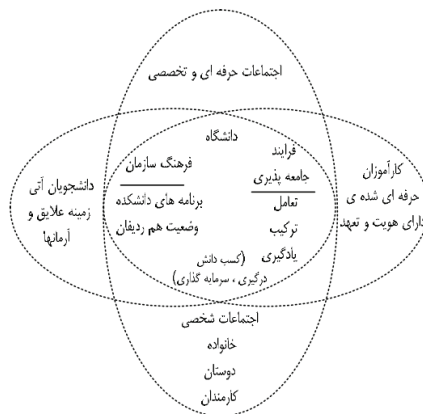
در مدل زیر بیضی‌های نقطه‌چین شده و متداخل، ویژگی تعاملی و انعطاف‌پذیر را نشان می‌دهد. در مرکز نمودار، مرکز علمی و اجتماعات علمی قرار دارد، تجربه اصلی جامعه‌پذیری در برنامه فراگیران در این بخش شامل فرهنگ سازمانی (برنامه‌های علمی، وضعیت ترکیب، یادگیری) و عناصر اصلی جامعه‌پذیری (کسب دانش، سرمایه‌گذاری، درگیری) است. این بخشی از فرایند جامعه‌پذیری رسمی است که در آن، برنامه علمی در مرکز آموزشی است که برای تدریس، تحقیق، برنامه‌های از پیش تعیین شده دارد. گروه آموزشی، برنامه آموزشی و سازماندهی

انتظارات مشترک مورد انتظار در بین انواع متعدد فراگیران در زمینه‌های علمی و حرفه‌ای را نشان می‌دهد. ۱۶ بر اساس این مدل فراگیر، در مرحله انتظار، از طریق رسانه‌های جمعی، فضاها، مجازی، وبسایت‌ها و اینترنت از رفتار مورد انتظار از فراگیر و نقش‌های علمی و حرفه‌ای خود تصویری در ذهن خود مجسم می‌کند. فراگیر با دانش بیرونی به ارزیابی نقش خود می‌پردازد. این تصویر از نقش‌های حرفه‌ای خود تصویری آرمانی است که در مواجهه با دانش درون اجتماعات مرکز علمی و انتظارات گروه این تصویر دوباره ارزیابی می‌شود. در مرحله رسمی، مرکز آموزشی از طریق برنامه‌های رسمی آموزشی، دانش مورد نظر را به فراگیر آموزش می‌دهد و فراگیر از طریق درگیری، ارتباط و یادگیری با مرکز آموزشی، فرهنگ مرکز آموزشی، همالان و برنامه‌های آموزشی درگیر فرایندی از کسب دانش و فعالیت‌های علمی می‌شود. در این مرحله جامعه‌پذیری فراگیر از سطح عمومی به سطح تخصصی ارتقا می‌یابد.

در مرحله غیر رسمی فرهنگ گروهی همالان و ارتباط با استادان منبعی برای شناخت ارزش‌های پنهان؛ ولی پذیرفته شده در گروه‌های آموزشی و بین اجتماعات علمی گوناگون درباره نقش حرفه‌ای فراگیران است. راه‌های ارتباطی شامل فعالیت فراگیران در فعالیت‌های اجتماعی- فرهنگی مرکز آموزشی، گفت‌وگو با دوستان و فراگیران دیگر، مطالعه‌های گروهی و ارتباطات علمی

آموزشی و ارتباط اجتماعی میان همکاران علمی را شکل می‌دهد. فراگیران که وارد برنامه علمی می‌شوند، فرهنگ آن را تجربه کرده و از طریق یادگیری، تعامل با گروه آموزشی و هم‌ردیفان و ترکیب در فعالیت‌های آن به سمت زمینه‌های حرفه‌ای انتخاب شده، جامعه‌پذیر می‌شوند. در طول برنامه علمی خود و زمینه‌های حرفه درگیر شده شرایط و اوضاع هم‌ردیفان را تجربه کرده و در

توسعه ظرفیت‌های لازم برای حرفه‌ای شدن در حوزه انتخابی خود، سرمایه‌گذاری می‌کنند. آن‌ها هم‌چنین خود را با فرهنگ سازمانی تطبیق می‌دهند. ۱۹



براساس دلالت‌های مدل‌های چهارگانه فوق، جامعه‌پذیری حوزوی با کدام‌یک از این

مدل‌ها انطباق بیشتری دارد؟

● جامعه‌پذیری حوزوی

حوزه به عنوان یک نهاد اجتماعی دارای اجزا و مجموعه‌هایی یکدست و ثابت نیست؛ بلکه همواره در حال تغییر است. حوزه برای آن که بتواند نظم خود را حفظ کند، ناگزیر است افراد جدیدی را جذب کند و آن‌ها را با خود همانند گرداند و برای اهداف و کارکردهای خود آماده کند.

همنواشدن گروهی و هویتی

طلاب نتیجه این همانندی است. هم‌نوایی گروهی به دو صورت است: ساده (صوری) و پیچیده (ژرف). اولی جامعه‌پذیری و دومی فرهنگ‌پذیری نامیده می‌شود. جامعه‌پذیری هم‌نوایی طلبه است با هنجارهای حوزه و جریانی است که طلبه را در عمل با زندگی و زی‌طلبگی همانند می‌کند. طلبه (جامعه‌پذیر شده) کسی است که بر اثر همنواشدن هنجارها، وظایف، راه‌های همکاری و قواعد حوزه را پذیرفته است.

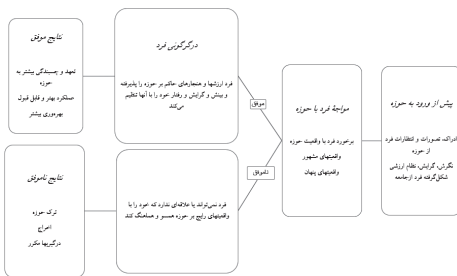
جامعه‌پذیری سازوکار تبدیل افراد تازه‌وارد به حوزه با مدرسان، عالمان، مبلغان و نویسندگان دینی است. تازه‌واردان به حوزه‌ها با جامعه‌پذیری، به طلاب و فضایی تبدیل می‌شوند که از دانش و مهارت لازم برای تبلیغ، تبیین و دفاع از دین برخوردار

حوزه به عنوان یک نهاد اجتماعی دارای اجزا و مجموعه‌هایی یکدست و ثابت نیست؛ بلکه همواره در حال تغییر است. حوزه برای آن که بتواند نظم خود را حفظ کند و کارکردهای خود را محقق کند، ناگزیر است افراد جدیدی را جذب کند و آن‌ها را با خود همانند گرداند و برای اهداف و کارکردهای خود آماده کند. همنواشدن گروهی و هویتی طلاب نتیجه این همانندی است.

داده می‌شود؛ هم‌چنین طلاب جدید باید فرهنگ طلبگی را نیز بیاموزند. آموختن فرهنگ طلبگی می‌تواند پیچیده‌تر از درک علوم و معرفت‌های مربوط به نقش‌های او در آینده باشد. درباره آداب و رسوم، هنجارها و ارزش‌های فرهنگی بندرت استاد رسمی وجود دارد و ممکن است طلاب قدیمی و با سابقه برای تبیین این آداب و رسوم، هنجارها و ارزش‌ها به طلاب جدید وقت نداشته باشند و یا وظیفه‌ای را نسبت به آن احساس نکنند. ۲۱

● **فرایند جامعه‌پذیری حوزوی**

فرایند جامعه‌پذیری حوزوی با اقتباس از مدل فلدمن را می‌توان به صورت الگوی زیر نشان داد:



همان‌طور که از شکل بالا فهمیده می‌شود، فرد قبل از ورود به حوزه، از آن تصویری در ذهن دارد که طلبگی را به شکل خاص و با تصوراتی برای خود در نظر می‌گیرد؛ چه بسا در برخی

هستند. علوم و فرهنگ یا زی‌طلبگی در این فرایند به نسل جدید حوزه منتقل می‌شود و سازگاری با محیط را برای طلاب ممکن می‌سازند. به فرایند دریافت علوم و فرهنگ یا زی‌طلبگی توسط طلاب، فرایند جامعه‌پذیری یا اجتماعی شدن گفته می‌شود. مجموعه عمل‌های روشمند مستمری (فرایندی) که ثمره‌اش تبدیل یک فرد به طلبه دارای شخصیت و حامل فرهنگ طلبگی خواهد بود. ۲۰ در نظام آموزشی حوزه به جز انتقال علوم حوزوی به طلاب طی جریان جامعه‌پذیری،

بخشی از فرهنگ حوزوی یا زی‌طلبگی؛ یعنی باورها، ارزش‌ها، هنجارهای اجتماعی و نمادها در همه جلوه‌های گوناگون آن به طلاب جدید منتقل می‌شود. محتوای جامعه‌پذیری در حوزه‌ها هرآن چیزی است که طلبه باید برای انطباق با شرایط حوزه بیاموزد. محتوای حوزه علمیه که باید طلبه در خلال فرایند جامعه‌پذیری بیاموزد، شامل دو دسته معرفت است؛ یکی علوم حوزوی و دیگری فرهنگ طلبگی. علوم حوزوی مربوط به نقش‌های او در آینده می‌شود که طلبه باید برای انجام وظایف خود یاد بگیرد. علوم طبق معمول به شیوه رسمی به طلاب آموزش

تکالیف، هویت و نقش‌های دینی به مردم آموزش داده می‌شود؛ هم‌چنین آموخته‌های دینی از طریق حوزه به زمینه‌های دیگر زندگی افراد هم قابل انتقال است و سبب می‌شوند که مردم بتوانند برای مشارکت در زمینه‌های دیگر زندگی نیز به شیوه موفقیت‌آمیزی عمل کنند.

● مؤلفه‌های جامعه‌پذیری حوزوی

از بررسی تاریخ حوزه‌ها می‌توان نتیجه گرفت که مؤلفه‌های جامعه‌پذیری حوزوی به دو دسته ثابت یا دائمی و متغیر یا موقت تقسیم می‌شوند و نیز اموری هستند که جامعه‌پذیری نسبت به آن‌ها در طول تاریخ حوزه‌ها همیشه وجود داشته است و اموری وجود دارند که به مقتضیات شرایط گوناگون اجتماعی زمانی نسبت به آن‌ها جامعه‌پذیری صورت می‌گرفته است و در زمان‌هایی نه.

مؤلفه‌های ثابت و دائمی جامعه‌پذیری طلاب را می‌توان به صورت زیر فهرست کرد:

- طلبه باید توانایی تشخیص رفتارهای مناسب برای موقعیت‌های گوناگون اجتماعی را در خود پرورش دهد؛ به بیان دیگر به هنگام انتخاب از بین هنجارهای متفاوت، رفتار مطابق با هنجار مناسب موقعیت اجتماعی خود را تشخیص دهد؛
- فرهنگ خاص حوزه یا

از موارد، حتی قبل از ورود به حوزه، سعی در الگوبرداری رفتاری از حوزویان داشته و تلاش کند که خود را با هنجارهای حوزه همسو و هماهنگ سازد. از طرفی پس از ورود به حوزه فرد ممکن است دریابد که میان خواسته‌ها، نگرش‌ها و گرایش‌های او با واقعیت حاکم بر حوزه تفاوت‌هایی وجود دارد. در این صورت حوزه باید بکوشد تا فرد را از قالب‌های فکری و رفتاری شکل‌گرفته‌اش خارج سازد و او را با واقعیت حاکم بر حوزه آشنا سازد؛ ولی این کار بیشتر ساده نیست و مستلزم تلاش و فعالیت‌های سنگینی از طرف حوزه و آمادگی پذیرش از سوی فرد است. ۲۲

جامعه‌پذیری در حوزه و به وسیلهٔ حوزه

در جامعه‌پذیری حوزوی باید بین دو مفهوم جامعه‌پذیری در حوزه و جامعه‌پذیری به وسیلهٔ حوزه تفاوت قایل شد. جامعه‌پذیری

در حوزه؛ یعنی آموزه‌های دینی از طریق آموزش رسمی و مشارکت در روابط و شبکه‌های طلاب به طلبه جدید منتقل شود؛ ولی جامعه‌پذیری به وسیلهٔ حوزه، آموزش غیر رسمی بینش‌ها، گرایش‌ها، ارزش‌ها و هنجارهای دینی به مردم و بهبود ویژگی‌های دینداری آنان به وسیلهٔ حوزویان است؛ به بیان دیگر در مفهوم دوم حوزه به عنوان عامل جامعه‌پذیری افراد جامعه عمل می‌کند و نیز

از بررسی تاریخ حوزه‌ها می‌توان نتیجه گرفت که مؤلفه‌های جامعه‌پذیری حوزوی به دو دسته ثابت یا دائمی و متغیر یا موقت تقسیم می‌شوند و نیز اموری هستند که جامعه‌پذیری نسبت به آن‌ها در طول تاریخ حوزه‌ها همیشه وجود داشته است و اموری وجود دارند که به مقتضیات شرایط گوناگون اجتماعی زمانی نسبت به آن‌ها جامعه‌پذیری صورت می‌گرفته است و در زمان‌هایی نه.

گروهی را (به طور مثال نمازگذاران یک مسجد) که در آن نقش ایفای کند، به خوبی بشناسد؛

- علوم اسلامی موردنیاز برای تبیین آموزه‌های اسلامی، دفاع از آن‌ها و تبلیغ آن‌ها و هر علمی که به عنوان مقدمه این فعالیت‌ها هست را بیاموزد. ۲۳

مؤلفه‌های متغیر جامعه‌پذیری ۲۴ طلاب که در سه محور ارزش‌ها، هنجارها و نقش‌های عالمان معرفت دینی، ارزش‌ها، هنجارها و نقش‌های کارگزاران اجتماعی (اگر طلبه قصد دارد در آینده در دستگاه‌های اجرایی کشور مشغول به کار شود)، عبارت‌اند از:

ارزش‌های علمی (نظری)	<p>یادگیری کنجکاو و اهل تفکر بودن علاقه به کشف حقیقت علم‌آموزی آشنایی با عالمان، مراجع، مجتهدان و شخصیت‌های مذهبی و دینی آشنایی با پیامدهای منفی ضعف علمی شناخت خوب و توان استفاده از وسایل ارتباط جمعی؛ به‌ویژه اینترنت و فضای مجازی</p>
ارزش‌های کاری	<p>طلبه باید مشاغل گوناگون مرتبط با امور دینی را بشناسد</p>
ارزش‌های زیبایی‌شناختی	<p>طلبه باید با زمینه‌های هنر دینی (شعر، تذهیب، خطاطی، موسیقی، فیلم، تئاتر و...) آشنا باشد مهارت‌های یک هنر دینی را حداقل فراگیرد</p>
ارزش‌های اجتماعی	<p>شناخت راه‌های تعاون و همکاری علاقه‌مند به بهبود اوضاع اجتماعی و وضع اعضای جامعه کمک به هم‌نوع (نوع‌دوستی) و همدلی با دیگران</p>

ارزش‌ها ۲۵

<p>باور قلبی به وجود خداوند و عبادت کردن او باور قلبی به حقانیت دین، پیامبر و ائمه معصومین (علیهم السلام)</p> <p>شناخت قرآن و فهم آن</p> <p>شناخت جهاد در راه خدا و دین</p> <p>باور به ایثار و فداکاری در راه خدا و دین</p> <p>تلاش برای درونی کردن از خودگذشتگی، ترحم، امانتداری، عدالت، شجاعت، تقوی</p> <p>تلاش برای پاکیزه نگهداشتن جسم و روح</p> <p>صبوری و پایداری در راه دین</p>	ارزش های دینی	ارزش ها ۲۵
<p>وفاداری به خانواده</p> <p>خانواده دوستی</p> <p>همکاری با اعضای خانواده برای بهبود محیط خانواده</p> <p>تلاش برای حفظ امنیت و مراقبت از خانواده</p> <p>فداکاری برای خانواده</p>	ارزش های خانوادگی	
<p>دفاع از مظلوم در مقابل ظالم</p> <p>حق گرایی</p> <p>تحلیل درست اوضاع سیاسی</p> <p>دفاع و یا نقد منصفانه از نظام سیاسی حاکم</p> <p>علاقه به شناخت اوضاع سیاسی داخل جامعه و بین المللی</p>	ارزش های سیاسی	
<p>شناخت آثار باستانی و میراث فرهنگی کشور</p> <p>اهمیت حفظ و نگهداری آثار باستانی و میراث فرهنگی</p> <p>احترام به تمامیت مرزی و پرچم کشور</p>	ارزش های ملی	
<p>حفاظت از محیط زیست</p> <p>آشنایی با بلایای طبیعی (سیل، زلزله، اپیدمی ها، مثل کرونا و...)</p> <p>مقابله با بلایا</p>	ارزش های زیست محیطی	
<p>شناخت سازمان های جهانی (صلیب سرخ، سازمان ملل و...)</p> <p>تلاش برای صلح جهانی</p> <p>بهداشت جهانی</p> <p>آموزش جهانی</p>	ارزش های بین المللی	

مهمان‌نوازی، عیادت از بیمار و...	رسوم اجتماعی	هنجارها
آداب معاشرت، سلام و احوال‌پرسی، احترام به دیگران	آداب اجتماعی	
پذیرایی، استقبال، بدرقه	تشریفات اجتماعی	
احترام به سالمندان، متخصصان، ناتوانان و معلولان و...	اخلاق اجتماعی	
عیاد ملی و مذهبی (عید نوروز، فطر، غدیر، قربان و... روزهای ملی و مذهبی (روز معلم، روز مادر، روز پدر	سنت‌های اجتماعی	
شناخت نقش‌های طلبگی، منبری، امام‌جماعت، روحانی‌سازمانی، استادی و...	نقش‌های سنتی	
مردان: پدری، شوهری، تبلیغی، استادی زنان: مادری، همسری، تبلیغی	نقش‌های جنسیتی	

جامعه‌پذیری اجتماعی و سازمانی

نوع جامعه‌پذیری برتر در حوزه‌ها، جمع بین جامعه‌پذیری اجتماعی و درون‌سازمانی است. در بخش جامعه‌پذیری درون‌سازمانی، جامعه‌پذیری عبارت است از فرایند آشناسدن طلاب جدیدالورود با بینش‌ها، گرایش‌ها و ارزش‌های طلاب و خوگرفتن یا پذیرفتن و رعایت کردن آداب و رسوم (زی‌طلبگی) فرهنگ حوزویان؛ به بیان دیگر جامعه‌پذیری حوزوی فرآیندی است که از طریق آن طلاب جدید ارزش‌ها، هنجارها، خط‌مشی‌ها و رویه‌های طلبگی را می‌شناسد^{۲۶} و با رفتارهای موردنیاز به منظور ایفای نقش در روابط درون حوزه که از آن‌ها انتظار می‌رود، آشنا می‌شوند؛ هم‌چنین یاد می‌گیرند با ارزش‌ها، هنجارها و نگرش‌های حاکم بر سازمان حوزه همسازی و هم‌نوایی کنند.

می‌شوند که در جامعه چگونه زندگی کنند؛ هم‌چنین یاد می‌گیرند با ارزش‌ها، هنجارها و نگرش‌های حاکم بر جامعه همسازی و هم‌نوایی کنند.^{۲۸}

اگر بپذیریم که جامعه‌پذیری حوزه‌ها اجتماعی و درون‌سازمانی است، این پرسش مطرح می‌شود که چه تفاوتی بین جامعه‌پذیری حوزه‌های سنتی و حوزه‌های معاصر وجود دارد؟ یک احتمال این است که گفته شود اهداف جامعه‌پذیری اجتماعی (خارج از حوزه) حوزه‌های جدید نسبت به اهداف جامعه‌پذیری اجتماعی حوزه‌های سنتی تغییر یافته است. احتمال دیگر این است که نقش‌های واگذار شده به طلاب در حوزه‌های سنتی با نقش‌های محول به طلاب در حوزه‌های جدید متفاوت است.

جامعه‌پذیری سازمانی حوزه

نقش‌های درون‌گروهی، حرفه‌ای و تخصصی هر طلبه شامل دو جنبه شناختی و عاطفی است. جنبه شناختی (شامل علوم و مهارت‌ها) از طریق برنامه‌های درسی و طی مراحل گذراندن مواد درسی حاصل می‌شود که با جامعه‌پذیری رسمی تدارک شده و با برنامه‌های رسمی انطباق دارد. یادگیری اصول علمی هر رشته به وسیله طلاب در حوزه‌های سنتی با

جامعه‌پذیری حوزوی عبارت است از فرآیندی که در آن طلاب، دانش و مهارت‌های حوزوی لازم را برای ایفای نقش مؤثر و فعال در زندگی طلبگی و زندگی اجتماعی کسب می‌کنند و با رفتارهای موردنیاز به منظور ایفای نقش در روابط اجتماعی که از آنها انتظار می‌رود، آشنا می‌شوند. در این جامعه‌پذیری طلاب یاد می‌گیرند یا تربیت می‌شوند که در جامعه چگونه زندگی کنند؛ هم‌چنین یاد می‌گیرند با ارزش‌ها، هنجارها و نگرش‌های حاکم بر جامعه همسازی و هم‌نوایی کنند.

در بخش جامعه‌پذیری اجتماعی، جامعه‌پذیری حوزوی عبارت است از فرآیندی که در آن طلاب، دانش و مهارت‌های حوزوی لازم را برای ایفای نقش مؤثر و فعال در زندگی طلبگی و زندگی اجتماعی کسب می‌کنند^{۲۷} و با رفتارهای موردنیاز به منظور ایفای نقش در روابط اجتماعی که از آنها انتظار می‌رود، آشنا می‌شوند. در این جامعه‌پذیری طلاب یاد می‌گیرند یا تربیت

مصاحبه یا امتحان شفاهی احراز می‌شود؛ از طریق ارتباطات غیررسمی به فرد منتقل ولی امروزه در حوزه‌های جدید یادگیری با می‌شود.^{۲۹}

جامعه‌پذیری انتظاری

به این معناست که از طلبه انتظار می‌رود برای تبیین دین، دفاع از دین و تبلیغ دین؛ پس از نهادینه‌کردن باورها و آموزه‌های دینی در درونش، تلاش کند.^{۳۰} جامعه‌پذیری

انتظاری آموزشی آن است که طلبه یاد بگیرد چگونه آموزه‌های دینی را به دیگران آموزش دهد. جامعه‌پذیری انتظاری پژوهشی آن است که طلبه یاد بگیرد در کنفرانس‌های علمی شرکت کند، پژوهش‌هایی به قصد تولید علمی انجام دهد و با محققان دیگر ارتباط علمی برقرار کند. این نقش‌ها در برنامه‌های رسمی مراکز غیر تخصصی حوزوی وجود ندارد؛ ولی با ورود طلاب به مراحل تخصصی حوزه انتظار می‌رود، برای آماده‌شدن با نقش حرفه‌ای خود این ویژگی‌ها را به دست آورند.

نمره‌ای که طلاب در امتحانات کتبی رسمی کسب می‌کنند سنجیده می‌شود.

جنبه عاطفی، جنبه غیر رسمی است که با تعامل و ارتباط طلاب با یکدیگر یا با استادان با معیارهای به رسمیت شناخته‌شده و مجاز؛ ولی غیر

واضح و بیان‌نشده به دست می‌آید. در آموزش غیررسمی در طول مرحله جامعه‌پذیری غیررسمی، انتظارات غیررسمی نقش‌ها به فرد یاد و منتقل می‌شود. یادگیری نقش‌های انتظاری در ارتباط با دیگران به فرد منتقل می‌شود، در ارتباط با کسانی که در حال حاضر ایفاگر نقش هستند فرد سرنخ‌های رفتاری را دریافت کرده و رفتارهای مورد انتظار را مشاهده می‌کند؛ بنابراین همزمان در حالی که بسیاری از اطلاعات از طریق نظام آموزشی و رسمی به فرد منتقل می‌شود؛ ولی فرهنگ و نظام حمایتی، احساسی و اجتماعی همالان

جامعه‌پذیری حوزوی	شناختی	آموزش رسمی	کسب علوم و مهارت‌ها
	عاطفی	آموزش غیررسمی	ارتباط با طلاب و دیگران
	انتظاری	سازمانی	تبیین، تبلیغ و دفاع از دین
		آموزشی	انتقال آموزه‌های دینی به دیگران
		پژوهشی	تولید علمی

سنتی برای نظام سنتی و مدل تعاملی برای نظام جدید حوزه را ترسیم کرد؛ اگرچه مدل تعاملی در بعد از انقلاب هنوز به طور کامل در نظام حوزه‌ها اجرا نشده است؛ ولی نشانه‌هایی از میل حوزه‌ها به سوی این مدل در تصمیمات، سیاست‌ها و برنامه‌های حوزه دیده می‌شود.

مدل جامعه‌پذیری حوزه‌های سنتی خطی است. در مدل خطی طلبه بر اساس سنت آموزشی حوزه پذیرش و با شیوه‌های مرسوم، طی گذراندن سطوح آموزشی جامعه‌پذیر می‌شود. این مدل،

مدلی غیر رسمی و سیال است؛ به این معنا که شیوه آموزشی مدرسه‌ای با مدرسه دیگر تا حدودی متفاوت است؛ ولی تعاملی، پویایی، رسمی بودن و مؤلفه‌های دیگر جامعه‌پذیری را نشان نمی‌دهد؛ بنابراین طلبه در حوزه‌های سنتی طلبه‌ای منفعل است که فقط خود را با رویه‌ها و نقش‌های معرفتی و فرهنگی خود تطبیق می‌دهد و به جز تعدادی چند از طلاب، بقیه توانایی هیچ نوآوری در عرصه‌های گوناگون معرفتی، علمی و فرهنگی را ندارند؛ هم‌چنین حوزه‌های سنتی با مراکز علمی دیگر از جمله دانشگاه‌ها و مدارس آموزش و پرورش هیچ ارتباطی ندارند.

جامعه‌پذیری انتظاری آموزشی آن است که طلبه یاد بگیرد چگونه آموزه‌های دینی را به دیگران آموزش دهد. جامعه‌پذیری انتظاری پژوهشی آن است که طلبه یاد بگیرد در کنفرانس‌های علمی شرکت کند، پژوهش‌هایی به قصد تولید علمی انجام دهد و با محققان دیگر ارتباط علمی برقرار کند. این نقش‌ها در برنامه‌های رسمی مراکز غیر تخصصی حوزوی وجود ندارد؛ ولی با ورود طلاب به مراحل تخصصی حوزه انتظار می‌رود، برای آماده‌شدن با نقش حرفه‌ای خود این ویژگی‌ها را به دست آورند.

حوزه شود، به دنبال کسب تخصص، علوم و فرهنگ حوزه می‌رود؛ بنابراین لزومی ندارد که طلبه بینش‌ها و گرایش‌های جدید کسب کند و بینش‌ها و گرایش‌های قبلی خود را کنار بگذارد، بلکه تنها کافی است که عناصر علمی و فرهنگی حوزه را بیاموزد؛ از این رو جامعه‌پذیری حوزه‌ها از نوع جامعه‌پذیری مجدد نیست؛ چراکه طلبه لازم است که بینش‌ها و بعضی از گرایش‌های قبلی خود را رها کند و بینش‌ها و گرایش‌های جدید را کسب کند.

● مدل جامعه‌پذیری حوزوی

در جامعه‌پذیری حوزه می‌توان دو مدل

جامعه‌پذیری مجدد و ثانویه جامعه‌پذیری حوزوی یک جامعه‌پذیری مجدد است یا یک جامعه‌پذیری ثانویه؟ یکی از مؤلفه‌های مدل جامعه‌پذیری حوزه این است که جامعه‌پذیری آن مجدد است یا ثانویه. از آن‌جا که «جامعه‌پذیری حوزه» از نوع جامعه‌پذیری اولیه فرد در دوران کودکی و در خانواده نیست؛ ولی در امتداد آن صورت می‌گیرد، جامعه‌پذیری حوزه از نوع ثانویه می‌باشد. در این نوع جامعه‌پذیری، طلبه برای این‌که عضوی از

آموزشی، درگیر فرایندی از کسب دانش و فعالیت‌های علمی می‌شود. در این مرحله جامعه‌پذیری فراگیر از سطح عمومی به سطح تخصصی ارتقا می‌یابد.

در مرحله غیررسمی، زی‌طلبگی یا فرهنگ گروه همالان و استادان که منبعی برای شناخت ارزش‌های پنهان؛ ولی پذیرفته‌شده در بین طلاب و گروه‌های علمی گوناگون درباره نقش معرفتی و فرهنگی طلاب است، به طلاب جدید منتقل می‌شود. راه‌های ارتباطی شامل فعالیت طلاب در فعالیت‌های اجتماعی- فرهنگی مدرسه، گفت‌وگو با طلاب دیگر و ارتباط علمی و اجتماعی با سایر طلاب است.

در مرحله شخصی فعالیت‌های اجتماعی و شخصی یا ساختارهای اجتماعی و شخصیتی با هم ترکیب می‌شوند و انتظارات و نقش درونی می‌شود. در این مرحله تصور هماهنگ و

یکسانی از نقش تخصصی برای طلبه ایجاد می‌شود و تصور از پیش موجود طلبه با تصور به وجود آمده از جامعه‌پذیری رسمی و غیررسمی و عوامل آن یکی می‌شود و طلبه به تصویر منسجم از نقش تخصصی خود می‌رسد. علم و معرفت فراگرفته‌شده در این مرحله به توانایی‌هایی که طلبه برای برقراری ارتباط با مراکز علمی دیگر مبتنی است. در مرحله

مدل جامعه‌پذیری حوزه‌های جدید؛ به‌ویژه در ایران پساانقلاب مدل تعاملی است. جامعه‌پذیری تعاملی مراحل جامعه‌پذیری شناختی، عاطفی و انتظاری را شامل می‌شود. از این مدل برای جامعه‌پذیری اجتماعی و سازمانی طلاب از آموزش‌های تخصصی و برای رشته‌های گوناگون استفاده می‌شود؛ هم‌چنین طبق این مدل، انتظارات نقشی مشترک در بین همه طلاب با وجود تنوع‌شان، در زمینه‌های علمی، عاطفی و انتظاری به وجود می‌آید. بر اساس این مدل طلبه، در مرحله انتظار، از طریق رسانه‌های جمعی، طلاب قدیمی‌تر، استادان و امروزه از طریق فضاهای مجازی، وبسایت‌ها و اینترنت از نقش‌های علمی، عاطفی و انتظاری از طلبه تصویری در ذهن خود مجسم می‌کند. طلبه با آگاهی بیرونی به ارزیابی نقش خود می‌پردازد. این تصویر از نقش‌های معرفتی و

عاطفی، تصویری آرمانی است که در مواجهه با زی‌طلبگی حاکم بر حوزه‌های علمیه و انتظارات حوزه این تصویر ارزیابی می‌شود. مدارس تحت برنامه به‌طور رسمی، از طریق برنامه‌های رسمی آموزشی، معرفت و فرهنگ مورد نظر را به طلبه آموزش می‌دهند و طلبه از طریق درگیری، ارتباط و یادگیری با حوزه، فرهنگ حوزه، همالان، برنامه‌های

● طلبه در حوزه‌های سنتی طلبه‌ای منفعل است که فقط خود را با رویه‌ها و نقش‌های معرفتی و فرهنگی خود تطبیق می‌دهد و به جز تعدادی چند از طلاب، بقیه توانایی هیچ نوآوری در عرصه‌های گوناگون معرفتی، علمی و فرهنگی را ندارند؛ هم‌چنین حوزه‌های سنتی با مراکز علمی دیگر از جمله دانشگاه‌ها و مدارس آموزش و پرورش هیچ ارتباطی ندارند.

●

آخر فرد برای پذیرفتن نقش تخصصی آماده شده و توانایی تفکر مستقل و اجرای تحقیق را دارد.

● بایسته‌های جامعه‌پذیری حوزوی

۱. فرهنگ‌پذیری؛ طلاب جدیدالورود در سال‌های نخستین طبق معمول دچار نوعی نگرانی و اضطراب می‌شوند. گاهی اضطراب بیش از اندازه موجب لطمه‌زدن به وظایف، فعالیت و زندگی طلبه می‌شود؛ از این رو ضرورت دارد آنان به سرعت فرهنگ‌پذیر و جامعه‌پذیر شوند. تعارض نقش - شخصیت که نوعی تضاد درونی و ناسازگاری با حوزه و شاید بریدن از حوزه است، هنگامی پدید می‌آید که بین انتظارات نقشی که طلبه باید اجرا کند و جنبه‌های گوناگون شخصیت او، هنجارها، مقررات، حقوق، وظایف، امتیازات، نیازها، علایق، سرمشق‌ها، استعدادها، توانایی‌ها، ارزش‌ها، عقاید و عادات، ناهماهنگی و تضاد

به وجود می‌آید. تضاد بین نقش واقعی و نقش آرمانی؛ یعنی تضاد بین انتظارات و موازین مربوط به نقش طلبگی که برای طلبه مقرر شده است و انتظارات آرمانی که طلبه از نقش خویش دارد، یکی از وجوه تعارض نقش - شخصیت است.

یکی از راه‌های کاهش تعارض نقش - شخصیت فرهنگ‌پذیرشدن طلبه است.

حوزه می‌تواند از راه نظم‌رفتاری سبب انطباق و سازگاری عقاید و ارزش‌های طلاب با عقاید و ارزش‌های حوزه شود. هر گاه فردی به گونه‌ای رفتار کند که رفتارش مطابق با انتظارات و هنجارهای حوزه باشد، فرد طلبه شده است. فرآیند فرهنگ‌پذیرشدن در حوزه باید به گونه‌ای باشد که تنوع رفتاری کمتری در بین طلاب که نقش‌های یکسانی را بر عهده دارند، دیده شود.

۲. تحول‌گرایی؛ جامعه‌پذیری در حوزه پسانقلاب باید به کدام سو هدایت شود؟ جامعه‌پذیری حوزه‌های علمیه پسانقلاب در حال اتخاذ جهت‌گیری‌های جدید است. حوزه‌ها به عنوان مفسر اصلی و انرژی‌دهنده جامعه دینی در حال پذیرش نقشی مهم است. حوزه همان‌طور که باید براننده جامعه دینی باشد، باید روز به روز بیشتر به کارگزار جامعه دینی تبدیل شود و از دیدگاهی گسترده و هوشمندانه به

نیازهای جامعه نزدیک شود؛ با این همه تلاش‌هایی که برای سازگاردن جامعه‌پذیری در حوزه‌ها با نیازهای اجتماعی به عمل آمده است، مثل تأسیس مراکز تخصصی حوزوی، تدوین متون جدید، راه‌اندازی دوره‌های پودمانی، دوره‌های آموزشی که سازمان‌های گوناگون برای طلاب برگزار می‌کنند و... هنوز واگرایی‌های گسترده‌ای بین

مدارس تحت برنامه به طور رسمی، از طریق برنامه‌های رسمی آموزشی، معرفت و فرهنگ مورد نظر را به طلبه آموزش می‌دهند و طلبه از طریق درگیری، ارتباط و یادگیری با حوزه، فرهنگ حوزه، همالان، برنامه‌های آموزشی، درگیر فرایندی از کسب دانش و فعالیت‌های علمی می‌شود. در این مرحله جامعه‌پذیری فراگیر از سطح عمومی به سطح تخصصی ارتقا می‌یابد.

جامعه‌پذیری در حوزه‌ها با نیازهای اجتماعی وجود دارد. تغییرات جامعه‌ما پس از پیروزی انقلاب اسلامی شگفت‌انگیز بوده است؛ ولی جامعه‌پذیری طلاب نسبتاً ایستا باقی مانده است.

۳. تخصص‌گرایی؛ در جوامع سنتی با زندگی اجتماعی و سیاسی ساده، مطالبات دینی اندکی از سوی مردم متوجه حوزه‌های علمیه بود. مطالبات دینی مردم از طلاب و روحانیون به صورت جانبی

و مجتهدان اطلاعات، معرفت و آگاهی‌های ضروری را از مسیر آموزش حوزوی به طلاب انتقال می‌دادند؛ پس از این وقتی کسب آگاهی و دانش و مهارت بیشتر برای مشارکت اجتماعی و سیاسی برای طلاب ضروری شد، مراکز تخصصی، مؤسسات آموزشی و پژوهشی وابسته، اعزام طلاب به خارج و... تأسیس و راه‌اندازی شد. امروزه مشکلات اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی ما به حدی حیاتی و پیچیده

شده‌اند که باید بخش بزرگی از طلاب را در سطح تخصصی و در مراکز تخصصی آموزش داد. باید وظیفه حوزه انقلابی را تربیت طلبهٔ اجتماعی، متخصص و کارآمد بدانیم نه یک طلبهٔ فقط موفق در علوم حوزوی؛ بنابراین نتایج جامعه‌پذیری در حوزه‌ها باید بیشتر جنبهٔ اجتماعی داشته باشند نه فردی.

۴. انتقادی بودن؛ به نظر می‌رسد کارکرد و مسئولیت اصلی حوزه، تعلیم و تربیت طلاب، بسط دانش آنان، آموزش پیگیری حقیقت و توسعهٔ حیات فکری و شغلی ایشان است؛ ولی باید یکی از اهداف جامعه‌پذیری در حوزه‌ها، ایجاد روحیه انتقادی در طلاب باشد. در فرایند جامعه‌پذیری سنتی، جامعه‌پذیری حوزوی قابلیت و ظرفیت انتقادی بودن را از طلاب برای اندیشیدن جامع به مسائل گوناگون که در زندگی اجتماعی به وجود می‌آید، از بین

یکی از راه‌های کاهش تعارض نقش. شخصیت فرهنگ پذیرش طلبه است. حوزه می‌تواند از راه نظم‌رفتاری سبب انطباق و سازگاری عقاید و ارزش‌های طلاب با عقاید و ارزش‌های حوزه شود. هرگاه فردی به گونه‌ای رفتار کند که رفتارش مطابق با انتظارات و هنجارهای حوزه باشد، فرد طلبه شده است.

و با مشارکت در فعالیت‌های روزمره در کنار تحصیل علوم سنتی حوزوی به دست می‌آمد؛ ولی با پیچیده شدن ارتباطات جوامع جدید موضوعات و مسائل جدیدی در مقابل حوزه‌ها قرار گرفت که طلاب را به سوی تخصص‌هایی سوق داد که فقط از طریق آموزش‌های تخصصی گسترده کسب می‌شوند. در گذر قرن‌ها و در حین حرکت جامعه از شکل و کارکردهای ساده‌تر به پیچیده‌تر نیاز به این که طلاب درک بیشتری از شکل‌ها و کارکردهای پیچیده اجتماعی بیابند و در ایفای نقش‌های اجتماعی ماهرتر شوند، نیز افزایش یافته است؛ از این رو حوزه‌ها برای ایفای نقش‌های جدید اجتماعی نیاز به نهادهای آموزشی جدید دارند. در جامعه‌پذیری سنتی حوزه، علوم حوزوی برای تدریس فن خواندن و فهم قرآن و تعالیم دینی کفایت می‌کرد و عالمان

برده است.

۵. آموزش پژوهش محور؛ پیشرفت علمی حوزه رابطه‌ای تنگاتنگ با تغییرات اجتماعی دارد. جایگاه حوزه در شکل‌دهی به جامعه دینی باید به موازات برنامه‌ای برای گسترش علوم حوزوی و کاربرد آن در جامعه پیش

رود؛ با این همه سهم گسترده پاره‌ای از طلاب فاضل و مستعد و خودجوش در امر پژوهش، حوزه باید به ایفای نقش محوری خود در فعالیت‌های پژوهشی بپردازد.

با فراهم کردن بستر اکتشاف و پژوهش برای طلاب شایسته و هدایت منافع و امکانات در جهت حمایت از طلابی که در حرفة پژوهشی شرکت می‌کنند، حوزه پژوهش محور خواهد شد.

جامعه‌پذیرکردن طلاب برای پژوهش تنها به خود فعالیت پژوهشی محدود نمی‌شود؛ بلکه در جامعه‌پذیرکردن طلاب

برای پژوهش افق‌های گسترده

دانش، توانایی تفکر شفاف، منطقی و خلاقانه و نیز جامعیت فکری و تفکر انتقادی گشوده خواهد شد. کسب چنین خصوصياتی که تا حدی برای پژوهش ضروری است، امروزه فقط برای معدودی از طلاب حاصل می‌شود.

۶. حوزه باید طلاب را در انواع و همه سطوح علمی و تخصصی جامعه‌پذیر کند

و باید الگوهای آموزشی‌ای را به کار گیرد که طلاب را مؤثرتر از گذشته برای پذیرش نقش‌های اجتماعی و تخصصی در جامعه آماده می‌کند. در جامعه پسانقلاب نظم جدید در حال شکل‌گرفتن است، آداب و رسوم آموزش سنتی تا حدودی کناررفته و در حال متروک شدن و حتی سبک‌های

جدید زندگی در حال ظهور هستند. حوزه باید هوشمندانه بر اساس این تغییرات طلاب را جامعه‌پذیری کند و اگر در این امر ناکام شود، آن‌گاه تغییراتی ناخواسته و غیر قابل کنترل را تجربه خواهد کرد؛ از این رو حوزه نمی‌تواند به نیازهای جامعه‌ای که به آن وابسته است و بخش جدانشدنی از آن است، بی‌توجه باشد.

۷. مدیران حوزه جهت جامعه‌پذیری طلاب باید از یک رویکرد اتفاقی و نامنظم پرهیز کنند؛ چون که به کارگیری جامعه‌پذیری رسمی

در تازه‌واردان تأثیر مطلوب‌تری دارد. مدیران حوزه‌ها باید برای جامعه‌پذیری طلاب جدید برنامه‌ای منظم و مدون داشته باشند؛ چراکه شخصیت بیشتر طلاب در یکی دو سال اول طلبگی شکل می‌گیرد و بی‌برنامه‌بودن به شکل‌گیری شخصیت طلاب جدید آسیب وارد می‌کند؛ بنابراین مدیران حوزه‌ها باید

با پیچیده‌شدن ارتباطات جوامع جدید موضوعات و مسائل جدیدی در مقابل حوزه‌ها قرار گرفت که طلاب را به سوی تخصص‌هایی سوق داد که فقط از طریق آموزش‌های تخصصی گسترده کسب می‌شوند. در گذر قرن‌ها و در حین حرکت جامعه از شکل و کارکردهای ساده‌تر به پیچیده‌تر نیاز به این‌که طلاب درک بیشتری از شکل‌ها و کارکردهای پیچیده اجتماعی بیابند و در ایفای نقش‌های اجتماعی ماهرتر شوند. نیز افزایش یافته است؛ از این رو حوزه‌ها برای ایفای نقش‌های جدید اجتماعی نیاز به نهادهای آموزشی جدید دارند.

حوزه؛ یعنی آموزه‌های دینی از طریق آموزش رسمی و مشارکت در روابط و شبکه‌های طلاب به طلبه جدید منتقل شود؛ ولی جامعه‌پذیری به وسیله حوزه آموزش غیررسمی بینش‌ها، گرایش‌ها، ارزش‌ها و هنجارهای دینی به مردم و بهبود ویژگی دینداری آنان به وسیله حوزویان است.

یکی از نتایج این مقاله این است که مؤلفه‌های جامعه‌پذیری حوزوی به دو دسته ثابت یا دائمی و متغیر یا موقت تقسیم می‌شوند. مؤلفه‌های ثابت و دائمی جامعه‌پذیری طلاب عبارت‌اند از:

تشخیص رفتارهای مناسب برای موقعیت‌های گوناگون اجتماعی، شناخت فرهنگ محل خدمت مثل شهر یا مسجد و یادگیری علوم اسلامی به طور شایسته؛ ولی مؤلفه‌های متغیر جامعه‌پذیری طلاب که زمانی در حوزه‌ها وجود دارند و زمان‌هایی نیز وجود ندارند، در سه محور ارزش‌ها، هنجارها و نقش‌های عالمان معرفت دینی، هنجارها و نقش‌های کارگزاران اجتماعی خلاصه شده‌اند.

نتیجه مهم دیگر این جستار این است که جامعه‌پذیری بیشتر در حوزه‌ها جمع بین جامعه‌پذیری اجتماعی و

به طلاب جدید کمک کنند تا با فرهنگ و زی‌طلبگی آشنا و هماهنگ شوند.

نتیجه‌گیری

در این مقاله برای ترسیم مدل جامعه‌پذیری حوزه ضمن تعریف جامعه‌پذیری حوزوی، مؤلفه‌های آن بررسی شد و با تألیف آن‌ها به مدل جامعه‌پذیری حوزه رسیدیم. حوزه به عنوان یک نهاد جامعه‌پذیرکننده، در راستای رفع نیازهای اجتماعی و در جهت انجام کامل وظایف خود باید رابطه تنگنگی با جامعه داشته باشد؛ از این رو ارتباط با جامعه نیز نیاز به ایفای صحیح نقش جامعه‌پذیری دارد.

طبق تعریف، جامعه‌پذیری هم‌نواایی طلبه با هنجارهای حوزه است، فرایندی که طلبه را در عمل با زندگی و زی‌طلبگی همانند می‌کند. طلبه (جامعه‌پذیر شده) کسی است که بر اثر هم‌نوا شدن هنجارها، وظایف، راه‌های همکاری و قواعد حوزه را پذیرفته است. به فرایند دریافت علوم و فرهنگ یا زی‌طلبگی توسط طلاب، فرایند جامعه‌پذیری یا اجتماعی شدن گفته می‌شود. در موضوع جامعه‌پذیری حوزوی باید بین دو مفهوم آن‌ها را از هم جدا کرد: جامعه‌پذیری در حوزه و جامعه‌پذیری به وسیله حوزه. جامعه‌پذیری در

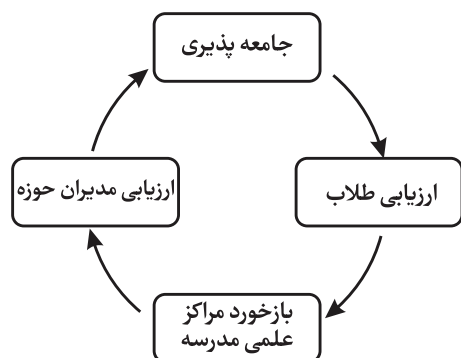
با فراهم کردن بستراکتشاف و پژوهش برای طلاب شایسته و هدایت منافع و امکانات در جهت حمایت از طلابی که در حرفه پژوهشی شرکت می‌کنند، حوزه پژوهش محور خواهد شد. جامعه‌پذیر کردن طلاب برای پژوهش تنها به خود فعالیت پژوهشی محدود نمی‌شود؛ بلکه در جامعه‌پذیر کردن طلاب برای پژوهش افق‌های گسترده دانش، توانایی تفکر شفاف، منطقی و خلاقانه و نیز جامعیت فکری و تفکر انتقادی گشوده خواهد شد. کسب چنین خصوصیتی که تاحدی برای پژوهش ضروری است، امروزه فقط برای معدودی از طلاب حاصل می‌شود.

نیست؛ ولی در امتداد آن صورت می‌گیرد؛ پس جامعه‌پذیری درون‌سازمانی طلاب از نوع ثانویه است نه مجدد؛ از این رو، لزومی ندارد طلبه بینش‌ها و گرایش‌های جدید کسب کند و بینش‌ها و گرایش‌های قبلی خود را کنار بگذارد.

ابعاد جامعه‌پذیری درون‌سازمانی حوزه عبارت‌اند از: شناختی، عاطفی و انتظاری با مؤلفه‌های آموزش رسمی، آموزش غیر رسمی، انتظاری سازمانی آموزشی و پژوهشی.

درون‌سازمانی است. در بخش درون‌سازمانی طلاب یاد می‌گیرند با ارزش‌ها، هنجارها و نگرش‌های حاکم بر حوزه همسازی و همنوایی کنند و در بخش اجتماعی طلاب تربیت می‌شوند که در جامعه چگونه زندگی کنند و با ارزش‌ها، هنجارها و نگرش‌های حاکم بر جامعه همسازی و همنوایی کنند. هم‌چنین این نتیجه از دلالت پژوهی جامعه‌پذیری حوزه به دست آمد که «جامعه‌پذیری حوزه» از نوع جامعه‌پذیری اولیه طلبه در دوران کودکی در خانواده

جامعه‌پذیری حوزوی	شناختی	آموزش رسمی	کسب علوم و مهارت‌ها
	عاطفی	آموزش غیر رسمی	ارتباط با طلاب و دیگران
	انتظاری	سازمانی	تبیین، تبلیغ و دفاع از دین
		آموزشی	انتقال آموزه‌های دینی به دیگران
		پژوهشی	تولید علمی



مهم‌ترین نتیجه این جستار این است که مدل جامعه‌پذیری حوزوی، به دو شکل خطی و تعاملی به دست آمد. مدل جامعه‌پذیری حوزه‌های سنتی خطی است. مدل خطی غیر رسمی و سیال است؛ به این معنا که شیوه آموزشی مدرسه‌ای با مدرسه دیگر تا حدودی متفاوت است؛ ولی تعاملی، پویایی، رسمی بودن و مؤلفه‌های دیگر جامعه‌پذیری را نشان نمی‌دهد.

- ۲th edn. San Francisco: Jossey- leadership .Bass, p ۴۱۷-۴۱۸.
۹. رالف دارنדרف؛ *انسان اجتماعی*: جستاری در باب تاریخچه، معنا و نقد مقوله نقش اجتماعی؛ ترجمه غلامرضا خدیوی؛ ص ۸۶.
۱۰. شعبان الهی؛ «هوشمندسازی سازمان»، *فصلنامه پیام مدیریت*؛ س ۲، ش ۲، ص ۲۷-۲۸.
11. Tierney; w. g. and rhoads; r; a.; “faculty socialization as cultural process: a mirror of institutional commitment; ASHE-ERIC higher education report”; no. P.93-96. Washington; DC; the George Washinton University; Scohool of Education and Human Development.
۱۲. علی علاقه‌بند؛ *جامعه‌شناسی آموزش و پرورش*؛ چ ۱۹، ص ۷.
13. Van manen, M. Research lived experience: human science for an action sensitive pedagogy. London, Ontario: State University of newyork press P.67.
14. Weidman. J. c; Twale. D. J; Stein. E. L; “Socialization of graduate and professional student in higher education”; ASHE-ERIC higher education report volume 28; Number 3; jossey-bass wilery company San Francisco.
15. Weidman. J. c; Twale. D. J; Stein. E. L; “Socialization of graduate and professional student in higher education”; ASHE-ERIC higher education report volume 28; Number 3; jossey-bass wilery company San Francisco.
16. Weidman. J. c; Twale. D. J; Stein. E. L; “Socialization of graduate and professional student in higher education”; ASHE-ERIC higher education report volume 28; Number 3; jossey-bass wilery company San Francisco.
17. Thorton; R. and Nardi; P. M.; “The dynamics of role acquisition”; *American Journal of Sociology*; 80; pp. 870 – 885.

مدل جامعه‌پذیری حوزه‌های جدید؛ به‌ویژه در ایران پس‌انقلاب مدل تعاملی است. جامعه‌پذیری تعاملی مراحل جامعه‌پذیری شناختی، عاطفی و انتظاری را شامل می‌شود. از این مدل برای جامعه‌پذیری اجتماعی و سازمانی طلاب در آموزش‌های تخصصی و برای رشته‌های گوناگون استفاده می‌شود. آخرین دستاورد این تحقیق در مورد بایسته‌های جامعه‌پذیری حوزوی است که عبارت‌اند از: توجه به فرهنگ‌پذیری در کنار جامعه‌پذیری، تحول‌گرایی، تخصص‌گرایی، انتقادی‌بودن، پژوهش‌محور، همه‌جانبه‌گرایی و برنامه‌گرایی.

پی‌نوشت:

۱. عضو هیئت علمی پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
۲. F. Elkin and g. handel, *The ghild and society*: the process of socialization, New york: random P.4.
۳. آنتونی گیدنز؛ *جامعه‌شناسی*؛ ترجمه منوچهر صبوری؛ چ ۱، ص ۶۷.
۴. Parsons, Talcott and Robert f. bales. *Socialization and interaction process*, P ۲۰۸.
۵. Merton, R. K. G. Reader and Kendall, *The Pkysician*, Cambridge, MA: Harvard Univsity Press, ۱۹۵۷, p.??.
۶. آنتونی گیدنز؛ *جامعه‌شناسی*؛ ترجمه منوچهر صبوری؛ چ ۱، ص ۱۰۳.
۷. پتر برگر و توماس لوکمان؛ *ساخت اجتماعی واقعیت*؛ ترجمه فریرز مجیدی؛ ص ۱۷۸.
۸. Schein E, *Organizational culture and*

role acquisition"; American Journal of Sociology; 80; pp. 870 – 885..

30. Weidman. J. c; Twale. D. J; Stein. E. L; "Socialization of graduate and professional student in higher education"; ASHE-ERIC higher education report volume 28; Number 3; jossey-bass wiley company San Francisco.

منابع:

۱. الهی، شعبان؛ «هوشمندسازی سازمان»، فصلنامه پیام مدیریت؛ س ۲، ش ۲، بهار ۱۳۸۱.

۲. اسولیوان، تام و دیگران؛ مفاهیم کلیدی ارتباطات؛ ترجمه میرحسین رئیس زاده؛ تهران: نشر فصل نو، ۱۳۸۵.

۳. برگر، پتر و توماس لوکمان؛ ساخت اجتماعی واقعیت؛ ترجمه فریبرز مجیدی؛ تهران: علمی فرهنگی، ۱۳۸۷.

۴. دارندرف، رالف؛ انسان اجتماعی: جستاری در باب تاریخچه، معنا و نقد مقوله نقش اجتماعی؛ ترجمه غلامرضا خدیوی؛ تهران: آگاه، ۱۳۷۷.

۵. علاقه‌بند، علی؛ جامعه‌شناسی آموزش و پرورش؛ چ ۱۹، تهران: انتشارات روان، ۱۳۷۶.

۶. گیدنز، آنتونی؛ جامعه‌شناسی؛ ترجمه منوچهر صبوری؛ چ ۱، تهران: ...، ۱۳۷۳.

۷. مرجایی، سیدهادی؛ جامعه‌پذیری دانشگاهی، رویکردها و فرآیندها؛ تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی؛ مؤسسه پژوهش و برنامه‌ریزی آموزش عالی، ۱۳۹۶.

Charon, J. The Meaning of Sociolog: A Reader. Englewood Cliffs, NJ: Prentice Hall 1987.

Clugstone, Michael and Howel, John P. and Dorfman, Peter W. "Does Cultural Socialization Predict Multiple Bases and Foci of Commitment". Journal of Msngement, 2000, Vol. 20, No. 1, p. 5 – 30.

18. Weidman. J. c; Twale. D. J; Stein. E. L; "Socialization of graduate and professional student in higher education"; ASHE-ERIC higher education report volume 28; Number 3; jossey-bass wiley company San Francisco.

19. Weidman. J. c; Twale. D. J; Stein. E. L; "Socialization of graduate and professional student in higher education"; ASHE-ERIC higher education report volume 28; Number 3; jossey-bass wiley company San Francisco.

۲۰. سیدهادی مرجایی؛ جامعه‌پذیری دانشگاهی، رویکردها و فرآیندها؛ ص ۳۷.

۲۱. همان.

22. Michael Clugstone and John P. Howel and Peter W. Dorfman, "Does Cultural Socialization Predict Multiple Bases and Foci of Commitment". Journal of Msngement, Vol. 20, No. 1, p. 5 – 30..

۲۳. سیدهادی مرجایی؛ جامعه‌پذیری دانشگاهی، رویکردها و فرآیندها؛ ص ۱۰۷.

24. Charon, J. The Meaning of Sociolog: A Reader. Englewood Cliffs, NJ: Prentice Hall p.63.

۲۵. هر آن چه برای یک فرد یا نظام اجتماعی مورد نیاز، محترم، مقدس، خواستنی و مطلوب باشد مانند آزادی، استقلال، رفاه و محبت

Sills, D., International Encyclopedia of the Social Sciences, New York: Mac Millan Publishing Inc p. 283.

۲۶. تام اسولیوان و دیگران؛ مفاهیم کلیدی ارتباطات؛ ترجمه میرحسین رئیس زاده؛ ص ۲۰۱.

۲۷. علی علاقه‌بند؛ جامعه‌شناسی آموزش و پرورش؛ چ ۱۹، ص ۷.

28. Van manen, M. Research lived experience: human science for an action sensitive pedagogy. London, Ontario: State University of newyork press P.67.

29. Thorton; R. and Nardi; P. M.; "The dynamics of

report"; no. 93 – 6. Washington; DC; the George Washinton University; Scohool of Education and Human Development 1994.

Thorton; R. and Nardi; P. M.; "The dynamics of role acquisition"; American Journal of Sociology; 1975. 80; pp. 870 – 885.

Van manen, M. Research lived experience: human science for an action sensitive pedagogy. London, Ontario: State University of newyork press 1990.

Weidman. J. c; Twale. D. J; Stein. E. L; "Socialization of graduate and professional student in higher education"; ASHE-ERIC higher education report volume 28; Number 3; jossey-bass wilery company San Francisco 2001.

Elkin, F. and g. handel, The ghild and society: the process of socialization, New york: random hous 1972.

Merton, R. K. G. Reader and Kendall, The Pky-sician, Cambridge, MA: Harvard Univsity Press 1957.

Parsons, Talcott and Robert f. bales. Socialization and interaction process. New York: free press 1955. P. 208.

Schein E, Organizational culture and leadership. 2th edn. San Francisco: Jossey-Bass, 1992, 418 p.

Sills, D., International Encyclopedia of the Social Sciences, NewYork: Mac Millan Publishing Inc 1986.

Tierney; w. g. and rhoads; r; a.; "faculty socialization as cultural process: a mirror of institution-al commitment; ASHE-ERIC higher education

بررسی منزلت

اجتماعی - سیاسی روحانیت
و تغییرات آن در چهار دهه
جمهوری اسلامی ایران^۱



رضا عیسی‌نیا^۲

این نوشتار، علل واگرایی مردم و روحانیان و را بررسی می‌کند. یافته‌های پژوهشی، حاکی از این است که با آگاهی مردم به سبک زندگی روحانیت و همسو نبودن سبک زندگی آنان با مطالبات مردم، منزلت اجتماعی - سیاسی آن‌ها کم‌رنگ شده و فاصله معناداری میان مردم و روحانیان را شاهد خواهیم بود.

جامعه برای تحول به کارگزاران، بازیگران یا کنشگرانی اجتماعی و سیاسی نیاز دارد و کنشگران هم بی‌نیاز از منزلت اجتماعی-سیاسی نیستند. در جامعهٔ نخبگی ایران، یکی از نیرومندترین نخبه‌هایی که در تحولات اجتماعی-سیاسی نقش ایفا کرده است، روحانیون بوده‌اند؛ بنابراین منزلت اجتماعی-سیاسی روحانیت از نقش آن در سبک زندگی برمی‌خیزد و نقش اجتماعی-سیاسی او نیز ناشی از نیاز اجتماعی مردم به آنان می‌باشد. از آن جایی که نیازهای انسان انواع گوناگونی دارد (نیاز فیزیولوژیکی، نیاز اجتماعی فردی، نیاز اجتماعی جمعی، نیاز انفرادی و نیازهای معنوی)؛^۳ پس روحانیت لازم است که به نیازهای مردم توجه جامع‌الاطرافی داشته باشد. چه این که وقتی نوع نیازها متفاوت باشد، باید نوع خدماتی که روحانیت انجام می‌دهد نیز متفاوت بوده و مشتمل بر خدمات اجتماعی، سیاسی، فرهنگی، آموزشی، امنیتی و نظامی باشد؛ پس تا زمانی که نیاز هست و تا زمانی که روحانیت نقش خود را در برآوردن نیازهای مردم به خوبی ایفا می‌کند، مشکل منزلتی نخواهند داشت؛ ولی اگر زمانی نیاز مردم به هر دلیلی پاسخ داده نشد و روحانیت نسبت به آن‌ها نقش مثبتی ایفا نکرد، در آن صورت دچار تنزل منزلت اجتماعی-سیاسی و انتقال منزلت به گروه یا کنشگران دیگری به غیر از روحانیت خواهند بود.

روحانیت یکی از مهم‌ترین و قوی‌ترین

نیروی اجتماعی اثرگذار بر تحولات جامعه ایران بوده است، تا جایی که شاید بتوان گفت بخش عظیمی از فکر و فرهنگ جامعه ایران ساخته این نوع از کارگزاران می‌باشد. این امر هم برای نقش و منزلتی است که آن‌ها بین مردم ایران داشته‌اند؛ پس می‌توان مدعی شد اقبال و ادبار مردم از نقش آفرینی این نیروی اجتماعی بزرگ به سبب دارا بودن منزلت اجتماعی-سیاسی آنان و منزلت آنان هم ناشی از سبک زندگی آنان است؛ البته باید توجه داشت که نقش، جایگاه، منزلت روحانیت و تعیین آن دوسویه است، که یک سوی آن در گرو شخصیت خود روحانی است و بر جایگاه و شایستگی‌های فردی روحانیت استوار بوده و سوی دیگر آن در دست جامعه است یا به تعبیر «کولی» در مفهوم «خود آئینه‌سان» معنا می‌یابد؛ یعنی فهم ما از خودمان با نگاه کردن در نوعی آئینه شکل می‌گیرد که آن آئینه، مردمانی هستند که با آنان کنش متقابل داریم. با نگاه کردن به آئینه تعیین می‌کنیم که آیا «آنی» که می‌خواهیم باشیم، هستیم یا نه و آیا کنش‌های ما اثر مطلوب را دارند یا خیر؛^۴ بنابراین برای این که روحانیت بتواند منزلت خود را حفظ کند، لازم است نقش خود را به درستی ایفا کند.

این بازیگران تحول، با دگردیسی‌ای که از تفکر جدایی دین و سیاست به تفکر یگانگی دین و سیاست^۵ در جمهوری اسلامی ایران راه یافتند، دیگر فقط به دادن رساله عملیه اکتفا نکرده و بر آن شدند که هم توضیح المسائل

مؤمنان و هم قانون اساسی شهروندان را تهیه کنند. به بیان دیگر، هم به دنبال ساختن انسان اسلامی و هم به دنبال ایجاد جمهوری اسلامی بودند، که افزون بر سامان بخشی به بُعد اخروی و حل مسئله رستگاری، سامان بخشی بُعد دنیوی زندگی مردم را با در دست گرفتن حکومت از رسالت های خود دانستند؛ از این رو تلاش کردند که کلیه قوانین و مقررات مدنی، جزایی، مالی، اقتصادی، اداری، فرهنگی، نظامی و سیاسی را بر اساس موازین اسلامی بنا کنند.

گرچه مسئله بودگی منزلت اجتماعی- سیاسی روحانیت؛ پس از گذشت چهار دهه از استقرار جمهوری اسلامی ایران از این باب قابل اهمیت است که هنوز هم ابهام روی نقش خاص روحانیت، به دلیل از دست ندادن منزلت اجتماعی آن باقی است؛ هرچند در نظر عده ای، ابهام روی نقش خاص روحانیت (یعنی ساماندهی زندگی مردم با در دست داشتن حکومت اسلامی) مرتفع شده است؛ چه این که از یک سو انقلاب اسلامی و به تبع آن جمهوری اسلامی ایران بر یک قاعده؛ یعنی حوزه یا روحانیت استوار شده و جمهوری اسلامی را ایجاد کرده است؛ از سوی دیگر، جمهوری اسلامی نیز میزان و وزن اجتماعی- سیاسی برای روحانیت ایجاد کرده است؛ پس تداوم منزلت روحانیت منوط به کناره گرفتن و جدایی از حکومت نیست؛ ولی در نگاه و

رفتار برخی دیگر نقش خاص روحانیت، فاصله گرفتن از حکومت است؛ چون که رسالت اصلی یا نقش خاص روحانیت در زمان حاضر منحصر در حوزه های علمیه و مساجد می باشد. به بیان دیگر، آن ها بر این باورند که نقش اساسی و بنیادی روحانیت، سامان بخشی به بُعد اخروی و حل مسئله رستگاری می باشد؛ پس باید قدرت و مناصب سیاسی را وانهند؛ چه این که آن ها از عهده حل مسائل پیچیده سیاسی، اقتصادی و اجتماعی کشور بر نمی آیند و اداره کردن جامعه در جهان پیچیده فعلی از توان آنان خارج است؛ از این رو، آنان باید به نقش و جایگاه سنتی خود بازگردند تا بتوانند منزلت از دست رفته خود را بازیابند؛ بنابراین مسئله این است که در عصر حاضر با در نظر داشتن تمامی ویژگی های آن، آیا نقش خاص روحانیت، محافظت کلی از انقلاب و اسلام در قالب حکومت داری است که برای تداوم منزلت خود باید به کارکرد و عملکرد خودشان توجه جدی کنند یا باید آن را وانهند و به نقش خاص خود که همان تبلیغ و اقامه دین منهای حکومت بپردازد تا منزلت اجتماعی- سیاسی خدشه دار شده اش را بازیابند. با عنایت به مباحث فوق، در پاسخ به این سؤال اصلی که: رابطه سبک زندگی روحانیت با منزلت اجتماعی- سیاسی

منزلت اجتماعی- سیاسی روحانیت از نگاه مردم و شناسایی عوامل مؤثر بر منزلت اجتماعی- سیاسی روحانیت اشاره کرد.

یافته‌های پژوهش، حاکی از این است که با آگاهی مردم به سبک زندگی روحانیت و همسو نبودن سبک زندگی آنان با مطالبات مردم، منزلت اجتماعی- سیاسی آن‌ها کم‌رنگ شده و فاصله معناداری بین مردم و روحانیت را شاهد خواهیم بود. بنابراین منزلت

اجتماعی- سیاسی روحانیت ایران در سطح روحانیت ولایی؛ اگرچه دچار تنزل نشده است؛ ولی در سطحی از سطوح روحانیت تنزل این منزلت تا حدی تحت تأثیر اختلال رفتاری، عدم استقلال، ضعف در مهارت قرار دارد؛ از این رو راهبردها و راهکارهایی که پیشنهاد می‌شود عبارت‌اند از:

۱. روحانیت باید در عین حضور در قدرت، قدرت‌زده نباشد و به تعبیر مقام معظم رهبری، «مقام‌گریزی در عین مسئولیت‌پذیری داشته باشند و در صحنه‌های اجرایی حضور داشته باشند».

۲. روحانیت در حالی که نظام را تقویت می‌کند، می‌بایست استقلال خودش را حفظ کند (در عین استقلال، منبع اعتماد ملی به نظام باشد).^۷

سبک زندگی روحانیت یکی از عوامل اساسی تأثیرگذار بر منزلت اجتماعی، سیاسی روحانیت بوده است. با سبک‌های متفاوت زندگی که بین اقشار اجتماعی در یک محیط اجتماعی وجود دارد، این پرسش پیش می‌آید که چرا و چگونه سبک زندگی روحانیت مورد توجه مردم قرار گرفته است؟ یا سبک زندگی روحانیت مشتمل بر چه چیزهایی بوده که نزد مردم، صاحب‌منزلت می‌شده است؟

وی در بین مردم در چهار دهه جمهوری اسلامی ایران چگونه بوده است؟ موارد زیر را به عنوان پاسخ فرضی می‌توان مطرح کرد:

- بین سبک زندگی روحانیت و ارتقا و تنزل منزلت اجتماعی- سیاسی رابطه معناداری وجود دارد.

- بین میزان استقلال‌خواهی، وضعیت معیشتی، نوع حکومت‌داری روحانیت و ارتقا و تنزل منزلت اجتماعی-

سیاسی آن‌ها رابطه معناداری وجود دارد. روش مورد استفاده در پژوهش حاضر، جامعه‌شناسی تاریخی تجربی است (یعنی واقعیت‌های اجتماعی در یک دوره زمانی کوتاه مدت مورد توجه واقع می‌شود). البته این امر با چارچوب نظری نخبه‌گرایی دنبال می‌شود؛ چون که در تحولاتی؛ همچون تنبک، مشروطه، نهضت ملی‌شدن صنعت نفت و انقلاب اسلامی ایران، این نخبگان فکری؛ یعنی روحانیت بودند که تحول آفریدند.

در بیان ضرورت و اهداف پژوهش نیز می‌توان به فهم شرایط و اوضاع و احوال روحانیت، طراحی و پیش‌بینی یک محیط مطلوب برای روحانیت در آینده، تسهیل ارزیابی عملکرد آنان در چهار دهه حاکمیت، برجسته‌کردن اهمیت میزان

۳. روحانیت نباید از فعالیت در نظام سیاسی شانه خالی کند؛ بلکه بایستی مشقات کار در نظام را پذیرا شده و مشکلات را ناچیز بشمارد.^۸

۱. مناسبت سبک زندگی روحانیت با منزلت اجتماعی- سیاسی آنان

سبک زندگی روحانیت یکی از عوامل اساسی تأثیرگذار بر منزلت اجتماعی- سیاسی روحانیت بوده است. با سبک‌های متفاوت زندگی که بین اقشار اجتماعی در یک محیط اجتماعی وجود دارد، این پرسش پیش می‌آید که چرا و چگونه سبک زندگی روحانیت مورد توجه مردم قرار گرفته است؟ یا سبک زندگی روحانیت مشتمل بر چه

چیزهایی بوده که نزد مردم، صاحب منزلت می‌شده است؟ به نظر می‌رسد که سبک زندگی روحانیت در شاخصه‌های هشت‌گانه (همچون استقلال، مردمی‌بودن، ساده‌زیستی، روحیه ظلم‌ستیزی، پایبندی به رعایت ایمان و تقوی، گذشت و ایثار، سخت‌کوشی، مهارت در کار)، آن هم در ابعاد فردی، سازمانی، اجتماعی و سیاسی بوده است، در ادامه برخی از این شاخص‌ها شرح داده می‌شود.

● ۱-۱. استقلال خواهی (مستقل بودن) روحانیت و منزلت اجتماعی- سیاسی آنان

یکی از شاخص‌های عملکردی روحانیت، مستقل بودن و استقلال خواهی آنان می‌باشد که موجب شده تا روحانیت همواره همراه و حامی مردم باشد و در مقابل مردم قرار نگیرد؛ چراکه در صورت خروج از این همراهی و افتادن در تله گروه‌گرایی و نمایندگی منافع اجتماعی گروه یا افراد خاص، مساوی با افول یا مرگ منزلت اجتماعی- سیاسی آنان خواهد بود؛ بنابراین می‌توان گفت تا زمانی که این خصیصه استقلال خواهی به عنوان یکی از مؤلفه‌های سبک زندگی آنان به شمار می‌آید، منزلت آنان نیز پابرجا خواهد بود؛ ولی پرسش این است که استقلال و مستقل بودن روحانیت به چه معناست و در جمهوری اسلامی ایران چه وضعیتی پیدا کرده است؟

یکی از شاخص‌های عملکردی روحانیت، مستقل بودن و استقلال خواهی آنان می‌باشد که موجب شده تا روحانیت همواره همراه و حامی مردم باشد و در مقابل مردم قرار نگیرد؛ چراکه در صورت خروج از این همراهی و افتادن در تله گروه‌گرایی و نمایندگی منافع اجتماعی گروه یا افراد خاص، مساوی با افول یا مرگ منزلت اجتماعی- سیاسی آنان خواهد بود.

استقلال در کتب لغت به معنای آزادی داشتن، بدون مداخله کسی کار خود را اداره کردن معنا شده است.^۹ استقلال خواهی و مستقل بودن روحانیت؛ یعنی این که روحانیت به عنوان یک نهاد غیر دولتی، شریک اقدامات سیاستمداران شناخته نشود و یا دولت با مداخله نکردن خود در انتخاب فقها، برای حوزه‌های علمیه، امکان آزادی عمل باقی بگذارد. اگر پرسش شود که این مستقل بودن و استقلال خواهی روحانیت از کجا و به چه واسطه‌ای ظهور می‌یابد؟ برای دستیابی به

پاسخ به دو مورد از استقلال اقتصادی و سیاسی روحانیت به اجمال پرداخته می‌شود.
۱-۱-۱. استقلال اقتصادی (مالی)

استقلال اقتصادی؛ یعنی مجموعه امکانات و توانایی‌هایی که با اتکا به آن‌ها روحانیت بتواند خود را اداره کند، بدون این‌که وابسته به دیگری شود. و حق دخالت به دیگران بدهد. درباره استقلال اقتصادی روحانیت در یک تقسیم‌بندی به دو دیدگاه می‌توان اشاره کرد:

۱. قائلین به عدم تفکیک استقلال مالی روحانیت: این عده بر این باورند که نباید روحانیت از دولت ارتزاق کند. آیت‌الله فاضل لنکرانی در تأیید

این دیدگاه معتقد بودند که حوزه و روحانیت در همه شئون از مرجعیت، مدیریت، مسائل مالی و حتی مدرک تحصیلی نباید به بیرون از خود وابسته باشد. ایشان مصرف بودجه دولت را برای حوزه و روحانیت نه تنها صلاح ندانسته، بلکه خطرناک می‌دانستند و همیشه آن را نهي می‌کردند. ایشان این مسئله را موجب لطمه به روحانیت می‌دانستند.^{۱۰} قائلین به عدم تفکیک استقلال مالی روحانیت، علت پافشاری خود را مستند به سیره بزرگان حوزه‌های علمیه کرده و می‌گویند که مراجع نیز چنین سیره‌ای داشته‌اند؛ برای نمونه سیره آیت‌الله بروجردی که آیت‌الله فلسفی درباره

آن چنین می‌گوید: در اوایل مرجعیت آیت‌الله بروجردی، مقداری وجوه به حوزه رسید و ایشان حقوق طلاب را از آن محل دادند؛ ولی به همه نرسید در سال دوم یا سوم اقامت ایشان در قم، سه نامه از طرف امام خمینی، حاج آقا روح‌الله کمالوند خرم‌آبادی و آقا

آیت‌الله فاضل لنکرانی در تأیید این دیدگاه معتقد بودند که حوزه و روحانیت در همه شئون از مرجعیت، مدیریت، مسائل مالی و حتی مدرک تحصیلی نباید به بیرون از خود وابسته باشد. ایشان مصرف بودجه دولت را برای حوزه و روحانیت نه تنها صلاح ندانسته، بلکه خطرناک می‌دانستند و همیشه آن را نهي می‌کردند.

سیدابوطالب مدرسی یزدی، به من رسید. مضمون آن‌ها این بود که حوزه قم تنها حوزه‌ای است که از اثر ضربات رژیم پهلوی مصون مانده است. این حوزه به علت نرسیدن وجوه به قدر کافی دچار مشکل بوده و لازم است که شما اقدامی کنید. حتی امام خمینی در نامه خود مرقوم داشتند که شما، آقایان حاج علی‌نقی کاشانی،

خسروشاهی و حاج حسین آقاشالچی و بعضی دیگر را به منزلتان دعوت کنید و به آن‌ها بگویید که حوزه در معرض خطر واقع شده است. مبلغی به عنوان وام بدهند تا آقای بروجردی از این وضع درآیند و کم‌کم وجوه برسد. آقای فلسفی می‌افزاید: چون موضوع مربوط به آیت‌الله بروجردی بود، به قم رفتم و گفتم، آقایان چنین نامه‌هایی نوشته‌اند. آیا اجازه می‌دهید من این کار را انجام بدهم؟ ایشان صریحاً گفتند، نه، فرمودند: خداوند هرگز مرا از عنایت خود محروم نفرموده است. من به خدا حُسن ظن دارم. این مطلب مالی را با آقایان نجار در میان گذاردن و از آن‌ها کمک

خواستن، با حُسن ظنی که داریم، ناسازگار است. اگر پولی به نام وجوه رسید، به طلاب

می‌دهم و اگر نرسید از کسی تقاضا نمی‌کنم. من گفتم اگر آن‌ها این وجه را به طور رایگان ندهند، آیا شما اجازه می‌دهید به عنوان قرض الحسنه از آنها بگیریم؟... فرمودند خیر، قرض الحسنه هم نمی‌گیریم، هر طور که خدا بخواهد، همان می‌شود. من به خدا حُسن ظن دارم.^{۱۱}

یکی از صاحب‌نظران در تأیید این دیدگاه می‌گوید: اگر

روحانیت قصد دارد که منزلت اجتماعی خود را حفظ کند، باید از اتکای مالی به دولت بپرهیزد؛ ولی میزان اتکای مالی حوزه‌های علمیه به دولت زیاد شده است و این را من خودم در کمیسیون مجلس شاهد بودم که روز به روز به درخواست‌ها اضافه شده و تقاضاهای کلانی برای بودجه می‌شد؛ البته باید دانست که این نوع وابستگی‌های مالی، ارتباط مستقیمی با وابستگی‌های فکری، سکوت و تطهیر دارد و موجب می‌شود که روحانیون سکوت کنند و حرف نزنند؛ چون که می‌گویند امورات مان نمی‌گذرد. این یک واقعیت است و این تجربه من بود.^{۱۲}

۲. قائلین به تفکیک استقلال اقتصادی روحانیت: آیت‌الله مقتدایی مدیر سابق حوزه‌های علمیه در تأیید این دیدگاه

می‌گویند: بودجه‌ای که دولت دهم، به مبلغ ۱۷۳ میلیارد تومان، به حوزه اختصاص داده است، تنها مربوط به تعمیر و

تجهیز مدارس می‌باشد؛ وگرنه اداره حوزه با مراجع عظام تقلید و از طریق وجوهات شرعی است.^{۱۳} مشکلی که این مدعا می‌یابد این است؛ اگرچه در ابتدای قبول بودجه دولتی از سوی شورای عالی حوزه علمیه، قرار بود که فقط مصرف عمرانی داشته باشد؛ ولی امروزه می‌توان گفت که فقط شهریه‌ها غیر دولتی هستند و

بقیه امور (از جمله امور عمرانی، تجهیزیات مدارس، تغذیه طلاب، بن‌های اهدایی کتاب، بن‌های رفاهی خرید کالا، کتابخانه‌های مدارس، بخشی از هزینه تبلیغ مبلغان، اهدای کاغذ، مسکن طلاب، برنامه‌های آموزشی حوزه، حقوق کارمندان مرکز مدیریت، بودجه نهادهای وابسته به حوزه و...)، همگی به طور کامل یا بخشی از آن با بودجه دولت تأمین می‌شود؛ البته در توجیه این موضوع گفته می‌شود: علت این که روحانیت از دولت بودجه می‌گیرد این است که حوزویان هم از جمله عوامل مهم فرهنگی هستند و هر کسی، به عنوان یک مسئول فرهنگی در دولت باشد، احساس وظیفه می‌کند که طلاب را هم از پاره‌ای خدمات که به دانش‌پژوهان دیگر داده می‌شود، محروم نکند.^{۱۴}

در توجیه این موضوع گفته می‌شود: علت این که روحانیت از دولت بودجه می‌گیرد این است که حوزویان هم از جمله عوامل مهم فرهنگی هستند و هر کسی، به عنوان یک مسئول فرهنگی در دولت باشد، احساس وظیفه می‌کند که طلاب را هم از پاره‌ای خدمات که به دانش‌پژوهان دیگر داده می‌شود، محروم نکند.

۲-۱-۱. استقلال سیاسی

استقلال سیاسی؛ یعنی این که روحانیت از جهت مدیریت سیاسی، تابع یا متأثر از نهاد دولت نباشد، بلکه از آن جایی که حوزه علمیه به تنهایی همواره توانسته برای مردم در مسائل اعتقادی و دینی ایجاد حق و تکلیف کند، به خاطر استقلال سیاسی خود نیز توانسته است، هم نقش مشروعیت بخشی برای حکومت‌ها داشته باشد و هم نقش تحول آفرینی و عدم مشروعیت بخشی را ایفا کند؛ بنابراین، یکی از وجوه استقلال سیاسی روحانیت شیعه و امتیازش نسبت به روحانیت اهل سنت را می‌توان در عدم وابستگی و بی‌نیازی آنان به دستگاه حاکم نام برد. آیت‌الله مطهری در این باره می‌گوید:

... شیخ محمد شلتوت، مصلح بزرگ مصری را جمال عبدالناصر باید به اسمش ابلاغ صادر کند و وقتی که توی اتاقش می‌نشیند می‌باید عکس جمال عبدالناصر بالای سرش باشد، مشخص است که این افراد دیگر نمی‌توانند پایگاه مردمی داشته باشند و نخواهند توانست علیه قدرت حاکم قیام

کنند؛ ولی روحانیت شیعه از ابتدا بر اساس بی‌نیازی از قدرت‌های حاکم پایه گذاری شد. روحانیت شیعی هیچ‌گاه عضو دستگاه‌های دولتی و غیر دولتی نبوده‌اند. از آن‌ها ابلاغ نمی‌گرفته‌اند، عکس آن‌ها را به خانه‌شان راه

نمی‌دادند. در آینده هم باید این ارزش‌ها برای روحانیت محفوظ بماند.^{۱۵}

روحانیت شیعه به عنوان یکی از ارکان مهم جامعه مدنی در ایران بوده است. این نیروی اجتماعی در تعامل با قدرت سیاسی حاکم بر جامعه، عهده‌دار نقش‌های متفاوتی بوده و هست، اعم از نقش مشارکت، منزوی، منفعل سیاسی و اپوزیسیون داخلی؛ ولی در جمهوری اسلامی ایران، روحانیت شیعی بر اساس بازنگری و بازتعریفی که در مبانی و کارکردش ایجاد کرد، تعاملش با قدرت سیاسی شدیدتر شده است؛ چراکه در این دوره روحانیت شیعی یک دگردیسی کارکردی داشته است؛ یعنی گردش از فرهنگ و اخلاق به قدرت و سیاست. به همین

در جمهوری اسلامی ایران، روحانیت شیعی بر اساس بازنگری و بازتعریفی که در مبانی و کارکردش ایجاد کرد، تعاملش با قدرت سیاسی شدیدتر شده است؛ چراکه در این دوره روحانیت شیعی یک دگردیسی کارکردی داشته است؛ یعنی گردش از فرهنگ و اخلاق به قدرت و سیاست.

سبب هم، به سمت و سوی ایجاد، استقرار، ثبات و حفظ جمهوری اسلامی گام برداشت و کارویژه حکومتی‌ای را پذیرفت که تا دیروز فقط در حوزه نظری مباحث آن را دنبال می‌کرد؛ ولی امروزه بر آن اساس، رفتار اجتماعی و سیاسی زندگی خود را تنظیم می‌کنند.

بنابراین نکته قابل تأمل در رفتار روحانیت شیعی در جمهوری اسلامی ایران این است که آنان باید استقلال خود را از دولت حفظ کنند. آن هم به دلایلی چون حفظ قدرت مردمی، تداوم بر توان نظارت بر روند حکومت، پایدارنبودن مشروعیت و صلاحیت

دولت، عدم کاهش اعتماد مردمی از روحانیت، جلوگیری از افت محسوس در کارکردهای حوزه، محدود نشدن در چارچوب‌های خشک نظام اداری، همساز بودن با تاریخ هزار ساله روحانیت؛ اگرچه هر کدام از این دلایل بحث مستقلی را می‌طلبند، در پژوهش حاضر تنها به این نکته بسنده می‌کنیم که ضرورت استقلال حوزه علمیه یا روحانیت از دولت، تا حدی است که مقام معظم رهبری می‌فرماید:

من الآن هم معتقدم که هر کس به سمت دولتی کردن حوزه‌های علمیه حرکت کند، به حوزه‌های علمیه خیانت کرده است، به خاطر این که انسان یقین ندارد که همیشه دولت مطمئنی سرکار باشد.^{۱۶} ایشان معتقد است که بافت تاریخی این نهاد هزار ساله، استقلال از دولت‌ها بوده است؛ از این رو، عدم استقلال باعث اضطراب‌ها و تنش‌های مداوم در کارکردهای حوزه می‌شود و همکاری عام را از کف می‌برد؛ به هر حال در جمهوری اسلامی ایران، از آن جایی که روحانیت و دولت در عین استقلال کامل، به هم پیوسته‌اند، زیرا مبادی مشترک و غایات مشترکی را دنبال می‌کنند.

و یا موجب افت محسوس در کارکردهای حوزه می‌شود و همکاری عام را از کف می‌برد؛ به هر حال در جمهوری اسلامی ایران، از آن جایی که روحانیت و دولت در عین استقلال کامل، به هم پیوسته‌اند، زیرا مبادی مشترک و غایات مشترکی را دنبال می‌کنند. این ادعا می‌تواند نقطه شروع مهم و جدی‌ای برای بحث از چگونگی استقلال

سیاسی حوزه باشد که محدودیت حجم پژوهش حاضر اجازه ورود به آن را نمی‌دهد. ● ۱-۲. مهارت‌های اجتماعی روحانیت و منزلت اجتماعی-سیاسی

تعیین نقش، جایگاه و منزلت برای هر فرد یا نهادی دوسویه است؛ چراکه یک سوی آن در دست خود شخص و سوی دیگر آن در دست جامعه می‌باشد. از این رو، نقش روحانیت نیز از این قاعده مستثنا نیست؛ یعنی نقش و منزلت روحانیت از سویی در دست جامعه است و از سوی دیگر بر شایستگی‌های فردی

خودشان استوار می‌باشد؛

پس ما با نقش یک روحانی در صورتی روبه‌رو هستیم که او دارای پایگاه معینی بوده باشد؛ یعنی رفتاری را از خود نشان دهد که دیگران انتظار آن را دارند. بنابراین برای این که روحانی بتواند نقشی را به درستی ایفا کند، لازم است دارای مهارتی باشد که او را به انجام آن نقش هدایت کرده و از سوی دیگر آن نقش ایفا شده

باید مورد پذیرش مردم جامعه هم واقع شده باشد. وقتی نقش و منزلت دوسویه شدند، لازم است به نوسانات آن‌ها هم توجه شود؛ چون که نقش‌ها قابلیت موفقیّت یا شکست خوردن را دارند، نیز ممکن است روحانی نقش خود را با موفقیّت به انجام برساند، که در آن صورت با افزایش منزلت او روبه‌رو خواهیم

اسلام کند و هم بیل به دست بگیرد، طلایی که نمی‌توانند بیل و کلنگ به دست بگیرند، توصیه می‌کنم در گروه‌های جهاد شرکت نکنند. یا وقتی به عنوان روحانی در سپاه یا در عقیدتی-سیاسی در سپاه حضور می‌یابند، باید آموزش‌های رزمی را دیده باشند... باید سلاح را یاد داشته باشند و با سلاح آشنا باشند؛ هم‌چنین در شورای شهر و روستا یا هر یک از این شوراها، یک روحانی واجد شرایط شرکت کند؛ ولی به یک شرط. به شرط این که آن‌جا که می‌رود از نظر مطالعات سیاسی و اجتماعی خودش را مجهز کند.^{۱۷}

مورد دوم: مربوط به خاطره‌ای از مصطفی رحماندوست (شاعر و مترجم ادبیات کودک و نوجوان) درباره حجت‌الاسلام مرحوم راستگو می‌باشد. او می‌گوید: یک روز در دفتر کارم نشسته بودم، دیدم آخوند جوان کوتاه‌قدی یک راست آمد در دفتر کارم و کنارم نشست. من که دل‌خوشی از آخوندهای جوان و بی‌تجربه نداشتم که به نام انقلاب مدعی هر کار و تخصصی شده بودند، گفتم آقا جان سن و سالی هم نداری که بگویم حاج‌آقا، این کارها به شما نیامده. تلویزیون دستگاهی است که حرفه‌ای و تخصصی است... لطفاً بروید به جنگ زید و عمر ادامه دهید و درس‌تان را بخوانید. مرحوم راستگو در واکنش به این صحبت‌های من از من خواست، بهترین هنرپیشه‌ها و مجریان برنامه کودک را برای مسابقه به رقابت دعوت کنم و من هم همین کار را کردم تا به خیال خودم تفریح

شد و ممکن هم است که او با شکست نقش روبه‌رو شود که نتیجه‌اش تنزل منزلت او خواهد بود؛ به دلیل این که او به اندازه کافی برای آن نقش آماده نبوده، یا تربیت نشده و مهارت‌های لازم را کسب نکرده است و یا به این دلیل که، با تضاد نقش‌ها روبه‌رو بوده که نتوانسته است به صورتی هماهنگ به همه انتظارات و خواسته‌های نقش‌های گوناگون خود پاسخ دهد.

افزایش یا کاهش منزلت با چه نوع مهارت‌هایی رابطه دارد؟ آیا ارتباطی بین منزلت اجتماعی-سیاسی و مهارت‌های اجتماعی روحانی وجود دارد؟ شاید بتوان گفت یکی از علل پردازش‌گری روحانیت و مشکل منزلتی آنان به دلیل کم‌توانایی و فقدان مهارت لازم در برخورد با مسائل اجتماعی بوده است. در باب نقش نارسایی مهارت اجتماعی روحانیت در منزلت اجتماعی آنان و یا مسلط بودن روحانیت بر مهارت اجتماعی و نقش آن در منزلت اجتماعی آنان به موارد بسیار زیاد و متعددی می‌توان اشاره کرد. به مقتضای این پژوهش، به دو مورد اشاره می‌شود:

مورد اول: توصیه‌های آیت‌الله بهشتی به روحانیونی است که مسئولیتی را در نهادهایی چون جهاد کشاورزی، سپاه یا مراکز و سازمان‌ها و وزارتخانه‌ها بر عهده می‌گیرند. او در این باره می‌گوید: با هر گروه جهاد باید یک طلبه روحانی هم برود. یک شرط هم دارد، مبنی بر این که طلبه‌ای که آن‌جا می‌رود، بداند که می‌رود هم در آن‌جا تبلیغ

خوبی داشته باشم؛ ولی یک ربع نگذشت اصل چهارم قانون اساسی را باید بر عهده

بگیرد. چه این که تنها اوست که می‌تواند تشخیص بدهد که آیا زندگی مردم منطبق بر شریعت است یا خیر.

به بیان دیگر، ساماندهی زندگی مردم و امور عمومی مطابق شریعت، بر عهده کارگزاری به نام روحانیت است و مردم هم در انقلاب اسلامی نشان دادند که غیر از روحانیون کسی توان تحقق موارد فوق را نداشته و ندارد و این روحانیون هستند که باید سکانداری را بر دوش بگیرند؛ بنابراین وقتی روحانیت در سال ۱۳۵۷ حکومت دینی را پدید آورد، عملاً با مطالبات گسترده و عمیقی پیوند خورد، مطالباتی که تمام حوزه‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی را پوشش می‌داد. در واقع مردم

انتظار داشتند که در حاکمیت مبتنی بر آموزه‌های دین که از سوی روحانیت ایجاد می‌شود، همه موارد مذکور دایرمدار بر دین یا تأیید احکام دینی شود؛ بنابراین آن‌ها روز به روز از دولت دینی مطالبات و درخواست‌هایی مطرح می‌کردند و دولت دینی یا دولتی که تأیید نهادهای دینی را داشت، می‌باید پاسخ‌گوی مطالبات مردم می‌شد؛ چون

باهرگروه جهاد باید یک طلبه روحانی هم برود. یک شرط هم دارد، مبنی بر این که طلبه‌ای که آن جامی رود، بدانند که می‌رود هم در آن جا تبلیغ اسلام کند و هم بیل به دست بگیرد، طلبی که نمی‌تواند بیل و کلنگ به دست بگیرند، توصیه می‌کنم در گروه‌های جهاد شرکت نکنند. یا وقتی به عنوان روحانی در سپاه یا در عقیدتی، سیاسی در سپاه حضور می‌یابند، باید آموزش‌های رزمی را دیده باشند ... باید سلاح را یاد داشته باشند و با سلاح آشنا باشند؛ هم چنین در شورای شهر و روستا یا هر یک از این شوراها، یک روحانی واجد شرایط شرکت کند؛ ولی به یک شرط. به شرط این که آن‌جا که می‌رود از نظر مطالعات سیاسی و اجتماعی خودش را مجهز کند.

که مرحوم راستگو کار خودش را کرد. چون هر یک از آن‌ها پس از روبه‌رو شدن با ایشان برای بهتر شدن برنامه خود از او پیشنهاد می‌گرفتند،^{۱۸} حتی توانست به دلیل منزلتی که در نزد بچه‌های متولد دهه شصت یافته بود، آن‌ها را به پای تلویزیون بکشد.

● ۱-۳. حکومت دینی یا حکومت منتسب به روحانیت: کارکردها، عملکردها و منزلت اجتماعی- سیاسی

روحانیت به عنوان یکی از کارگزاران و بازیگران تحول، با شیفتی که از نگاه سنتی به تفکر یگانگی دین و سیاست کرد، فقط به دادن رساله عملیه اکتفا نکرد، چون هم توضیح المسائل مؤمنان را تهیه کرد و هم قانون اساسی

شهروندان را و به عبارتی هم به دنبال ساختن انسان اسلامی و هم نظام جمهوری اسلامی بود؛ از این رو، تلاش داشت که کلیه قوانین و مقررات مدنی، جزایی، مالی، اقتصادی، اداری، فرهنگی، نظامی، سیاسی و... بر اساس موازین اسلامی باشد؛^{۱۹} بنابراین، نظام‌سازی بر اساس موازین اسلامی انحصاراً بر عهده روحانیت است که این مسئولیت مندرج در

جانشینی زبان قدرت به جای زبان منطق و موعظه برای روحانیت خطرناک می‌باشد؛ چون موجب می‌شود که اساساً شأن و منزلت روحانیت برای تبیین مبانی دین و ارشاد مردم تنزل یابد و این مطلب در چهار

دهه جمهوری اسلامی ایران نیز تجربه شده است. بنابراین روحانیت به جای این که در راستای انکار و نفی این ادعا بکوشد، بهتر است که راهکاری برای چگونگی عبور از منطق قدرت به منطق موعظه در عین حضور در قدرت را بیابد؛ البته شاید عده‌ای بگویند راهکارش

رعایت قواعد بازی؛ یعنی رعایت قانون و عمل به قانون از جانب هر دو می‌باشد؛ ولی باید دانست که اجرای قانون و عملی‌سازی آن با تدوین آن فاصله زیادی دارد و کاری بس سخت و دشوار می‌باشد.

(ب) رهایی از تله آنتی سیاست و افتادن به تله سیاست‌زدگی: در جمهوری اسلامی ایران، روحانیت در مدیریت امور عمومی جامعه یا خودش بی‌واسطه نقش ایفا می‌کند یا دیگران به نمایندگی و به اذن آنان به مدیریت امور جامعه پرداخته و می‌پردازند. آن چه که مسلم است و واکنش‌ها و عکس‌العمل‌های چهل ساله در ایران آن را مستند و تأیید می‌کند این است که در هر دو صورت از نگاه مردم، پاسخ‌گوی نابسامانی‌ها، روحانیت بوده و پاسخ‌گونبودن یا طفره‌رفتن از پاسخ‌گویی به

پذیرفته است که رسالت و کارویژه روحانیت، فهم و اقامه دین و اعلا‌ی کلمه توحید مبتنی بر اجتهاد بر پایه قرآن، سنت نبوی ﷺ و مکتب اهل بیت ﷺ می‌باشد،^{۲۰} نیز روحانیت رسماً متولی دین و مذهب و اجرای

احکام اسلامی در جامعه است. از این رو، روحانیت وظیفه یافت؛ افزون بر تقویت اعتقاد در بین مردمان، به تنظیم رفتارهای اجتماعی، نگهبانی و تقویت اخلاق و ایجاد تقویت همبستگی اجتماعی و... نیز پردازد. طبیعی است که حفظ و تداوم این منزلت به دست

آمده، کاری دشوار و همراه با مشکلات است که به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود:

الف) به کارگیری زبان قدرت به جای زبان منطق و موعظه: حال که حکومت منتسب به روحانیت است و مردم به روحانیون به عنوان حاکمان جامعه می‌نگرند، باید دقت و مراعات بیشتری را نسبت به روبه‌رو شدن با مردم داشته باشد و زبان منطق را به فراموشی نسپارد؛ چون زبان روحانیت همان گونه که تاریخ روحانیت حکایت‌گر آن می‌باشد، زبان منطق بوده است؛ از این رو، باید همواره از این ویژگی برخوردار باشد و به دلیل به دست آوردن قدرت سیاسی، نباید گسستی از این منطق به وجود آید و نباید زبان قدرت (قانون) را جایگزین زبان منطق و موعظه کند. جابه‌جایی منابع قدرت روحانیت؛ یعنی

که مردم از کسانی که از جانب روحانیت به مدیریت امور عمومی جامعه می‌پردازند، رضایت‌مندی ندارند که اگر داشتند دیگر تلاقی‌ای به وجود نمی‌آمد؛ پس روحانیت یا باید دعاگوی سیاست حاکم باشد و همه معایب آن را ببیند و دم برنیارد که در این صورت دیگر در صف مردم نخواهد بود و یا باید عزلت‌گزیند و انزوا در پیش گیرد که هرگز مطلوب او نبوده است، این همان چیزی است که ما از آن به تله سیاسی تعبیر می‌کنیم.

بنابراین یکی از راهکارهای تقویت منزلت اجتماعی-سیاسی روحانیت این است که روحانیت در عین حالی که نظام سیاسی را پذیرفته و با آن تعامل دارد، تعاملش فقط در همکاری خلاصه و محصور نشود، بلکه صورت‌های دیگر تعامل؛ یعنی رقابت به همراه نقادی را نیز شامل شود. آن‌جاهایی که سیاست حاکم نیازمند نقد

است، ورود یابد و زبان مردم در تجمیع خواسته‌ها و مطالبات به حق آنان باشد و قدرت پیش از انقلاب خود را از دست ندهند. به تعبیر یکی از صاحب‌نظران، روحانیت در جمهوری اسلامی ایران باید از جناح‌گرایی بیرون بیاید و دردهای مردم را بازگو کند تا اگر منزلت آن دچار تزلزل شده باشد، دوباره آن را به دست آورند و این از دو طریق میسر

آن‌ها سبب خواهد شد منزلت روحانیت، اعتماد و اطمینانی که مردم به روحانیت داشته‌اند، خدشه‌دار گردد. بنابراین بیان این امر؛ اگرچه ممکن است برای کسانی ناخوشایند باشد و بگویند عده‌ای در قالب تحقیق و پژوهش در حال ضربه‌زدن به روحانیت هستند؛ در نتیجه، آن‌ها برچسب مخالف و نق‌زن بخورند. با این همه، این موارد نمایشگر یک چیز خواهد بود، این که روحانیت در «تله سیاست» افتاده و رهایی از آن به این آسانی نیست. چه این که از سویی وانهادن سیاست و برگشتن به گوشهٔ حجره و اکتفا کردن به مسجد و حسینیه یا محرم و صفر و انجام مراسم کفن و دفن و... مساوی خواهد بود با جدایی دین از سیاست؛ یعنی برگشت به همان بدبختی تحجری که با آن حداقل از سال ۱۳۴۲ تا به حال جنگیده است و همه گرفتاری‌های اسلام و مسلمانان را از همین تحجّر و ایده جدایی دین از سیاست دانسته است.

روحانیت رسماً متولی دین و مذهب و اجرای احکام اسلامی در جامعه است. از این رو، روحانیت وظیفه یافت؛ افزون بر تقویت اعتقاد در بین مردمان، به تنظیم رفتارهای اجتماعی، نگهداری و تقویت اخلاق و ایجاد تقویت همبستگی اجتماعی و... نیز بپردازد. طبیعی است که حفظ و تداوم این منزلت به دست آمده، کاری دشوار و همراه با مشکلات است.

از سوی دیگر اصرار بر ایده عینیت دین و سیاست و عدم انعطاف در برابر مشکلات پیش روی نظام سیاسی منسوب به دین و روحانیت نیز منزلت اجتماعی روحانیت را خدشه‌دار و بی‌اعتبار خواهد کرد؛ هم‌چنین نمی‌شود ضد سیاست مستقر بود و تشویق و حمایت هم شد و مردم را هم داشت. چون فرض این است

را این گونه دنبال کرد؛ اگرچه روحانیت با ویژگی‌هایی همچون مردم‌داری، خدمت به مردم، ظلم‌ستیزی و... شناخته می‌شود؛ ولی این را هم ضروری است به یاد آورد که همیشه مسیر چنین خصایصی از طریق مردم پیموده شده و به دست آمده است. بنابراین، می‌توان گفت روحانیت تا دیروز به پشتوانه مردم می‌اندیشیده و در دوگانه روحانی و مردم

می‌زیسته است و علت آن نیز این بود که نقش خود را صرفاً ارشادی معنا کرده بود؛ ولی امروزه در یک سه‌گانه نظام سیاسی، روحانی و مردم قرار گرفته است و الگویی که مقبول همه نیز باشد تا به حال ارائه نکرده است؛ از این رو، در این سه‌گانه، وقتی که اراده مردم هم‌سو با اراده نظام نبود و به بیانی دیگر در تقابل هم قرار گرفتند، آن وقت کار برای روحانیت سخت شده است.

نتیجه‌گیری

اگرچه هدف پژوهش حاضر در «بررسی وضعیت منزلت اجتماعی-سیاسی روحانیت در چهار دهه جمهوری اسلامی ایران» این بود که بیان کند روحانیت از حیث منزلت اجتماعی و سیاسی چه وضعیتی دارد؛ ولی در قدم اول به این نتیجه دست یافت که اعلام نظر در این باره کاری بس پیچیده، سخت و نیازمند تحقیق پر دامنه و عمیق می‌باشد؛

خواهد بود:

۱. روحانیونی که در قدرت نیستند، عرصه عمومی را پررنگ‌تر و قدرتمندتر کنند.
۲. روحانیونی که در قدرت هستند، نیز از زی‌طلبگی و شأن‌طلبگی فاصله نگیرند و فقط توجیه‌کننده قدرت نباشند؛ بلکه در صورت وجود عیب و اشکال در قدرت، آن را به قدرت گوشزد کنند و علیه آن فریاد بکشند.^{۲۱}

پرسشی که در این جا به ذهن می‌آید این است که آیا روحانیت شخصیتی «بیرون وابسته» است یا «درون وابسته»؟ و یا کسی است که به انتظارات بیرونی و ملاحظات درونی به طور تلفیقی و توأمانی توجه می‌کند؟ به بیان دیگر آیا روحانیت به مثابه طالب منزلت، انتظارات بیرونی و به اصطلاح الگوی برون وابسته رایزمنی^{۲۲} را عامل اصلی کنش خویش قرار می‌دهد یا معیارهای درونی‌شده خود را ملاک قرار می‌دهد؟ یعنی براساس وجدان خود عمل می‌کند و یا با ملاکاتی که از نظر اجتماعی پسندیده قلمداد می‌شود، سازگار است؟ یا این که هیچ‌کدام از این دو مورد نیست و روحانیت از راه سوم؛ یعنی تلفیق شخصیت برون‌وابسته و درون‌وابسته، آن هم با اقتضائات مسائل اجتماعی و مبانی دینی است که به کنش و واکنش دست می‌یازد؟ شاید بتوان پاسخ

بنابراین لازم است این کار در قالب مقالات و کتب متعدد و متنوع دنبال گردد. برای این مدعای نویسنده حداقل دو دلیل می‌شود بیان داشت:

نخست، مباحث و مطالبی که در ارتباط با روحانیت اظهار می‌شود و موسع بودن این میدان‌ها، صدور حکم کلی و جزمی را برای همه روحانیت اجازه نمی‌دهد؛ پس باید به

آن‌ها توجه شود. یکی از آن میدان‌ها، میدان مفهومی و مصداقی روحانیت می‌باشد. در این میدان مفهومی، روحانیت مجموعه‌ای است شامل: مرجع ولایی یا مجتهد و مرجع سیاسی-مذهبی، مراجع فتوا، مجتهدین غیر مرجع، جامعه مدرسین، جامعه روحانیت مبارز، مجمع روحانیون مبارز، شورای عالی سیاست‌گذاری، مرکز مدیریت حوزه علمیه، فضلا و طلاب، روحانیون شاغل و استخدام کشوری و لشکری؛ در نتیجه، حکم‌دادن

نسبت به یک فرد از روحانی و سریان دادن آن به مجموعه روحانیت کاری است که در آن باید تأمل کرد؛ اگرچه بخشی از این مجموعه در نظام حکومتی به درستی انجام وظیفه نمی‌کنند و جزء پردشدگان می‌باشند؛ ولی در همان مکان و زمان نیز عده‌ای هستند که جزء پذیرفته‌شدگان و برخی نیز جزء حد وسط،

میان و متوسط و عده‌ای نیز در دسته مغفول یا به خود رها شده قرار می‌گیرند؛ بنابراین منطق، عقل و انصاف حکم می‌کند که نباید همه روحانیونی را که در تعامل با حکومت هستند، فاقد محبوبیت و منزلت بدانیم. البته روحانیون باید به این نکته توجه کنند که در چنین مواقعی، بیشتر مردم به طبقه‌بندی آنان نمی‌پردازند و خوب و بد آنان را تفکیک نمی‌کنند که هیچ؛ بلکه وقتی

یک روحانی در قوه قضائیه یا مجریه یا مقننه بد عمل کرد، از صدر تا ذیل روحانیت بد قلمداد می‌شوند.

دوم، در بخش مخاطبان منزلت؛ یعنی مردم نیز شاهد لایه‌ها، مراتب و انواعی هستیم که موجب تفاوت معناداری بین روحانیت پردشده از منزلت اجتماعی-سیاسی با روحانی پذیرفته‌شده به وجود می‌آورد؛ چون ممکن است این پردشدگی یا پذیرفته‌شدگی در سطح محلی باشد، نه در سطح

ملی. بنابراین، بحث مخاطبان منزلت هم میدان ولایه‌های متعددی؛ همچون میدان دانش‌آموزی- دانش‌آموزان دختر یا پسر، دبستانی یا دبیرستانی، مدارس دولتی و غیر دولتی، میدان دانشجویان، لایه شهری‌ها، لایه روستایی‌ها، میدان نخبگانی و خبرگانی، میدان مردان یا زنان، لایه احزاب و تشکیلات

روحانیت در جمهوری اسلامی ایران باید از جناح‌گرایی بیرون بیاید و دردهای مردم را بازگو کند تا اگر منزلت آن دچار تزلزل شده باشد، دوباره آن را به دست آورند و این از دو طریق میسر خواهد بود:

۱. روحانیونی که در قدرت نیستند، عرصه عمومی را پررنگ‌تر و قدرتمندتر کنند.
۲. روحانیونی که در قدرت هستند، نیز از زی‌طلبگی و شأن‌طلبگی فاصله نگیرند و فقط توجیه‌کننده قدرت نباشند.

باید چاره‌ای اندیشید و نقاط ضعف و کاستی‌ها را یافت و آن را جبران کرد، نه این که کاملاً از رویکرد ادغام در سیاست روی گرداند و دوباره به رویکرد جدایی دین از سیاست برگشت.

از سوی دیگر یافته‌های تحقیق حاضر بیانگر این است که برخی از روحانیون از سبک زندگی مقبولی در تصور مردم خارج شده‌اند؛ یعنی استقلال ندارند و یا مهارت اجتماعی را در وسعت ملی و فراملی به دست

نیاورده‌اند؛ اگرچه در سطح محلی شاید این مهارت را دارا باشند، مبارزه با بی‌عدالتی را در سطح محلی و فراملی پی‌گیر می‌باشند؛ ولی در سطح ملی با مشکلاتی روبه‌رو هستند که نمی‌توانند یا نتوانسته‌اند آن را دنبال کنند. در پایان به برخی از راهکارهای لازم جهت تداوم منزلت اجتماعی- سیاسی روحانیت اشاره می‌شود.

- تداوم منزلت روحانیت منوط به جدایی از حکومت نیست؛ بنابراین روحانیت نه تنها نباید قدرت و مناصب سیاسی را وانهد؛ بلکه باید مشقات کار در نظام را پذیرا شده و مشکلات را ناچیز بشمارد و در رفع آن بکوشد.

- روحانیت باید در عین حضور در قدرت، قدرت‌زده نباشد و در تله‌ گروه‌گرایی و نمایندگی منافع اجتماعی گروه یا افراد

سیاسی، لایه مردم عادی، لایه سازمان‌ها و نهادهای دولتی، میدان قشر آسیب‌پذیر و فقرا، لایه ثروتمندان، لایه جامعه ورزشی، میدان نیروهای نظامی و انتظامی و لایه جوانان را می‌تواند پوشش دهد. همه این‌ها دال بر تأمل در حکم‌دادن منزلت اجتماعی- سیاسی روحانیت در جمهوری اسلامی ایران می‌کند؛ ولی این احتیاط کردن و تأمل کردن موجب نشد که ما از اصل کار دور بیفتیم؛

بنابراین در حد یک پژوهش کار را دنبال کردیم و به این نتیجه رسیدیم که منزلت سیاسی روحانیت همانند منزلت اجتماعی آنان پیوند وثیقی با موقعیت اجتماعی یا مقبولیت اجتماعی دارد؛ چون یکی از عوامل مقبولیت اجتماعی، رضایت‌مندی اجتماعی است. این که وقتی بیان می‌شود روحانیت از منزلت اجتماعی- سیاسی بالا، متوسط یا پایینی برخوردار است، بیانگر آن خواهد بود که روحانیت نسبت به اقشار اجتماعی دیگر که تأثیرگذار بر

افراد جامعه بوده، در تأثیرگذاری دچار نوسان شده است؛ هم‌چنین بیانگر این خواهد بود که از بین نیروهای اجتماعی که در ساماندهی حیات اجتماعی- سیاسی توان نقش ایفا کردن را دارد، این نیرو؛ یعنی روحانیت نسبت به نیروهای دیگر دچار نوسان شده است؛ پس،

روحانیت تا دیروز به پشتوانه مردم می‌اندیشیده و در دوگانه روحانی و مردم می‌زیسته است و علت آن نیز این بود که نقش خود را صرفاً ارشادی معنا کرده بود؛ ولی امروزه در یک سه‌گانه نظام سیاسی، روحانی و مردم قرار گرفته است و الگویی که مقبول همه نیز باشد تا به حال ارائه نکرده است؛ از این رو، در این سه‌گانه، وقتی که اراده مردم هم‌سو با اراده نظام نبود و به بیانی دیگر در تقابل هم قرار گرفتند، آن وقت کار برای روحانیت سخت شده است.

خاص نیفتد.

- روحانیت باید در صحنه‌های اجرایی حضور داشته باشد و در حالی که نظام را تقویت می‌کند، می‌بایست استقلال خود را حفظ کرده و از اتکای مالی به دولت پرهیز کند و از جهت مدیریت سیاسی، تابع یا متأثر از نهاد دولت نباشد.

- روحانیت باید توانایی و مهارت لازم در برخورد با مسائل اجتماعی را کسب کند.

- روحانیت برای تقویت اعتقاد بین مردمان، تنظیم رفتارهای اجتماعی، نگرهبانی و تقویت اخلاق و ایجاد تقویت همبستگی اجتماعی باید در عین حضور در قدرت، به جای زبان قدرت، از زبان منطق و موعظه استفاده کند.

- روحانیت برای حفظ منزلت خود باید از معبر مردم به نظام سیاسی یا قدرت سیاسی بپردازد؛ بنابراین، روحانیونی که در قدرت نیستند، عرصه عمومی را پررنگ‌تر و قدرتمندتر کنند، روحانیونی که در قدرت هستند، نیز از زی‌طلبگی و شأن‌طلبگی فاصله نگیرند و فقط توجیه‌کننده قدرت نباشند، بلکه در صورت وجود عیب و اشکال در قدرت، آن را به قدرت گوشزد کنند.

پی‌نوشت:

۱. رضا عیسی‌نیا؛ بررسی منزلت اجتماعی-سیاسی روحانیت و تغییرات آن در چهار دهه جمهوری اسلامی ایران، سیاست متعالیه، ص ۲۴۹-۲۶۶.
۲. استادیار پژوهشکده علوم و اندیشه سیاسی پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.

۳. مصطفی ملکیان؛ زمین‌ازدریچه آسمان؛ ص ۳۷-۳۹.

۴. وحیدشالچی؛ «عطش منزلت در جامعه ایران»، جامعه‌شناسی ایران؛ دوره ۱۴، ش ۲، ص ۳۵.

۵. سید روح‌الله موسوی خمینی؛ کتاب البیع؛ ص ۴۷۲.

۶. دفتر مقام معظم رهبری؛ حوزه و روحانیت در آئینه رهنمودهای مقام معظم رهبری؛ ج ۱، ص ۲۶۲.

۷. همان، ص ۲۵۹.

۸. همان، ص ۲۵۷.

۹. حسن عمید؛ فرهنگ عمید؛ ص ۱۳۱.

۱۰. بیژن یگانه؛ فاضل لکرانی مرجعی حکومتی یا مستقل، رادیوفردا، ۲۸ خرداد ۱۳۸۶، در:

https://www.radiofarda.com/a/fa_Lankarani_dies/398289.html

۱۱. علی دوانی؛ خاطرات و مبارزات حجت‌الاسلام فلسفی؛ ص ۱۷۵.

۱۲. عماد افروغ؛ «آسیب‌شناسی تعامل روحانیت و نسل جوان»، گفتگو با عماد افروغ، پگاه حوزه؛ ش ۵۸، ص ۳۵.

۱۳. مرتضی مقتدایی؛ به هیچ قیمتی از استقلال حوزه کوتاه نمی‌آییم، ص ۱۸، خبرگزاری حوزه ۱۸ مرداد ۱۳۸۹، در:

<https://www.hawzahnews.com/news/239626>

۱۴. مقایسه کمک‌های دولت‌های هاشمی، خاتمی و احمدی‌نژاد به حوزه، خبر آنلاین، ۳۰ آذر ۱۳۸۸، در:

<https://www.khabaronline.ir/news/31728>

۱۵. مرتضی مطهری؛ پیرامون انقلاب اسلامی ایران؛ چ ۱۲، ص ۱۸۵.

۱۶. دفتر مقام معظم رهبری؛ حوزه و روحانیت در آئینه رهنمودهای مقام معظم رهبری؛ ج ۱، ص ۳۶۶.

۱۷. محمد بهشتی؛ نقش روحانیت در جامعه امروز!، پایگاه خبری، تحلیلی مطالعات تروریسم، بی‌تا، در:

۹. مطهری، مرتضی؛ پیرامون انقلاب اسلامی ایران؛ چ ۱۲، تهران: انتشارات صدرا، ۱۳۷۲.

۱۰. مقتدایی، مرتضی؛ به هیچ قیمتی از استقلال حوزه کوتاه نمی‌آییم، خبرگزاری حوزه، ۱۸ مرداد ۱۳۸۹، در:

<https://www.hawzahnews.com/news/239626>

۱۱. ملکیان، مصطفی؛ زمین از دریچه آسمان؛ تهران: سروش مولانا، ۱۳۹۷.

۱۲. بهشتی، محمد؛ نقش روحانیت در جامعه امروز!؛ پایگاه خبری، تحلیلی مطالعات تروریسم، بی‌تا، در:

https://www.habilian.ir/fa/vije/vijenameha/vijenameha/v004_7tir/page04_22html

۱۳. رحماندوست، مصطفی؛ خاطرات مصطفی رحماندوست از «عمو راستگو»، تدبیر و امید؛ ۴ آذر ۱۳۹۹، در:

۱۴. مقایسه کمک‌های دولت‌های هاشمی، خاتمی و احمدی‌نژاد به حوزه، خبر آنلاین، ۳۰ آذر ۱۳۸۸، در:

[/https://www.khabaronline.ir/news/31728](https://www.khabaronline.ir/news/31728)

۱۵. یگانه، بیژن؛ فاضل لنکرانی مرجعی حکومتی یا مستقل، رادیو فردا؛ ۲۸ خرداد ۱۳۸۶، در:

https://www.radiofarda.com/a/fa_Lankarani_dies/398289.html

۱۶. عیسی‌نیا، رضا؛ بررسی منزلت اجتماعی-سیاسی روحانیت و تغییرات آن در چهار دهه جمهوری اسلامی ایران، سیاست متعالیه، ۹(۳۲)، ۱۴۰۰، ص ۲۴۹-۲۶۶. DOI: 10.22034/sm.2021.525146.1667

https://www.habilian.ir/fa/vije/vijenameha/vijenameha/v004_7tir/page04_22html

۱۸. مصطفی رحماندوست؛ خاطرات مصطفی رحماندوست از «عمو راستگو»، تدبیر و امید؛ ۴ آذر ۱۳۹۹، در:

۱۹. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، اصل چهارم. ۲۰. سند چشم‌انداز حوزه‌های علمیه، مصوب ۱۳۹۵/۱/۲۱.

۲۱. عماد افروغ؛ «آسیب‌شناسی تعامل روحانیت و نسل جوان»، گفت‌وگو با عماد افروغ، پگاه حوزه؛ ش ۵۸، ص ۳۵.

۲۲. وحید شالچی؛ «عطش منزلت در جامعه ایران»، جامعه‌شناسی ایران؛ دوره ۱۴، ش ۲، ص ۴۰.

منابع:

۱. افروغ، عماد؛ آسیب‌شناسی تعامل روحانیت و نسل جوان، گفت‌وگو با عماد افروغ، پگاه حوزه؛ ش ۵۸، ۱۳۷۸.

۲. دفتر مقام معظم رهبری، حوزه و روحانیت در آیین ره نمودهای مقام معظم رهبری؛ ج ۱، تهران: سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۵.

۳. دوانی، علی؛ خاطرات و مبارزات حجت‌الاسلام فلسفی؛ تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۶.

۴. موسوی خمینی، سید روح‌الله؛ کتاب‌البیع؛ نجف: مطبعة الآداب، ۱۳۹۱ق.

۵. سند چشم‌انداز حوزه‌های علمیه، مصوب ۱۳۹۵/۱/۲۱.

۶. شالچی، وحید؛ «عطش منزلت در جامعه ایران»، جامعه‌شناسی ایران؛ دوره ۱۴، ش ۲، ۱۳۹۲.

۷. عمید، حسن؛ فرهنگ عمید؛ تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۹.

۸. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران.



روحانیت؛ پرسش‌ها و نگرانی‌های جدید



عبدالعزیز قزاقی

مروری بر تحولات اخیر جامعه ایران نشان از ورود نظام اسلامی از یک سو و نهاد روحانیت از سوی دیگر، مرحله جدیدی از مناقشات معرفتی و تجربی است که کمتر سابقه‌ای در ادوار پیشین داشته است. در گذشته این گونه مناقشات، وضعیتی ساده و غیر فعال داشتند؛ ولی امروزه در حال فعال شدن و پیچیده شدنند و باید برای شناخت ماهیت آن‌ها و به طبع برون از آن‌ها اندیشه کرد. این نوشته بدون این که قصدی در تحلیل این رخدادها داشته باشد می‌کوشد که در دو بخش: یکی، ابهامات جدید نظام اسلامی و دیگر، نگرانی‌های دوگانه، به بخشی از این نگرانی‌ها اشاره کند تا مدخلی جهت فهم و سپس حل آنها باشد.

الف) روحانیت و ابهامات جدید نظام اسلامی

بر خلاف دولت صفویه که روحانیت در مبنای و بنای آن نقش نداشت و تنها با آن همکاری می‌کرد، امروزه روحانیت متصل و

همزاد نظام اسلامی است. هم تئوری بنیادین این نظام توسط روحانیت تبیین شده و هم رهبری جنبشی که به تأسیس آن انجامیده را بر عهده داشته است؛ به همین دلیل، مسئله هر یک از نظام و روحانیت، مسئله دیگری است و هیچ یک نمی‌توانند نسبت به آن چه در ساحت دیگری رخ می‌دهد بی‌تفاوت باشد؛ بر این اساس، وظیفه روحانیت نسبت به

نظام اسلامی سنگین‌تر است و او نمی‌تواند نسبت به آن چه در حال وقوع یا شدن است بی‌تفاوت باشد. شاید رساترین تعبیری که از این همزادی وجود دارد، فرمایش مقام معظم رهبری است که می‌فرماید:

«نظام، مرتبط و متصل و همزاد است نسبت به روحانیت. اگر روحانیت نبود، شما بدانید این نظام تشکیل نمی‌شد؛ این انقلاب پیروز نمی‌شد. بنده پیش از انقلاب در محافل روشنفکری بوده‌ام، با گروه‌های سیاسی ارتباط نزدیک داشته‌ام، همه آنها را هم می‌شناختم، با خیلی‌هاشان هم بحث و جدل کرده بودیم. این را من از روی اعتقاد و با

استدلال می‌گویم: اگر جامعه روحانیت نبود، این انقلاب پیروز نمی‌شد؛ تا صد سال دیگر هم پیروز نمی‌شد. روشنفکران سیاسی ما که بعضی‌شان هم آدم‌های خوبی بودند، دلسوز هم بودند - همه، آدم‌های ناراست و منحرفی نبودند - توانایی‌اش را نداشتند،

مقبولیت نداشتند، در بین مردم نفوذ نداشتند، نمی‌توانستند بر دل‌های مردم حکومت کنند. آن که می‌توانست، اولاً از حیث سطح، تمام کشور را فرا بگیرد، ثانیاً از حیث عمق و تأثیر، تا اعماق دل‌ها نفوذ کند، روحانیت بود؛ که همه جا بود.»^۲

در واقع اگر روحانیت رهبری چنین جنبشی را بر عهده نمی‌گرفت؛ اکنون نه از انقلاب اسلامی خبری بود و نه از نظام اسلامی. حالاً نیز این نظام که پس از چهار دهه مقاومت بدین نقطه رسیده نیازمند حمایت و نظارت روحانیت است تا بتواند مابقی مسیر را ادامه دهد؛ از این رو روحانیت به غیر وظیفه‌ای که در ترویج احکام، مناسک و معارف شیعی در ایران و نیز دفاع از این مجموعه در قبال شبهاتی که سه گروه تردیدافکن؛ یعنی روشنفکری، وهابیت و معنویت‌گرایان سکولار تبلیغ می‌کنند دارد، باید به پرسش‌های حقوقی و فقهی فراروی این نظام پاسخی روشن و مستدل دهد و او را بیش از گذشته یاری کند. برخی از سؤالاتی

بر خلاف دولت صفویه که روحانیت در مبنای و بنای آن نقش نداشت و تنها با آن همکاری می‌کرد، امروزه روحانیت متصل و همزاد نظام اسلامی است. هم تئوری بنیادین این نظام توسط روحانیت تبیین شده و هم رهبری جنبشی که به تأسیس آن انجامیده را بر عهده داشته است.

مرتب رو به فزونی است می‌توان به تعدیل مهریه پرداخت؟

مروری بر تحولات سیاسی و اجتماعی ایران در ماه‌های اخیر نشان از اهمیت یافتگی این پرسش‌ها در محافل مختلف است و روحانیت باید همانند گذشته پاسخی روشن دهد.

ب) روحانیت و نگرانی‌های سه‌گانه

دوگانه اول؛ بدیهی است که روحانیت همانند هر گروه و طبقه اجتماعی که در ایران زندگی می‌کند، واجد نوع هویت خاص است که از آن به هویت صنفی روحانیت یاد می‌شود. هویتی که یکایک آنان از آن دفاع می‌کنند، دغدغه آن را دارند و برای بقا و ماندگاریش می‌کوشند و حتی آن را فراتر از آمد و شد دولت‌ها می‌دانند. از نظر آنان دولت‌ها می‌آیند و می‌روند؛ ولی آنچه باید بماند حوزه‌های علمیه و نهاد روحانیت است تا در هر موقعیت تاریخی از دیانت مردم حراست کند؛ از این رو می‌توان از این هویت خاص به منزله «خود» صنفی نام برد؛ به این معنا که بخش‌های بزرگی از روحانیت شیعه - به ویژه لایه‌های سنتی آن - نگران بقا و حیات هویت خویش است و از افت منزلت آن در سال‌های اخیر نگران است. این سخن، ما را از سطح منافع، فراتر

که امروزه مطرح شده‌اند عبارت‌اند از: آیا قیام علیه جمهوری اسلامی مصداق بغی است؟

آیا می‌توان اعتراضات و اغتشاشات را در قالب عناوین محاربه و مفسد فی الارض صورت‌بندی کرد؟

آزادی بیان و عقیده در جمهوری اسلامی ایران چه وضعیتی فقهی می‌یابد و اعتراض به لحاظ فقهی چیست؟

آیا می‌توان به گناهکاران مثل بی‌حجابان خدمات عمومی ارائه نکرد؟

آیا وظیفه من در امر به معروف و نهی از منکر مجوزی می‌شود که به سازمان‌های دولتی حکم کنم که به بی‌حجابان خدمات ارائه نشود؟ در منابع دینی داریم که به

شرابخوار مثلاً زن ندهید؛ ولی می‌توان گفت که با او معامله هم نکنید؟ و برای این سیاست عمومی ضمانت اجرایی هم تعیین کنیم؟

آیا می‌توان اموال کسی که دیگران را به اعتراض و اغتشاش تشویق می‌کند مصادره کرد؟

آیا می‌توان مردم را وادار به تزریق واکسن کرد؟

آیا می‌توان فضای مجازی را به بهانه‌های اخلاقی و امنیتی فیلترینگ کرد؟

ماهیت فقه تورم چیست؟ آیا با افزایش تورم در ایران که

این نظام که پس از چهار دهه مقاومت بدین نقطه رسیده نیازمند حمایت و نظارت روحانیت است تا بتواند مابقی مسیر را ادامه دهد؛ از این رو روحانیت به غیر وظیفه‌ای که در ترویج احکام، مناسک و معارف شیعی در ایران و نیز دفاع از این مجموعه در قبال شبههاتی که سه گروه تردیدافکن؛ یعنی روشنفکری، وهابیت و معنویت‌گرایان سکولار تبلیغ می‌کنند دارد، باید به پرسش‌های حقوقی و فقهی فراروی این نظام پاسخی روشن و مستدل دهد و او را بیش از گذشته یاری کند.

آیا خود را حفظ کند و یا با دفاع از نظام سیاسی به بقای این نظام کمک نماید؟ او دریافته است که وقتی تمام عیار از نظام اسلامی دفاع می‌کند، نقدها، اشکالات و آسیب‌هایی که به نظام وارد می‌شود، گریبان آن‌ها را می‌گیرد، نیز اگر به جریان نقد اجتماعی بپیوندند به نظام لطمه وارد می‌شود. به بیان دیگر وقتی در مقام دفاع از شرایط برمی‌آید درمی‌یابد که جایگاه اجتماعی و محبوبیت‌اش را متزلزل

می‌کند؛ در نتیجه نفوذ اجتماعی و مرجعیت دینی‌اش را کم‌رنگ می‌کند و آن خود صنفی‌اش را آسیب‌پذیر می‌سازد؛ بنابراین، این سؤال پیش می‌آید که از خود دفاع کند یا از نظام اسلامی؟

دوگانه سوم؛ سومین گذرگاه انتخاب سخت، تراحم جزء دین با کل دین است. گرچه «کل»، مجموعه‌ای از اجزایی است که با یکدیگر ارتباط معناداری دارند؛ ولی گاهی این دو در تعارض با یکدیگر قرار می‌گیرند. به نحوی که اصرار بر جزء، موجودیت کل را به مخاطره می‌اندازد. آیا روحانیان فکر می‌کردند روزی فرا برسد که اجرای حکم برآمده از فقه، برای دین مشکل بیافریند؟ آیا به این پرسش اندیشیده‌اند که چرا عمل به فقه، صیانت از دین را با مشکل می‌اندازد؟ که بدین ترتیب

مهم آن است که چرا روحانیت نگران «خود» نباشد؟ وقتی می‌بیند آن مرجعیت دینی تاریخی و اقتدار و نفوذ اجتماعی و آن منزلت، احترام و محبوبیت «خود» در سطح قابل توجهی سست و فرسوده شده است. روحانیت که همواره هویت و مرتبه خود را در هاله‌ای از تقدس می‌دید اکنون از آن رفعت و بلندای قدسی به روی زمین سخت عرف پائین کشیده شده و مورد قضاوت قرار می‌گیرد.

می‌برد و با پدیده‌ای بنیادین روبه‌رو می‌کند. هراس و تنگنای روحانیت از تلاطم، در این موقعیت ریشه دارد که این «خود» دارد، از دست می‌رود. به بیان دیگر، هویت تاریخی و اقتدار اجتماعی‌اش رو به فرسایش است. این که چه علل و عواملی سبب چنین رخدادی شده است؟ بحث مهمی است که باید از دیدگاه‌های گوناگون به تحلیل آن پرداخت؛ ولی مهم آن است که چرا روحانیت نگران «خود» نباشد؟ وقتی می‌بیند

آن مرجعیت دینی تاریخی و اقتدار و نفوذ اجتماعی و آن منزلت، احترام و محبوبیت «خود» در سطح قابل توجهی سست و فرسوده شده است. روحانیت که همواره هویت و مرتبه خود را در هاله‌ای از تقدس می‌دید اکنون از آن رفعت و بلندای قدسی به روی زمین سخت عرف پائین کشیده شده و مورد قضاوت قرار می‌گیرد. روحانیت نگران داوری و قضاوت دیگران در اجتماع است.

دوگانه دوم؛ از سوی دیگر، این «خود» صنفی روحانیت در مقابل نظامی سیاسی قرار گرفته است که آن را راهبری می‌کند؛ یعنی نه تنها بنیان این نظام اسلامی را تبیین، بلکه در بنا و اداره آن نقش فعالی داشته است؛ ولی بنا به مشکلاتی که نحوه حکمرانی در ایران پدید آورده بخش‌هایی از روحانیت به این می‌اندیشد که

مجبور می‌شوند حکمی را که بر آن اصرار می‌ورزیدند، نادیده بگیرند و به جای آن که آن را تحلیل کنند و علت‌ها را دریابند، تا اطلاع ثانوی، آن را تعطیل می‌کنند، مثل سنگسار، اجرای علنی احکام جزایی و... از جمله این موارد است.

بنابراین موضوع «احکام ثانویه‌ای» که پس از انقلاب مطرح شد، از آن رو بود که اجرای احکام به سختی و سپس به بن‌بست رسید؛ از این رو روحانیون عملاً دریافتند که احکامی که فرمان خداوند می‌خواندند، در عمل و صحنه اجرا با مشکل روبه‌رو شده است. اکنون روحانیت در میانه دوراهی سرنوشت‌ساز قرار دارد. آن دو راهی، عبارت است از این که آیا جزء دین را یا کلیت اسلام را حفظ کند؟ اگر از برخی از اجزاء چشم‌پوشد، آن‌گاه این پرسش پیش می‌آید که عقب‌نشینی تا کجا ادامه خواهد داشت؟ اجزاء آن کل را تا کجا می‌توان تغییر داد، به نحوی که به اساس و کلیت دین لطمه وارد نشود؟

خوانش سنتی از دین، خود را در برابر پرسش، به نشنیدن و ندیدن می‌زند؛ ولی با نشنیدن و ندیدن، راهی باز نمی‌شود. این پرسش که چه چیزی را باید حفظ کرد، دین و یا دیانت را؟ هم‌چنان باقی است.

اکنون چه باید کرد؟

گرچه برخی قرار گرفتن روحانیت در این دوگانه را

وضعیتی تراژیک می‌خوانند و به طبع نیز راه حلی پیش پای روحانیت قرار نمی‌دهند؛ ولی روحانیت بخش ضروری زندگی دینی ماست و باید به او کمک کرد تا در این دوگانه نماند و راهی به سوی تعامل بهتر به روی خود وا کند؛ از این رو باید به این پرسش پاسخ داد که روحانیت چه باید کند؟ بی‌تردید، روحانیت هم‌چنان که مقام معظم رهبری تأکید فرمودند باید هم حامی و هم ناظر امین نظام اسلامی باقی بماند؛ ولی این که نهاد روحانیت چگونه می‌تواند بین این دو وظیفه جمع برقرار کند و یکی را فدای دیگری نکند؛ نیاز به ترسیم الگویی موفق است. شاید از بین رویه‌هایی که در سال‌های پس از پیروزی انقلاب اسلامی در جمع بزرگان حوزه شکل گرفت، الگوی مرحوم آیت‌الله صافی الگویی موفق قلمداد شود. ایشان که خود را در بین سه ضلعی؛ لزوم حمایت از نظام اسلامی، لزوم حمایت از حقوق مردم و حمایت از استقلال حوزه از

گرچه برخی قرار گرفتن روحانیت در این دوگانه را وضعیتی تراژیک می‌خوانند و به طبع نیز راه حلی پیش پای روحانیت قرار نمی‌دهند؛ ولی روحانیت بخش ضروری زندگی دینی ماست و باید به او کمک کرد تا در این دوگانه نماند و راهی به سوی تعامل بهتر به روی خود وا کند؛ از این رو باید به این پرسش پاسخ داد که روحانیت چه باید کند؟

آمریت سیاسی دولت، می‌دید به اتخاذ رویه‌ای پرداخت که به همه این اضلاع عمل می‌کرد. او با «حمایت حداکثری نسبی» که از جمهوری اسلامی می‌کرد، همواره حیات خلوتی برای خویش آزاد می‌کرد تا بتواند در مسائلی مثل مالکیت خصوصی که سنگ‌بنای نظام حقوقی و اجتماعی اسلام

رخداد نگرست و آن این که لازمهٔ درگیر کردن فقه و نهاد روحانیت با جزئیات و نسبت‌های نزدیک به زندگی مؤمنان چنین است و تا روحانیت به چنین وضعیتی نرسد نمی‌تواند کلان‌تر از گذشته به ابعاد مختلف زندگی در دوره جدید بیندیشد. اگر تا دیروز از سوی روشنفکری متهم به دوری از تمدن بشری و عزت‌گزینی در مسجد و مدرسه می‌شد و قرار بود که از مدرسه به در آید و نقشی فعال تر ایفا کند، می‌بایست چنین پیامدهایی را به تن بمالد و خود را در شرایط جدید بازتعریف کند.

دو گانه دوم؛ همان دوراهی پیش‌گفته، این بار در ساحت دیگری رخ می‌کند. این بار

سؤال به نظام و اسلام کشیده می‌شود. حفظ حکومت یا حفظ دین؟ روحانیت کنونی خود را طلیه‌دار دین و عالمانی می‌داند که وظیفه ذاتی‌شان حفظ و توسعه دین و اسلام است؛ هم‌چنین خود را پاسدار حکومتی می‌داند که به منظور اقامه دین برپا کرده است؛ بنابراین، دو وظیفه حمایت از حکومت دینی حاکم و پاسداری از دین را بر عهده دارند. عمل به این دو وظیفه از جایی مشکل است که ترکیب این دو اندکی نیاز به ظرافت دارد؛ البته این به معنای لزوم انتخاب یکی از این دو امر مقدس نیست که وضعی تراژیک درست کند، بلکه رابطهٔ منطقی برقرار کردن بین دو امر خواستنی، که تنظیم روابط میان آن دو را

است دفاع کند و مانع تعدی به چنین حقی به بهانه مصلحت‌های دولت شود. به گفته او: «اگر این قانون کار و زمین شهری صد بار هم به مجلس برود و برگردد، بنده نظرم عوض نخواهد شد. هدف این است که اختیار مردم را به کلی به دست گیرند، من مخالفم». ۳ در موردی دیگر، در سال ۱۳۶۳ برای اولین بار در

لایحه بودجه، ردیفی اختصاصی به حوزه تعلق پیدا کرد که تا شصت میلیون تومان در اختیار دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم تخصیص یابد. بعد از ارسال بودجه به شورای نگهبان، آن مرحوم با این بودجه مخالفت کرد و بر این نکته تأکید کرد که حوزه باید

در تبلیغات و غیر تبلیغات مستقل باشد و بودجه دولتی، حوزه را وابسته می‌کند، مسیر اعمال نفوذ را باز خواهد کرد و به درستی نیز فرمود: «تأمین اعتبار برای بخش تبلیغات حوزه و سایر بخش‌ها از طریق اعتبارات، دولتی منافعی با استقلال حوزه و به دخالت و اعمال نفوذ و بی‌نظمی‌هایی در امور حوزه می‌انجامد». ۴ در عین حال که ایشان چنین مواضعی داشت، به عنوان عضو مجلس خبرگان اول، انتخاب و در سال ۱۳۵۹ ه. ش، از سوی حضرت امام خمینی ره به عضویت شورای نگهبان منصوب شد و هشت سال به عنوان دبیر شورای نگهبان مشغول به کار بود. البته از زوایه مثبتی هم می‌توان به این

اگر تا دیروز از سوی روشنفکری متهم به دوری از تمدن بشری و عزت‌گزینی در مسجد و مدرسه می‌شد و قرار بود که از مدرسه به در آید و نقشی فعال تر ایفا کند، می‌بایست چنین پیامدهایی را به تن بمالد و خود را در شرایط جدید بازتعریف کند.

سخت می‌کند؛ چراکه روحانیت می‌داند اگر برای دفاع از برخی آموزه‌های مذهبی مثل لزوم اجرای عدالت و مبارزه با فساد برخی کارگزاران، به صورت جدی وارد نقد عملکرد نظام شود حکومت دینی لطمه می‌خورد. حکومتی که بر پایه دین استوار است و می‌خواهد احکام شریعت محمدی را اجرا

نماید. به همین علت است که

برخی از روحانیون از آن اصرار و ابرام‌های پیشین که در باب عدالت بیان می‌کردند دست برداشته و باربای بانک‌ها کنار آمده‌اند؛ گرچه هنوز گاهی و بسیار کم‌رنگ اعتراض و انتقادشان را با ملاحظات فراوان بیان می‌کنند؛ اما عموم جریان وفادار به نظام اسلامی از

لطمه خوردن اصل نظام و اهمه دارد. حاکمان و کارگزاران جمهوری اسلامی که علم دین را برافراشته‌اند و همتی جهت اقامه دین دارند، ناگزیر نتایج و آثار عملکردشان نیز به حوزه دین و نهاد روحانیت هم سرایت می‌کند و نگاه و افکار اجتماعی را تحت تأثیر خود قرار می‌دهد؛ ولی روحانیون که می‌خواهند از دین دفاع کنند، تلاش سرسختانه می‌کنند که حساب بی‌کفایتی و عملکرد برخی از کارگزاران حکومت را از دین جدا کنند؛ اما به زودی درمی‌یابند که این تفکیک و تمایز به چهره دینی حکومت اسلامی صدمه وارد می‌کند؛ بنابراین پا پس می‌کشند و نقدشان

را فرو می‌خورند.

بنابراین به نظر می‌رسد که روحانیت نباید خود را اسیر چنین دوگانه‌ای کند و هر جا که انحرافی می‌بیند بیان کند و حتی پای پیامدهای آن بایستد تا مردم به وجود روحانیت در دو وضعیت حامی/ ناظر دلگرم مانده و همانند گذشته در تزاخم میان منافع حکومت و مردم، به او پناه برند.

حفظ جزء یا حفظ کل دین؟

سومین مشکل روحانیت انتخاب میان جزء دین با کل دین است؛ گرچه کل مجموعه‌ای از اجزایی است که با یکدیگر ارتباط معناداری دارند؛ اما گاهی این دو در تزاخم با هم قرار می‌گیرند. به نحوی که اصرار بر جزء موجودیت کل را به

مخاطره می‌اندازد. آیا روحانیت فکر می‌کرد که روزی فرارسد که اجرای حکم برآمده از فقه موجب تنگی بر کل دین شود؟ آیا به این پرسش اندیشیده بود که چرا عمل به فقه، ممکن است صیانت کل دین را به خطر اندازد؟ و بدین ترتیب مجبور شود حکمی را که بر آن اصرار می‌ورزید نادیده بگیرد. به جای آن که آن را تحلیل کند و علت‌اش را دریابد، با دلخوری و تا اطلاع ثانوی آن را تعطیل کند، مثل سنگسار، اجرای علنی برخی از حدود و امروز نیز الزام حجاب. موضوع احکام ثانویه‌ای که پس از انقلاب اسلامی مطرح شد از آن رو بود که اجرای احکام به سختی

حاکمان و کارگزاران جمهوری اسلامی که علم دین را برافراشته‌اند و همتی جهت اقامه دین دارند، ناگزیر نتایج و آثار عملکردشان نیز به حوزه دین و نهاد روحانیت هم سرایت می‌کند و نگاه و افکار اجتماعی را تحت تأثیر خود قرار می‌دهد.

دین یا دیانت را؟ هم چنان باقی است. اگر از اجزاء دین دست بردارد به تدریج باید به پدیده سکولاریسم تن دهد و اگر هم چنان به اجرای همه احکام اصرار ورزد به مشکل در دنیای کنونی می انجامد. مسیری که مشکل آفرین است. چنین موقعیتی روحانیت را هراسان می کند و راه برون رفت را به درستی تشخیص نمی دهد.

سه انتخاب دشوار و مهم، روحانیت را عملاً و ادار به تأمل می کند؛ چون که هر تصمیمی که می گیرد بر سرنوشت خود، دین و نظام اسلامی تأثیر بسیاری می گذارد.

پی نوشت:

۱. دانشیار پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
۲. بیانات در دیدار علما و روحانیون خراسان شمالی، ۱۳۹۱/۷/۱۹.
۳. محسن برهانی؛ آیت الله صافی گلپایگانی، نماینده واقعی فقه سنتی، نشریه راه و کالت، ش ۲۶، ۱۴۰۰.
۴. همان.

منابع:

۱. بیانات در دیدار علما و روحانیون خراسان شمالی، ۱۳۹۱/۷/۱۹.
۲. برهانی، محسن؛ آیت الله صافی گلپایگانی، نماینده واقعی فقه سنتی، نشریه راه و کالت، ش ۲۶، ۱۴۰۰.

این پرسش که چه چیز را باید حفظ کرد؛ دین یا دیانت را؟ هم چنان باقی است. اگر از اجزاء دین دست بردارد به تدریج باید به پدیده سکولاریسم تن دهد و اگر هم چنان به اجرای همه احکام اصرار ورزد به مشکل در دنیای کنونی می انجامد. مسیری که مشکل آفرین است. چنین موقعیتی روحانیت را هراسان می کند و راه برون رفت را به درستی تشخیص نمی دهد.

انجامیده بود. روحانیت عملاً دریافت که احکامی که فرمان خداوند می خواندش، در عمل ممکن است با مشکل روبه رو شود. این نشان می دهد که روحانیت امروز نیز در بین این که جزء دین را یا کلیت دین را حفظ کند؟ دچار مشکل شده است. اگر از بخشی از اجزاء چشم بپوشد آن گاه این پرسش مطرح می شود که عقب نشینی تا کجا ادامه خواهد داشت؟ اجزاء آن کل را تا کجا می توان تغییر داد به نحوی که به اساس و کلیت دین لطمه وارد نشود؟ خوانش سنتی از دین خود را در برابر پرسشی مهم به نشنیدن و ندیدن می زند؛ ولی با نشنیدن و ندیدن راهی باز نمی شود. این پرسش که چه چیز را باید حفظ کرد؛

ارزیابی ادعای تأثیر

حکومت اسلامی

بر افول دین‌داری در جامعه



حسین بهشتیان

حکومت اسلامی مبتنی بر نظام ولایت فقیه با تکیه بر مبانی دینی کلامی و فقهی، با هدف تحقق دین در جامعه شکل گرفته است؛ بنابراین، امروزه پس از گذشت بیش از چهار دهه از عمر این نظام، برخی اندیشمندان اجتماعی با مشاهده نشانه‌هایی به این نتیجه رسیده‌اند که نظام ولایت فقیه بر خلاف انتظار اولیه، موجب رشد سکولاریسم و افول دین‌داری در جامعه شده است.

زمین به آنها قدرت ببخشیم، نماز را بر پا می‌دارند، زکات می‌دهند و امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند.

بنابراین، امروزه پس از گذشت بیش از چهار دهه از عمر این نظام دینی، برخی اندیشمندان اجتماعی با مشاهده نشانه‌هایی از افول دین‌داری در جامعه به این نتیجه رسیده‌اند که نظام ولایت فقیه بر خلاف انتظار اولیه، موجب رشد سکولاریسم و افول جایگاه دین شده است، حتی گاه ریشه این مشکل را در ماهیت این نظام به عنوان نظامی ایدئولوژیک به شمار آورده‌اند.^۳

در نوشتار حاضر، این مطلب مفروض است که با توجه به واقعیت ناهمگون و دوقطبی جامعه ایران، دو جریان دین‌داری و بی‌دینی در آن به صورت موازی و همزمان تاکنون به وجود آمده و هم‌چنان به پیش خواهند رفت؛ اگرچه درجه‌ای از افول دین‌داری در میان بخش‌هایی از گروه‌ها و اقشار جامعه ایران به وقوع پیوسته است؛ ولی نشانه‌های قوت گرفتن دین‌داری در میان بخش‌های دیگری از جامعه آشکارا به چشم می‌خورند؛ از این رو هدف این نیست به بررسی ادعاهای ساده‌انگارانه درباره تأثیر بالفعل نظام ولایت فقیه بر قوت یا ضعف دین‌داری در جامعه ایران بپردازیم - ادعاهایی که به دلیل فقدان داده‌های تجربی موثق در اغلب موارد تأییدپذیر نبوده و فقط کارکرد سیاسی و جنبه تبلیغاتی دارند - بلکه تلاش شده است تا نقاط قوت و ضعف نظام ولایت فقیه از حیث تأثیرش بر

این مقاله بر مبنای دیدگاه تجویزی اسلام درباره نظام ولایت فقیه و با الهام‌گیری از روش «Swot» می‌کوشد نقاط قوت و ضعف نظام ولایت فقیه از حیث تأثیرش بر دین‌داری مردم را شناسایی و تحلیل کند و در نهایت، راهکارهایی در این زمینه ارائه دهد؛ از یک سو یافته‌ها نشان می‌دهند، ظرفیت‌های اعتقادی مردم درباره روحانیت، سجایای اخلاقی خود روحانیان در ادوار گذشته، فرصت‌های نوین به وجود آمده برای نقش‌آفرینی روحانیت در دوران معاصر و دستاوردهای مثبت نظام ولایت فقیه، اثربخشی این نظام در تقویت دین‌داری را افزایش داده است و از سوی دیگر، برخی کاستی‌های عملکردی حاکمیت؛ از جمله بی‌توجهی به حقوق مردم از سوی حاکمان، اتخاذ سیاست‌ها و تصویب قوانین ناسازگار با الگوی زندگی مؤمنانه، ناکارآمدی نظام کیفری و ورود ناموجه برخی روحانیان به عرصه فعالیت‌های حکومتی، در افول سطح دین‌داری در جامعه مؤثر بوده‌اند.

واژگان کلیدی: ولایت فقیه، حکومت دینی، حکومت اسلامی، دین‌داری، سکولاریسم

مقدمه

حکومت اسلامی مبتنی بر نظام ولایت فقیه با تکیه بر مبنای دینی کلامی و فقهی، با هدف تحقق دین در جامعه به وجود آمده است؛ چنان‌که می‌توان این مطلب را از آیه قرآن کریم الهام گرفت که می‌فرماید: «الَّذِينَ إِن مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَآمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ»^۲ کسانی که اگر در

می‌شوند و این بدان معناست که ارزیابی کلی عملکرد همه این نهادها و کارگزاران در بحث پیش رو مورد توجه خواهد بود.

در ارتباط با پیشینه این تحقیق به نظر می‌رسد بررسی این موضوع در قالب پژوهش‌های مستقل، مسبوق به سابقه نبوده و تنها در قالب برخی مصاحبه‌ها و گفت‌وگوها به آن پرداخته شده است؛^۴ البته برخی آثار نیز ارتباط حکومت دینی و دین‌داری را به صورت فرعی یا از زوایای دیگری بررسی کرده‌اند که در این تحقیق مورد نظر نیستند؛ برای مثال، می‌توان به کتاب سیاست و دینداری در اسلام: بازخوانی آراء و اندیشه‌های مصطفی ملکیان درباره حکومت دینی، سکولاریزم و رابطه این دو (۱۳۹۴) نوشته محمد کریمی پرویز، کتاب نقدی بر حکومت‌های دینی (مدینه‌ای به غایت فاضله) (۱۳۹۷) نوشته سیدمحمد صادقی و مقاله «بررسی کارویژه‌های روحانیت در تعامل با نظام جمهوری اسلامی به مثابه مؤثرترین ساختار سیاست سبک زندگی و دین‌داری از منظر رهبران انقلاب» (۱۳۹۹) نوشته سید محمدحسین هاشمیان و سید علی میرمطلبی اشاره کرد.

روش تحقیق

در این تحقیق با تکیه بر راهبرد پژوهش استقرایی و با الهام از مدل «Swot»، به گردآوری و تحلیل داده‌ها می‌پردازیم. در این جهت، صرف نظر از قرآن و احادیث اهل بیت علیهم‌السلام که در بخش مبنای دینی ولایت فقیه به طور گذرا به آنها استناد خواهد شد، در بخش اصلی

دین‌داری مردم را شناسایی و تحلیل کرده و در نهایت، راهکارهایی در این زمینه ارائه کنیم. نقاط قوت، شامل دو محور ظرفیت‌ها و فرصت‌هاست. منظور از ظرفیت‌ها، قابلیت‌های درونی نظام ولایت فقیه برای تقویت دین‌داری است که ریشه در مبانی فلسفی، کلامی و تاریخی این نظام دارند. فرصت‌ها نیز ناظر به زمینه‌های مساعدی است که در دوره معاصر پدید آمده و نظام ولایت فقیه را برای تقویت دین‌داری توانمندتر ساخته است؛ هم‌چنین در بخش نقاط ضعف نیز کاستی‌های عملکردی نظام ولایت فقیه در زمینه تقویت دین‌داری بررسی خواهد شد. بنابراین، پرسش این تحقیق آن است که نقاط قوت و ضعف نظام ولایت فقیه از حیث تأثیر آن بر دین‌داری در ایران معاصر کدام است و چه راهکارهایی برای بهبود عملکرد این نظام در خصوص مسئله دین‌داری می‌توان پیشنهاد کرد؟

از سوی دیگر، نگاه این نوشتار به موضوع ولایت فقیه، نگاه فردمحور نیست، بلکه نگاه کلان و ساختاری است؛ یعنی به جای محدود شدن به عملکرد ولی فقیه به عنوان یک فرد، عملکرد نظام حکومتی مبتنی بر ولایت فقیه مد نظر خواهد بود؛ از این رو، نظام ولایت فقیه به نظام واره‌ای از نقش‌های معطوف به تشکیل حکومت اسلامی و هم‌چنین اداره همه‌جانبه آن پرداخته است که از طریق نهادهای قانون‌گذاری، اجرایی و نظارتی و به وسیله کارگزاران هر بخش اعمال

پژوهش؛ یعنی بیان نقاط قوت و ضعف و فرصت‌ها و کاستی‌ها، عمده داده‌ها برگرفته از آثار مکتوب صاحب‌نظران مباحث حوزه و روحانیت، اعم از اندیشمندان حوزوی و غیر حوزوی؛ به‌ویژه دیدگاه‌های امام خمینی علیه السلام و مقام معظم رهبری مدظله خواهند بود؛ افزون بر این از برخی داده‌های تجربی و آماری گزارش شده در منابع موجود نیز استفاده خواهد شد.

مبنای دینی ولایت فقیهان

اندیشه ولایت فقیهان در دوران غیبت، صرف‌نظر از اختلاف قرائت‌ها درباره گستره آن، از گذشته‌های بسیار دور در میان فقهای شیعه امری مسلّم و به گفته محقق نراقی رحمته الله اجماعی بوده است و شاید نتوان فقیه‌ی رایف‌ت که آن را به کلی انکار کرده باشد.^۵ برای اثبات ولایت فقیه، به دلایل عقلی و نقلی استناد شده است. برحسب خوانشی از دلیل عقلی که بزرگانی، مانند امام خمینی علیه السلام مطرح کرده‌اند، ولایت فقیه امتداد ولایت رسول خدا و ائمه طاهرین علیهم السلام و در جهت تحقق بخشیدن به اهداف آنان در دوره غیبت امام معصوم علیه السلام است.

● برای اثبات ولایت فقیه، به دلایل عقلی و نقلی استناد شده است. برحسب خوانشی از دلیل عقلی که بزرگانی، مانند امام خمینی علیه السلام مطرح کرده‌اند، ولایت فقیه امتداد ولایت رسول خدا و ائمه طاهرین علیهم السلام و در جهت تحقق بخشیدن به اهداف آنان در دوره غیبت امام معصوم علیه السلام است.

امور حسبیّه محدود کرده؛ یعنی اموری که به‌یقین می‌دانیم شارع مقدس به ترک و اهمال آنها راضی نیست و در عین حال، شخص یا اشخاص معینی را متولّی آنها قرار نداده است. در چنین مواردی فقیه جامع‌الشرایط از باب اخذ به قدر متیقّن تعین خواهد داشت؛^۶ هم‌چنین تقریرهای دیگری از دلیل عقلی ارائه شده است.^۷

از میان دلایل نقلی فراوانی که مورد استناد قرار گرفته‌اند،^۸ دو حدیث را یادآوری می‌کنیم:

نخست، سخن امیرمؤمنان علی علیه السلام است که می‌فرماید: «آگاه باشید! به خدایی که دانه را شکافت و انسان را آفرید، سوگند می‌خورم که اگر حضور مردم و اتمام حجت [بر من] به سبب وجود یاوران نبود و این که خداوند از علما تعهد گرفته که در برابر پرخوری ستمگر و گرسنگی ستمدیده بی‌تفاوت ننشینند، افسار شتر خلافت را بر پشتش می‌انداختم تا هر کجا که

می‌خواهد بچرد، خلافت را رها می‌کردم.»^۹ بر اساس این روایت، عالمان دین^{۱۰} در صورتی که مورد اقبال و حمایت مردم قرار گیرند، شرعاً موظف‌اند برای احقاق حقوق ستمدیدگان و برقراری عدالت در جامعه قیام کنند.

در حدیث دوم که از امام رضا علیه السلام نقل شده است،^{۱۱} حضرت برای اثبات ضرورت امامت بر نکاتی مانند لزوم اجرای حدود و احکام

نظامی در ذات خود اثر ضددینی داشته باشد و موجب کاهش دین‌داری شود؛ چراکه این امر با حکمت الهی و قاعده تناسب تشریح و تکوین در تعارض است؛ البته این که آسیب‌های عَرَضی ناشی از کاستی‌های عملکردی اجزای این نظام، به تضعیف دینداری در جامعه بینجامد، امری محتمل است.

نقاط قوت نظام ولایت فقیه در مسئله دین‌داری

در زمینه نقاط قوت نظام ولایت فقیه در زمینه گسترش و تعمیق دین‌داری بر اساس داده‌های به‌دست آمده، مجموعه‌ای از ظرفیت‌ها، فرصت‌ها و دستاوردها شناسایی شدند که در جدول ذیل به آن‌ها اشاره شده است:

الهی، لزوم اقامه مناسک جمعی، جلوگیری از بدعت‌ها، شبهات و تحریف‌های دینی، جلوگیری از کهنگی آیین و زوال دین، دفع ستمگران، تقسیم اموال عمومی و پاسداری از رسالت پیامبر ﷺ تأکید کرده است. بی‌گمان، این نکات به زمان حضور امامان معصوم علیهم‌السلام اختصاص ندارند و مشروعیت ولایت فقیهان عادل و امین در زمان غیبت را نیز نفی نمی‌کنند.

بنابراین، منظور از طرح این بحث، بررسی مستقل ادله ولایت فقیه نیست که موضوعی خارج از هدف این مقاله است، بلکه مراد گوش‌زد نمودن این نکته است که بنا بر این اعتقاد که نظام ولایت فقیه مبتنی بر مبانی دینی است و در دایره مطلوبیت‌های دینی قرار می‌گیرد، اصولاً معقول نیست که چنین

کمپفر، ۱۴۰۰؛ الگار، ۱۳۹۶	اعتقاد شیعیان به جایگاه نیابت فقیهان از امام معصوم <small>علیه‌السلام</small>	فقه
ویژگی‌های مشترک سیاسی، اخلاقی و مدیریتی امامین انقلاب، http://www.shoma-weekly.ir	شایستگی‌های رهبران نظام	فقه
بیانات در دیدار مردم استان بوشهر، https://farsi.khamenei.ir	عدالت خواهی و مردم‌داری روحانیت	فقه
رضایت‌مندی هفتاد درصدی مردم نتیجه اقدام جهادی قوه قضائیه است، https://farsi.khamenei.ir	دستاوردهای نظام در حوزه فضا	فقه
بیانیه «گام دوم انقلاب» خطاب به ملت ایران، https://farsi.khamenei.ir ؛ عباسی، ۱۳۹۹	دستاوردهای نظام در زمینه‌های علم و فناوری	فقه
بیانیه «گام دوم انقلاب» خطاب به ملت ایران، https://farsi.khamenei.ir	بسترسازی و حمایت نظام ولایتی از مراسم دینی	فقه
بیانات در دیدار اعضای هیأت‌های نظارت شورای نگهبان، https://farsi.khamenei.ir	تقویت جایگاه فقه در حیطه قانون‌گذاری	فقه

نقش روحانیت در افزایش کارآمدی نظام اسلامی	بیانات در دیدار کارگزاران نظام، https://farsi.khamenei.ir
نوآوری‌های مفهومی، محتوایی و گفتمانی در نظام حکمرانی ولایت فقیه	بیانیه «گام دوم انقلاب» خطاب به ملت ایران، https://farsi.khamenei.ir بیانات در دیدار مسئولان نظام، https://farsi.khamenei.ir

راه به آن متعهد نشان دهند.^{۱۲} پس از آن نیز شاهد گسترش فزاینده این اندیشه هستیم، تا این که با آغاز دوره قاجاریان، به اوج شهرت خود می‌رسد و قبول عام می‌یابد.^{۱۳} بی‌تردید اگر چنین باوری در کار نبود، هیچ زمینه‌ای برای تشکیل حکومت اسلامی به ریاست یک فقیه و عالم دین وجود نداشت؛ هم‌چنان که ایستادگی آن بیش از چهار دهه در برابر شدیدترین فشارها و توطئه‌های داخلی و خارجی امکان‌پذیر نبود و همین باور دینی است که می‌تواند تداوم و استحکام این نظام و به تبع، موفقیت آن در تقویت

دینداری را تا حد زیاد تضمین کند.

بنابراین، نباید به ویژگی‌هایی؛ همچون اخلاق‌مداری، ساده‌زیستی، عدالت‌خواهی، ظلم‌ستیزی و مردم‌داری روحانیان در طول قرن‌های متمادی اشاره کرد که موجب جلب اعتماد عمومی به ایشان گردیده و زمینه همراهی بسیاری از مردم با آنان در مداخلات حکومتی و ایفای نقش‌های ولایی را تقویت کرده است. این ظرفیت‌ها روحانیت

در توضیح جدول باید گفت: یکی از ظرفیت‌های مهمی که نظام ولایت فقیه از آن برخوردار است و همان باعث شکل‌گیری جنبش‌های گوناگون دینی؛ به‌ویژه در ایران و عراق طی ۱۵۰ سال اخیر گردیده که اوج آن را در انقلاب اسلامی سال ۱۳۵۷ شاهد بودیم، اعتقاد شیعیان به جایگاه «نیابت» فقیهان از امام معصوم علیه السلام است. این اعتقاد که ریشه در آموزه‌های ائمه اطهار علیهم السلام دارد و پس از دوران حضور آن بزرگواران به وسیله شاگردان مکتب آنان به تدریج شرح و بسط

یافته، در دوره صفویه به سبب تحولات سیاسی عمیق در ایران به عقیده‌ای شایع میان عالمان دینی و نیز مردم عادی تبدیل می‌شود، تا جایی که شماری از جهانگردان و گزارش‌نویسان خارجی و داخلی در لابه‌لای یادداشت‌های خود از شهرت و رواج این اندیشه شیعی در دوره مزبور سخن گفته‌اند، حتی برخی از آنان مدعی بوده‌اند که شماری از شاهان صفوی و اطرافیان آن‌ها با وجود نارضایتی از این اعتقاد فقط از ترس مردم ناگزیر بوده‌اند خود

از امام رضا علیه السلام نقل شده است،^{۱۴} حضرت برای اثبات ضرورت امامت بر نکاتی مانند لزوم اجرای حدود و احکام الهی، لزوم اقامه مناسک جمعی، جلوگیری از بدعت‌ها، شبهات و تحریف‌های دینی، جلوگیری از کهنگی آیین و زوال دین، دفع ستمگران، تقسیم اموال عمومی و پاسداری از رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله تأکید کرده است. بی‌گمان، این نکات به زمان حضور امامان معصوم علیهم السلام اختصاص ندارند و مشروعیت ولایت فقیهان عادل و امین در زمان غیبت‌رانی نیز نفی نمی‌کنند.

را در موقعیت ممتازی در مقایسه با سایر نیروهای اجتماعی کشور قرار داده است، تا جایی که یکی از منتقدان عملکرد حاکمیت دینی برآمده از روحانیت، به این نکته اذعان کرده است که روحانیت در شرایط کنونی، یگانه نیروی اجتماعی واقعی و ریشه‌دار کشور و قدرتمندترین جریانی است که قدرت بسیج توده‌ها را دارد.^{۱۴}

از سوی دیگر، فرصت‌های تقویت دین‌داری، شرایط تاریخی و تمدنی امت اسلامی، فرصت بی‌سابقه‌ای را در سده اخیر برای روحانیت در زمینه ایفای نقش ولایت پدید آورد که با برپایی نظام جمهوری اسلامی ایران به اوج خود رسید. این فرصت از سویی بسیار مخاطره‌آمیز است؛ برای این که ناتوانی روحانیت از استفاده بهینه از آن نه تنها موجب از بین رفتن آن می‌شود، بلکه آن را به تهدیدی جدی مبدل می‌کند و به تعبیر امام خمینی علیه السلام:

«اگر این جمهوری اسلامی شکست بخورد، به جای آن یک رژیم اسلامی دلخواه بقیة اللہ - روحی فداه - یا مطیع امر شما آقایان تحقق نمی‌یابد؛ بلکه یک رژیم دلخواه یکی از دو قطب قدرت به حکومت می‌رسد و محرومان جهان که به اسلام و حکومت اسلامی رو آورده و دل باخته‌اند، مأیوس می‌شوند و اسلام برای

ویژگی‌هایی؛ همچون اخلاق‌مداری، ساده‌زیستی، عدالت خواهی، ظلم‌ستیزی و مردم‌داری روحانیان در طول قرن‌های متمادی اشاره کرد که موجب جلب اعتماد عمومی به ایشان گردیده و زمینه همراهی بسیاری از مردم با آنان در مداخلات حکومتی و ایفای نقش‌های ولایی را تقویت کرده است.

همیشه منزوی خواهد شد».^{۱۵} هم‌چنین فرصت یادشده جنبه اشتدادی و افزایشی دارد؛ یعنی هر چه کارآمدی نظام مبتنی بر ولایت فقیه بیشتر باشد و بهتر بتواند بر موانع و مشکلات غلبه کند، توسعه بیشتر این فرصت را شاهد خواهیم بود. با توجه به این نکته، کارنامه چهل و چندساله نظام ولایت فقیه، نشان‌دهنده

برخی دستاوردها و موفقیت‌های چشمگیر و در نتیجه، فرصت‌آفرین است که به طور گذرا به آن‌ها اشاره می‌شود.

به نظر می‌رسد، درخشان‌ترین دستاورد این نظام آن است که دو ولی فقیه مدیر، مدبّر، مثقّی، مقتدر و برخوردار از سایر شایستگی‌های لازم رهبری را به ملت ایران تقدیم کرده است،^{۱۶} دو شخصیتی که نه تنها یاران و دوستان؛ بلکه بسیاری از دشمنان، زبان به تمجیدشان گشوده و نقش آنان در پایداری و پیشرفت نظام اسلامی را منحصربه‌فرد دانسته‌اند. نکته شایان توجه آن است که شخص ولی فقیه پیوسته در حال خودشکوفایی و تجربه‌افزایی است، به گونه‌ای که قابلیت‌های رهبری او در مقایسه با سال‌های آغازین پیروزی انقلاب به مراتب بیشتر شده و همین امر ایشان را در نظر بسیاری از مردم ایران، نیز سایر کشورها به عنوان یک سرمایه ذی‌قیمت مطرح کرده

پیچیده‌تر شدن مناسبات اجتماعی، اقتصادی و سیاسی که به افزایش جرایم؛ به‌ویژه جرایم عمومی و دارای دامنه تأثیر گسترده و در نتیجه، افزایش مطالبات مردمی و حاکمیتی از قوه قضاییه در جهت برقراری عدالت و احقاق حقوق انجامیده است، موفقیت دستگاه قضا در پاسخ‌گویی مناسب به این مطالبات، موجب افزایش امید، اعتماد عمومی به حاکمیت و در نتیجه تحکیم فرصت پدیدآمده برای روحانیت در زمینه ایفای وظیفه ولایت خواهد شد؛ چنان‌که پاره‌ای اقدامات ارزشمند قوه قضاییه در سال‌های اخیر، طبق برخی نظرسنجی‌ها موجب افزایش رضایت‌مندی مردم از این قوه تا سطح هفتاد درصد شده و تحسین رهبر معظم انقلاب را در پی داشته است.^{۱۸}

موفقیت نظام ولایت فقیه در تحقق بخشیدن به پیشرفت‌های علمی و فناوریانه در شاخه‌های گوناگون علوم زیستی، پزشکی، نانو، هسته‌ای، صنایع نظامی، هوافضا و...؛^{۱۹} هم‌چنین شکستن هیمنه نظام استکبار جهانی و ایادی منطقه‌ای آن؛ به‌ویژه در ابعاد سیاسی و نظامی که به تقویت احساس غرور ملی و عزتمندی ایرانیان انجامیده و تصویری زنده و امیدبخش از باورهای موعودگرایانه شیعیان؛ از جمله مهدویت، انتظار و نیابت ولی فقیه از امام عصر ع را برای

است؛ اگرچه آمار دقیقی در این ارتباط در دست نیست؛ ولی تأثیر این عامل بر گسترش دین‌داری؛ به‌ویژه در سطح بین‌المللی فراتر از آن است که قابل انکار باشد.

یکی دیگر از دستاوردهای نظام ولایت فقیه، افزایش نقش دین در قانون‌گذاری؛ به‌ویژه با تأسیس نهاد شورای نگهبان قانون اساسی است.^{۱۷} به‌رغم میل قلبی و تلاش نظری و عملی طرفداران سکولاریسم در جهت کم‌رنگ کردن نقش دین در نظام قانون‌گذاری کشور، حضور مستمر عده‌ای از روحانیان در مراکز قانون‌گذاری از طریق تثبیت شدن نهادها و مؤسساتی، مانند شورای نگهبان، مرکز تحقیقات اسلامی مجلس شورا و مرکز تحقیقات فقهی حقوقی قوه قضاییه، مانع از عرفی‌شدن قوانین کشور شده است؛ از این رو به نظر می‌رسد حضور روحانیت در این عرصه نیازمند تقویت بیشتر؛ به‌ویژه از جنبه کیفی است؛ یعنی حکومت اسلامی باید زمینه لازم

را برای روحانیان فراهم کند تا پژوهش‌های فقهی خود در حیطه‌های قانون‌گذاری را از نظر اتقان و روزآمدی ارتقا بخشند؛ هم‌چنان‌که روحانیان واجد صلاحیت باید همه ظرفیت خود را در این جهت به کار گیرند تا با خطر حذف روحانیت در فرایند قانون‌گذاری کشور به دلیل ناکارآمدی روبه‌رو نشوند. بنابراین، با توجه به

حکومت اسلامی باید زمینه لازم را برای روحانیان فراهم کند تا پژوهش‌های فقهی خود در حیطه‌های قانون‌گذاری را از نظر اتقان و روزآمدی ارتقا بخشند؛ هم‌چنان‌که روحانیان واجد صلاحیت باید همه ظرفیت خود را در این جهت به کار گیرند تا با خطر حذف روحانیت در فرایند قانون‌گذاری کشور به دلیل ناکارآمدی روبه‌رو نشوند.

آنان به ارمغان آورده است،^{۲۰} جنبه‌های دیگری از تحکیم پایه‌های نظام ولایی و در نتیجه، گسترش فرصت‌های نظام ولایت فقیه در جهت تقویت دینداری را به نمایش می‌گذارند.

هم‌چنین باید نوآوری‌های محتوایی و گفتمانی نظام ولایی در قلمرو مفاهیم و نظریه‌ها را یادآور شد که حرکتی تدریجی و روبه‌گسترش را در خلال چهار دهه پس از پیروزی انقلاب اسلامی به نمایش گذاشته‌اند و زمینه تحول مثبت در روندهای سیاست‌گذاری، قانون‌گذاری

و مدیریتی کشور را فراهم کرده‌اند. بدیهی است که بررسی این موضوع به پژوهش‌های مستقلی نیاز دارد؛ برای مثال می‌توان به ورود مفاهیمی، مانند «عدالت‌خواهی»، «مدیریت جهادی»، «اقتصاد مقاومتی» و «جرم‌انگاری ترک فعل»^{۲۱} به ادبیات حکمرانی کشور در سال‌های اخیر اشاره کرد که هر یک به سهم خود، زمینه افزایش اعتماد عمومی مردم به نظام اسلامی را فراهم کرده و به تبع، فرصت‌های نظام در زمینه تقویت دینداری را افزون‌تر کرده است.

در نهایت باید به گسترش چشمگیر برخی کنش‌ها و شعایر خاص مذهبی در سال‌های

اخیر؛ از جمله حضور انبوه در مراسم اربعین حسینی، شرکت بسیاری از افراد؛ به‌ویژه جوانان در سنت اعتکاف و حضور گسترده در زیارتگاه‌ها و اماکن مذهبی اشاره کرد، که مقام معظم رهبری آن را یکی از برکات هفت‌گانه انقلاب اسلامی در گام اول آن به شمار آورد^{۲۲} و به یقین سهم قابل توجهی از این تحول را باید مرهون بسترسازی و حمایت نظام ولایی از این گونه مراسم دانست.

کاستی‌های نظام ولایت فقیه در مسئله دینداری

چنان‌که پیش‌تر اشاره شد، در بررسی تأثیر منفی نظام ولایت فقیه بر دینداری، به دنبال آسیب‌شناسی عملکرد شخص فقیه حاکم نیستیم؛ بلکه این بحث ناظر به عملکرد کل نظام ولایت فقیه و اجزای آن است. این نکته روشن را نیز باید در نظر گرفت که تغییرات فرهنگی مرتبط با مسئله دینداری به یقین از عوامل گوناگونی فراتر از ساختارها و عملکردهای حاکمیتی؛ از جمله گسترش علوم مدرن، گسترش فناوری‌های نوین اطلاعاتی و ارتباطاتی، جهانی‌شدن و... اثر می‌پذیرند؛ افزون بر این، نظام ولایت فقیه با موانع و چالش‌های بیرونی فراوانی مواجه است که همچون سدی در برابر حرکت

موفقیت نظام ولایت فقیه در تحقق بخشیدن به پیشرفت‌های علمی و فناوریانه در شاخه‌های گوناگون علوم زیستی، پزشکی، نانو، هسته‌ای، صنایع نظامی، هوافضا و...؛ هم‌چنین شکستن هیمنه نظام استکبار جهانی و ایادی منطقه‌ای آن؛ به‌ویژه در ابعاد سیاسی و نظامی که به تقویت احساس غرور ملی و عزتمندی ایرانیان انجامیده و تصویری زنده و امیدبخش از باورهای موعودگرایانه شیعیان؛ از جمله مهدویت، انتظار و نیابت ولی فقیه از امام عصر علیه السلام را برای آنان به ارمغان آورده است.

داده‌های گردآوری شده، جدول ذیل حاوی کاستی‌های نظام ولایت فقیه که از جهات گوناگون در افول دینداری در جامعه مؤثرند، به دست آمد که در ادامه، به توضیح آن‌ها به تفکیک می‌پردازیم.

نظام به سوی اهداف خود در زمینه تقویت دینداری در جامعه عمل می‌کنند؛ بنابراین تمرکز این بحث فقط بر کاستی‌های درونی و عملکردی نظام است. با توجه به این دو نکته و بر اساس

ضعف کارآمدی حکومت در برقراری عدالت اجتماعی	شجاعی‌زند، ۱۳۸۵؛ منصورنژاد، ۱۳۸۸
سیاست‌ها و قوانین مغایر با الگوی زندگی مؤمنانه	مواضع صریح مراجع تقلید درباره رباخواری بانک‌ها، https://www.isna.ir
ضعف سیاست‌گذاری رسانه	حسینی خامنه‌ای، [بی‌تا] ب
خطر اندیشه جدایی دین از سیاست در حوزه‌های علمیه	موسوی خمینی، ۱۳۸۹
خطر تقابل میان روحانیان هوادار جمهوری اسلامی	موسوی خمینی، ۱۳۸۹؛ حسینی خامنه‌ای، [بی‌تا] الف
دخالت ناموجه برخی روحانیان در امور حکومتی	موسوی خمینی، ۱۳۸۹
روحانیت و تصدی مدیریت‌های اجرایی	موسوی خمینی، ۱۳۸۹؛ مطهری، ۱۳۷۶
لزوم تخصص روحانیان متصدی مناصب حکومتی	بهشتی، ۱۳۸۶
خطر اداری شدن و فاصله گرفتن روحانیان از بدنه مردم	حسینی خامنه‌ای، [بی‌تا] الف

البته ناکارآمدی حکومت دینی از جهت منطق مستلزم افول دینداری نیست؛ ولی در نگاه واقع بینانه جایگاه دین و حکومت دینی تا حد زیاد به یکدیگر گره خورده‌اند؛ برای این که بسیاری از مردم ناکارآمدی حکومت داعیه‌دار اجرای دین را بی‌ظرفیتی و گاهی بی‌صداقتی نهاد دین در تحقق بخشیدن به ادعاهایش تفسیر می‌کنند که بناچار رویگردانی از دین را در پی دارد یا دست کم به نظریه جدایی دین از سیاست (سکولاریسم سیاسی) گرایش می‌یابند که این نیز سطحی از افول دینداری است.

هم‌چنین حکومت گاه با سیاست‌ها، قوانین و برنامه‌هایی که پایبندی افراد به

یکی از عوامل افول دینداری که در متون دینی گوشزد شده، تضییع حقوق مردم از سوی حاکمان است،^{۲۳} که این عامل در اوضاع کنونی جامعه به صورت ضعف کارآمدی حکومت در برقراری عدالت اجتماعی و تأمین حداقل‌های معیشت، سلامت، امنیت و دیگر حقوق اساسی مردم بروز کرده است؛^{۲۴} برای مثال، ناتوانی نظام اسلامی در کاهش مشکلات اقتصادی و فراهم ساختن شرایط ازدواج مناسب برای جوانان به جایگاه و اعتبار حکومت دینی و به تبع به جایگاه دین و روحانیت نزد بسیاری از مردم آسیب زده است و این صرف نظر از تأثیرش بر گسترش ناهنجاری‌های جنسی، یکی از عوامل اساسی افول دینداری است؛^{۲۵}

معیارها و احکام دینی را دشوار می‌سازند، زمینه شکل‌گیری ساختارهای ناسازگار با زندگی مؤمنانه و در نتیجه، فعال‌شدن مجموعه‌ای از عوامل افول دینداری؛ از جمله ازدیاد گناهان و ترک واجبات و گسترش ارتکاب شبهات، کارهای بیهوده و کسب و کارهای دنیاگرایانه را فراهم ساخته است؛ برای مثال، امروزه در میان علما و صاحب‌نظران اقتصادی حوزه، انتقادهای صریحی از سیاست‌های بانکی

کشور ابراز شده است و به طور مشخص از برخی عملیات بانکی به عنوان عملیات ربوی یاد می‌شود.^{۲۴} پرواضح است، که از این منظر با پدیده ابتلای عموم مردم به ربای حرام در نتیجه سیاست‌های حکومت روبه‌رو هستیم؛ هم‌چنین سیاست‌های بانکی، بیمه‌ای، مالیاتی و ارزی کشور با تشدید گرانی و تحمیل فشار سنگین بر اقشار ضعیف و متوسط جامعه، از یک سو، زمینه بی‌اعتنایی مردم به واجبات مالی شرعی مانند خمس و زکات را فراهم می‌کنند^{۲۵} و از سوی دیگر، آنان را به سمت کسب و کارهای دنیاگرایانه با شاخص‌هایی؛ همچون سودگرایی سوق می‌دهند؛^{۲۶} از این‌رو امکان پابندی آنان به ارزش‌های دینی مهمی، مانند قناعت به کفاف^{۲۸} را در عمل از بین می‌برند.

دیدگاه دیگر این که سیاست‌های مربوط به

حوزه‌های ورزش و رسانه در گسترش بطالت و بیهوده‌گرایی در جامعه مؤثر بوده‌اند. این عامل، برگرفته از مفهوم «لغو» در قرآن کریم است که بر هر گونه کار بیهوده و نداشتن انگیزه اخروی دلالت می‌کند و تأثیر آن بر افول دینداری از آن روست که نداشتن انگیزه و جهت‌گیری اخروی موجب می‌شود، اعمال انسان صبغه دینی نداشته نباشند و چنین اعمالی اگر بخش قابل‌توجهی از زمان و اهتمام افراد را به خود

اختصاص دهند، در گسترش غفلت و فراموشی که خود از عوامل مهم افول دینداری است، مؤثر خواهند بود. نگاهی گذرا به واقعیات موجود، از گستردگی این نوع فعالیت‌ها در میان مردم پرده برمی‌دارد. تماشگری و هواداری افراطی از تیم‌ها و چهره‌های ورزشی و اختصاص زمان بیش‌ازحد به سرگرمی‌های سینمایی، تلویزیونی، رایانه‌ای، موبایلی و...، تنها بخشی از این‌گونه فعالیت‌ها به شمار می‌آیند؛ البته قید «نداشتن انگیزه اخروی»، تشخیص مصداق را قدری دشوار می‌سازد؛ برای این که چه بسا افرادی باشند که با انگیزه دینی به بازی و سرگرمی بپردازند؛ بنابراین گزاره نیست، اگر گفته شود بیشتر بازی‌ها و سرگرمی‌هایی که امروزه پیرامون خود مشاهده می‌کنیم، در زمره کارهای بیهوده قرار می‌گیرند.

یکی از عوامل افول دینداری که در متون دینی گوشزد شده، تزییع حقوق مردم از سوی حاکمان است، که این عامل در اوضاع کنونی جامعه به صورت ضعف کارآمدی حکومت در برقراری عدالت اجتماعی و تأمین حداقل‌های معیشت، سلامت، امنیت و دیگر حقوق اساسی مردم بروز کرده است.

عیاشی و شهوت‌رانی و... سوق دهیم؛ ولی عملاً این کار هم در فیلم‌های سینما و هم در تلویزیون اتفاق می‌افتد. این یک روند غلط است که باید با رعایت نکاتی که در ادامه بیان می‌شود جلوی‌ش گرفته شود: مدیریت و نظارت درست، شناختن ابعاد قضیه، به کار گرفتن انسان‌های شایسته، رشوه و میدان‌ندادن به افراد ناشایست.^{۳۰}

البته تعیین میزان نقش‌آفرینی رسانه‌ها در مورد هر یک از عوامل افول

دینداری به پژوهش‌های تجربی مستقلی نیاز دارد؛ ولی کلیت تأثیر رسانه‌ها در ابعاد یادشده بدیهی به نظر می‌رسد، ضمن آن‌که پژوهش‌های تجربی، وجود همبستگی منفی میان استفاده از رسانه‌های نوین (اینترنت، ماهواره و تلویزیون) و هویت دینی را تأیید کرده‌اند.^{۳۱}

از دیگر عوامل افول دینداری، ناکارآمدی نظام کیفری است؛ هم‌چنین یکی از ابعاد ولایت فقها، اجرای مرحله عملی فریضه امر به معروف و نهی از منکر است که جمعی از فقها مصادیقی مانند اجرای حدود و تعزیرات از جانب فقیه

جامع‌الشرایط در عصر غیبت در فرض وجود همه شرایط را برای آن برشمرده‌اند.^{۳۲} امروزه

هم‌چنین سیاست‌های ناکارآمد نظارت بر رسانه‌های صوتی، تصویری، نوشتاری و فضای مجازی، شرایط زندگی مؤمنانه و عقیفانه را برای بسیاری از مردم؛ به‌ویژه جوانان دشوار کرده است و می‌توان با اطمینان مدعی شد که رسانه‌ها از طریق نشر سخنان باطل، صداهای فسادانگیز، تصاویر و فیلم‌های مبتذل، یکی از برجسته‌ترین نقش‌ها را در افول دینداری در ایران ایفا کرده‌اند. رسانه‌ها به سبب

ماهیت ابزاری و با استفاده از ظرفیت‌های ارتباطی، تبلیغی، آموزشی و سرگرم‌سازی؛ در واقع بستر مناسبی برای اثرگذاری سایر عوامل افول دینداری فراهم می‌کنند و این امر به رسانه‌های بیگانه اختصاص ندارد، بلکه رسانه‌های داخلی نیز سهمی در این مشکل دارند، تا جایی که هشدار مقام معظم رهبری را در پی داشته است. به گفته ایشان:

امروزه در عالم فرهنگ و هنر، شبکه نامرئیِ درسایه‌ای در داخل کشور فعال است و تصمیم آن بر این است که به ارزش‌های اسلام و انقلاب هجوم بیاورد. به‌درستی که کار سازماندهی‌شد، خوب و دقیقی

هم می‌کند.^{۳۳} هیچ‌کس مایل نیست که ما به وسیله فیلم، جوانان را به بی‌بندوباری و

سیاست‌های ناکارآمد نظارت بر رسانه‌های صوتی، تصویری، نوشتاری و فضای مجازی، شرایط زندگی مؤمنانه و عقیفانه را برای بسیاری از مردم؛ به‌ویژه جوانان دشوار کرده است و می‌توان با اطمینان مدعی شد که رسانه‌ها از طریق نشر سخنان باطل، صداهای فسادانگیز، تصاویر و فیلم‌های مبتذل، یکی از برجسته‌ترین نقش‌ها را در افول دینداری در ایران ایفا کرده‌اند. رسانه‌ها به سبب ماهیت ابزاری و با استفاده از ظرفیت‌های ارتباطی، تبلیغی، آموزشی و سرگرم‌سازی؛ در واقع بستر مناسبی برای اثرگذاری سایر عوامل افول دینداری فراهم می‌کنند و این امر به رسانه‌های بیگانه اختصاص ندارد.

به دلیل برخی مناقشات در اصل ثبوت وظیفه مداخله حاکمیتی در حوزه آسیب‌های فرهنگی و گاه به سبب محافظه‌کاری و عافیت‌طلبی، با بی‌اعتنایی نسبی به این فریضه الهی از سوی مسئولان حکومتی مواجه هستیم، مسئولانی

که در واقع بازوی اجرایی ولی فقیه به شمار آمده و قصور یا تقصیر آنان بناچار به پای وی نوشته می‌شود. به طور خاص، ناتوانی یا سهل‌انگاری حکومت دینی در اجرای بخشی از حدود و تعزیرات، موجب گسترش جرایم و ناهنجاری‌هایی؛ همچون خشونت، سرقت، کلاهبرداری، اختلاس، بدحجابی، کشف حجاب و آرایش‌های تحریک‌آمیز در محیط‌های عمومی شده و از این طریق، روند افول دینداری را تقویت کرده است. البته، باید بخشی از احکام شرعی را که در قوانین و مقررات رسمی کشور انعکاس یافته و از ضمانت اجرای لازم برخوردار شده‌اند، استثنا کرد؛ برای مثال،

می‌توان به اثربخشی مناسب مجازات‌های اسلامی در کاهش جرایمی مانند قتل عمد، برهنگی، تجاوز به عنف و بدمستی در ملأ عام اشاره کرد.

بُعد دیگری از وظیفه ولایت که پیوند

نزدیک‌تری با عموم روحانیان دارد، ورود روحانیان به عرصه فعالیت‌های حکومتی به عنوان کارگزاران نظام است. امام خمینی ره سه وظیفه مهم برای علما و روحانیان در رابطه با حکومت اسلامی قایل بود: نظارت

بر مسئولان و تصدی قضاوت

به عنوان دو وظیفه اصلی و ثابت^{۳۳} و تصدی مدیریت‌های اجرایی به عنوان یک وظیفه اضطراری و موقتی.^{۳۴}

یکی از آسیب‌های مربوط به دو وظیفه نخست، مسئله اختلاف و دودستگی میان روحانیان انقلابی و فعال در عرصه حکومت است، که امام خمینی ره به جد نگران آن بود و پیامد آن را تقویت جناح‌های ناهمسو با روحانیت می‌دانست.^{۳۵} در همین ارتباط، رهنمود مقام معظم رهبری آن است که «روحانیت باید در موضع دفاع از کلیت نظام باشد؛ لذا در اختلافات سیاسی موجود خطی باید کمتر دخالت کند و به یک معنا اصلاً نباید

دخالت کرد؛ در چنین فضایی کوشش کنند که هر چه بیشتر خود را از درگیری‌ها دور نگه دارند، یعنی آن جنبه پدیری و عمومی را برای همه مردم داشتن؛ هر دو قشر متعارض با یکدیگر را فرزندان خود و احیاناً دارای

● امروزه به دلیل برخی مناقشات در اصل ثبوت وظیفه مداخله حاکمیتی در حوزه آسیب‌های فرهنگی و گاه به سبب محافظه‌کاری و عافیت‌طلبی، با بی‌اعتنایی نسبی به این فریضه الهی از سوی مسئولان حکومتی مواجه هستیم، مسئولانی که در واقع بازوی اجرایی ولی فقیه به شمار آمده و قصور یا تقصیر آنان بناچار به پای وی نوشته می‌شود. به طور خاص، ناتوانی یا سهل‌انگاری حکومت دینی در اجرای بخشی از حدود و تعزیرات، موجب گسترش جرایم و ناهنجاری‌هایی؛ همچون خشونت، سرقت، کلاهبرداری، اختلاس، بدحجابی، کشف حجاب و آرایش‌های تحریک‌آمیز در محیط‌های عمومی شده و از این طریق، روند افول دینداری را تقویت کرده است.

بکنیم که مردم بگویند این‌ها دستشان به جایی نمی‌رسید، حالا که رسید دیدید این طور شدند. استبداد دینی خود تهمتی است که از کنارش نباید گذشت. رادیوها مرتب از آن سخن می‌گویند و ما را به خودکامگی متهم می‌کنند. روحانیون نباید کاری کنند که شاهد دست دشمن بدهند. دخالت ما باید نهی از منکر و امر به معروف باشد و الّا به استاندار بگوییم تو باید این کار را بکنی و الّا بگوییم از این جا برو، این اولاً، تضعیف دولت است و از آن گذشته موجب

می‌شود که مردم از روحانیون متنفر شوند.^{۳۸}

آسیب دوم از رعایت نشدن قید «اضطرار» در تصدی مدیریت‌های اجرایی نشئت می‌گیرد. با توجه به این‌که در دهه پنجم از عمر جمهوری اسلامی به سر می‌بریم، به نظر

می‌رسد این موضوع نیازمند بازنگری اساسی است؛ چراکه در یک ارزیابی کلی می‌توان گفت دست کم برخی از ضرورت‌های پیشین ورود روحانیان به عرصه مدیریت‌های اجرایی تغییر کرده‌اند؛ برای مثال، ضرورت تصدی روحانیان در سمت‌هایی همچون ریاست جمهوری، وزارت و استانداری جای تأمل جدی دارد و طبق مبنای امام خمینی علیه السلام حتی کارآمدی فرد روحانی در تصدی چنین سمت‌هایی به تنهایی کافی نیست، مگر آن‌که تنها گزینه دارای صلاحیت یا بهترین گزینه در

اشتباهاتی دانستن. این‌ها را بایستی رعایت کرد تا روحانیت همواره بالاتر از اختلافات بماند».^{۳۶} به نظر می‌رسد مشکل دودستگی روحانیت انقلابی که می‌توان آن را یکی از بزرگترین چالش‌های نظام ولایت فقیه دانست، آثار زیانباری برای دینداری در جامعه ایران در پی داشته است.

هم‌چنین، راجع به وظیفه سوم باید چند آسیب را گوشزد کرد. آسیب نخست، ناشی از دخالت ناموجه روحانیان در امور حکومتی و فراتر از سه وظیفه یادشده است

که نمود آن در سال‌های آغازین پس از پیروزی انقلاب اسلامی به سبب نابسامانی‌های آن دوره و تثبیت نشدن ساختارهای حاکمیتی و فرایندهای قانونی بیش از زمان حاضر بود، تا این‌که امام خمینی علیه السلام را به موضع‌گیری در برابر آن واداشت:

یک قصه هم قصه بعضی ائمه جمعه و بعضی از علمای بلاد است که با دخالت‌های بی‌مورد خود در امور دولت، اسباب این می‌شوند که مردم از آن‌ها کنار گیرند. اگر مردم از روحانیون کنار گیرند، موجب می‌شود که روحانیون شکست بخورند و اگر روحانیون شکست بخورند، جمهوری اسلامی شکست می‌خورد. این مطلب را بارها گفته‌ام که روحانیون باید وضعی ارشادی داشته باشند، نه این‌که بخواهند حکومت کنند. کاری نباید

امام خمینی علیه السلام سه وظیفه مهم برای علما و روحانیان در رابطه با حکومت اسلامی قایل بود: نظارت بر مسئولان و تصدی قضاوت به عنوان دو وظیفه اصلی و ثابت^{۳۴} و تصدی مدیریت‌های اجرایی به عنوان یک وظیفه اضطراری و موقتی.

میان افراد واجد شرایط باشد؛ به گونه‌ای که تأمین حداکثری اهداف اسلامی و مصالح جمهوری اسلامی به حضور او وابسته باشد، در غیر این صورت اولویت با تصدی غیر روحانیان است.^{۳۹}

سومین آسیب، مربوط به رعایت نشدن شرطی است که شهید بهشتی؛ در ورود روحانیان به شوراهای گوناگون حکومتی بر آن تأکید داشت و آن «مجهز شدن آنان به مطالعات سیاسی، اجتماعی و محلی» است.^{۴۰} اگر در اوضاع و شرایط خاص و اضطراری پس از پیروزی انقلاب، حضور روحانیان با

نداشتن این شرط در مجلس شورای اسلامی و سایر شوراها توجیه پذیر بود، امروزه این امر به دلیل پیامدهای منفی آن؛ به ویژه افزایش بدبینی و بی‌اعتمادی به روحانیت پذیرفتنی نیست؛ هم‌چنان که در عمل شاهد کاهش تدریجی آن و حرکت فزاینده در جهت ضابطه‌مندتر شدن حضور روحانیان بر پایه معیار تخصص‌گرایی هستیم.

در نهایت، آسیب چهارم راجع به اداری شدن روحانیان

و فاصله گرفتن آنان از فضای ارتباط نزدیک و صمیمی با عموم مردم است. به تعبیر مقام معظم رهبری مڈظه:

شکل اداری پیدا کردن ما مجموعه روحانی

و مجموعه آخوند به نفع ما نیست. هر مسئولیتی هم در هر جا داریم، این حالت طلبگی خودمان، حالت آخوندی خودمان، حالت روحانی خودمان را. که انس با مردم، رفتن میان مردم، گفتن به زبان مردم، شنیدن درد دل مردم است. باید از دست ندهیم.^{۴۱}

نتیجه‌گیری

در ارزیابی تأثیر نظام ولایت فقیه بر دینداری در ایران، هرگز نمی‌توان از نگاه‌های یک‌جانبه‌نگر که آثار مثبت یا منفی را نادیده می‌گیرند، دفاع کرد، بر اساس آنچه گذشت می‌توان گفت نظام ولایت فقیه با تکیه

بر مجموعه‌ای از ظرفیت‌ها و فرصت‌های کم‌نظیر به دستاوردهای بزرگی در زمینه تقویت دینداری در جامعه نایل آمده است، دستاوردهایی که توانمندی بالایی برای مقابله با عوامل تضعیف دینداری و خنثی‌سازی اثر منفی آنها دارند.

بنابراین، آسیب‌های مهمی نیز در این زمینه مشاهده می‌شوند. این آسیب‌ها که به ظاهر از ناحیه نظام ولایت فقیه، متوجه دینداری در

جامعه ایران شده‌اند، آسیب‌های غرضی و اصلاح‌پذیرند نه ذاتی و جبری؛ یعنی این آسیب‌ها را باید برحسب کاستی‌های عملکردی اجزای این نظام تبیین کرد؛ در نتیجه، هر یک

یک قصه هم قصه بعضی ائمه جمعه و بعضی از علمای بلاد است که با دخالت‌های بی‌مورد خود در امور دولت، اسباب این می‌شوند که مردم از آن‌ها کناره‌گیرند. اگر مردم از روحانیون کناره‌گیرند، موجب می‌شود که روحانیون شکست بخورند و اگر روحانیون شکست بخورند، جمهوری اسلامی شکست می‌خورد. این مطلب را بارها گفته‌ام که روحانیون باید وضعی ارشادی داشته باشند، نه این‌که بخواهند حکومت کنند.

صرف نظر از ادعای رشد سکولاریسم و نهیلیسم در جامعه ایران پس از انقلاب، که طبق نتایج این بحث، ادعایی غیر مستند و مناقشه پذیر است، از آن جا که مسئله نسبت دین و ایدئولوژی، مسئله ای کلامی است که این نوشتار متکفل بررسی آن نیست، به یادآوری این نکته بسنده می کنیم که دین هرچند به ایدئولوژی قابل تقلیل نیست؛ ولی از این مطلب نمی توان نتیجه گرفت که دین هیچ نسبتی با ایدئولوژی

ندارد؛ چراکه می توان بر اساس ادله متقن کلامی از این مبنا دفاع کرد که دین افزون بر مؤلفه های دیگر، مشتمل بر مؤلفه ایدئولوژی به معنای برنامه عمل سیاسی و تشکیل حکومت است؛ هم چنان که بسیاری از علمای اسلام، اعم از شیعه و سنی، این مبنا را در کلیت آن پذیرفته اند و اگر اختلافاتی در بحث امامت میان علمای شیعه و سنی و در

بحث ولایت فقیه میان علمای شیعه وجود دارد، مبنای کلی مورد پرسش قرار نمی گیرد. بنابراین، اگر این انتقاد که حکومت دینی عامل رشد سکولاریسم است، به نظام ولایت فقیه وارد باشد، با تحلیلی مشابه می توان آن را بر حکومت رسول خدا ﷺ و امیرمؤمنان  نیز وارد کرد؛ برای این که آن بزرگواران به یقین تشکیل حکومت داده و برای حفظ، تحکیم و

از آن ها آسیب شناسی و راهکارهای اصلاحی خود را می طلبد. در مقابل این نگاه، رویکرد کسانی قرار دارد که این آسیب ها را ناشی از ماهیت نظام ولایت فقیه قلمداد می کنند. به نظر می رسد این دسته از افراد با مشاهده نشانه های افول دینداری در دوران حاکمیت جمهوری اسلامی رفته رفته متقاعد شده اند که ریشه این مشکل را باید در اصل این نظام که مبتنی بر تفسیری ایدئولوژیک از دین است، جست و جو کرد. به گفته یکی از منتقدان:

گاه ما دین یا اسلام را در تعبیری چون انقلاب اسلامی، حکومت دینی یا جمهوری اسلامی به کار برده، دین یا اسلام را تا سرحدیک «ایدئولوژی سیاسی»؛ یعنی اندیشه به مثابه راهنمای عمل و یک برنامه برای کسب قدرت یا حفظ قدرت تنزل می بخشیم؛ ولی باید بدانیم دین یک ایدئولوژی نیست و

تبدیل دین به ایدئولوژی و تفسیر ایدئولوژیک از دین به معنای تبدیل امر قدسی به امر عرفی و تبدیل امر والا و ایدئال به امر متعارف و رئال است. نکته قابل توجه این که، یکی از دلایل سرعت یافتن روند رشد سکولاریسم و نهیلیسم در جامعه ما؛ پس از انقلاب، تبدیل دین به ایدئولوژی و تفسیر ایدئولوژیک از دین است.^{۴۲}

طبق مبنای امام خمینی رحمته الله علیه حتی کارآمدی فرد روحانی در تصدی چنین سمت هایی به تنهایی کافی نیست، مگر آن که تنها گزینه دارای صلاحیت یا بهترین گزینه در میان افراد واجد شرایط باشد؛ به گونه ای که تأمین حداکثری اهداف اسلامی و مصالح جمهوری اسلامی به حضور او وابسته باشد، در غیر این صورت اولویت با تصدی غیر روحانیان است.

گسترش قدرت خویش تلاش کرده‌اند و در امر حکومت‌داری متحمل آسیب‌ها و ناکامی‌های بسیاری نیز شده‌اند. بدیهی است که حتی با فرض پذیرش نظر نادرست برخی نواندیشان که حکومت آن بزرگواران را امری عرفی و فاقد مبنای الهی دانسته‌اند، این اشکال نقضی به قوت خود باقی خواهد بود. در پایان با تکیه بر مباحث پیشین به راهبردهایی اشاره می‌شود که می‌توانند در جهت

بهبود نقش‌آفرینی نظام ولایت فقیه در زمینه تقویت دینداری تأثیر داشته باشند. این راهبردها در دو بخش تقویت نقاط قوت و رفع نقاط ضعف ارائه می‌شوند:

الف) تقویت نقاط قوت

گسترش مباحث تبیینی در زمینه اعتقاد به نیابت فقها از امام معصوم (علیه السلام)؛ بیان عمومی نقاط قوت نظام ولایت فقیه و شایستگی‌های رهبران نظام در چارچوب جهاد تبیین؛ تقویت رویکرد عدالت‌خواهی، ظلم‌ستیزی و اخلاق‌مداری در حوزه‌های علمیه؛ نقش‌آفرینی مؤثرتر حوزه‌های علمیه در جهت افزایش کارآمدی نظام جمهوری اسلامی و غلبه آن بر موانع و مشکلات در زمینه‌های فرهنگی، علم و فناوری، تقنینی، اجرایی و قضایی؛

ادامه حمایت نظام از مراسم

دینی و مذهبی؛

ایجاد ساختارهای کارآمد در جهت حضور مؤثرتر علما و فضایی حوزه در عرصه قانون‌گذاری؛ تلاش در جهت گسترش و ترویج نوآوری‌های مفهومی، محتوایی و گفتمانی در نظام حکمرانی.

ب) رفع نقاط ضعف

تلاش در جهت افزایش

کارآمدی حکومت در برقراری

عدالت اجتماعی؛

شناسایی و حذف سیاست‌ها و قوانین مغایر با الگوی زندگی مؤمنانه در حوزه‌های گوناگون؛ به‌ویژه حوزه‌های اقتصاد و فرهنگ؛ تلاش در جهت سکولارزدایی و مقابله با اندیشه جدایی دین از سیاست در حوزه‌های علمیه؛

تلاش در جهت کاهش جبهه‌گیری‌ها و تقابل‌های شدید میان روحانیان هوادار جمهوری اسلامی؛

برگرفتن تدابیر مناسب در مواجهه با دخالت ناموجه برخی روحانیان در امور حکومتی؛

بازنگری و تغییر رویکرد روحانیت در تصدی مدیریت‌های اجرایی با توجه به تغییر دست‌کم برخی از ضرورت‌های پیشین ورود روحانیان به این عرصه؛

تأکید بر رعایت حداکثری معیار

اگر این انتقاد که حکومت دینی عامل رشد سکولاریسم است، به نظام ولایت فقیه وارد باشد، با تحلیلی مشابه می‌توان آن را بر حکومت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و امیرمؤمنان (علیه السلام) نیز وارد کرد؛ برای این‌که آن بزرگواران به یقین تشکیل حکومت داده و برای حفظ، تحکیم و گسترش قدرت خویش تلاش کرده‌اند و در امر حکومت‌داری متحمل آسیب‌ها و ناکامی‌های بسیاری نیز شده‌اند.

منصرف به عالمان دین است.

۱۱. صدوق، محمد بن علی بن بابویه؛ *علل الشرایع*؛

ج ۱، ص ۲۵۳.

۱۲. انگلبرت کمپفر؛ *سفرنامه کمپفر*؛ ترجمه کیکاووس

جهانداری؛ ص ۱۲۷.

۱۳. حامد الگار؛ *دین و دولت در ایران*؛ نقش علمادر

دوره قاجار؛ ترجمه ابوالقاسم سزّی؛ ص ۲۷.

۱۴. بیژن عبدالکریمی؛ *آینده روحانیت و جهان*

معاصر؛ ص ۹۹.

۱۵. سید روح الله موسوی خمینی؛ *صحیفه امام*،

ج ۲۱، ص ۴۴۷.

۱۶. ر. ک: «ویژگی های مشترک سیاسی، اخلاقی و

مدیریتی امامین انقلاب»، ۱۷/۳/۱۴۰۱، در: (<http://www.shoma-weekly.ir>).

۱۷. ر. ک: «بیانات در دیدار اعضای هیأت های نظارت

شورای نگهبان»، ۱۴/۱۱/۱۳۷۴، در: (<https://farsi.khamenei.ir>).

۱۸. ر. ک: «رضایت مندی هفتاد درصدی مردم نتیجه

اقدام جهادی قوه قضائیه است»، ۱۰/۴/۱۴۰۰، در: (<https://farsi.khamenei.ir>).

۱۹. ر. ک: «کارآمدی ایدئولوژیک»، کارآمدی

نظام جمهوری اسلامی؛ به کوشش محسن مؤمنی؛

ص ۶۱-۶۴.

۲۰. ر. ک: «کارآمدی ایدئولوژیک»، کارآمدی

نظام جمهوری اسلامی؛ به کوشش محسن مؤمنی؛

ص ۶۱-۶۴.

۲۱. ر. ک: «کارآمدی ایدئولوژیک»، کارآمدی

نظام جمهوری اسلامی؛ به کوشش محسن مؤمنی؛

ص ۶۱-۶۴.

۲۲. ر. ک: «کارآمدی ایدئولوژیک»، کارآمدی

نظام جمهوری اسلامی؛ به کوشش محسن مؤمنی؛

ص ۶۱-۶۴.

۲۳. محمد بن یعقوب کلینی؛ *الکافی*؛ تحقیق:

علی اکبر غفاری و محمد آخوندی؛ ج ۸، ص ۳۵۳-

۳۵۴.

۲۴. ر. ک: «مسیرهای محتمل

در عرفی شدن ایران»، *مجله جامعه شناسی ایران*؛

دوره ۷، ش ۱، ص ۴۴-۴۶.

تخصص گرایی در ورود روحانیان به عرصه های حکومتی؛

متوقف کردن سیاست ها و رویه هایی

که موجب رسمی و اداری شدن روحانیان و

فاصله گرفتن آنان از عموم مردم می شوند.

به دلیل اهمیت و در مواردی حساسیت

پیشنهادهای یادشده، به نظر می رسد تشکیل

حلقه تخصصی ویژه ای متشکل از فضیای خبره

و زیر نظر مدیریت حوزه های علمیه جهت

بررسی دقیق تر و پیگیری عملیاتی شدن آنها

ضرورت دارد.

پی نوشت:

۱. دانشیار پژوهشکده علوم اجتماعی پژوهشگاه

حوزه و دانشگاه.

۲. حج، آیه ۴۱.

۳. بیژن عبدالکریمی؛ *آینده روحانیت و جهان معاصر*؛

ص ۱۷۷.

۴. ر. ک: «دینداری بعد از انقلاب بهتر شده است»،

۱۹/۵/۱۳۹۸ در: (<https://farhikhtegandaily.com>)؛

«حکومت دینی دین مردم را تضعیف می کند / من

اسلام را دین کاملی می دانم، اما حکومت دینی را

نفی می کنم»، ۴/۵/۱۳۹۵ در:

(<https://www.mashregnews.ir>).

۵. محسن اراکی؛ *نظریه الحکم فی الاسلام*؛ ص ۱۴۹-

۲۳۰.

۶. همان، ص ۲۰۲-۲۱۹.

۷. همان، ص ۲۶۳-۲۶۹.

۸. همان، ص ۲۳۱-۲۶۲.

۹. محمد بن حسین شریف رضی؛ *نهج البلاغه*؛

تحقیق: عزیزالله عطاردی؛ ص ۱۶.

۱۰. تعبیر علما با توجه به فضای صدور روایت،

۲۵. ر.ک: محمد منصورنژاد؛ «آسیب‌شناسی تعامل روحانیت و نسل جوان»، همایش ملی مناسبات روحانیت و نسل جوان (مجموعه مقالات علمی)؛ ج ۲، ص ۲۷۴.
۲۶. ر.ک: «مواضع صریح مراجع تقلید درباره رباخواری بانک‌ها»، ۱۳۹۵/۱۱/۲۷، در: <https://www.isna.ir>.
۲۷. برحسب تحقیق تقی آزاد ارمکی و غلامرضا غفاری، توزیع نسبی کسانی که گفته‌اند حساب شرعی ندارند (که عملاً به معنای خمس ندادن است؛ گرچه از جهت منطق چنین نیست)، به این ترتیب بوده است: نسل قبل از انقلاب ۴۹/۷ درصد، نسل انقلاب ۵۳/۴ درصد، نسل جنگ ۶۰/۲ درصد، نسل دارای خاطره جنگ ۷۱/۳ درصد و نسل بدون خاطره جنگ ۶۹/۴ درصد. (تقی آزاد ارمکی و غلامرضا غفاری؛ جامعه‌شناسی نسلی در ایران؛ ص ۱۰۶).
۲۸. امروزه در رقابت میان بازارهای جذب سرمایه در ایران (بورس، طلا و ارز، مسکن، اتومبیل، بانک‌ها و...) اصولاً هر بازاری که سودآوری بیشتری داشته باشد، گوی سبقت را می‌ریابد. ر.ک: «گزارش «ایران» از رقابت بازارهای پول، سرمایه، مسکن و طلا و ارز در جذب سرمایه: جذاب‌ترین بازار سرمایه‌گذاری»، ۱۳۹۳/۱۲/۲۱، در: www.iran-newspaper.com.
- گذشته از بازارهای رسمی، نباید دامنه فعالیت بازارهای غیر رسمی و گاه غیر قانونی، مانند شرکت‌های هرمی را نادیده گرفت. ر.ک: «جوانان در دام شبکه‌های عنکبوتی هرمی»، ۱۳۸۹/۱/۲۹، در: www.rajaneews.com.
۲۹. در روایات متعدد بر قناعت به کفاف؛ یعنی اندازه نیاز و پرهیز از فزون‌طلبی تأکید شده است؛ از جمله امیر مؤمنان علی (علیه‌السلام) می‌فرماید: «کسی که به اندازه کفاف زندگی بسنده کند، به آرامش خاطر رسد و
- در فراخنای آسایش جای گیرد (محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ تحقیق: علی‌اکبر غفاری و محمد آخوندی؛ ج ۸، ص ۱۹)، نیز می‌فرماید: «در دنیا جز مقدار کفاف را نخواهید». (عبدالواحد تمیمی آمدی؛ تصنیف غررالحکم و دررالکلم؛ تحقیق: مصطفی درایتی؛ ص ۱۲۸).
۳۰. سید علی حسینی خامنه‌ای؛ (ب). اندیشه‌های راهبردی (۲): تهاجم فرهنگی و جنگ نرم؛ ص ۳۷-۳۸.
۳۱. سید علی حسینی خامنه‌ای؛ (ب). اندیشه‌های راهبردی (۲): تهاجم فرهنگی و جنگ نرم؛ ص ۴۷.
۳۲. علی قنبری برزبان و رضا همتی؛ «هویت دینی در جامعه ایرانی: مرور نظام‌مند مطالعات انجام شده (۱۳۸۰-۱۳۹۲)»، جامعه‌شناسی کاربردی؛ س ۲۶، ص ۱۳۵.
۳۳. ناصر مکارم شیرازی؛ انوار الفقاهه: کتاب البیع؛ ص ۴۴۷.
۳۴. سید روح‌الله موسوی خمینی؛ صحیفه امام؛ ج ۱۱، ص ۴۶۴-۴۶۵ و ج ۱۵، ص ۳۳۳.
۳۵. همان، ج ۱۶، ص ۳۴۹-۳۵۱.
۳۶. همان، ج ۲۱، ص ۲۸۸.
۳۷. سید علی حسینی خامنه‌ای؛ (الف). اندیشه‌های راهبردی (۴): تبلیغ دینی؛ ص ۷-۸.
۳۸. همان، ج ۱۹، ص ۴۳.
۳۹. سید روح‌الله موسوی خمینی؛ صحیفه امام؛ ج ۱۶، ص ۳۴۹-۳۵۱.
۴۰. سید محمد بهشتی؛ ولایت، رهبری، روحانیت؛ ص ۳۰۶-۳۰۷.
۴۱. سید علی حسینی خامنه‌ای؛ (الف). اندیشه‌های راهبردی (۴): تبلیغ دینی؛ ص ۱۲.
۴۲. بیژن عبدالکریمی؛ آینده روحانیت و جهان معاصر؛ ص ۱۷۷.

منابع:

۱. قرآن کریم.
۲. آزاد ارمکی، تقی و غلامرضا غفاری؛ جامعه‌شناسی نسلی در ایران؛ تهران: پژوهشکده علوم انسانی و اجتماعی جهاد دانشگاهی، ۱۳۸۳.
۳. اراکی، محسن؛ نظریه‌ی الحکم فی الاسلام؛ قم: مجمع اندیشه اسلامی، ۱۴۲۵ق.
۴. الگار، حامد؛ دین و دولت در ایران: نقش علمادر دوره قاجار؛ ترجمه ابوالقاسم سزّی؛ تهران: توس، ۱۳۹۶.
۵. موسوی خمینی، سیدروح‌الله؛ صحیفه‌ی امام، (۲۲ ج)، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۸۹.
۶. بهشتی، سیدمحمد؛ ولایت، رهبری، روحانیت؛ تهران: بنیاد نشر آثار و اندیشه‌های شهید آیت‌الله دکتر بهشتی، ۱۳۸۶.
۷. تمیمی آمدی، عبدالواحد؛ تصنیف غررالحکم و دررالکلم؛ تحقیق: مصطفی درایتی؛ قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۳۶۶.
۸. حسینی خامنه‌ای، سید علی؛ اندیشه‌های راهبردی (۴): تبلیغ دینی؛ تهران: دبیرخانه شورای عالی انقلاب فرهنگی، [بی‌تا].
۹. حسینی خامنه‌ای، سید علی؛ (ب). اندیشه‌های راهبردی (۲): تهاجم فرهنگی و جنگ نرم؛ تهران: دبیرخانه شورای عالی انقلاب فرهنگی، [بی‌تا].
۱۰. شجاعی‌زند، علی‌رضا؛ «مسیرهای محتمل در عرفی‌شدن ایران»، مجله جامعه‌شناسی ایران؛ دوره ۷، ش ۱، بهار ۱۳۸۵. ص ۳۰-۶۵.
۱۱. شریف‌رضی، محمدبن حسین؛ نهج‌البلاغه؛ تحقیق: عزیزالله عطاردی؛ قم: مؤسسه نهج‌البلاغه، ۱۴۱۴ق.
۱۲. صادقی، سید محمد؛ تقدی بر حکومت‌های دینی (مدینه‌ای به غایت فاضله)؛ تهران: پیام بهاران، ۱۳۹۷.
۱۳. صدوق، محمد بن علی بن بابویه؛ علل الشرایع؛ ج ۲، قم: کتابفروشی داورى، ۱۳۸۶ق.
۱۴. عباسی، حسن؛ «کارآمدی ایدئولوژیک»، کارآمدی نظام جمهوری اسلامی؛ به کوشش محسن مؤمنی؛ قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۹۹.
۱۵. عبدالکریمی، بیژن؛ آینده روحانیت و جهان معاصر؛ تهران: نقد فرهنگ، ۱۳۹۸.
۱۶. قنبری برزبان، علی و رضا همتی؛ «هویت دینی در جامعه ایرانی: مرور نظام‌مند مطالعات انجام شده (۱۳۸۰-۱۳۹۲)»، جامعه‌شناسی کاربردی، س ۲۶، شماره پیاپی (۵۹)، ش ۳، پاییز ۱۳۹۴، ص ۱۱۷-۱۳۸.
۱۷. کریمی پرویز، محمد؛ سیاست و دینداری در اسلام: بازخوانی آراء و اندیشه‌های مصطفی ملکیان درباره حکومت دینی، سکولاریزم و رابطه این دو، قم: آتریس، ۱۳۹۴.
۱۸. کلینی، محمد بن یعقوب؛ الکافی؛ ج ۸، تحقیق: علی اکبر غفاری و محمد آخوندی؛ تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۴۰۷ق.
۱۹. کمپفر، انگلبرت؛ سفرنامه کمپفر؛ ترجمه کیکاووس جهانداری؛ تهران: خوارزمی، ۱۴۰۰.
۲۰. مطهری، مرتضی؛ مجموعه آثار استاد شهید مطهری؛ تهران: انتشارات صدرا، ۱۳۷۶.
۲۱. مکارم شیرازی، ناصر؛ انوار الفقاهه: کتاب البیع، قم: مدرسة الإمام علی بن أبی طالب، ۱۴۲۵ق.
۲۲. منصورنژاد، محمد؛ «آسیب‌شناسی تعامل روحانیت و نسل جوان»، همایش ملی مناسبات روحانیت و نسل جوان (مجموعه مقالات علمی)؛ ج ۲، به کوشش محمدرضا ضمیری و علی باقری‌فر؛ زیر نظر حسن خیرى؛ قم:

۱. پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۸.
۲۱. هاشمیان، سید محمدحسین و سید علی میرمطلبی؛ «بررسی کارویژه‌های روحانیت در تعامل با نظام جمهوری اسلامی به‌مثابه مؤثرترین ساختار سیاست سبک زندگی و دینداری از منظر رهبران انقلاب»، پژوهش‌نامه سبک زندگی؛ ش ۱۰، بهار و تابستان ۱۳۹۹، ص ۱۴۵-۱۶۹
- منابع اینترنتی:**
۱. «بیانات در دیدار اعضای هیأت‌های نظارت شورای نگهبان»، ۱۳۷۴/۱۱/۱۴، در: <https://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=2782>
۲. «بیانات در دیدار کارگزاران نظام»، ۱۳۸۳/۸/۶، در: <https://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=3256>
۳. «بیانات در دیدار مردم استان بوشهر»، ۱۳۷۰/۱۰/۱۱، در: <https://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=2540>
۴. «بیانات در دیدار مسئولان نظام»، ۱۴۰۱/۱/۲۳، در: <https://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=50037>
۵. «بیانیه گام دوم انقلاب خطاب به ملت ایران»، ۱۳۹۷/۱۱/۲۲، در: <https://farsi.khamenei.ir/message-content?id=41673>
۶. «جوانان در دام شبکه‌های عنکبوتی هرمی»، ۱۳۸۹/۱/۲۹، در: <http://www.rajanews.com/news/32758>
۷. «حکومت دینی دین مردم را تضعیف می‌کند / من اسلام را دین کاملی می‌دانم، اما حکومت دینی را نفی می‌کنم»، ۱۳۹۵/۵/۴، در: <https://www.mashregnews.ir/news/608538/>
۷. «دینداری بعد از انقلاب بهتر شده است»، ۱۳۹۸/۵/۱۹، در: <https://farhikhtegandaily.com/news/30457>
۸. «رضایت‌مندی هفتاد درصدی مردم نتیجه اقدام جهادی قوه قضائیه است»، ۱۴۰۰/۴/۱۰، در: <https://farsi.khamenei.ir/others-dialog?id=48227>
۹. گزارش «ایران» از رقابت بازارهای پول، سرمایه، مسکن و طلا و ارز در جذب سرمایه: جذاب‌ترین بازار سرمایه‌گذاری»، ۱۳۹۳/۱۲/۲۱، در: <http://iran-newspaper.com/Newspaper/Block-Print/57070>
۱۰. «مواضع صریح مراجع تقلید درباره رباخواری بانک‌ها»، ۱۳۹۵/۱۱/۲۷، در: <https://www.isna.ir/news/95112618709>
۱۱. «ویژگی‌های مشترک سیاسی، اخلاقی و مدیریتی امامین انقلاب»، ۱۴۰۱/۳/۱۷، در: <http://www.shoma-weekly.ir/fa/news/35264>

نقش جناح‌گرایی سیاسی روحانیت در تضعیف باورهای دینی



محمد کاظم خاتمی

جناح‌گرایی به معنای تعلق خاطر بیشینه به جناح‌های سیاسی، از ضرورت‌های اجتناب‌ناپذیر سیاست‌ورزی است و در نظام جمهوری اسلامی کم‌وبیش مبتلا به اغلب اقشار جامعه؛ به‌ویژه روحانیون بوده است. این پدیده به مثابه دیگر پدیده‌های سیاسی، آثار و پیامدهای گوناگونی در حیات فردی و سیاسی اعضای جامعه دارد؛ از جمله آن‌ها اثرگذاری بر باورهای دینی است. نوشتار حاضر با هدف گوشزد کردن آسیب‌های جناح‌گرایی سیاسی روحانیون، کوشیده است با رویکردی توصیفی-تحلیلی و با استناد و استمداد از تراث دینی، چگونگی اثرگذاری آن و پیامدهایش بر تضعیف باورهای دینی اعضای جامعه را شناسایی کند، نیز نشان داده است که جناح‌گرایی برای روحانیت دست‌کم به دلیل داشتن پیامدهایی؛ همچون کاهش اعتماد به روحانیت، رواج تساهل

و تسامح در امر دینداری، گرایش به اندیشه‌های رقیب و تنزل منزلت آموزه‌های دینی بر باورها و افشار گوناگون جامعه اثر منفی به جای می‌گذارد.

واژگان اصلی: روحانیت، جناح‌گرایی، کنشگری سیاسی، دین، باورهای دینی.

مقدمه

شکل‌گیری انقلاب اسلامی ایران؛ اگرچه از عوامل و زمینه‌های گوناگونی اثر پذیرفته است، بیش از همه تحت تأثیر روشنگری‌های روحانیت شیعه واقع شده است که با آگاهی‌بخشی توده‌های مردمی، آنان را به خلق این واقعه بزرگ گرایش داده است. یکی از ویژگی‌های انقلاب اسلامی، شکل‌گیری گروه‌ها و جناح‌های سیاسی بر محور آرمان‌ها و اهداف آن بوده است که روحانیت به دلیل تمایل و کمک به تحقق آن‌ها، در گرایش به جناح‌ها و جریان‌های سیاسی یا قرارگرفتن در هسته‌های مرکزی آن‌ها پیشگام بوده‌اند. حضور و مشارکت در مرکز توجه جناح‌های سیاسی برای روحانیون با رویکرد بیان‌شده؛ اگرچه دارای مزیت‌ها و توانایی‌هایی است، از زوایای متعدد دیگر آسیب‌هایی داشته و به تدریج به تضعیف جایگاه دینی و مردمی این قشر انجامیده است. توجه به این موضوع، از آن نظر دارای اهمیت است که تأثیر بسزایی در جهت‌دهی باورهای اعضای جامعه دارد؛ به‌ویژه آن‌که عمل و رفتار روحانیون به دلیل مرجعیت دینی‌شان در جامعه اسلامی، بر شکل‌گیری بینش، نگرش، گرایش و رفتار اعضای جامعه پیامدهای آشکاری بجا

می‌گذارد. این نوشتار در صدد پاسخ به این پرسش است که جناح‌گرایی روحانیت چگونه بر تضعیف باورهای دینی اعضای جامعه اثر می‌گذارد و واجد چه پیامدهایی است؟

اگرچه دین دارای سه حوزه باور، اخلاق و شریعت است؛ از این رو، حوزه باورها به دلیل ارتباط با جهان‌بینی و مبانی فکری انسان‌ها، اهمیت اصلی و اساسی دارند و دو حوزه دیگر تحت تأثیر آن قرار می‌گیرند. دارا بودن باورهای محکم و استوار در جامعه امروز نیازی حداقلی برای همه اعضای جامعه است تا از طریق آن بتوان به صورت مستدل و منطقی از پایه‌های ایمانی خود در برابر شبهه‌ها و چالش‌های پیش رو دفاع کرد. در این صورت، هر عاملی که قدرت و استحکام باورها را تهدید و تضعیف کند به اختلال کارکردی آن‌ها می‌انجامد و اثرگذاری آن‌ها را در شکل‌دهی زیست دینی مطلوب خدشه‌دار می‌کند.

این موضوع از آن نظر دارای اهمیت است که روحانیون با وقوف به آسیب‌ها و پیامدهای جناح‌گرایی، حضور در مجامع و گروه‌های سیاسی را به گونه‌ای مدیریت کنند، که به دام جناح‌گرایی سیاسی گرفتار نشده و از ورود بی‌ضابطه به عرصه‌های کنشگری سیاسی و اتخاذ مواضع جانبدارانه له یا علیه افراد و گروه‌های سیاسی پرهیز کنند.

«جناح» به فتح جیم معادل faction در لغت به معنای طیف، دسته، جریان^۲ و در اصطلاح مجموعه‌ای از گروه‌های سیاسی است که با

و الزام‌های اخلاقی، مصداق جناح‌گرایی به شمار نمی‌آید.

۱. رابطه دین و سیاست

هدف اصلی ادیان الهی، هدایت جامعه بشری به سوی سعادت و کمال واقعی است؛ به این منظور نزول آیات، ارسال پیامبران، تبیین موازین اخلاقی و وضع و تشریح احکام و قوانین صورت پذیرفته است؛ از این رو صدرالمتألهین شیرازی راه یافتن خلق به قرب الهی و رسیدن به سعادت واقعی را هدف بعثت انبیای بزرگ الهی دانسته است و می‌گوید: «طبق مبانی و شواهد عقلی و نقلی، هدف نهایی از ادیان الهی و بعثت انبیای عظام، سوق دادن مردم به مقام قرب الهی و راه یافتن به سعادت لقای او و بالآ آمدن از مرتبه پست دنیا به درجه کمال است و این امر تنها با شناخت خداوند و شناخت صفات او و اعتقاد به ملائکه و پیامبران و کتاب‌های مقدس و روز آخرت میسر است».^۵

از سوی دیگر، تحقق اهداف دین، تنها با محدود شدن اعضای جامعه در حیات فردی میسر نمی‌شود، بلکه برای تحقق آن، ورود به عرصه‌های حیات اجتماعی اعم از سیاست، اجتماع، اخلاق، قانون و دیگر عناصر حیات اجتماعی ضرورت دارد. یکی از این عرصه‌ها که رابطه وثیقی با امر دین در جوامع امروز دارد، همان

اهداف و دیدگاه‌های مشترک در کوتاه‌مدت یا بلندمدت به منظور رقابت و کسب قدرت سیاسی، در داخل یک حکومت یا حزب گرد هم می‌آیند، بدون این که دارای ماهیت رسمی و شخصیت حقوقی باشند؛ بنابراین، جناح تشکلی است که لزوماً مداومت ندارد و بنا بر ضرورت و به مناسبت‌هایی؛ مانند انتخابات مجلس، ریاست جمهوری و غیر آن تشکیل می‌شود.^۳

بر خلاف حزب، جناح دارای ویژگی‌هایی است که به مواردی از آن اشاره می‌شود: دارای شعبه در سراسر کشور نیست؛ شخصیت حقوقی ندارد؛ از نظر قانونی ثبت نشده است و رسمیت حقوقی و قانونی ندارد؛

طرفداران جناح به مرور زمان می‌توانند مواضع خود را تغییر دهند.^۴

بر این اساس، مقصود از «جناح‌گرایی» تمایل و گرایش به یک جناح یا حزب خاص است؛

به گونه‌ای که در رویارویی با پدیده‌ها و موضوع‌های سیاسی از تصمیم‌ها و رویکردهای آن بدون معیار داوری تبعیت شود؛ از این رو، نفس حضور روحانیون در فعالیت‌های سیاسی و دارا بودن معرفت و موضع سیاسی؛ هم‌چنین عضویت در گروه‌ها و تشکل‌های سیاسی و حمایت منطقی، ضابطه‌مند و در چارچوب موازین شرعی

هدف اصلی ادیان الهی، هدایت جامعه بشری به سوی سعادت و کمال واقعی است؛ به این منظور نزول آیات، ارسال پیامبران، تبیین موازین اخلاقی و وضع و تشریح احکام و قوانین صورت پذیرفته است؛ از این رو صدرالمتألهین شیرازی راه یافتن خلق به قرب الهی و رسیدن به سعادت واقعی را هدف بعثت انبیای بزرگ الهی دانسته است.

سیاست و اداره امور جامعه است که نقش تعیین کننده‌ای در اتخاذ رویکردها و رفتارهای سیاسی دارد.

در اندیشه سیاسی اسلام، دو مؤلفه اصلی دینی بودن جامعه شامل: «حاکمیت سیاسی دینداران» و «جریان آموزه‌های دینی در روابط اعضای جامعه» است و مادام که این دو به طور همزمان تحقق پیدا نکنند، دینی بودن جامعه تضمین نمی‌شود. آموزه‌های دین اسلام، ناظر به سه ساحت ایمان، اخلاق و شریعت‌اند و برای تأمین سعادت اعضای جامعه انسانی در همه سطوح

آن برنامه مشخص دارند، تا از این طریق جامعه انسانی مسیر سعادت و کمال وجودی خود را بازیابد. امام خمینی علیه السلام در این باره بیان کرده است: نظام حقوقی اسلام ظرفیت یک نظام کلی اجتماعی را دارد و هر آنچه بشر بدان نیاز دارد را شامل می‌شود. از نحوه معاشرت با همسایه، اولاد و عشیره، قوم و خویش، همشهری، امور خصوصی و زندگی زناشویی گرفته تا مقررات مربوط به جنگ و صلح و دوستی با سایر ملل؛ از قوانین جزایی تا حقوق تجارت و صنعت و کشاورزی، برای همه این مراحل دستور و قانون دارد تا بتواند انسان تربیت کند.^۶

امروزه در ساحت حیات سیاسی و اجتماعی جامعه امروز، سکولاریسم (Secularism) به عنوان رقیب اصلی ادیان الهی خودنمایی کرده است. سکولاریسم بنیادی‌ترین آموزه مدرنیته است که همسو با تحقق آرمان مدرنیته در بعد هستی‌شناسی، پا به عرصه وجود نهاده و با رویکردی انسانی و این جهانی، به قطع رابطه انسان از آسمان ترغیب کرده است؛ رویکردی که دل سپردن به ماورا را شایسته تدبیر امور عالم ندانسته و بر عقل بشری به عنوان جایگزین آن برای ساماندهی امور جامعه انسانی پافشاری می‌کند.

بنابراین، امروزه در ساحت حیات سیاسی و اجتماعی جامعه امروز، سکولاریسم (Secularism) به عنوان رقیب اصلی ادیان الهی خودنمایی کرده است. سکولاریسم بنیادی‌ترین آموزه مدرنیته است که همسو با تحقق آرمان مدرنیته در بعد هستی‌شناسی، پا به عرصه وجود نهاده و با رویکردی انسانی و این جهانی، به قطع رابطه انسان از آسمان ترغیب کرده است؛ رویکردی که دل سپردن به ماورا را شایسته تدبیر امور عالم ندانسته و بر عقل بشری به عنوان جایگزین آن برای ساماندهی امور جامعه

انسانی پافشاری می‌کند.^۷

ریتزر با اشاره به تمرکز فیلسوفان عصر روشنگری بر عقل بشری و نابخردانه خواندن اعتقادات سنتی اظهار می‌دارد: «فیلسوفان روشن اندیش با تأکید بر خرد، گرایش به طرد اعتقاد به اقتدار سنتی داشتند و هرگاه ارزش‌ها و نهادهای سنتی را بررسی می‌کردند، غالباً آنها را نابخردانه؛ یعنی برخلاف سرشت بشری و بازدارنده رشد و تحول انسان تشخیص می‌دادند و رسالت خود را غلبه بر این نظام‌های نابخردانه می‌دانستند».^۸

۲. چیستی و ماهیت جناح‌های سیاسی

جناح یا تشکل سیاسی چگونه شکل

حزبی، اسباب و شرایط لازم را برای تحمیل خواسته‌ها، فشار بر قدرت حاکم و اعمال ایدئولوژی خود فراهم می‌آورد؛ بنابراین تصور این‌که احزاب و تشکل‌ها در خلأ به وجود آمده باشند و فاقد پیشینه و برنامه‌ریزی قبلی باشند، ساده‌انگارانه است.

«آستین رنی» در کتاب «حکومت» می‌نویسد: «سیاست ستیزه‌ای چندجانبه بین افراد و گروه‌هایی است که می‌کوشند با عمل خود حکومت را وادارند تا آن‌ها را یاری دهد یا مانع از آن شوند که به آن‌ها زیان رساند».^۹ به اعتقاد او، رقبا سیاسی برای رسیدن به خواسته‌های خویش دست‌کم از هشت تاکتیک برای اعمال فشار بر حکومت بهره می‌گیرند و این رقبا هستند که تعیین می‌کنند چه ترکیبی از این تاکتیک‌ها ممکن است بیش از همه به پیروزی بینجامد. این تاکتیک‌ها سطوح متعددی داشته؛ از جمله: «تحمیل عقیده بر دستگاه قانون‌گذاری»،

«فعالیت در چارچوب احزاب سیاسی»، «تبلیغات همگانی» و «دادخواهی» تا «تظاهرات»، «اعتصاب و تحریم»، «نافرمانی مسالمت‌آمیز» و «خشونت» را شامل می‌شود.^{۱۰}

امروزه با توجه به پیچیدگی‌های حاکم بر فضای سیاسی کشور ایران، سخن گفتن درباره ماهیت احزاب و

می‌گیرد؟ چرخه حیات آن چگونه است؟ مؤسسان آن چه کسانی و دارای چه ویژگی‌ها و خصوصیات هستند؟ هدف از تشکیل یک جناح سیاسی چیست؟ جناح‌های سیاسی چه اهدافی را در حکومت دنبال می‌کنند و برای دستیابی به آن‌ها از چه مکانیزم‌هایی استفاده می‌کنند؟

جناح‌ها و تشکل‌های سیاسی در کشور ما به واقع شکل تقلیل‌یافته احزاب سیاسی‌اند و احزاب به طور معمول با هدف کسب قدرت یا دست‌کم اثرگذاری بر تصمیم‌گیری‌های سیاسی به وجود می‌آیند. هر حزب دارای ارکان و عناصری از جمله مؤسس یا مؤسسين، مرامنامه یا اساسنامه، ایدئولوژی و اعضای است. گروه‌هایی از انسان‌ها با پیشینه و هدف مشخص دور هم جمع می‌شوند و از ایدئولوژی خاصی حمایت می‌کنند و برای تحقق اهداف و منویات خویش و سهم‌خواهی از قدرت به تأسیس یک حزب یا جناح سیاسی مبادرت می‌ورزند؛ به گونه‌ای که در

تقابل با احزاب و تشکل‌های موجود و دارای وجوه تمایز با آن‌هاست.

از آن‌جا که هر حزبی نیازمند مرامنامه و اساسنامه است، در نخستین گام برای تدوین و ارائه آن اقدام کرده و به تدریج زمینه را برای عضوگیری و مشارکت اعضا فراهم می‌سازد. به طور معمول با شروع فعالیت

باتوجه به پیچیدگی‌های حاکم بر فضای سیاسی کشور ایران، سخن گفتن درباره ماهیت احزاب و گروه‌های سیاسی تا حدودی دشوار است؛ چون هیچ‌یک از گروه‌ها و جناح‌های سیاسی کشور در قالب احزاب سیاسی با تعریف و مرامنامه و ایدئولوژی خاص نمی‌گنجند و از این نظر شرایط اطلاق عنوان حزب سیاسی بر آنها فراهم نشده است

گروه‌های سیاسی تا حدودی دشوار است؛ گذاشته‌اند و بیشتر در گیرودار انتخابات خودی نشان می‌دهند؛ هر چند در کنار این دو، گروه‌هایی با عنوان «مستقل» نیز اعلام موجودیت کرده‌اند؛ ولی به دلیل نداشتن شناسنامه و چارچوب فکری مشخص، در عرصه سیاست کشور فاقد جایگاه و پایگاه هستند.

۳. سیاست‌ورزی روحانیون

مهم‌ترین شأن روحانیون، شأن هدایتگری جامعه است که به تأسی از انبیا و اولیای الهی وجه همت خویش ساخته‌اند، نیز عرصه سیاست جامعه به دلیل تأثیر فراوان بر دیگر عرصه‌های حیات اجتماعی، در هدایت جامعه سهم به سزایی دارد. حضور و

تأثیرگذاری روحانیت شیعه در عرصه سیاست و سیاست‌ورزی، عمری به بلندای غیبت امام معصوم علیه السلام دارد. جانشینی امام در ابلاغ پیام دین به مردمان، در دوران نبود امکان ارتباط با ایشان، رسالت مهم عالمان شیعه است که از شیخ صدوق رحمته الله علیه تا امام خمینی رحمته الله علیه برای انجام آن تلاش کرده‌اند و هر یک در تحقق آن سهمی داشته‌اند.

بنابراین، باید اذعان کرد حضور پررنگ و مؤثر در حوزه سیاست‌ورزی ایران زمین برای روحانیون به عنوان کنشگر سیاسی در معنای مصطلح آن، به جنبش مشروطیت ایران

گروه‌های سیاسی تا حدودی دشوار است؛ چون هیچ یک از گروه‌ها و جناح‌های سیاسی کشور در قالب احزاب سیاسی با تعریف و مرامنامه و ایدئولوژی خاص نمی‌گنجند و از این نظر شرایط اطلاق عنوان حزب سیاسی بر آنها فراهم نشده است؛ بنابراین، با توجه

به وضعیت صف‌بندی سیاسی که از ابتدای انقلاب تا کنون در کشور رایج بوده است، نیز اصطلاحات و مفاهیم متداول در عرف اهل سیاست که به هر یک از گروه‌ها نسبت داده می‌شود؛ هم‌چنین به سبب تعلق خاطری که میان فضلالی حوزه علمیه در تعامل با آن‌ها آشکار است، می‌توان گفت دو طیف «جناح راست» و «جناح چپ» در کشور از گذشته تا کنون

در سپهر سیاسی ایران زمین فعال بوده‌اند. در طیف جناح راست، گروه‌ها و تشکل‌های سیاسی مرتبط با «اصول‌گرایان» قرار دارند و در طیف جناح چپ، گروه‌ها و تشکل‌های وابسته به «اصلاح‌طلبان» قرار می‌گیرند؛ از این رو، می‌توان گفت دو جناح سیاسی اصلی در سپهر سیاسی ایران زمین در وضع موجود شامل اصول‌گرایان و اصلاح‌طلبان هستند که تا حدود زیادی چارچوب و مواضع فکری و سیاسی آن‌ها در موضوعات و مسائل کشور مشخص و متمایز است؛ بدیهی است ذیل هر کدام از این دو جناح اصلی، تشکل‌ها و

حضور و تأثیرگذاری روحانیت شیعه در عرصه سیاست و سیاست‌ورزی، عمری به بلندای غیبت امام معصوم علیه السلام دارد. جانشینی امام در ابلاغ پیام دین به مردمان، در دوران نبود امکان ارتباط با ایشان، رسالت مهم عالمان شیعه است که از شیخ صدوق رحمته الله علیه تا امام خمینی رحمته الله علیه برای انجام آن تلاش کرده‌اند و هر یک در تحقق آن سهمی داشته‌اند.

یک سو آنان را درگیر مسائل جدی و کلان اجتماعی می‌کرد و آنان را متوجه بایسته‌ها و کاستی‌های دستگاه علمی و مباحث نظری‌شان می‌کرد. از سوی دیگر، میدان سیاست عرصه‌ای مهم برای دغدغه‌مند کردن آنان به سرنوشت جامعه اسلامی و شکوفاسازی قدرت تحلیل‌شان درباره موضوعات و مسائل جامعه بوده است؛ افزون بر این، حضور در عرصه سیاست این فرصت را برای حوزه‌های علمیه به وجود می‌آورد تا به طور مستقیم با مسائل اندیشه‌ای و معرفتی جامعه اسلامی درگیر شوند و پرسش‌ها و شبهاتی از سوی قشرهای گوناگون جامعه؛ به‌ویژه نخبگان علمی و فرهنگی متوجه آنان شود و آنان را وادار به پاسخگویی، نقد و بررسی‌های عالمانه؛ در نتیجه توسعه و گسترش فضای اندیشه دینی و طرح و بسط موضوعات جدید و الزام به تعمیق معارف اجتماعی اسلام و تقویت نظام اندیشه اسلامی کند.

۴. پیامدهای جناح‌گرایی روحانیت

امروزه هیچ‌کدام از شئون فردی و اجتماعی انسان‌ها را نمی‌توان تصور کرد که به نوعی با سیاست پیوند دور یا نزدیک نداشته باشد؛ بلکه سایه سنگین قدرت و سیاست

در دهه‌های پایانی قرن سیزدهم شمسی برمی‌گردد. حضور عالمانی چون سیدعبدالله بهبهانی، سیدمحمدطباطبایی، آخوند خراسانی، میرزای نائینی، شیخ فضل‌الله نوری و مانند آن در مصدر تصمیم‌گیری و تصمیم‌سازی وقایع مربوط به نهضت مشروطیت ایران، همراهی عالمان شیعی را با این نهضت آشکار کرد.

ولی به دلیل آن‌چه که توسط حضرت امام از آن به فریب‌دادن روحانیت شیعه یاد شده است،^{۱۱} جنبش مشروطیت از اهداف خود برای تحقق احکام و آموزه‌های اسلامی آن‌چنان‌که مورد انتظار روحانیت بود، باز ماند؛ از این رو، توفیق نیافتن

در دستیابی به اهداف‌شان به عنوان کنشگران سیاسی، آنان را مترصد فرصتی کرد تا ضمن جبران اشتباهات گذشته، برای تحقق رسالت خویش در برابر احکام و آموزه‌های دینی و ایفای نقش هدایتگری در قبال جامعه، از تلاش باز نایستند. از این رو، انقلاب اسلامی ایران را باید تلاشی از سوی عالمان شیعه به منظور جبران کاستی‌های انقلاب مشروطیت قلمداد کرد که روحانیون در انجام رسالت خویش احساس ناکامی داشته‌اند. حضور سیاسی روحانیون در جامعه از یک سو آنان را درگیر مسائل جدی و کلان اجتماعی می‌کرد و آنان را متوجه بایسته‌ها و کاستی‌های دستگاه علمی و مباحث نظری‌شان می‌کرد. از سوی دیگر، میدان سیاست عرصه‌ای مهم برای دغدغه‌مند کردن آنان به سرنوشت جامعه اسلامی و شکوفاسازی قدرت تحلیل‌شان درباره موضوعات و مسائل جامعه بوده است.

انقلاب اسلامی ایران را باید تلاشی از سوی عالمان شیعه به منظور جبران کاستی‌های انقلاب مشروطیت قلمداد کرد که روحانیون در انجام رسالت خویش احساس ناکامی داشته‌اند. حضور سیاسی روحانیون در جامعه از یک سو آنان را درگیر مسائل جدی و کلان اجتماعی می‌کرد و آنان را متوجه بایسته‌ها و کاستی‌های دستگاه علمی و مباحث نظری‌شان می‌کرد. از سوی دیگر، میدان سیاست عرصه‌ای مهم برای دغدغه‌مند کردن آنان به سرنوشت جامعه اسلامی و شکوفاسازی قدرت تحلیل‌شان درباره موضوعات و مسائل جامعه بوده است.

به حدی است که تمام شئون حیات اجتماعی از اقتصاد و فرهنگ گرفته تا دین، علم، اخلاق و حتی ورزش و سلامت را تحت تأثیر قرار داده است؛ از این رو، آگاهی به ماهیت پدیده‌های سیاسی و شیوه‌های تحقق و تأثیرگذاری فرایندهای سیاسی؛ به ویژه در عصر امروزی دارای اهمیت بسزایی است؛ بدیهی است که بین معرفت سیاسی و سیاست‌ورزی با شناسنامه جناح‌های سیاسی تفاوت آشکاری وجود دارد.

معرفت و بینش سیاسی به معنای آگاهی از رابطه پدیده‌های سیاسی و کسب شناخت درباره فرایندهای اجرایی امور سیاسی است؛ ولی سیاست‌ورزی به مفهوم بیان شده در این جا، به معنای انجام رفتار سیاسی و ایفای نقش کنشگری سیاسی به منظور تأثیر در فرایندهای اجرایی کسب قدرت و دسترسی به منافع سیاسی از طریق حمایت یا مخالفت با یک جریان و جناح سیاسی است. سیاست‌ورزی در این معنا نه تنها امری ناپسند نیست، بلکه گاه ضروری نیز هست؛ ولی مشروط به آن که فرد به اقتضائات امور سیاسی وقوف کافی داشته و از الزام‌های آن پیروی کند و از دخالت دادن گرایش سیاسی خود به حوزه‌ها و عرصه‌های دیگر پرهیز کند. هم‌چنین، پرهیز از سیاسی‌شدن

معرفت و بینش سیاسی به معنای آگاهی از رابطه پدیده‌های سیاسی و کسب شناخت درباره فرایندهای اجرایی امور سیاسی است؛ ولی سیاست‌ورزی به مفهوم بیان شده در این جا، به معنای انجام رفتار سیاسی و ایفای نقش کنشگری سیاسی به منظور تأثیر در فرایندهای اجرایی کسب قدرت و دسترسی به منافع سیاسی از طریق حمایت یا مخالفت با یک جریان و جناح سیاسی است.

دانش‌ها و شناخت‌ها، همواره دغدغه اندیشمندان حوزه‌های گوناگون بوده است. گراهام وایت با اشاره به مخاطرات سیاسی‌شدن فلسفه اظهار می‌دارد: «سیاست میدان گسترده‌ای دارد و در فعالیت فلسفی مان هیچ چیزی نیست که بتوان آن را از سپهر سیاسی دور نگه داشت؛ ولی آن چه برای فلسفه خوب نیست، آن وقتی است که سیاسی‌شدن فلسفه رخ دهد».^{۱۲}

فیلسوفان بزرگ اسلامی از جمله فارابی، ابن سینا؛ به ویژه ملاصدرا که مبدع نظریه حکمت متعالیه در فلسفه است، در کنار نگاه عمیق فلسفی، با سیاست و اجتماع بیگانه نبودند و هر سه متفکر، اندیشه سیاسی خویش را در قالب مدینه فاضله ارائه داده‌اند؛ به گونه‌ای که امروزه افق‌های پیش روی محققان و اندیشوران مسلمان را برای بسط و تولید اندیشه سیاسی روشنایی می‌بخشد؛ بنابراین، از قرارگرفتن در دام افراد و گروه‌هایی که به هر بهانه‌ای در صدد بهره‌گیری هدفمند از منزلت و اعتبار اندیشمندان برای پیش‌برد اهداف و اغراض سیاسی خویش‌اند، پرهیز کرده‌اند و هیچ‌گاه در زیر چتر چنین گروه‌هایی قرار نگرفته‌اند؛ در حقیقت راز ماندگاری این اندیشه‌ها تا امروز، باید تنها به دلیل فراغت از هر گونه تعلق

اجتماعی آنان آسیب وارد خواهد کرد.

● ۴-۲. پیامدهای سیاسی

جناح‌های سیاسی به عنوان بخشی از نیروهای اجتماعی به طور عموم، دنبال کسب قدرت و تأثیرگذاری بر تصمیم‌های سیاسی بر اساس ایدئولوژی و جهت‌گیری‌های سیاسی خویش‌اند.^{۱۵} حال آن‌که نقش هدایتگری روحانیون برای جامعه که در طول نقش انبیای الهی تعریف می‌شود، به آنان اعتبار و منزلت ویژه‌ای بخشیده است و هزینه‌کردن برای به قدرت رساندن یک گروه یا تشکل سیاسی، شائبه سهم‌خواهی و وجود انگیزه برای رسیدن به قدرت را در ذهن اعضای جامعه تداعی می‌کند و این موضوع با رسالت واقعی طلاب علوم دینی در تعارض است. افزون بر این، فرایند پدیده‌ها و امور سیاسی؛ به گونه‌ای است که جناح‌ها و احزاب

سیاسی بر اساس سازوکارهای تعریف‌شده‌ای دچار اقبال و ادبار هستند و به دلیل اقتضات امور سیاسی، باید به لوازم آن پایبند باشند؛ اقبال و ادب‌رایی که گاه سبب خارج شدن یک حزب یا جناح سیاسی از عرصه سیاست‌ورزی است و زمان طولانی باید بگذرد تا بتواند اعتبار و نفوذ گذشته‌اش را به دست آورد؛ بدیهی است وابستگی روحانیون به یک جناح سیاسی دارای چنین

و برچسب دانست؛ از این رو «وایت» ضمن اذعان بر اجتناب‌ناپذیر بودن پیوند فلسفه با سیاست گفته است: «فلسفه متعهد فلسفه‌ای است که با پرسش‌های ماورای فلسفی درگیر می‌شود و به ویژه خود را با مسائلی از جمله تاریخ، سیاست، ادبیات و علوم اجتماعی مربوط می‌سازد».^{۱۳}

● ۴-۱. پیامدهای اجتماعی

قوام و دوام یک جامعه به وجود همبستگی، تعاون و تلاش برای نظم اجتماعی از سوی همه اعضاست.^{۱۴} روحانیت؛ همچون قشر تأثیرگذار جامعه در فراخواندن و بسیج همگانی برای حفظ و بقای جامعه می‌تواند نقش مؤثری داشته باشد؛ بنابراین، گرایش به گروه‌های اجتماعی و تشکل‌های سیاسی به معنای تعلق خاطر داشتن و در نتیجه نادیده گرفتن انحراف آنها از موازین

و قواعد رفتاری جامعه و عدول از منافع جمعی، بتدریج به اصل وجود همبستگی و نظم اجتماعی خلل وارد خواهد کرد و جامعه را از رسیدن به اهداف خویش باز می‌دارد؛ افزون بر این، گرایش به جناح‌های سیاسی به طور فزاینده‌ای موجب اختلاف‌نظرها در جامعه و رقابت‌های ناسالم جناحی می‌شود و آستانه تحمل روحانیون را کم می‌کند و در بلندمدت به موقعیت

روحانیت؛ همچون قشر تأثیرگذار جامعه در فراخواندن و بسیج همگانی برای حفظ و بقای جامعه می‌تواند نقش مؤثری داشته باشد؛ بنابراین، گرایش به گروه‌های اجتماعی و تشکل‌های سیاسی به معنای تعلق خاطر داشتن و در نتیجه نادیده گرفتن انحراف آنها از موازین و قواعد رفتاری جامعه و عدول از منافع جمعی، بتدریج به اصل وجود همبستگی و نظم اجتماعی خلل وارد خواهد کرد و جامعه را از رسیدن به اهداف خویش باز می‌دارد.

مخاطره‌ای است که با کناررفتن از فضای قدرت - هر چند به صورت موقت - روحانیونی که وابسته به آنها هستند، نیز نمی‌توانند؛ همچون کنشگر دینی تلاش داشته باشند؛ چون که مخاطبان خود را از دست خواهند داد و فرصت‌ها و امکانات از سوی جناح حاکم در اختیار آنان قرار داده نمی‌شود. این امر خلاف آن چیزی است که از روحانیون انتظار می‌رود و باید همواره در صحنه‌های حیات اجتماعی و فرهنگی جامعه حضور داشته باشند و در هر شرایطی برای همه مخاطبان پیام مناسب عرضه کنند.

● ۳-۴. پیامدهای فرهنگی

ارزش‌ها و هنجارهای اجتماعی از ارکان قوام‌بخش فرهنگ هر جامعه است^{۱۶} و احترام و مراقبت از آن‌ها وظیفه همه اعضای جامعه؛ به ویژه روحانیون است. از آن‌جا که روحانیون به نوعی متولیان فرهنگ جامعه شناخته می‌شوند، باید در کنش‌های

خویش از اموری که فرهنگ عمومی را جریحه‌دار می‌کند، پرهیز کنند؛ از این رو، وابستگی به یک جناح و نادیده گرفتن نقاط قوت و ارزش‌های جناح دیگر و یا فراتر از آن، طرد و تبلیغ غیر منصفانه در حق جناح رقیب، منافی مصالح فرهنگ جامعه و باعث بی‌توجهی به جایگاه ارزش‌ها و هنجارهای جامعه می‌شود.

پویایی و تعالی هر جامعه در گرو زیست اعضای آن در سایه فرهنگ غنی و کمال یافته است. فرهنگ یک جامعه زمانی در مسیر کمال و ترقی قرار می‌گیرد که قدرت تحمل افراد در برابر عقاید، گرایش‌ها و سلیقه‌های گوناگون بالا رفته و برای یکدیگر احترام قایل باشند. روحانیت به عنوان قشر نخبه فرهنگی تنها در صورتی می‌تواند بر عرصه فرهنگ عمومی و نخبگانی تأثیرگذار باشد که بتواند برای همه اقشار پیام مناسب داشته و از طرد یک بخش به نفع دیگری پرهیز کند. فقدان تحمل کافی در پذیرش و همراهی با سلیقه‌های گوناگون در جامعه، باعث طرد برخی گروه‌ها و جدا افتادگی فرهنگی آن‌ها؛ به ویژه در زمینه امور مرتبط با روحانیت است. بزرگ‌ترین آسیب چنین رویکردی، چندپارگی فرهنگی و سربرآوردن پاره‌فرهنگ‌های گروهی، قومی، جنسی و غیر آن است و این امر تلاش روحانیت در

زمینه انسجام، تعامل و پیوند بخش‌های گوناگون جامعه را نابارور می‌کند.

● ۴-۴. پیامدهای اعتقادی

اعتبار و منزلت روحانیت بیش از هر چیز به سبب انتساب آنان به دین و موضوعات مرتبط با آن است، نیز به دلیل اهمیت و اولویتی است که اعضای جامعه دینی برای دین و امور دینی قایل‌اند؛

نقش هدایتگری روحانیون برای جامعه که در طول نقش انبیای الهی تعریف می‌شود، به آنان اعتبار و منزلت ویژه‌ای بخشیده است و هزینه‌کردن برای به قدرت رساندن یک گروه یا تشکل سیاسی، شائبه سهم‌خواهی و وجود انگیزه برای رسیدن به قدرت را در ذهن اعضای جامعه تداعی می‌کند و این موضوع با رسالت واقعی طلاب علوم دینی در تعارض است.

روحانیون از مبانی فکری و اعتقادی‌شان دارای اهمیت و اولویت بیشتری است و این امر در سست شدن پایه‌های اعتقادی اعضای جامعه که به روحانیت؛ همچون الگوهای دینی می‌نگرند، نقش بسزایی دارد.

جایگاه باورها در شکل‌گیری رفتارهای انسانی

انسان دارای سه ساحت وجودی است و دینداری او در هر یک از آن‌ها دارای جایگاه و اهمیت ویژه‌ای است:

۱. ساحت باور یا بینش؛

۲. ساحت عاطفی یا گرایش؛

۳. ساحت رفتاری یا کنش.

ساحت بینشی مربوط به آگاهی‌ها، باورها و عقایدی است که انسان؛ در نتیجه ارتباط با امور و پدیده‌های عالم کسب می‌کند و به طور کلی نگرش و بینش انسان به عالم پیرامون را تشکیل می‌دهد. ساحت عاطفی شامل علائق، انگیزه‌ها و گرایش‌هایی است که در پی شناخت پدیده‌ها و امور در وجود انسان شکل می‌گیرد. ساحت رفتاری نیز شامل اعمال و رفتارهایی است

که پس از کسب شناخت و باور به حقایق عالم و نیز ایجاد علاقه و انگیزه به آن‌ها، از سوی انسان سر می‌زند.

این سه ساحت دارای رابطه

متقابل و مکمل یکدیگرند و

دینداری کامل زمانی محقق می‌شود که سهم هر یک در جای خود به درستی در نظر گرفته

بنابراین قرار گرفتن در کانون توجه مخاطبان برای روحانیون، مستلزم صیانت از این منزلت است، که مهم‌ترین سرمایه اجتماعی آنان شمرده می‌شود؛ از این رو، تعلقات و گرایش‌های سیاسی که بیشتر در قالب وابستگی به جریان‌ها و جناح‌های سیاسی تبلور می‌یابد، از اموری است که در جامعه امروز سبب کاهش اقبال افراد و گروه‌های اجتماعی به روحانیون می‌شود. این امر از آن نظر دارای اهمیت است که جامعه دینی متشکل از گروه‌ها، دسته‌ها، نحله‌های فکری و مذهبی، گروه‌های قومی و نژادی و غیر آن، هر کدام از آن‌ها درباره موضوعات و مسائل جامعه خود دارای سلیقه‌ها، گرایش‌ها، باورها، بینش‌ها و نگرش‌های خاص هستند و در چارچوب آن‌ها به تحلیل و داوری درباره پدیده‌ها و امور می‌پردازند.

واقعیت آن است که طرفداران جناح‌های سیاسی به دلیل علاقه و وابستگی که به حزب یا جناح خویش دارند، گاه به عدول از مبانی فکری و اعتقادی بخش‌های گوناگون جامعه رضایت می‌دهند؛ بدیهی است

این امر مطلوب کسانی که پای‌بند این مبانی هستند، نخواهد بود؛ بنابراین، یکی از مهم‌ترین آثار و پیامدهایی که این قبیل گرایش‌ها و تعلقات سیاسی برای روحانیون در پی

دارد، شکل‌گیری این ذهنیت بین اعضای جامعه است، که منافع و مصالح حزبی و گروهی

از روحانیون انتظار می‌رود و باید همواره در صحنه‌های حیات اجتماعی و فرهنگی جامعه حضور داشته باشند و در هر شرایطی برای همه مخاطبان پیام مناسب عرضه کنند.

شود. برای این منظور باید ابتدا باورها به درستی در ذهن شکل گیرند و ضرورت آن‌ها تبیین شود؛ پس از آن گرایش و تمایل از طریق تحریک بُعد عاطفی به سوی آن‌ها سوق داده شود و با توجه به ضرورت و تمایلی که به آن‌ها حاصل می‌شود، درباره عمل به تکالیف در سطوح فردی و اجتماعی اقدام شود. به طبع تا زمانی که این روند به درستی شکل نگیرد، امر دینداری تحقق نمی‌یابد؛

پویایی و تعالی هر جامعه در گروزیست اعضای آن در سایه فرهنگ غنی و کمال یافته است. فرهنگ یک جامعه زمانی در مسیر کمال و ترقی قرار می‌گیرد که قدرت تحمل افراد در برابر عقاید، گرایش‌ها و سلیقه‌های گوناگون بالا رفته و برای یکدیگر احترام قایل باشند.

از این میان، باورها و عقاید اصلی‌ترین و مهم‌ترین سطح شمرده می‌شوند که ساحات دیگر بر پایه آن‌ها شکل می‌گیرند و در پرتو آن‌ها تجلی و عینیت می‌یابند و در صورتی که خللی به آن‌ها وارد شود، ساحات دیگر تحت تأثیر آن‌ها دچار آسیب شده و از مسیر اصلی خود خارج می‌شوند؛ از این رو، باورهای دینی نقش پراهمیتی در دینداری افراد جامعه ایفا می‌کنند و هر گونه خلل به آن‌ها موجب خلل به اصل دینداری می‌شود؛ به همین دلیل اهمیت باورها منتج به خلق ارزش می‌شوند و نیز به دلیل اهمیت ارزش‌ها در حیات اجتماعی، انسان‌ها خود را ملزم به رعایت آن‌ها می‌دانند و آن‌ها را به سوی محقق کردن و نشان دادن آثار عملی آن‌ها در جامعه و زندگی روزمره سوق می‌دهد. ارزش‌هایی؛ همچون علم، تولید ثروت، دوست داشتن، پوشش و مانند آن، همه محصول باورهای

رسالت روحانیت در تحکیم و تقویت باورهای دینی

روحانیون در قبال دین و دینداران دست کم سه رسالت اصلی بر عهده دارند:

● ۶-۱. تبیین معارف و آموزه‌های دینی

بالا بردن سطح شناخت مخاطبان و روشننگری صحیح به حقیقت دین و آموزه‌های دینی در سوق دادن اعضای جامعه به سوی دین نقش بسزایی دارد؛ بنابراین یکی از وظایف اصلی روحانیون که متولی امور دینی جامعه و ادامه‌دهنده راه انبیای الهی

هر چند تبیین آموزه‌ها و معارف دین برای روحانیون امری ضروری و اجتناب‌ناپذیر است، عمق بخشی به فهم معارف و صیانت از باورها و اعتقادات اعضای جامعه در برابر سیل‌های بنیان‌افکن و مخرب دین و اعتقادات جامعه در مرتبه پس از آن، از وظایف سترگ روحانیون به شمار می‌رود؛ از این‌رو لازم است سازمان روحانیت با برنامه‌ریزی هدفمند، ارتباط مستمر با جامعه مخاطبان و پاسخ‌گویی به پرسش‌ها و شبهات و اختصاص امکانات و برنامه‌های مناسب برای مقابله با هجمه‌های دشمنان داشته باشد.

این امر ریشه در سیره و سنت بزرگان دین و ائمه معصوم: دارد که از همه ظرفیت‌ها و توانایی‌های خود برای حفظ و مراقبت از نظام اعتقادی و اخلاقی جامعه اسلامی بهره گرفته‌اند و در این مسیر از جان و مال و آبروی خویش گذشتند. در زیارت اربعین امام حسین علیه السلام به نقل از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «و بَدَلْ مُهَجَّتَهُ فِیكَ لَیْسْتَ تَقْدُ عِبَادَكَ مِنَ الْجَهَالَةِ وَ حَیْرَةِ الضَّلَالَةِ»؛ جان خود را در راه تو داد تا بندگان را از جهل و نادانی و سرگردانی در وادی گمراهی نجات دهد.^{۲۰}

● ۶-۳. تبلیغ و ترویج احکام و معارف دین

افزون بر تبیین و تحکیم

به شمار می‌آیند، آگاهی‌بخشی مخاطبان و بالابردن دانش آنان در زمینه موضوعات و مسائل دینی است. صدرالمتألهین شیرازی با اشاره به فلسفه ادیان الهی و بعثت انبیای عظام می‌گوید: «طبق مبانی و شواهد عقلی و نقلی، هدف نهایی از ادیان الهی و بعثت انبیای عظام، سوق دادن مردم به مقام قرب الهی و راه‌یافتن به سعادت لقای او و بالآمدن از مرتبه پست دنیا به درجه کمال است و این امر تنها با شناخت خداوند و شناخت صفات او و اعتقاد به ملائکه و پیامبران و کتاب‌های مقدس و روز آخرت میسر است.^{۱۷}

قرآن کریم تبیین احکام و آموزه‌های دین را وظیفهٔ پیامبر بر شمرده و می‌فرماید: «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ»؛^{۱۸} ما قرآن را بر تو نازل کردیم تا آنچه را برای مردم نازل شده است برای‌شان بیان کنی، شاید بیندیشند. نیز فرموده است: «وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي اخْتَلَفُوا فِيهِ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ»؛^{۱۹} ما این کتاب را به تو نازل نکردیم مگر برای آن که مطالبی را که درباره آن اختلاف دارند برای‌شان بیان کنی و هدایت و رحمت برای گروه مؤمنان است.

● ۶-۲. تحکیم و تقویت مبانی دینی

اعتبار و منزلت روحانیت بیش از هر چیز به سبب انتساب آنان به دین و موضوعات مرتبط با آن است، نیز به دلیل اهمیت و اولویتی است که اعضای جامعه دینی برای دین و امور دینی قایل‌اند؛ بنابراین قرار گرفتن در کانون توجه مخاطبان برای روحانیون، مستلزم صیانت از این منزلت است، که مهم‌ترین سرمایه اجتماعی آنان شمرده می‌شود؛ از این‌رو، تعلقات و گرایش‌های سیاسی که بیشتر در قالب وابستگی به جریان‌ها و جناح‌های سیاسی تبلور می‌یابد، از اموری است که در جامعه امروز سبب کاهش اقبال افراد و گروه‌های اجتماعی به روحانیون می‌شود.

تقویت مبانی دینی و اعتقادی آن‌ها کوشا باشند.

پیامدهای جناح‌گرایی سیاسی روحانیت در تضعیف باورهای دینی

وابستگی به جناح‌ها و جریان‌های سیاسی برای روحانیت در دو سطح «خرد» و «کلان» دارای پیامد و اثر است:

● ۷-۱. سطح خرد

۷-۱-۱. کاهش تحمل‌پذیری و طرد متقابل

گرایش به جناح‌ها و احزاب سیاسی به دلیل تعلق و تمایل شدید به اهداف و آرمان‌های آن‌ها، بیشتر سبب می‌شود افراد با ورود به قلمروشان، با تمام توان برای تحقق مطلوب و حداکثری آن‌ها تلاش کنند؛ اگرچه اهداف و آرمان‌های آن‌ها در تعارض و تضاد با دیگر

جناح‌ها و جریان‌های سیاسی

باشد. بنابراین از همان ابتدا در صدد غیریت‌سازی بر می‌آیند و جناح‌ها و جریان‌های دیگر را غیر خود می‌شمارند. به بیان امام خمینی علیه السلام «جبهه‌بندی نهایتاً معارضه پیش می‌آورد و هر جناح برای حذف و طرد طرف مقابل خود واژه و شعاری

انتخاب می‌کند».^{۲۲}

از سوی دیگر، ورود این نگرش به فضای طلبگی و حوزوی، سبب می‌شود روحانیون دیدگاه‌ها و آرمان‌های جناح‌های دیگر را نپذیرند؛ اگرچه آنان طلبی از جنس خود و دارای شئون حوزوی باشند؛ بنابراین،

معارف و آموزه‌های دینی، رساندن پیام دین به مخاطبان و آگاهی‌دادن به آنان در زمینه مباحث و مسائل دینی از طریق تعامل رودررو و ارتباط مستقیم، امری ضروری است که به تکمیل دو وظیفه فوق یاری می‌رساند؛ بر این اساس، در قرآن کریم تبلیغ‌گران پیام‌های الهی ستوده شده‌اند و آنان را به کسانی که بهره‌ای از خشیت الهی در دل دارند توصیف کرده است: «الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَ لَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ وَ كَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا»؛^{۲۱} کسانی که پیام‌های خدا را می‌رسانند و از او می‌ترسند و از هیچ کس جز او نمی‌ترسند، خداوند برای شماره‌کردن اعمال‌شان کافی است.

هر چند روحانیون به عنوان متولیان و حاملان امر دین، در زمینه هر یک از محورهای

فوق باید به وظیفه خویش به

درستی عمل کنند؛ هم‌چنین با توجه به این که اصلی‌ترین بخش دین، شامل باورها و اعتقادات است، رسالت روحانیت در پاسداشت آن‌ها بسیار مهم و حساس است و خلل به باورها، نگرش‌ها و اعتقادات دینی، مسیر زندگی انسان‌ها را دگرگون خواهد کرد

و در دیگر ابعاد وجودی‌شان آثار جبران‌ناپذیر به جا می‌گذارد؛ از این رو، روحانیون افزون بر وظایف خود درباره تبیین، تقویت و تبلیغ معارف و آموزه‌های دینی، باید نسبت به باورمندسازی اعضای جامعه و تحکیم و

ارزش‌هایی؛ همچون علم، تولید ثروت، دوست‌داشتن، پوشش و مانند آن، همه محصول باورهایی است که این ارزش‌ها بر آن‌ها بنا شده‌اند. انسان‌ها حتی آمادگی دارند که در برابر کسانی که این ارزش‌ها را نادیده می‌گیرند و اکتش نشان دهند و به تنبیه و مجازات آن‌ها مبادرت ورزند.

نهضت‌ها و انقلاب‌های پیشین مانند جریان ملی‌شدن نفت در سال ۱۳۳۲ و قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲، ابراز می‌دارد: «یکی از عوامل پیروزی، انسجام و قدرت بیشتر ائتلاف مردمی در سال ۱۳۵۷ بود».^{۲۴}

قرآن کریم، تفرقه و اختلاف را سبب سستی ایمان و از بین رفتن حیثیت مسلمانان دانسته است و دینداران را از قرارگرفتن در ورطه نزاع و اختلاف نهی کرده است: «وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ»؛ از خدا و پیامبرش اطاعت کنید و با یکدیگر به نزاع برمخیزید که ناتوان شوید و مهابت شما از بین برود.^{۲۵}

به اعتقاد امام راحل ره، وظیفه روحانیت حفظ اسلام است تا از این طریق بتوانند مردم را با خود همراه سازند و این امر تنها از طریق وحدت میسر می‌شود. ایشان تفرقه و اختلاف را از دسیسه‌های شیطان و حفظ اسلام را در گرو کنار هم بودن روحانیون دانسته است و می‌فرماید:

«برادران روحانی قویاً با هم باشند... از مکاید ابلیس است که نمی‌گذارد همه با هم باشند».^{۲۶} و در جای دیگر تقابل جناح‌های سیاسی روحانیون را موجب سوءاستفاده دشمنان دانسته و چنین ابراز نظر کرده است: «من برای حفظ اعتدال جناح‌ها همیشه تذکرات تلخ و شیرینی داده‌ام؛ چراکه همه را

اختلاف و دودستگی میان روحانیت، یکی از پیامدهای جناح‌گرایی آنان است. حال آن‌که روحانیت یک صف بیشتر ندارد و این صف در خط مقدم تلاش برای هدایت و سعادت جامعه است و برتری یافتن منافع گروهی و جناحی بر هدف هدایت و سعادت جامعه، برای روحانیون خطر بزرگی است که خروجی آن اختلاف، دو دستگی، دشمنی و طرد یکدیگر خواهد بود.

اختلاف و طرد متقابل روحانیت سبب سوءاستفاده دشمنان می‌شود؛ هم‌چنین از کمین‌گاه‌های دشمن برای ربودن ایمان و باورهای جامعه اسلامی است. مطالعه پیشینه قیام‌ها و حرکت‌های دینی و مذهبی در ایران و جهان اسلام نشان از آن دارد که هر جا به ایمان مردم آسیب وارد شد، یکی از ریشه‌های اصلی آن وجود اختلاف، دو دستگی و طرد متقابل رهبران و نخبگان جامعه توسط یکدیگر بوده است. سقوط اندلس، سقوط دولت عثمانی، ناکامی جنبش

مشروطیت، اشغال فلسطین، نافرجامی نهضت ملی نفت و مانند آن نمونه‌های عینی این واقعیت‌اند.

«جان فوران» در تحلیل نظری انقلاب اسلامی با استناد به دیدگاه پژوهشگران انقلاب معتقد است، که انقلاب ایران حاصل ائتلاف طبقاتی و مردمی بوده است.^{۲۳} او در مقایسه با

هر چند تبیین آموزه‌ها و معارف دین برای روحانیون امری ضروری و اجتناب‌ناپذیر است، عمق‌بخشی به فهم معارف و صیانت از باورها و اعتقادات اعضای جامعه در برابر سیل‌های بنیان‌افکن و مخرب دین و اعتقادات جامعه در مرتبه پس از آن، از وظایف ستیغ روحانیون به شمار می‌رود.

فرزندان و عزیزان خود می‌دانم، البته هیچ‌گاه نگران مباحثات تند طلبگی در فروع و اصول فقه نبوده‌ام؛ ولی نگران تقابل و تعارض جناح‌های مؤمن به انقلابم که مبدا منتهی به تقویت جناح رفاه‌طلب بی‌درد و نق‌بزن گردد».^{۲۷}

۱-۲-۷. رواج تساهل و تسامح

در امر دینداری

هر چند آموزه‌ها و احکام شریعت اسلام بر اساس نیازها و ظرفیت‌های وجودی انسان‌ها وضع شده است و بنای بر ایجاد زحمت یا تکلیف اضافی بر آنان برای پذیرش دین نبوده است؛^{۲۸} ولی ساده‌سازی آموزه‌های دینی و تمکین نکردن به حقیقت احکام شریعت، به تدریج موجب بازشدن باب تسامح و تساهل در امر دینداری می‌شود.

به بیان دیگر اعضای جامعه به روحانیون به عنوان الگوی دینداری خویش می‌نگرند و انتظار دارند در همه شئون زندگی اجتماعی خویش در رعایت جوانب شرعی کوشا باشند؛ از این رو چنان‌که به هر دلیل این صنف از برخی وظایف ذاتی خود درباره دین از خود سستی نشان دهند، جامعه نیز با تأسی از آنان در امور دینی خویش سهل‌انگاری خواهند کرد؛ بنابراین امروزه ورود به جریان‌های سیاسی با برخی محذورات و اقتضائات همراه است. اعضا برای تبعیت از این اقتضائات، گاه وادار می‌شوند؛ هر چند ناخواسته، از برخی اصول و ارزش‌های دینی خود به نفع منافع حزبی و

جناحی چشم‌پوشی کنند. این چشم‌پوشی‌ها که بیشتر برای موجه‌سازی آن‌ها تلاش‌های غیر موجهی صورت می‌گیرد، اگر مورد ابتلای کنشگران سیاسی روحانی نیز واقع شود، موجب بدبینی دینداران می‌شود. در چنین شرایطی،

زمانی که روحانیون با

توجیه‌های غیر منطقی؛ به ویژه بهره‌گیری غیر اصولی از قاعده‌هایی چون «اهم و مهم» یا «حفظ نظام» و مانند آن در صدد توجیه اعمال و رفتارهای خود در وابستگی به جناح‌های سیاسی بر آیند، نتیجه این قبیل رفتارها در عمل، فراخواندن افراد به امکان دست‌شستن از آموزه‌های دینی و تسامح در دین‌ورزی خواهد بود.

هم‌چنین هنگامی که اعضای جامعه احساس کنند روحانیت به عنوان اصلی‌ترین مرجع و الگوی تبیین و معرفی معارف و آموزه‌های دینی، رفتار و عمل‌شان ناسازگار با حقیقت آموزه‌های دینی است؛ به تدریج باورها، نگرش‌ها و گرایش‌های‌شان نسبت به آموزه‌های دینی به سستی گراییده و از جنبه عملی نیز در انجام وظایف و تکالیف شرعی خویش جدیت کافی نشان نمی‌دهند.

● ۱-۲-۷. سطح کلان

۱-۲-۷. حق‌گریزی

طبق آموزه‌های دینی، معیار داوری درباره امور در همه عرصه‌های زیست فردی و اجتماعی، حقیقت و واقعیت نفس‌الامری

محور حق و واقع، بر اساس تعلقات خویش قضاوت کنند و آنان را به جای حق نشانده و پدیده‌های سیاسی را بر محور آنان بسنجند.

۷-۲-۲. کاهش اعتماد به روحانیت

مسئولیت تبیین، تحکیم و تبلیغ دین و آموزه‌های آن به عهده روحانیت است. بی‌گمان این رسالت تنها زمانی تحقق‌پذیر است که روحانیت دارای پایگاه اعتمادی مناسب بین جامعه دینداران باشد و مسیر و زمینه‌های انتقال و دریافت پیام میان آنان و مخاطبان دارای سازوکار نظام‌مند و تعریف‌شده باشد؛ از این رو چنان که به هر دلیلی این پایگاه اعتمادی دچار آسیب شود، امکان ارتباط‌گیری مناسب و تأثیرگذاری بر مخاطب دچار مشکل خواهد شد.

متأسفانه بر خلاف منع جدی آموزه‌های اسلامی از ورود غیر آگاهانه به موضوع‌ها

و مسائل زندگی، گاه برخی از ورودهای طلاب و روحانیون به حوزه سیاست به عنوان یک حوزه دانشی که مربوط به منافع و اقتضائات گروه‌ها و جناح‌های سیاسی است، غیر هوشمندانه و بدون وقوف به ابعاد و عمق آنهاست. افراد تصور می‌کنند این خودشان هستند که خود فکر می‌کنند، سخن می‌گویند، استدلال می‌آورند، محکوم می‌کنند، تأیید می‌کنند، در تجمعات

است؛ با وجود این، یکی از پیامدهای ناخواسته گرایش افراطی به جناح‌های سیاسی حق‌گریزی است؛ آنچنان که معیار گروه‌های سیاسی برای پذیرش حق، گرایش‌های جناحی و قضاوت‌های شخصی واقع می‌شود. امیرمؤمنان علی (علیه السلام) در پاسخ شخصی که در جنگ جمل از ایشان پرسید: چگونه ممکن است شخصیت‌هایی مانند طلحه، زبیر و عایشه بر باطل اجتماع کنند و راه باطل را بپیمایند، فرمود: «إِنَّ دِينَ اللَّهِ لَا يَعْرِفُ بِالرِّجَالِ بَلْ بِأَيَّةِ الْحَقِّ فَاعْرِفِ الْحَقَّ تَعْرِفِ أَهْلَهُ؛ دین خدا با معیار افراد شناخته نمی‌شود؛ بلکه با معیار حق شناخته می‌شود، حق را بشناس تا اهل آن را بشناسی».^{۲۹} آن‌چه در اسلام معیار شناخت است، نه فقط گروه‌ها، افراد، گرایش‌های سیاسی و دیگر تعلقات آنان؛ بلکه همه امور با معیار حق سنجیده

می‌شود و آن مقدار از تعلقات و دیدگاه‌ها قابل اعتنا و اعتبار است که بر محور حق ارزیابی شود.

بدین سبب گرایش به جناح‌های سیاسی از طرف روحانیون و حمایت بی‌چون و چرا از آنان به این دغدغه می‌انجامد که اعضای جامعه؛ به تدریج به جای تمکین از معیار حق، سراغ دیدگاه‌های افراد و گرایش‌های آنان بروند و به جای داوری درباره آنان بر

گرایش به جناح‌ها و احزاب سیاسی به دلیل تعلق و تمایل شدید به اهداف و آرمان‌های آن‌ها، بیشتر سبب می‌شود افراد با ورود به قلمروشان، با تمام توان برای تحقق مطلوب و حداکثری آن‌ها تلاش کنند؛ اگرچه اهداف و آرمان‌های آن‌ها در تعارض و تضاد با دیگر جناح‌ها و جریان‌های سیاسی باشد. بنابراین از همان ابتدا در صدد غیریت‌سازی بر می‌آیند و جناح‌ها و جریان‌های دیگر را غیر خود می‌شمارند.

بنا بر وجود چنین تأکیدها و ملاحظه‌هایی، ضروری است فضیلتی حوزه علمیه که از جایگاه مرجعیت علمی در حوزه معارف اسلامی برخوردارند، بدون آگاهی کافی از فرایندهای سیاسی و اقتضائات امور سیاسی، از ورود به عرصه‌هایی که به تخصص کافی

نیاز است، پرهیز کند. این موضوع از آن نظر دارای اهمیت است که تصمیم‌گیری‌های سیاسی، نقش احزاب، تشکل‌ها و جریان‌های سیاسی در شکل‌گیری تصمیم‌های سیاسی، فرایند خلق و ایجاد امر سیاسی، اقتضائات، اصول حاکم و سازوکار مواجهه با امور سیاسی و موضوع‌هایی از این دست، جز با وقوف و آگاهی از ماهیت این پدیده‌ها و کسب تجربه و تخصص برای مواجهه با آن‌ها، در عصر کنونی امکان‌پذیر نیست و هرگونه ساده‌سازی در

این زمینه، نزد کارشناسان و صاحب‌نظران این حرفه پذیرفته نیست و از مصادیق ورود غیر آگاهانه و غیر مسئولانه در یک موضوع قلمداد می‌شود، که در منابع و متون دینی از آن نهی شده است. اصلی‌ترین آسیب چنین رویکردی، سلب اعتماد مخاطبان از روحانیون در موضوعات و مباحث مهم دیگری است که رسالت اصلی آنان شمرده می‌شود و این انتظار وجود دارد که درباره آن‌ها اقتناع کافی

سیاسی حضور می‌یابند، له و علیه یکدیگر سخن می‌گویند، پوستر و اعلامیه و شب‌نامه پخش می‌کنند؛ بدون آنکه بدانند به دست بازیگران و سیاستمدارانی اسیرند که بر آنان اعمال سلطه می‌کنند و آنان را هر سو که بخواهند می‌کشانند.

از سوی دیگر ورود غیر عالمانه به مباحث تخصصی در اسلام مذموم است و قرآن کریم خطاب به رسول خدا از آن نهی فرموده است: «وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا»^{۳۰} دنبال چیزی را که بدان علم نداری مگیر؛ زیرا گوش و چشم و دل را بدان بازخواست کنند. اهمیت این موضوع بدان حد است که بزرگان دین درباره تجارت و کسب درآمد از طریق فعالیت اقتصادی، آگاهی از شیوه معامله و وقوف به

ابعاد و جزئیات آن را ضروری دانسته‌اند. امیرمؤمنان علی (علیه السلام) فرموده است: «مَنْ أَحْجَرَ بَعْضَ بَعْضٍ فِيهِ فَقَدْ أَزْطَمَ فِي الرَّبِّ»؛ کسی که بدون آگاهی به تجارت پردازد، به ربا گرفتار شود.^{۳۱} گرچه ورود به تجارت که با بعد مادی حیات انسانی مرتبط است به شناخت و آگاهی کامل نیاز دارد، ورود به میدان سیاست که با فکر و روان انسان‌ها ارتباط پیدا می‌کند، در این زمینه دارای اولویت بیشتری است.

اختلاف و طرد متقابل روحانیت سبب سوءاستفاده دشمنان می‌شود؛ هم‌چنین از کمین‌گاه‌های دشمن برای ربودن ایمان و باورهای جامعه اسلامی است. مطالعه پیشینه قیام‌ها و حرکت‌های دینی و مذهبی در ایران و جهان اسلام نشان از آن دارد که هر جا به ایمان مردم آسیب وارد شد، یکی از ریشه‌های اصلی آن وجود اختلاف، دودستگی و طرد متقابل رهبران و نخبگان جامعه توسط یکدیگر بوده است.

است و این پیام باید بدون در نظر گرفتن سلیقه‌ها، گرایش‌ها و نگرش‌ها به گوش همگان برسد و از یک‌سونگری و اختصاص آن به قشر یا گروه خاص پرهیز شود. تمرکز پیام دین در یک جریان خاص سبب می‌شود دیگر گروه‌ها، از حاملان پیام دین فاصله گرفته و با آنان قرابت و همسویی نداشته باشند. فاصله گرفتن دینداران از حاملان و مبلغان پیام دین سبب می‌شود به تدریج شناخت آنان از آموزه‌ها و معارف دین کاسته می‌شود و برای جبران آن جذب اندیشه‌های رقیب شوند و پاسخ پرسش‌های خود را از آن طریق جست‌وجو کنند.

به همین سبب قرآن کریم در موارد بسیاری مؤمنان را از دوستی و گرایش به غیر مؤمنان پرهیز داده است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ تُلْقُونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ وَقَدْ كَفَرُوا بِمَا جَاءَكُمْ مِنَ الْحَقِّ»؛^{۳۲} ای مؤمنان دشمن مرا و دشمن خودتان را دوستان خود مگیرید، آیا مراتب دوستی خود را به ایشان تقدیم می‌کنید با این‌که به شریعت حقی که برای شما آمده است کفر می‌ورزند. نیز فرموده است: «مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْعُنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعُنْكَبُوتِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ»؛^{۳۳} مثل کسانی که غیر خدا را به دوستی برگزینند؛

برای مخاطبان خویش به وجود آورند.

۲-۳-۷. سلب مرجعیت دینی روحانیت

جناح‌های سیاسی از یک سو دارای طرفداران و مخالفان فراوان و از سوی دیگر دارای ضعف‌ها و قوت‌های بی‌شمارند؛ همچنان‌که طرفداران بر قوت‌ها تأکید می‌ورزند و از ضعف‌ها یا غافل‌اند و یا آن‌ها را نادیده و بی‌اهمیت می‌شمارند، مخالفان بر ضعف‌ها وقوف داشته و به طور گسترده برای برجسته کردن و عیان‌سازی آنها تلاش می‌کنند؛ بر این اساس، طرفداری یا مخالفت با یک جناح سیاسی از سوی روحانیت در حالی صورت می‌گیرد که اعضای جامعه؛ به‌ویژه مخالفان، از ضعف‌ها و آسیب‌های آن وقوف کامل دارند و طرفداری روحانیون از آن را بر ناآگاهی یا داشتن منافع حمل می‌کنند که

هر دو درباره روحانیون مذموم است و صدمه دیدن موقعیت و منزلت روحانیت را در پی خواهد داشت؛ بدیهی است کاهش منزلت روحانیت به معنای آسیب دیدن مرجعیت دینی آنان و گرایش به اندیشه‌های رقیب؛ به‌ویژه اندیشه‌های غیر دینی برای برآورده شدن نیازهای روحی و معنوی است. افزون بر این، روحانیت به عنوان مرجعیت دینی جامعه، پیام‌آور دین برای همه گروه‌ها، جناح‌ها و تشکل‌های سیاسی

امروزه ورود به جریان‌های سیاسی با برخی محذورات و اقتضائات همراه است. اعضا برای تبعیت از این اقتضائات، گاه وادار می‌شوند؛ هر چند ناخواسته، از برخی اصول و ارزش‌های دینی خود به نفع منافع حزبی و جناحی چشم‌پوشی کنند. این چشم‌پوشی‌ها که بیشتر برای موجه‌سازی آن‌ها تلاش‌های غیر موجهی صورت می‌گیرد، اگر مورد ابتلای کنشگران سیاسی روحانی نیز واقع شود، موجب بدبینی دینداران می‌شود.

همچون خانه‌ای است که عنکبوت بسازد و به درستی سست‌ترین خانه‌ها، خانه عنکبوت است اگر بدانند.

۷-۲-۴. تنزل جایگاه و منزلت آموزه‌های دینی روحانیون به عنوان نگهبانان دین و شریعت الهی در زمان غیبت امام معصوم (علیه السلام)، دارای پیوندی ناگسستنی با احکام و آموزه‌های دینی هستند و از این نظر جامعه دینی با ارجاع به آنان از چیستی و چگونگی

وظایف دینی و شرعی خویش آگاهی می‌یابند. طرفداری از مواضع یک جناح سیاسی بدون ملاحظه ضعف‌های آن و نیز بی‌توجهی به قوت‌ها و امتیازهای جناح رقیب، بیشتر موجب تنزل پایگاه و منزلت آموزه‌های دینی نزد دینداران می‌شود.

بی‌مبالاتی به احکام و آموزه‌های شرعی، سبب روآوردن جامعه به سکولاریسم می‌شود. سکولاریسم هرچند به طور مستقیم به نفی دین

حکم نمی‌کند؛ ولی قدر و منزلتی نیز برای احکام و آموزه‌های دینی قایل نیست. یکی از دلایل این بی‌مبالاتی، اولویت یافتن منافع گروهی و جناحی بر اصول و ارزش‌های دینی نزد متولیان امر دین است که گاه؛ هرچند ناخواسته از سوی برخی مبلغان دینی یا کنشگران سیاسی روحانیت رخ می‌دهد.

به طبع در این مسیر گاه علایق و سلائیق سیاسی و جناحی لعاب دینی و شرعی به خود می‌گیرند؛ به‌ویژه طلاب جوان از باب تکلیف شرعی علایق سیاسی را بر احکام شرعی تحمیل می‌کنند.

به بیان دیگر، برتری منافع گروهی و حزبی بر اصول و مبانی ارزشی و دینی، به مرور این ذهنیت را برای طیفی از مخاطبان که به لحاظ مبانی معرفتی دینی دچار کاستی شده‌اند

فراهم می‌آورد که اساساً دین و ارزش‌های آن ابزاری برای تحمیل و تأمین مقاصد و اهداف حزبی بر جامعه است.

امام خمینی (علیه السلام) با اشاره به مخاطرات تقدم منافع جناحی بر مصلحت دین و انقلاب می‌فرماید: «اگر در این نظام کسی یا گروهی خدای ناکرده بی‌جهت در فکر حذف یا تخریب دیگران برآید و مصلحت جناح و خط خود را بر مصلحت

انقلاب مقدم بدارد، حتماً پیش از آن که به رقیب یا رقبای خود

ضربه بزند به اسلام و انقلاب لطمه وارد کرده است.»^{۳۴}

چگونگی رابطه سطوح فوق در قالب مدل زیر همیشه داده شده است:

● گرایش به جناح‌های سیاسی از طرف روحانیون و حمایت بی‌چون و چرا از آنان به این دغدغه می‌انجامد که اعضای جامعه؛ به تدریج به جای تمکین از معیار حق، سراغ دیدگاه‌های افراد و گرایش‌های آنان بروند و به جای داوری درباره آنان بر محور حق و واقع، بر اساس تعلقات خویش قضاوت کنند و آنان را به جای حق نشاننده و پدیده‌های سیاسی را بر محور آنان بسنجند.



تسامح در امر دینداری و در سطح کلان شامل؛ حق‌گریزی، کاهش اعتماد به روحانیت، سلب مرجعیت دینی روحانیت و تنزل جایگاه و منزلت آموزه‌های دینی صورت‌بندی شده است.



نتیجه‌گیری

در این نوشتار سعی شده است با رویکردی توصیفی-تحلیلی، زمینه‌ها و پیامدهای تأثیرگذاری جناح‌گرایی روحانیت بر تضعیف باورهای دینی اعضای جامعه و آکای شود؛ بر این اساس با تأکید بر پیوند وثیق آموزه‌های دینی و سیاست، حضور در عرصه کنشگری سیاسی برای طلاب حوزه علمیه امری ضروری و اجتناب‌ناپذیر دانسته شده است؛ با وجود این، بین داشتن دانش و معرفت سیاسی با گرایش و تعلق سیاسی به گروه‌ها و جناح‌های سیاسی، تفاوت و تمایز قایل شده است و هر چند اصل آگاهی و دانش سیاسی برای روحانیون امری ضروری تلقی شده است، قرارگرفتن ذیل بیرق جناح‌ها و جریان‌های سیاسی برای آنان امری ناپسند دانسته شد که دارای پیامدهای گوناگون؛ از جمله پیامدهای اعتقادی است و جامعه دینداران با نگرش منفی بدان می‌نگرند.

بر همین اساس، عمده‌ترین پیامدهای جناح‌گرایی سیاسی برای روحانیون در زمینه باورهای دینی در دو سطح خرد شامل؛ کاهش تحمل‌پذیری و طرد متقابل و رواج تساهل و

پی‌نوشت:



۱. پژوهشگر پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی
mkkaini_48@yahoo.com
۲. علی محمد حق‌شناس و دیگران؛ فرهنگ معاصر هزاره؛ ج ۱، ص ۵۳۹.
۳. ناصر جمال‌زاده؛ اصطلاحات سیاسی؛ ص ۳۸.
۴. همان.
۵. صدرالدین شیرازی؛ المبدأ و المعاد؛ تصحیح سیدجلال‌الدین آشتیانی؛ ص ۴۹۷.
۶. سید روح‌الله موسوی خمینی؛ ولایت فقیه؛ حکومت اسلامی، چ ۲۰، ص ۲۵.
۷. محمدکاظم کریمی؛ «ساحت اجتماعی سکولاریسم»، فصلنامه اسلام و مطالعات اجتماعی؛ س ۳، ش ۴، پیاپی ۱۲، ص ۱۵۸.
۸. جورج ریتزر؛ نظریه جامعه‌شناسی در دوران معاصر؛ ترجمه محسن ثلاثی؛ چ ۲، ص ۱۲.
۹. آستین رنی؛ حکومت (آشنایی با علم سیاست)؛ ترجمه لیلا سازگار؛ چ ۱، ص ۴۷.
۱۰. همان.
۱۱. سیدروح‌الله موسوی خمینی؛ صحیفه امام؛ ج ۴، چ ۴، ص ۲۸۸.
۱۲. وایت و تایشمن، ۱۳۷۹، ص ۱۸.
۱۳. همان، ص ۳۴.
۱۴. لیویس کوزر؛ زندگی و اندیشه بزرگان

- جامعه‌شناسی؛ چ ۲، ص ۱۸۹.
۱۵. حسین بشیریه؛ جامعه‌شناسی سیاسی؛ چ ۹، ص ۱۰۷.
۱۶. آنتونی گیدنز؛ جامعه‌شناسی؛ ترجمه منوچهر صبوری؛ چ ۱۶، ص ۵۶.
۱۷. صدرالدین شیرازی؛ المبدأ و المعاد؛ تصحیح سیدجلال‌الدین آشتیانی؛ ص ۴۹۷.
۱۸. نحل، آیه ۴۴.
۱۹. همان، آیه ۶۴.
۲۰. شیخ عباس محدث قمی؛ مفاتیح الجنان؛ زیارت اربعین امام حسین ۷؛ ترجمه مهدی الهی قمشه‌ای؛ چ ۲، ص ۸۱۸.
۲۱. احزاب؛ ۳۹.
۲۲. سیدروح‌الله موسوی خمینی؛ صحیفه امام؛ چ ۲۱، ص ۲۸۷.
۲۳. جان فوران؛ مقاومت‌شکننده (تاریخ تحولات اجتماعی ایران از صفویه تا سال‌های پس از انقلاب اسلامی)؛ ترجمه احمد تدین؛ چ ۱، ص ۵۶۶.
۲۴. همان، ص ۵۸۵.
۲۵. انفال، آیه ۴۶.
۲۶. سیدروح‌الله موسوی خمینی؛ صحیفه امام؛ چ ۲۰، ص ۵۷.
۲۷. همان، ج ۲۱، ص ۲۷۸.
۲۸. بقره، آیه ۲۸۶.
۲۹. دیلمی، ۱۴۱۲، ج ۲، ص ۲۹۶.
۳۰. اسراء، آیه ۳۶.
۳۱. شریف‌رضی؛ نهج‌البلاغه؛ تدوین صبحی صالح؛ ص ۴۳۹.
۳۲. ممتحنه، آیه ۱.
۳۳. عنکبوت، آیه ۴۱.
۳۴. سیدروح‌الله موسوی خمینی؛ صحیفه امام؛ چ ۲۱، ص ۱۷۹.

منابع:

۱. قرآن کریم
۲. موسوی خمینی، سیدروح‌الله؛ صحیفه امام؛ چ ۴، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۸۶.
۳. همو؛ ولایت فقیه؛ حکومت اسلامی، چ ۲۰، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۸۸.
۴. بشیریه، حسین؛ جامعه‌شناسی سیاسی؛ چ ۹، تهران: نشر نی، ۱۳۸۲.
۵. جمال‌زاده، ناصر؛ اصطلاحات سیاسی؛ قم: نشر پارسیان، ۱۳۸۲.
۶. حق‌شناس، علی محمد و دیگران؛ فرهنگ معاصر هزاره؛ چ ۷، تهران: فرهنگ معاصر، ۱۳۸۶.
۷. رنی، آستین؛ حکومت (آشنایی با علم سیاست)؛ ترجمه لیلا سازگار؛ چ ۱، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۴.
۸. ریتزر، جورج؛ نظریه جامعه‌شناسی در دوران معاصر؛ ترجمه محسن ثلاثی؛ چ ۲، تهران: انتشارات علمی، ۱۳۷۴.
۹. شریف‌رضی؛ نهج‌البلاغه؛ تدوین صبحی صالح؛ قم: هجرت، ۱۳۹۵ ق.
۱۰. شیرازی، صدرالدین؛ المبدأ و المعاد؛ تصحیح سیدجلال‌الدین آشتیانی؛ تهران: انجمن حکمت و فلسفه ایران، ۱۳۵۴.
۱۱. فوران، جان؛ مقاومت‌شکننده (تاریخ تحولات اجتماعی ایران از صفویه تا سال‌های پس از انقلاب اسلامی)؛ ترجمه احمد تدین؛ چ ۱، تهران: خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۷۷.
۱۲. کریمی، محمدکاظم؛ «ساحت اجتماعی سکولاریسم»، فصلنامه اسلام و مطالعات اجتماعی؛ س ۳، ش ۴، پیاپی ۱۲، قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، ۱۳۹۵.

۱۳. کوزر، لیویس؛ زندگی و اندیشه بزرگان جامعه‌شناسی؛ چ ۲، تهران: انتشارات علمی، ۱۳۶۹.
۱۴. گیدنز، آنتونی؛ جامعه‌شناسی؛ ترجمه منوچهر صبوری؛ چ ۱۶، تهران: نشر نی، ۱۳۸۵.
۱۵. محدث قمی، عباس؛ مفاتیح الجنان؛ زیارت اربعین امام حسین (علیه السلام)؛ ترجمه مهدی الهی قمشه‌ای؛ چ ۲، قم: افق فردا، ۱۳۸۳.



روحانیت اجتماعی و رسالت میدان داری، چرا و چگونه؟

همگام با اندیشه‌های امام خمینی رهبر
و مقام معظم رهبری ظله



محمد جواد مصطفوی

پیروزی، فراگیری و سترگی انقلاب اسلامی ایران به رهبری امام خمینی رهبر صغیری بود، که در این مقطع از تاریخ خمودی مسلمانان دنیا به ویژه ایران را به جنبشی پروراند، تا فروغ «حکومت اسلامی» را با نور روح افزای اسلام ناب محمدی صلی الله علیه و آله بنگریم و چگونگی افق‌های روشن و دستاوردهای حکومت دینی را در عصر نوین جهانی فرادید بشریت بگذارند، که بعد از قریب پنج دهه پیروزی آن و مقاومت غرورآفرین مردم متدین و فهیم ایران، با پیشرفت‌های همه جانبه در عرصه‌های گوناگون را شاهدیم.

روحانیت»، این دانشگاه و دانشیان معنوی و معارف الهی، که در راستای رسالت ذاتی اش، فرزانه‌گانی دانا و پارسا در دامن خویش پرورانده و در جایگاه رفیع رهبری دینی و راهبری اجتماعی در درازنای عمر با برکتش معرفی کرده، که در این باره، به دو کلیدواژه مفهوم‌شناسی می‌رسیم:

نخست، اصالت یک پویش، که با شاخصه‌هایی همچون:

(الف) خویش‌ساختاری یک واقعیت؛

(ب) علم‌آموزی و عمل‌گرایی فراگیر؛

(ج) روحانیت اجتماعی و میدان‌داری.

دوم، ظرفیت‌ها (استعدادهای بالقوه)، با تبیین انگیزشی:

(الف) حضور فعالانه با محوریت ترویجی-تبلیغی؛

(ب) حفظ دستاوردها با نگاه به تمدن‌سازی؛ نیاز داریم، که به فراخور، در این نوشتار به آن‌ها پرداخته شده است.

نخست، اصالت یک پویش

پس از بعثت پیامبر بزرگوار ﷺ و تثبیت دین مبین اسلام، که ناسخ و اکمل همه ادیان الهی بود، برنامه‌های روح‌افزا و پرفروغ دین اسلام را بر پایه دو اصل اساسی بنیان نهادند، که عبارتند از: اصول دین؛ که تقلید در آن راه ندارد و بایستی با دلیل و برهان عقلی به آن‌ها اعتقاد داشت؛ و دیگر، فروغ دین؛ اعمالی که هر مسلمانی مکلف به انجام آن می‌باشد و به صرف اعتقاد داشتن، تکلیف از آدمی ساقط نمی‌شود. پایه و اساس همه این

امروزه جهان در جدال‌های اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و ... قرار دارد و ایران اسلامی نیز کم‌وبیش از این قاعده مستثنا نیست، اما بعد از قریب پنج دهه، زمان آن رسیده که دیگر بار با بازشناسی اندیشه‌های امام خمینی ره در «تداوم انقلاب اسلامی» و «بیانیه گام دوم انقلاب» که از سوی رهبر معظم انقلاب صادر شد، به ضرورت استحکام و برای حفظ این دستاوردهای پرافتخار بکوشیم، که با عمل‌گرایی مدبرانه مسئولان کشور، وحدت و هوشیاری بیشتر مردم، شناخت موج‌رخنه نفوذ و مقابله همه‌جانبه با آن، گام مؤثر برداریم، تا با شناخت و رفع موانع پیش‌رو، اهداف نظام جمهوری اسلامی را برای آیندگان به‌ویژه کنش‌گران فرهنگی، اجتماعی، سیاسی تبیین و هدایت‌گر باشیم و آنچه شایستگی انقلاب اسلامی و دستاوردهای گوناگون آن است، فراروی دیگر مسلمانان، خیرخواهان و آزادگان دنیا قرار دهیم.

از مهم‌ترین تأثیرگذاران اعتقادی، اجتماعی و فرهنگی، که همیشه عهده‌دار هدایت عامه بوده‌اند و پرچم به دوش کشیده نظام اسلامی را دائم بالا نگه‌داشته و لحظه‌ای برای حفظ آن تعلل نکرده و راهبری دینی و معنوی را سرفرازانه تا به امروز مشروعیت عینی بخشیده «حوزه‌های علمیه و روحانیت» می‌باشند، که برای شناساندن رسالت و میدان‌داری «حوزه‌های علمیه و به تبع آن

احکام نوپیدا، شبهات نوظهور و... روزآمد نباشد به بن‌بست‌هایی برمی‌خورد که بسیار مهلک و نابودکننده است...

از این رو، در این نوشتار تلاش شده به نوعی به بازشناسی رسالت ذاتی و واقعی یا چگونگی میدان‌داری «حوزه‌های علمیه» و به تبع آن دانش‌آموختگان آن، یعنی «روحانیت»، در اندیشه‌های بنیان‌گذار انقلاب اسلامی ایران و مقام معظم رهبری بررسی شده، تا اهداف و چشم‌اندازهای انقلاب اسلامی در افق‌های پیشرفت و در عصر علم و فن‌آوری و مسائل نوظهور به روزتر و راه‌گشای آیندگان باشد.

به باور ما، از دیر زمان و با الهام و تفسیر آیه: «فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ»^۳ دو مفهوم کلیدی «اجتهاد و تقلید» در میان متفکران و عالمان دینی شیعیان بر اساس اصل عقلایی رخ‌نما بود، که همیشه مردم را در حدود و قوانین الهی و شئون اجتماعی و فردی زندگی روزمره به دانایان دین‌شان را هدایت‌گر می‌شدند. طرف‌داران و مخالفان این دو مفهوم نیز در راستای تفهیم اصل رجوع به دانایان و عالمان، جز این تفاهم و تک‌آرایی چاره‌ای ندارند، که بپذیرند دست‌رسی همه احاد مردم به منابع، مدارک، چگونگی استنباط و استفاده احکام امکان‌پذیر نیست. بنابراین، شایسته است طبق حکم عقلی به یک خبره، عالم، استاد و... رجوع شود، که بتواند امت را طی طریق کند، تا نظام اعتقادی و کنش‌های اجتماعی بر اساس حدود الهی پا برجا باشد و در هیچ برهه‌ای از زمان تعطیل نگردد.

مسائل نیز برگرفته از دو منبع: کتاب (قرآن) و سنت می‌باشد، که منحصر در قول (گفتار)، فعل (کردار) و تقریر یا تصویب^۲ معصومان^{علیهم‌السلام} است.

با فراگیر شدن دین اسلام، نیازمندی‌های اعتقادی، معرفتی و معنوی مسلمانان بیشتر شد، پاسخ‌گویی به همه این مستحذات از عهده خلفا، که آشنایی چندانی با قوانین و حدود الهی نداشتند، خارج بود. اما خوانش‌هایی در همان دوران از برخی افراد متبصر و نزدیک به امامان معصوم^{علیهم‌السلام} بودند، که نشان از به ثمرنشدن اسلوب گفتاری و رفتاری آن حضرات معصوم^{علیهم‌السلام} را تأیید می‌کرد. این پویش‌ها که بعدها با تشکیل کرسی‌های درس و شاگردپروری رونق بیشتری یافت، تا از این طریق بتوانند پاسخ‌گوی نیازهای اعتقادی و معنوی مردم باشند، که در ادامه به آن‌ها پرداخته می‌شود.

● الف) خویش‌ساختاری یک واقعیت

زمانی والا‌یی یک بینش پویا و پیشینه یک واقعیت به مراحل از نظام‌های اجتماعی می‌رسد که برای پاسخ به نیازهای فردی و اجتماعی روز جامعه خویش، راه‌کارهایی بیابد و از چالش‌های ناخواسته و گسست‌های به وجود آمده، نخست، پاسخ‌گو باشد و دیگر، به خوبی هدایت‌گری کند و مردم خویش را با نگاه به پیشینه اعتقادی مصون نگه‌دارد و تفسیر به لامحال نکند و به این باوریم، اگر روحانیت امروز، در این ناترازی (نیازها و پاسخ‌ها) چنان‌چه با مواجهه به علوم روز،

پنج‌گانه مشهورند، مانند: وجوب، حرمت، استحباب، مکروه و اباحه و احکام وضعی مثل: ملکیت، زوجیت، صحت و فساد که همه شئون افعال مکلفان است، برعهده فقهای هر زمان نهادند، و همه احکام دین نیز بر محور همین دو حکم تکلیفی و وضعی می‌باشد، فتوا دهند. اهل فتوا، در حقیقت و بنا به ضرورت، همه زمان‌ها میان شیعیان، تا به امروز برای پاسخ‌گویی مسائل مردم در امور دینی و تکالیف مذهبی بودند، که حضور فقها در میان مردم و دست‌رسی آسان به آنان و یا رأی‌شان یکی از شاخصه‌های

پویایی مذهب شیعه است، تا جایی که حضرت ولی عصر^{علیه السلام} در پاسخ اسحاق بن یعقوب می‌فرماید:

أما الحوادث الواقعة فارجعوا فيها
إلى رواة حديثنا (أحاديثنا) فإثم
حجتى عليكم وأنا حجة الله عليكم؛^۴
اما در حل مشکلات و

رویدادهای زمانه، به راویان حدیث ما (علما) رجوع کنید، آنان حجت من بر شمایند و من حجت خدا بر آنان هستم.

و هم‌چنین در سفارش به شیعیان خویش، برای بهره‌مندی از وجود نازنین می‌فرماید:

وَأَمَّا وَجْهُ الْإِنْتِفَاعِ بِى فِى غَيْبَتِى فَكَانْتِفَاعِ بِالسَّمْسِ
إِذَا غَيَّبَهَا عَنِ الْأَبْصَارِ السَّحَابِ؛^۵

چگونگی انتفاع و بهره‌گیری از من در دوران غیبت همانند استفاده و بهره‌بردن از خورشید تابان است، در آن هنگامی که به

پرورش چنین افرادی برای پاسخ‌گوبودن به نیازهای اعتقادی و معنوی هر عصر و زمانی یک نوع رویکرد اَهَمُّ فَالْأَهَمُّ بوده، به گونه‌ای که بایستی طبق اقتضائات و شرایط یک جامعه در دستور کار باشد. بر خلاف برادران اهل سنت، باب اجتهاد بر اساس اندیشه‌های تشیع، برای همیشه مفتوح بوده، و با فاصله‌افتادن زمان معصوم^{علیه السلام} و ابتلائات ناخواسته اجتماعی خللی در نوع اجرای حدود و قوانین الهی نمی‌باشد، چراکه حقیقت اجتهاد و استنباط حکم که نوعی برگرداندن

و ارجاع فروع به اصول دین و نیز صحیح‌بودن حدیث و اثبات صدور آن از سوی معصوم^{علیه السلام} و تشخیص ناسخ از منسوخ و تقدم خاص بر عام و جمع بین اخبار هنگام تعارض بین آن‌ها، یا ترجیح‌دادن آن‌ها به وسیله مرجحات و... می‌باشد، که در هر عصری و زمانه‌ای لازم

و ملزوم یک‌دیگرند، که قدمایی از مجتهدان (آنانی که در عصر ائمه^{علیهم السلام} بودند و حضرات معصومان^{علیهم السلام} را درک کردند) ولی متأخران (که بعد از غیبت کبرای امام عصر^{علیه السلام} تا این زمان) هستند، پرچم‌داران این عرصه مشترک بودند، تا با جدیت فراتوان این میراث گران‌بها را به آیندگان بسپارند.

هدایت‌گری و تشخیص صلاح امت، در عصر غیبت امام عصر^{علیه السلام}، در قالب احکام تکلیفی یک فرد مسلمان که به احکام

شایسته است طبق حکم عقلی به یک خیره، عالم، استاد و... رجوع شود، که بتواند امت را طی طریق کند، تا نظام اعتقادی و کنش‌های اجتماعی بر اساس حدود الهی پا برجا باشد و در هیچ برهه‌ای از زمان تعطیل نگردد.

وسیله ابرها از دیدگان ناپیداست.

پس غیبت صغرا تاکنون، شخصیت‌های علمی بزرگی از شیعیان برخاستند و زعامت

و سرپرستی عالم تشیع را با شایستگی به عهده گرفتند و

کتاب‌ها و آثاری گران‌سنگ از خود باقی گذاشتند، که چراغ

راه شیعیان تا امروز بوده است. از قرن چهارم هجری (۳۰۰-۴۰۰)

ثقة الاسلام محمد بن یعقوب کلینی (متوفای ۳۲۹)، که تا

اکنون قرن چهاردهم هجری هستیم، سکان‌داری هدایت

جامعه اسلامی - شیعی به دست فقهای بزرگوار و علمای

اعلام بوده است، به گونه‌ای که این چشمه همیشه جوشان

عالم تشیع در هیچ زمانی به فترت نرسیده، بلکه روزبه‌روز

پرو رونق‌تر جوامع شیعی را از داشته‌های‌شان سیراب می‌کنند، که آثار این همه برکات

برگرفته از معارف و علوم دینی پیشینیان است و دانشمندان اسلامی و عالما دینی

بی‌ادعا و مخلص در دارالعلوم اسلامی، مدارس علمی، حوزه‌های علمیه و... با تلاش

زیاد و بی‌وقفه بدان مبادرت می‌ورزیدند، تا به دست آیندگان برسانند و این مسیر پر تلاؤ

هم‌چنان بی‌وقفه ادامه داشته باشد... و با الهام از سخن امام صادق علیه السلام که می‌فرماید:

رَجِمَ اللَّهُ قَوْمًا كَانُوا سِرَاجًا وَمِنَارًا، كَانُوا دُعَاءَ إِلَيْنَا

بِأَعْمَالِهِمْ وَ مَجْهُودٍ طَاقَتِهِمْ...^۶

خداوند مردمی را رحمت کند که نظیر چراغ فروزان و مشعل سوزان، راه دیگران را روشن

ساختند، و با کردار خویش،

مردم را به راه ما فراخواندند و با تمام توان و قدرت عملی خود

حق را می‌شناسانند... .

آن‌گونه که در تاریخ به فراوانی مشهود است، نخستین

حوزه‌ای که در اسلام شکل گرفت و استاد و شاگرد در آنان

به معنای واقعی رخ نمود، حوزه دو شهر بزرگ و مهم

جهان اسلام مکه و مدینه بود. حوزه مدینه پس از پیامبر

بزرگوار اسلام صلی الله علیه و آله، مرکزیت خود را حفظ کرد و تا عصر امام باقر

و امام صادق علیهما السلام، به اوج رونق خود رسید؛ به گونه‌ای که

چند هزار شاگرد تربیت کردند و برای اشاعه معارف اسلامی و فرهنگ ناب محمدی صلی الله علیه و آله، با

بهره‌مندی از: «الْفُقَهَاءُ أُمَّنَاءُ الرَّسُولِ»^۷ به دورترین نقاط جهان می‌فرستادند.

بعد از دو حوزه یادشده، حوزه‌های کوفه و قم نیز بر اساس آنچه در دست است، از رونق

خوبی برخوردار بودند، تا این‌که با مهاجرت اشعریان شیعی در قرن دوم به شهر قم،

قم نیز به یکی از شهرهای مسلمان‌نشین شیعه مذهب پاگرفت و جلسات درس و

بحث با حضور برخی از محدثان علاقه‌مند به

حضرت ولی عصر علیه السلام در پاسخ

اسحاق بن یعقوب می‌فرماید:

اما در حل مشکلات و

رویدادهای زمانه، به روایان

حدیث ما (علما) رجوع کنید.

آنان حجت من بر شمایند و من

حجت خدا بر آنان هستم.

و هم‌چنین در سفارش

به شیعیان خویش، برای

بهره‌مندی از وجود نازنین

می‌فرماید:

چگونگی انتفاع و بهره‌گیری

از من در دوران غیبت همانند

استفاده و بهره‌بردن از خورشید

تابان است، در آن هنگامی که

به وسیله ابرها از دیدگان

ناپیداست.

معصومان علیهم‌السلام ایجاد شد.

حوزه‌های دیگری نظیر حوزه بغداد، که حضور برخی از امامان شیعه و فعالیت نواب امام دوازدهم علیه‌السلام، در بغداد عامل اصلی تشکیل کانون‌های مباحث علمی شد. یا حوزه نجف اشرف، که برخی معتقدند که پیش از آمدن شیخ طوسی در نجف، حلقه‌های درس و بحث در جوار مرقد امیرمؤمنان علی علیه‌السلام، برگزار بود و حوزه نجف بدین ترتیب شکل گرفت. درباره حوزه‌هایی مانند حلّه، اصفهان، خراسان و... که عمده آن‌ها با سفرهای اجباری و یا اختیاری و گاهی با تبعید و فشارهای حاکمان، با برپایی حلقات درسی عالمان دینی تأسیس شده‌اند، که نشان از یک تحول اساسی در نظام تعلیمی مذهب شیعه شد، که شناساندن همه آن پیشینه درخشان از حوصله این نوشتار خارج است.

● (ب) علم‌آموزی و عمل‌گرایی فراگیر

دین‌محوری جامعه اسلامی با ترویج و انتقال معارف و آموزه‌های دینی به اقفا نقاط اسلامی، حوزه‌های علمیه را به نهادی مذهبی-آموزشی فعال تبدیل کرده، که افرادی برای آموختن، تربیت و ترویج آموخته‌های خویش، با علوم روز آشنا شده تا پاسخ‌گوی مسائل دینی، نقد نقادان، شبهات شکاکان و... برآیند. این نوع مراکز از دوره بعد از امامان شیعه و در درازنای زمان به مقتضیات و شرایط زمانه گسترش یافت، که می‌توان حوزه‌های قم، بغداد، نجف اشرف، حلّه، اصفهان، خراسان و... را از مهم‌ترین آن‌ها

نام برد. علم‌آموزی متداول در این گونه مراکز دینی در راستای فهم و استنباط آموزه‌های دینی از قرآن، حدیث و سنت نهادینه شده، که بایستی از دروس ادبیات عرب، فقه و اصول که از اصلی‌ترین دروس تعلیمی یک شخص حوزوی است، الزاماً بایستی بیاموزند و طبق بشارت: «إِنَّ الْعُلَمَاءَ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ»^۸ عالمان وارثان پیامبرانند. «بتوانند پیامبرگونه در میان مردم به هدایت‌گری پردازند و در این باره، برخی از صاحب‌نظران یادآور می‌شوند: «شخصی که وارد حوزه روحانیت اسلام به خصوص روحانیت شیعه می‌شود، وارد جریان انبیا می‌شود و خود وارث جریان انبیایی تاریخ است و جریانی که از پیامبران به پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم ما رسیده است و از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به ائمه طاهرین علیهم‌السلام و از آنان به علمای عاملین.»^۹ طلاب در حوزه‌های علمیه، ضمن فراگیری علوم متداول حوزوی به تهذیب که از مؤلفه‌های برجسته شخصیتی و ساختاری‌شان است، اهمیت ویژه داده‌اند، به گونه‌ای که اساتید در کنار مباحث آموزشی، برای پرورش اخلاقی شاگردان تلاش می‌کنند و شاگردان نیز با تأثیرپذیری از رفتارها و گفتارهای اساتید خویش به خودسازی علاقه‌مند می‌شوند و ردای تهذیب را به دوش می‌گیرند. این نوع برنامه‌ها گاهی از اوقات تبدیل به یک درس رسمی و کلاسک اخلاقی تبدیل می‌شود که بعضی از مدارس با یک برنامه مدوّن به آن می‌پردازند و زی طلبگی را در دوران ابتدایی تحصیل آن‌چنان برای

طلاب ملکه می‌کنند، که بخشی جدا نشده از هویت طلبگی به‌شمار می‌آید و در اصل «روحانیت» را بدان می‌سنجند، که برخی از اساتید در این باره نظریات کاربردی دارند و شخصیت‌سازی طلاب علوم دینی را از پایه علم‌آموزی در حوزه‌های علمیه می‌دانند و می‌نویسند: «...نگوید ما علی علیه السلام نمی‌شویم.

کسی نمی‌خواهد شما علی علیه السلام شوید، اما اثری و شباهتی از او باید داشته باشید، چون دنباله صنفی او هستید و ادامه جریانی که او نیز در آن جریان قرار داشته است. اگر هیچ

اثری و شباهتی و کاری به

علی علیه السلام و امام جعفر صادق علیه السلام

نداشته باشید و نخواهید این

شباهت را در خود ایجاد کنید،

راه باز است، آدمی می‌رود و

کاسب می‌شود و داعی ندارد

که طلبه شود... و شمای طلبه

هم باید به اصل خودسازی

روحی معتقد باشی و به هر

اندازه که ممکن است باطن

خود را بسازی تا همین‌گونه

که صورت نام شهرت، عالمی

و آیت‌اللهی، به عمل و باطن

نیز عالم و نشانه خدا و یادآور خدا باشی.»^{۱۰}

پردازش به این‌گونه مباحث نیز جای دیگری

می‌طلبد، که در این جا به ضرورت به برخی

ریشه‌ها اشاره شد.

● (ج) روحانیت اجتماعی و میدان‌داری

میدان‌داری و حفظ عرصه‌های اجتماعی

«روحانیت» از برجسته‌ترین رسالت ذاتی اوست، چراکه در انقلاب اسلامی ایران و پیش‌رانی حوزویان و نقش راهبردی روحانیت در به ثمر رساندن این مهم، که به «حکومت اسلامی» منجر شد، در تاریخ معاصر ایران و نزد عقلای جهان، انکارناپذیر است و از دیرزمان حق‌طلبی ذاتی روحانیت با همراهی مردم، جسته‌گریخته دادخواهی را با اعتراض‌ها، جنگ‌ها و چالش‌های میدانی برای به زیرکشدن حاکمان ظالم و ستم‌پیشه در جای‌جای این کشور اتفاق می‌افتاد، که

بعد از به اوج رسیدن، بنا به

دلایل معلوم و شناخته شده و

بعضاً دست‌اندازی و سلطه‌گری

استعمارگران سرکوب و یا به

شکست می‌انجامید.

اما با بازاندیشی ریشه‌های

انقلاب اسلامی ایران و نگاه

مبنایی حضرت امام علیه السلام

درمی‌یابیم که این انقلاب و

حادثه مهم، با آنچه در اندیشه

حضرت امام بود همخوانی

دارد، چراکه در این باره اشاره

دارد: «ما موظفیم برای حکومت

اسلامی جدیت کنیم. اولین فعالیت ما در

این راه تبلیغات تشکیل می‌دهد. بایستی

از راه تبلیغات پیش بیاییم در همه عالم

همیشه همین‌طور بوده است، چند نفر با

هم می‌نشستند فکر می‌کردند، تصمیمی

می‌گرفتند و به دنبال آن تبلیغات می‌کردند.

طلاب در حوزه‌های علمیه، ضمن فراگیری علوم متداول حوزوی به تهذیب که از مؤلفه‌های برجسته شخصیتی و ساختاری‌شان است، اهمیت ویژه داده‌اند، به گونه‌ای که اساتید در کنار مباحث آموزشی، برای پرورش اخلاقی شاگردان تلاش می‌کنند و شاگردان نیز با تأثیرپذیری از رفتارها و گفتارهای اساتید خویش به خودسازی علاقه‌مند می‌شوند و ردای تهذیب را به دوش می‌گیرند.

حوزه‌های موضوعی جدید نیز تبلور یافته و باعث گسترش آن شده، نظیر: فقه‌العقیده، فقه‌الاقتصاد، فقه‌الاجتماع، فقه‌السیاسه، فقه‌الاداره، فقه‌الفن، فقه‌الطب و... که کم‌وبیش در فعالیت‌های کنشی حوزویان و به ویژه طلاب خوش فکر قرار می‌گیرد. برای همین، ارتباط تنگاتنگ رهبریت دینی با شریعت و مسائل سیاسی روز کشور، مبدع حرکتی انقلابی منطقه و جهان شد، به گونه‌ای که زمینه تحولات سیاسی زمینه‌دار و گرایش‌ها و حرکت‌های سازمان‌دهی در کشورهای اسلامی جان گرفت، که تاکنون به خود ندیده یا سبقه تاریخی نداشته است.

فروغ پایدار و فراگیر انقلاب اسلامی، که به اذعان همه فرهیختگان آزاده از صدر اسلام تاکنون مهم‌ترین و ریشه‌دارترین و شکوه‌مندترین حادثه تاریخ اسلام است، تشعشع انوارش همه درخشندگی‌های قیام‌های برجسته تاریخ را دربرگرفت و

جای‌گزین همه الگوهای جنبشی گذشته تاریخ اسلام گردید، که مصداق واقعی آیه: «وَالْفَجْرِ» روشنی‌بخش همه ظلمت‌های عالم می‌باشد. نگاه جامع‌الاطرافی و به زمانه بودن رهبر انقلاب، نوعی واقع‌نگری از یک سیر تخریبی دشمنان اسلام را می‌شناساند، به گونه‌ای که می‌نویسند: «... این‌ها به صورت استعمارگر از سی‌صدسال پیش یا

کم‌کم بر نفرات هم‌فکر اضافه می‌شد. سرانجام به صورت نیرویی در یک حکومت بزرگ نفوذ کرده یا با آن می‌جنگیده آن را ساقط می‌کردند... قشون و قدرتی در کار نبوده است و فقط از راه تبلیغات پیش می‌رفته‌اند. ملت را آگاه می‌ساختند و به مردم می‌فهماندند که این قلدری‌ها غلط است. کم‌کم دامنه تبلیغات توسعه می‌یافت و همه گروه‌ها جامعه را فرامی‌گرفت، مردم بیدار و فعال می‌شدند و به نتیجه می‌رسیدند.»^{۱۱}

انقلاب اسلامی ایران با محوریت عالمان دینی و روحانیت پیشرو در حالی به ثمر نشست، که حوزویان درک درستی از جامعه پیدا کرده بودند و آنچه در کتاب‌ها آموخته بودند و در صحنه عمل می‌دیدند تفاوت فاحشی داشت. از این‌رو، با بینش حاکمیتی و جهان‌شمولی حدود الهی، که برگرفته از دین و شریعت بود، در سرلوحه تبلیغات قرار دادند و مهم‌تر این که رهبریت

دینی انقلاب نیز برخاسته از متن مردم و با تعاملات مردمی همراه بود و تئوری عملی داشته‌های خویش را بر مبنای «حکومت، فلسفه عملی فقه است.»^{۱۲} پی‌می‌ریزند، چرا که در این راستا «طلاب علوم دینی» یکی از اساسی‌ترین علوم تثبیتی نظام را می‌آموزند و رسالت حوزوی نیز اقتضا می‌کند که در این عرصه گام مؤثرتری بردارند و فقه در

شمای طلبه هم باید به اصل خودسازی روحی معتقد باشی و به هر اندازه که ممکن است باطن خود را بسازی تا همین‌گونه که صورت نام شهرت، عالمی و آیت‌اللهی، به عمل و باطن نیز عالم و نشانه خدا و یادآور خدا باشی.

سرنوشت سیاسی- اجتماعی مردم ایران داشته اند.

این اثرگذاری از چند سده گذشته به ویژه از زمان صفویه و با مهاجرت گروه زیادی از علمای بزرگ شیعه به ایران آغازید و در برهه‌هایی واکنشی نظیر انقلاب مشروطه و نهضت ملی شدن نفت و قیام پانزده خرداد به خوبی آشکار بود. در همین بازه زمانی نظریه‌پردازی و هشدارهای جدی بزرگان

حوزه به ویژه حضرت امام علیه السلام در

«رسالت حوزویان و میدان داری روحانیت» شایان توجه است، که می‌نویسد: «دست‌های اجانب برای این که مسلمین و روشن‌فکران مسلمان را که نسل جوان می‌باشند از اسلام منحرف کنند، وسوسه کردند که اسلام چیزی ندارد، اسلام پاره‌ای احکام حیض و نفاس است، آخوندها باید حیض و نفاس بخوانند، حق هم همین است، آخوندهایی که اصلاً به فکر معرفی نظریات و نظامات و جهان بینی اسلام نیستند و عمده وقت‌شان را صرف کاری می‌کنند، که آن‌ها هم تقصیر دارند، مگر خارجی‌ها فقط مقصرند؟ البته بیگانگان برای مطامع سیاسی و اقتصادی که دارند از چندصدسال پیش

بیشتر به کشورهای اسلامی راه پیدا کردند و برای رسیدن به مطامع استعماری خود لازم دیدند که زمینه‌هایی فراهم سازند تا اسلام را نابود کنند. قصدشان این نبود که مردم از اسلام دور کنند تا نصرانیت نضجی بگیرد، چون این‌ها نه به نصرانیت اعتقاد داشتند و نه به اسلام، لکن در طول این مدت و در اثنای جنگ‌های صلیبی احساس کردند، آنچه سدی در مقابل منافع مادی آن‌هاست و منافع مادی

و قدرت سیاسی آن‌ها را به خطر می‌اندازد اسلام و احکام اسلام است و ایمانی که مردم به آن دارند. پس به وسائل مختلف بر ضد اسلام تبلیغ و دسیسه کردند.»^{۱۳}

بازشناسی از نقش «حوزه‌های علمیه و روحانیت» در حفظ و اقتدار اسلام و تشیع و هم‌چنین در ریشه‌های انقلاب‌های بی‌فروغ و شکست خورده گذشتگان چنین می‌فهماند، که رشد اندیشه سیاسی و درک مقتضیات زمانی حوزه‌های علمیه، در تحقق و اهداف انقلاب‌ها اگر چه هم‌تراز با علوم حوزوی بوده، بلکه به جرئت گفتنی است که کمتر از آن نبوده است، چراکه حوزه‌های علمیه همواره تأثیرهای مهمی در

ما موظفیم برای حکومت اسلامی جدیت کنیم. اولین فعالیت ما در این راه تبلیغات تشکیل می‌دهد. بایستی از راه تبلیغات پیش بیایم در همه عالم همیشه همین طور بوده است، چند نفر با هم می‌نشستند فکر می‌کردند، تصمیمی می‌گرفتند و به دنبال آن تبلیغات می‌کردند. کم‌کم بر نفرات هم فکر اضافه می‌شد. سرانجام به صورت نیرویی در یک حکومت بزرگ نفوذ کرده یا با آن می‌جنگیده آن را ساقط می‌کردند... قشون و قدرتی در کار نبوده است و فقط از راه تبلیغات پیش می‌رفته‌اند. ملت را آگاه می‌ساختند و به مردم می‌فهماندند که این قلدری‌ها غلط است. کم‌کم دامنه تبلیغات توسعه می‌یافت و همه گروه‌ها جامعه را فرا می‌گرفت، مردم بیدار و فعال می‌شدند و به نتیجه می‌رسیدند.

و «روحانیت» فعال در عرصه کشور کاری پیچیده‌ای نیست، چراکه ساختارهای سازمانی و توسعه سازمانی و زیرساخت‌ها با توصیه بزرگان و دل‌سوزان از گذشته مشخص و طراحی شده است، که می‌توان از همه این سطوح سازمانی به نحو مطلوب بهره جست و به آن شاخص‌هایی رسید، که اهدافی از پیش تعیین شده بودند و در این جادو مورد را یادآور می‌شویم.

● (الف) حضور فعالانه (تبلیغی- ترویجی)

مردم مؤمن، مقاوم و استکبارستیز ایران، در حالی ۴۵ سال انقلاب اسلامی را با فراز و فرودهای ناخواسته و بعضاً مغرضانه دشمنان پشت سر گذاشتند و گام در دهه پنجم انقلاب نهادند، که از ابتدای انقلاب تاکنون با کینه‌توزی دشمنان خارجی و فریب‌خوردگان داخلی در چالشی طاقت‌فرسا روبه‌رو بود، که اگر این نوع مشکلاتی که در ایران ایجاد کردند و بانی‌ت‌پلیدشان دامن می‌زنند، برای هر کشوری و مردمی اتفاق می‌افتاد، تاکنون هزاران بار تسلیم زورگویان دنیا می‌شدند و جوانه نشده از ریشه می‌خشکاندند.

اگر گذار از ناملایمات بعد انقلاب از سویی و ثبت پیشرفت و تئوری‌های جدید سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، نظامی و... در عرصه‌های گوناگون در چهاردهه گذشته انقلاب اسلامی ایران در کفه دیگر بسنجیم، چنان در نزد دشمنان خیره‌کننده و برای نخبگان آزاداندیش جهان - که واقع بینانه و متفکرانه پی‌گیر مسائل انقلاب اسلامی

اساس را تهیه کرده‌اند و به واسطه اهمالی که در حوزه‌های روحانیت شده موفق گشته‌اند. کسانی در بین ما روحانیون بوده‌اند که ندانسته به مقاصد آن‌ها کمک کرده‌اند، تا وضع چنین شده است.»^{۱۴}

در شرایطی که حدود پنجاه سال از تأسیس حوزه علمیه قم، به اهتمام مرحوم آیت‌الله شیخ عبدالکریم حائری یزدی رحمته‌الله می‌گذشت، انقلاب اسلامی ایران اتفاق افتاد، به گونه‌ای که نقش حوزه‌های علمیه و تربیت‌شدگان آیت‌الله حائری، با مباحث نظری که داشتند گام به گام به نوع حکومت‌داری می‌اندیشدند و در چگونگی حفظ و توسعه میراث بزرگ علمای گذشته و ایجاد وحدت و مرکزیت نیرومند در برابر رژیم ستم‌شاهی از برجستگی‌های تعلیمی و تعلیمی حوزه علمیه به شمار می‌آید، که از دوره کوتاه بازسازی توانستند با گرایش‌ها و سلايق گوناگون دژی محکم در برابر توطئه‌های حکومت‌شاهی باشند و همه نقشه‌های تفرقه‌افکنی آنان را با روشن‌گری برآب کنند و مردم را در یک صف واحد ضد ظلم و ناعدالتی رژیم با خود همراه کنند تا بساط ظلم و طاغوت را برچینند....

دوم، ظرفیت‌ها (استعدادهای بالقوه)

در واژه‌شناسی «ظرفیت‌ها» یا استعدادها، هفته‌شناسایی شده را در یک کشور، جامعه، نهاد، اشخاص و... در حال توسعه و پیشرفت برای ارتقای فراگیر می‌شناسند، که معمولاً یک فرایند طولانی و زمان‌بر است. اما این بازشناسی ظرفیت‌های «حوزه‌های علمیه»

هستند. به عنوان یک «حکومت نوین دینی» پیشرو و بی‌رقیب نام‌بردارند، که در این باره تردیدی نمی‌کنند. پیشرفت‌های همه‌جانبه،

در چهاردهه گذشته و افق‌های

روشن در پیش‌رو، نقطه عطفی

بود، که رهبر معظم انقلاب با

صدور «بیانیه گام دوم انقلاب»

برای ادامه باور «ما می‌توانیم»،

«حفظ دستاوردهای گذشته» و

نگاه به «جهادی بزرگ برای

ساختن ایران اسلامی» خطاب

به مردم به ویژه جوانان ایران

ارائه نمودند و در فراز اول

بیانیه گام دوم انقلاب، اشاره

می‌کنند: «اما انقلاب پرشکوه

ملت ایران که بزرگ‌ترین و

مردمی‌ترین انقلاب عصر جدید

است، تنها انقلابی است که یک

چلّه پر افتخار را بدون خیانت

به آرمان‌هایش پشت‌سر نهاده

و در برابر همه وسوسه‌هایی

که غیر قابل مقاومت به نظر

می‌رسیدند، از کرامت خود و

اصالت شعارهایش صیانت کرده و اینک وارد

دومین مرحله خودسازی و جامعه‌پردازی و

تمدن‌سازی شده است.»

از این‌رو، رسالت اجتماعی روحانیت و

میدان‌داری ذاتی «حوزه‌های علمیه» - که

بیشترین سهم را در به ثمرنشستن انقلاب

اسلامی داشتند- برای عملیاتی‌شدن بیانیه

گام دوم رخ‌نما می‌کند، که بیش از پیش در تثبیت و ترویج آن بکوشند و «نخبگان حوزوی و روحانیت فعال تبلیغی - ترویجی»

با نظریه‌پردازی کاربردی چراغ

راه آیندگان قرار دهند. اکنون

که طلاب جوان که در بعضی

از علوم انسانی - اجتماعی،

صاحب نظر و فکر و اندیشه‌اند

و فعالیت‌های دارند بایستی

میدان‌داری کنند، چراکه تأکید

مقام معظم رهبری نیز بر

مبنای اصول مبنایی «جوانان،

محور تحقق نظام پیش‌رفته

اسلام» تأکید دارند: «دنباله

این سیر که به گمان زیاد، به

دشواری گذشته نیست، باید

با همت و هوشیاری و سرعت

عمل و ابتکار شما جوانان

طی شود. مدیران جوان،

کارگزاران جوان، اندیشمندان

جوان، فعالان جوان، در همه

میدان‌ها سیاسی، اقتصادی،

فرهنگی، بین‌المللی و نیز در

عرصه‌های دین، اخلاق، معنویت و عدالت،

باید شانه‌های خود را به زیر مسئولیت دهند،

از تجربه‌ها و عبرت‌های گذشته بهره‌گیرند،

نگاه انقلابی و روحیه انقلابی و عمل‌جهادی

را به کار بندند و ایران عزیز را الگوی کامل

نظام پیش‌رفته اسلامی بسازند.»

تأکیدهای مکرر ایشان، امید به آیندگان

این‌ها به صورت استعمارگر از سی‌صدسال پیش یا بیشتر به کشورهای اسلامی راه پیدا کردند و برای رسیدن به مطامع استعماری خود لازم دیدند که زمینه‌هایی فراهم سازند تا اسلام را نابود کنند. قصدشان این نبود که مردم از اسلام دور کنند تا نصرانیت نضجی بگیرد، چون این‌ها نه به نصرانیت اعتقاد داشتند و نه به اسلام، لکن در طول این مدت و در اثنای جنگ‌های صلیبی احساس کردند، آنچه سدی در مقابل منافع مادی آنهاست و منافع مادی و قدرت سیاسی آنها را به خطر می‌اندازد اسلام و احکام اسلام است و ایمانی که مردم به آن دارند. پس به وسائل مختلف بر ضد اسلام تبلیغ و دسیسه کردند.

با دورگردانی خواسته یا ناخواسته از نگرانی برخی که به گوشه انزوا خزیدند و یا کسانی که دستی در قلم و بیان دارند و با نکته نظریاتی جامعه را چالش‌سازی می‌کنند و کشکول روشن فکر به دست گرفته‌اند و با عجز و انابه ناکارآمدی حکومت دینی را سر می‌دهند و با شبهاتی هدایت شده فاصله بین روحانیت با سیاست و مردم ایجاد کنند، بایستی پاسخ درخور داد، که امام خمینی ره در این باره و حفظ ترویج اسلام ناب و به نوعی «رسالت روحانیت متعهد» را چه زیبا یاد آور می‌شود:

«... از جنجال چند نفر غرب زده و سرسپرده نوکرهای استعمار هراس به خود را ندهید. اسلام را به مردم معرفی کنید تا نسل جوان تصور نکند که آخوندها در گوشه نجف یا قم دارند احکام حیض و نفاس می‌خوانند و کار به سیاست ندارند، و باید دیانت از سیاست جدا باشد. این که دیانت باید از سیاست جدا باشد و علمای اسلام در امور اجتماعی و سیاسی دخالت نکنند، استعمارگران گفته و شایع کرده‌اند. این را بی‌دین‌ها می‌گویند، مگر زمان پیغمبر اکرم ص، سیاست از دیانت جدا بود؟ مگر در آن دوره، عده‌ای روحانی بودند و عده دیگر سیاست‌مدار و زمامدار؟»^{۱۵} امام خمینی ره، که همیشه در عرصه‌های تحول‌زا میدان دار اصلی و مغز متفکر تحرک

و نشان از یک سیال جوشان انسانی فعال رو به رشد است، که نیروهای مستعید و کارآمد با زیرساخت عمیق و اصیل ایمانی و دینی با ظرفیت بسیار بالاست، که می‌افزاید: «نکته مهمی که باید آینده‌سازان در نظر داشته باشند، این است که در کشوری زندگی می‌کنند که از نظر ظرفیت‌های طبیعی و انسانی، کم‌نظیر است و بسیاری از این ظرفیت‌ها با غفلت دست‌اندرکاران تاکنون بی‌استفاده یا کم‌استفاده مانده است. همت‌های بلند و انگیزه‌های جوان انقلابی، خواهند توانست آن‌ها را فعال و در پیش‌رفت مادی و معنوی

کشور به معنای واقعی جهش ایجاد کنند. مهم‌ترین ظرفیت امیدبخش کشور، نیروی انسانی مستعد و کارآمد با زیربنای عمیق و اصیل ایمانی و دینی است.»

واقعیت‌سنجی به ظرفیت‌های بالای پنهان و آشکار موجود، چیزی است که همگان به این موضوع مقررند و موجودیت بالقوه نیروهای خلاق و فعال، رسالت بهره‌مندی این

توانایی را برای گروه‌های گوناگون دوچندان می‌کند، با تأکید به این که «حوزه‌های علمیه» و «روحانیت فعال» بایستی پیشگامان این عرصه باشند، و خوانش‌های بیانیه گام دوم انقلاب با ظرفیت‌های تبلیغی - ترویجی خویش چراغ راهی برای آیندگان بی‌فروزند.

● مگر خارجی‌ها فقط مقصرنند؟ البته بیگانگان برای مطامع سیاسی و اقتصادی که دارند از چندصدسال پیش اساس را تهیه کرده‌اند و به واسطه اهمالی که در حوزه‌های روحانیت شده موفق گشته‌اند. کسانی در بین ما روحانیون بوده‌اند که ندانسته به مقاصد آن‌ها کمک کرده‌اند، تا وضع چنین شده است.

معارف اسلامی تبدیل شد و فصل جدیدی را برای مردم ایران و مسلمانان آزاده دنیا گشود. اکنون به این باور رسیدیم که یکی از نقاط عطف در تحول تاریخ حوزه‌های علمیه، پیروزی انقلاب اسلامی ایران در ۱۳۵۷ شمسی بود، که انقلابی برخاسته از تحولی جدید در «حوزه علمیه قم» و «روحانیت میدان‌دار» پدید آمد.

اگر به «ظرفیت‌ها و تحول‌های بنیادی حوزه‌های علمیه» با نگاه کلی‌تر بیفکنیم، خواهیم دید که حوزه علمیه

در قریب نیم قرن گذشته در پرتو انقلاب اسلامی و در مواجهه با تحولات جهانی و داخلی و نیازهای حکومت و... به سوی تحولات اساسی گام برمی‌دارد، به گونه‌ای که بتواند پاسخ‌گوی جهان اسلام و تشیع و متغیرهای زمان به‌ویژه «بیانیه گام دوم انقلاب» باشد. برای این رسالت مهم مقتضی است که متولیان

اثرگذار و تصمیم‌گیر کلان

حوزه‌های علمیه، به راه‌کارهای اجمالی که بدان اشاره می‌شود، اهتمام ویژه داشته باشند و محور فعالیت خویش قرار دهند، تا بتوانیم شکوفاهی بیش‌ازپیش حوزه‌ها و روحانیت در عرصه‌های اجتماعی داخل و جهانی باشیم:

۱. رشد کمی و افزایش طلاب، با افزایش

جامعه به ویژه روحانیت در مبارزه با ظلم، ناعدالتی و کج‌فهمی حکومت شاه و برخی روحانیان بود، در مقام یک استاد برجسته به تحکیم پایه‌های علمی و معنوی حوزه و طلاب جوان پرداخت، با تربیت شاگردان فاضل که در کنار دروس حوزوی از وجود چنین استادی بهره می‌بردند و می‌کوشیدند از نقطه نظریات و دیدگاه‌های ایشان نیز در مسائل جامعه، کشور و جهان را فرادیدشان نهند. آری، شاگردانی شایسته و مجهز به علم،

تقوا، آگاه به مسائل روز و توانا

در مدیریت برای نهضت آینده تربیت کرد، تا در رونده انقلاب اسلامی در کنار استاد خویش بیستند و به صورت یک شبکه فعال (تبلیغی - ترویجی) و تأثیرگذار ارتباطی، پیام‌های رهبرشان در سراسر کشور و حتی خارج از کشور رسانده باشند.

از این نکته نبایست غافل شد، که نقش «حوزه‌های علمیه» و «روحانیت فعال» در

آگاهی‌بخشیدن و برخواستن مردم، به عنوان پیشرانان پیروزی انقلاب اسلامی، در فضای خفقان طاغوت، آمیخته با هم‌دلی، صمیمیت، میدان‌داری و اخلاص در عمل بود، که بعد از جان‌فشانی بسیار توانستند در پیروزی و تثبیت انقلاب مؤثر باشند. انقلاب اسلامی از درون حوزه علمیه به پایگاه اسلام و نشر

مدیران جوان، کارگزاران جوان، اندیشمندان جوان، فعالان جوان، در همه میدان‌ها سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، بین‌المللی و نیز در عرصه‌های دین، اخلاق، معنویت و عدالت، باید شانه‌های خود را به زیر مسئولیت دهند، از تجربه‌ها و عبرت‌های گذشته بهره‌گیرند، نگاه انقلابی و روحیه انقلابی و عمل جهادی را به کار بندند و ایران عزیز را الگوی کامل نظام پیش‌رفته اسلامی بسازند.

با محوریت مساجد و محله‌ها) و پژوهشی؛
۱۴. تأکید بر حفظ شئون‌ات طلبگی؛ تلبس

به لباس روحانیت، حضور در عرصه‌های
گوناگون و... .

با تبیین این شاخصه‌ها در برنامه‌های
جامع و کلان «حوزه‌های علمیه» می‌توان
گامی مؤثر برای پیشبرد اهداف انقلاب به‌ویژه
«بیانیه گام دوم انقلاب اسلامی» برداریم.

● (ب) حفظ دستاوردها با نگاه به تمدن‌سازی

بی‌اغراق باید اشاره کرد، که همه
اندیشوران، سیاسیان، جامعه‌شناسان و... به
این باورند، که نظام اسلامی ایران مولود پاک
حوزه‌هاست، در این بار، و با یادآوری مطالب
یادشده، اگر مواضع راهبردی حوزه‌های علمیه
در برابر حکومت، عدالت اجتماعی، حقوق
شهروندی و... روشن نگردد و میراث فکری،
فرهنگی و معرفتی حوزه‌ها به عنوان پشتوانه
نظام اسلامی، حل‌وفصل نشود و در سرلوحه
امور حوزویان قرار نگیرد، هم مردم و در پی
آن «حوزه‌های علمیه و روحانیت» زیان بزرگی
خواهند دید، که شاید هیچ‌زمانی قابل جبران
نباشد. اگر دیگرار پیونده «حوزه و حکومت»
عمیق نگردد و ززمه‌های ناصواب برخی که
معتقدند حوزه چه به حکومت‌داری! که امروز
به گوش می‌رسد، زمینه را برای پاگرفتن نوای
شوم جدایی دین از سیاست، در پی خواهد
داشت. همان افکار غلطی که سالیان سال
حوزه‌های علمیه را به انزوا کشاند و رنجور
کرد و مصلحان اسلامی را به مسلخ متحجران
و تنگ‌نظران گرفتار نمود.

مدارس، امکانات، ظرفیت‌های تحصیلی و در
راستای رسالت جهانی انقلاب؛

۲. بالنده‌سازی نظام و ساختار مدیریتی
جدید، کارآمد و پاسخ‌گو؛

۳. شکل‌گیری نظام آموزشی جدید بر
اساس تکنولوژی آموزشی نوین؛

۴. پایه‌ریزی رشته‌های تخصصی در
رشته‌های گوناگون؛

۵. اهتمام به علوم انسانی، با نگاه اسلامی
و مطالعات تطبیقی؛

۶. اهتمام به رشته‌های مربوط به ادیان،
مذاهب، نحله‌های جدید و...؛

۷. آموزش زبان خارجی و پرورش طلاب
متخصص برای این منظور؛

۸. بهره‌مندی از فن‌آوری مدرن و روزآمد
آموزشی، پژوهشی، تبلیغی و...؛

۹. اصلاح، انتظام و ارتقای نظام معیشتی
حوزه و طلاب؛

۱۰. گشودن دریچه‌های حوزه به سوی
جهان خارج و افزایش ارتباطات برون‌مرزی؛

۱۱. سرمایه‌گذاری برای جذب طلاب خارجی
و بین‌المللی و گسترش دانشگاه‌هایی مانند
جامعة المصطفی و...؛

۱۲. توانمندسازی و تقویت بنیه انقلابی
طلاب با محوریت فهم و ابلاغ اصول و

ارزش‌های اسلامی، ولایت‌مداری، مدافع
نظام و رهبری‌بودن در سطوح گوناگون.^{۱۶}

۱۳. حمایت طلاب جوان و خوش‌فکر
در عرصه‌های تبلیغی (امامان جماعات و

جمعه)، فرهنگی (ترویج کانون‌های فرهنگی

در دهه اول انقلاب، تب ناملايمات جنگ داخلی و تحمیلی، شعاع فکری حضرت امام علیه السلام در نیاز به هم سو کردن حوزه و حکومت آن چنان که می بایست اتفاق بیفتد، احساس نگردید، اما بعد از چند دهه، امروز این کاستی ها دیده می شود، که مقام معظم رهبری، این دغدغه ها را و عدم مدون سازی در تدوین فرهنگ عمومی کشور، تعیین الگوهای تولید و مصرف، تثبیت ارزش های اسلامی و... دستگاه های مولد فکری را در بیشتر سخنرانی ها و محافل علمی کم و بیش مطرح می کنند.

در این راستا، اگر دل سوزان نظام اسلامی به خصوص متولیان حوزه های علمیه جدی به میدان نیایند، این بی برنامه گی در کوتاه مدت، به نوعی میدان دادن به فرصت طلبان و متحجران و تنگ نظران که طرد شده و مطرود نظامند، با طرح سازی افکارشان و اجرای جوئی روانی و فرهنگی از این روزنه و خلأ ناخواسته، انتقام خویش را از کل نظام و روحانیت خواهند گرفت، که در این باره، هوشیاری برنامه ریزان حوزوی، مدیران و روحانیت اثرگذار را می طلبد. حوزه های علمیه از این که مغز متفکر و

از این نکته نبایست غافل شد، که نقش «حوزه های علمیه» و «روحانیت فعال» در آگاهی بخشیدن و برخاستن مردم، به عنوان پیشرانان پیروزی انقلاب اسلامی، در فضای خفقان طاغوت، آمیخته با هم دلی، صمیمیت، میدان داری و اخلاص در عمل بود، که بعد از جان فشانی بسیار توانستند در پیروزی و تثبیت انقلاب مؤثر باشند. انقلاب اسلامی از درون حوزه علمیه به پایگاه اسلام و نشر معارف اسلامی تبدیل شد و فصل جدیدی را برای مردم ایران و مسلمانان آزاده دنیا گشود.

جریان ساز انقلاب اسلامی بودند، بایستی در حفظ رسالت انقلابی خویش پای فشارند و نیازهای اعتقادی، فرهنگی و معرفتی حکومت اسلامی را تأمین کنند و چالش ها و موانع را بنمایانند. بعد از چهاردهه انقلاب و در این برهه حساس تاریخی، نبایستی به «چه کرده ها، چگونه ها و چه کنیم ها» توجه ای داشته باشیم، بلکه بایستی با میدان داری تمام و آتش به اختیار مسئولان انقلابی حوزوی به «اقدام ها» و «فتح قلّه های پیشرفت» همت گماشت، تا شاهد این وضعیت فترت و بی تحرکی کلان حوزه ها نباشیم و طبق رهنمون رهبر معظم انقلاب که به مسئولیت تداوم انقلاب و نظام اسلامی اشاره دارند، توجه دادن به «حوزه های علمیه و روحانیت» است؛ گرچه برخی از روحانیان منزوی و بی تعهد و کوتاه اندیشان بی تحرک، که گرفتار انجماد فکری هستند، بر آن باورند که بایستی حوزه را از نظام مقدس جمهوری اسلامی و اساساً از سیاست و حکومت دور نگه دارند و به پندار خویش، رابطه ای میان این دو نباشد و سرنوشت و عمل کرد آینده این دو را از یک دیگر جدا بپندارند، ولی نه چنین بوده و نه چنین خواهد بود.^{۱۷}

نتیجه‌اش را امروز می‌بینیم. مشروطیت ایران را روحانیت به ثمر رسانید، اما آن را ادامه نداد و بهره‌وری نکرد و لهذا طولی نکشید که یک دیکتاتوری خشن روی کار آمد و از مشروطیت جز نامی باقی نماند، بلکه تدریجاً در مردم سوءظن به وجود آمد که اساساً رژیم استبداد از مشروطه بهتر است... اکنون این نگرش در مردم هوشمند به وجود آمده که آیا باز هم روحانیت کار خود را نیمه‌تمام خواهد گذاشت؟»^{۱۹}

با مطالبی که اشاره شد، بی‌شک «میدان‌داری اجتماعی و رسالت ذاتی حوزه‌ها و روحانیت» در عمل کرد و عینیت‌بخشدن اهداف بلند انقلاب اسلامی، امام خمینی ره و رهبر معظم انقلاب مصداق واقعی پیدا می‌کند، سنگر حوزه با سنگریانی روحانیت دل‌سوز بایستی پایگاهی پذیرا، مرهمی برای تألم مردم، مرجع و مأمین، پاسخ‌گوی نیازهای مردم و... باشند، تا ناخواسته دچار آزمونی نافرجام در نظریه حکومت و حکومت‌داری نگردد. با توانایی که در حوزویان از گذشته

تاکنون آشکار بود (و شکی در این باره نیست) با انگیزه انقلاب‌گری می‌توانند «نماد یک حکومت دینی و تمدن‌سازی اسلامی» را در جهان امروز رخ نمایند، تا از دیرزمان آنچه آمال بزرگان دین بود محقق و تثبیت کنند، تا به دست صاحب اصلی برسانند، که سنت

یا حضرت امام خمینی ره در باره رسالت حوزویان و میدان‌داری روحانیان در پیام تاریخی خویش، که به «منشور روحانیت» نیز مشهور شد، اشاره دارند: «حوزه و روحانیت، باید نبض تفکر و نیاز آینده جامعه را همیشه در دست خود داشته باشند و همواره چند قدم جلوتر از حوادث، مہیای عکس‌العمل مناسب باشند؛ چه بسا شیوه‌های رایج اداره امور در سال‌های آینده تغییر کند و جوامع بشری برای حل مشکلات خود به مسائل جدید اسلام نیاز پیدا کنند، باید خود برای این موضوع فکری کنند.»^{۱۸}

از نگاه حضرت امام خمینی ره و مقام معظم رهبری، حوزویان بایستی با حفظ اصالت و نقش ذاتی خویش حلال مشکلات جامعه باشند و در همه عرصه‌های فرهنگی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و... نظریه‌پرداز و میدان‌دار هدایت‌گری باشند و معضلات جامعه با تدبیر ارائه طریق کنند. جالب که شهیدمطهری با یک نظریه جامع‌شناسی به تلاش‌های «حوزویان و روحانیت»، پیشینه

فعالیت‌های آنان را در مبارزه با حکومت طاغوت و عدم دسترسی به حکومت پایدار و توانایی اقدام و حفظ آن به نقد می‌کشد و به روحانیت انقلابی می‌تازد که: «انقلاب ایران با پایمردی روحانیت شیعه به ثمر رسید، اما روحانیت، از ثمره آن بهره‌برداری نکرد و

حوزه‌های علمیه از این‌که مغز متفکر و جریان‌ساز انقلاب اسلامی بودند، بایستی در حفظ رسالت انقلابی خویش پای فشارند و نیازهای اعتقادی، فرهنگی و معرفتی حکومت اسلامی را تأمین کنند و چالش‌ها و موانع را بنمایانند.

پروردگار نیز همین بشارت را صادق است: «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَ عَمَلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ...»؛^{۲۰} خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند وعده می‌دهد که قطعاً آنان را حکمران روی زمین خواهد کرد، همان‌گونه که به پیشینیان آن‌ها خلافت روی زمین را بخشید....

پی‌نوشت:

۵. همان.
۶. ابومحمدحسن حرانی، *تحف العقول*، ص ۲۲۱ و برادران حکیمی، *الحیاء*، ج ۱، ص ۲۹۸.
۷. *الحیاء*، ج ۲، ص ۲۳۵.
۸. کلینی، *کافی*، ج ۱، ص ۳۲ و *الحیاء*، ج ۲، ص ۲۳۴.
۹. محمدرضا حکیمی، *هویت صنفی روحانیت*، ص ۴۰.
۱۰. همان، ص ۴۱-۴۲.
۱۱. سیدروح‌الله خمینی، *حکومت اسلامی*، ص ۱۵۱.
۱۲. همو، *صحیفه امام خمینی*، ج ۲۱، ص ۲۸۹.
۱۳. همان، ص ۶.
۱۴. همان، ص ۹.
۱۵. همان، ص ۱۹.
۱۶. برگرفته و اضافات از: آیت‌الله علیرضا اعرافی، مقاله «نسبت حوزه با انقلاب اسلامی»، *پاسدار اسلام*، ص ۲۱، شماره ۲۳۹ و ۲۴۰، سال ۱۳۹۷.
۱۷. رهبر انقلاب اسلامی در دیدار با حوزویان و روحانیون قم، اسفند ۱۳۷۰.
۱۸. *مجله حوزه*، شماره ۴۲، ص ۲۰.
۱۹. همان، شماره ۶۳-۶۴، به نقل از: همو، *نهضت‌های اسلامی در صدساله اخیر*، ص ۹۵.
۲۰. نور، آیه ۵۵.

۱. پژوهش‌گر و محقق حوزوی.

۲. در بازشناسی تصویب و یا تقریر، گفتنی است، که اگر یکی از صحابه در حضور معصوم (علیه السلام) عملی را انجام می‌داد و مطابق دستور شرع بود، ممانعت نمی‌کردند و آن را تصویب می‌فرمودند. موضوعیت کنشی و یا عمل کردی این فرایند اعتقادی در صدر اسلام - تقریباً در صدسال بعد از پیامبر (ص) که عصر صحابه می‌نامیدند - ثابت بود. از دوره تابعین، که اخبار و اطلاعات خود را از صحابه پیامبر (ص) گرفته بودند، و در واقع شاگردان صحابه به شمار می‌آمدند تا این که بعد از تابعین، تابعین آنان نیز مصدر حکم و ارائه تکلیف شدند، که به مرور زمان فاصله‌ای از عصر پیامبر (ص) و مشکل فهم حدود و قوانین الهی از کتاب و سنت برای مردم بیشتر شد، که مطلب نیار به یک نوشتار مجزا دارد.

۳. نحل، آیه ۴۳.

۴. شیخ صدوق، *کمال‌الدین*، ج ۲، ص ۴۸۴ و مجلسی، *بحار الانوار*، ج ۵۳، ص ۱۸۱.

پونک



نشست مسکلا حوزه و روحا

در نگاه استاد علی صفائی حائری



اشاره‌ای ناتمام

چه زیباست سیمای روحانیت را در آئینه ذهن و دل کسانی که خود سالیانی دراز، تلخی‌ها و شیرینی‌های حوزه را نوش کردند و کاستی‌ها و بایسته‌ها و بلندی‌ها و پستی‌ها را با همه وجودشان چشیده‌اند، به نظاره نشست؛ به ویژه آنانی که همه پیچ و خم‌ها و فراز و نشیب‌ها را سر بلندانه و قهرمانانه پشت سر نهادند و خود نماد و نمود حوزه‌های علمیه شدند. بر نمودن افکار چنین ابرمردان دینی و روحانی، سرمایه و دست‌افزار والا و کارآیی است برای جوانانی که عاشقانه سر بر آستان حوزه‌های جعفری و علوی نهادند و زیبایی‌های فطری و کمال‌الاهی را در این نهاد پر از رمز و راز می‌جویند و در این راه جوینده‌ای ناآرام و نستوه‌اند.

خوشی‌ها و ناخوشی‌ها را به نظاره نشستنی، گفت و گفت. گاهی دل ما را به آسمان‌ها می‌برد و همسایه ماه و ستارگان می‌کرد و گاهی جان و قلب‌مان را در انوار معنوی سر و سرای بانوی کرامت به رقص درمی‌آورد. از زبان ماه، رنج‌ها و تلخی‌هایی که بر عاشقان اهل بیت علیهم‌السلام در این مرز و بوم رفته بود روایت می‌کرد و جان و وجودمان را با رنج‌های شیعه و شکوه عالمان و عاشقان اهل بیت علیهم‌السلام پیوند می‌زد. از نماد برجسته امر به معروف و نهی از منکر عالم نستوه آیت‌الله سید محمد باقر دُرچه‌ای و کتک خوردن او توسط رضا قلدر پهلوی و از شور و شعور مردم قم در همه این عرصه‌ها گفت و با رفت و برگشت به رخدادهایی که در این صحن و سرایش آمده است و حال و احوال امروز ما و این که اکنون ما وارث همه این میراث سترگ هستیم می‌گفت و مسئولیت و تکلیفی به قامت انتقام از همه رنج‌هایی که بر اهل بیت علیهم‌السلام و پیروان‌شان رفته است در وجودمان سر می‌کشید؛ گویا درودیوار و صحن و سرا با او همراز و هم‌آواز شده بود، چنان لذات و بهجتی بر جان‌مان فروریخت که هنوز یاد آن شب و حال و سخنان استاد سرمستم می‌کند.

همه رفتار، اقبال، ادبار، سخن و اشاراتش سنجیده بود و بیهودگی در ساحت او راه نداشت. برخی فکر می‌کردند که والیبال بازی کردن او تنها برای نشاط‌بخشی و دور کردن خمودی و افسردگی از تن و جان شاگردان و همراهان بوده است؛ گرچه این هم بود، ولی او هدفی

استاد فرزانه علی صفائی حائری که خود نیز چندگاهی سر بر آستان شاگردی او نهادم و ماه‌ها در خدمت او بودم؛ عالمی خودساخته و فرزانه بود، هم‌نگاهی ویژه و هم‌سبکی یگانه به روحانیت و رسالت و زیست او داشت. او سامانه و سازمانی کارآ و فطری در زیست‌بوم روحانیان از خود به یادگار نهاد، مسئولیت و سازندگی را «قاعده زیرین در سلوک و سبک زندگی عالمان دین و طالبان کمال» می‌دانست.

با سخن و رفتار، اشارات و بشاراتش، خوف و رجا، تعهد و مسئولیت را در جانمان زنده می‌کرد و با نگاه و نگره حکیمانه‌اش به همه آفرینه‌ها و اشیاء و رفتارها و روابط افراد، دل و جان‌مان را از رازها و شگفتی‌های هستی پر می‌نمود. او نه مانند استادی مهربان که چونان یک دوست دل‌سوز، مهرورزانه با شاگردان و مردم سلوک و برخورد می‌کرد. از همه فرصت‌ها، نمودها، نشانه‌ها و موجودات هستی برای بالندگی جان‌ها بهره می‌برد و همراهان بیدار دل او در همه احوال و ساحت‌ها در میدان ورزش در بارگاه عبادت، در زیست فردی و اجتماعی از او راه کمال می‌جستند و جان‌شان را پرفروغ می‌کردند. نیمه‌شب‌ی از شب‌های ماه خدا در صحن و سرای بزرگ بانوی کرامت برگردش حلقه زده بودیم، دیدم نگاهی به آسمان کرد و آهی روح‌افزا برکشید و غمی همراه تبسم ملیحی بر چهره‌اش نشست و نزدیک به این معنا گفت: ای ماه، چه چیزها که در این صحن و سراندیدی و ای بانوی فرزاندگی و کرامت، چه

بالاتر داشت و برای او میدان والیبال، کلاس شناخت شاگردان بود و گاهی هم در همان حال بازی نکته‌های جان‌فزا و درس‌آموز می‌گفت، فوتبال را دوست نداشت و بیشتر ورزش جمع‌اش والیبال بود، نیز می‌فرمود در فوتبال نگاه بازیکن به زمین است؛ ولی در والیبال نگاه بازیکن به آسمان است و می‌خواهد توپ آسمان را شکار کند، نه توپ زمین را؛ چراکه والیبال تن را به بالا می‌کشد و فوتبال به پایین.

روزی به یکی از روستاهای شاندیز می‌رفتیم، در آن جا جوانی برومند و پرشور در کار مبارزه بود؛ ولی گرایش به مارکسیست داشت. استاد برای نجات او به آن روستا سفر کرد، به او گفته بودند بساط بازی والیبال را گرم کند، پیش از آن که به خانه و منزلی در روستا برویم در بیرون روستا در میدان والیبال به جست‌وخیز پرداختیم، می‌دیدم که استاد به حرکات آن جوان تیز شده است و همه حرکات و حالات و احساسات او را زیر نظر دارد. پس از تمام شدن بازی به من فرمود، من در این بازی‌ها، لایه‌های نهفته وجود افراد را کشف می‌کنم، کاستی و توانایی‌های‌شان را می‌فهم به ضعف و قوت‌های خودم و شما پی می‌برم. در آن سفر آن جوان شیفته استاد شد و پا روی جنازه مارکسیست نهاد.

ساحت و استیل وجودی و رفتار استاد آن‌سویی بود، از بالا به همه چیز می‌نگریست و نقش خدا را در لوح جان همراهان و هم‌نشینانش می‌نگاشت. به دستور ایشان

کارهایی روی خودم انجام می‌دادم، دستورات سلوکی او هم وردخوانی در کنج خلوت نبود؛ بلکه تفکر در طبیعت و آیات و نشانه‌ها و قدرت و نعمت الهی بود. قرآن را قرائت می‌کردم در آیات آن؛ به ویژه آیات مربوط به آفرینش اندیشه می‌کردم، در راه همان روستا که خیلی دور از شاندیز نبود پیاده می‌رفتیم، به جایی رسیدیم که درختان انبوه داشت و چند نفر از دوستان که همراهان بودند با فاصله‌ای از من و استاد مشغول حرف‌زدن و شوق و شادی و گفت‌وگو بودند، من در کنار استاد حرکت می‌کردم. با ورودمان به این جنگل استاد ساکت شد و در خود فرو رفته بود، که ناگاه حس کردم در این فضا غوغا و آوایی برپا شد و از همه آنچه در آن محیط بود صداهایی برمی‌خواست، درخت و برگ و علف و سنگ و آب و پرندگان این نواهای موسیقایی شگفت همراه ترس و امید در جانم انداخت و نتوانستم خودم را نگاه دارم. به حضرت استاد عرض کردم شما می‌شنوید چه خبر است، نگاهی عاقل‌اندر سفیه به این ناچیز کرد و فرمود؛ چرا حالت را به هم زدی؛ چرا گفتی. گویا من در پرتو مکاشفه او به نوایی رسیده بودم، آری.

تسبیح گوی او نه بنی آدم‌اند و بس

هر بلبلی که ناله بر شاخسار کرد

«وَفِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَ فِي أَنفُسِكُمْ أَفَلَا

تُبْصِرُونَ»^۲.

صَدَقَ اللَّهُ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ

سردبیر

است و در آخر تحلیل و تبیینی که دیگران نسبت به این موضوع از منظر آن شخصیت ارائه داده‌اند برویم. مرحوم استاد صفائی چند کتاب که ویژه این موضوع است با این عناوین دارند: «روحانیت و حوزه»، «استاد و درس»، «درآمدی بر خط انتقال معارف»، «حرکت». در دیگر کتاب‌های‌شان نیز می‌توانید جستارهایی درباره حوزه و روحانیت هم پیدا کنید. خاطراتی هم خود ایشان درباره حوزه و روحانیت دارند و هم برخی شاگردان‌شان به صورت مکتوب عرضه کرده‌اند مانند «ردپای نور»، «مشهور آسمان»، «آسمان لاجوردی» و «حکایت‌ها و هدایت‌ها».

افزون بر این‌ها دو مقاله نیز درباره نگاه ایشان به حوزه و روحانیت منتشر شده است که عبارت‌اند از: مقدمه آقای غنوی بر کتاب *روحانیت و حوزه* و مقاله «اسوه‌ها و شخصیت‌های موفق روحانی در خدمت‌رسانی معنوی (ابعاد تربیتی استاد علی صفائی)» به قلم آقای حسین دیبا. این‌ها منابعی است که مخاطب می‌تواند از آن‌ها در راستای این موضوع استفاده کند. این جلسه، اولین نشست ویژه موضوع مطرح‌شده می‌باشد. در این جا به برخی از دیدگاه‌های ایشان با استفاده از منابع برشمرده، اشاره می‌کنم: نخست، استاد صفائی رسالت روحانیت را سازندگی جامعه از طریق آگاهی‌دادن و تربیت کردن و تعمیق‌دادن نگاه آن‌ها نسبت به دین می‌داند. بر اساس همین نگاه است که ما باید اسم این کسی که این حالات

سومین جلسه از فصل نخست شب‌های حوزه با موضوع استاد صفائی و مشکلات حوزه و روحانیت در تاریخ ۲۳ تیر ۱۴۰۳ با اجرای آقای علی اکبری برگزار شد. در این نشست دو کارشناس محترم، حجت‌الاسلام و المسلمین سید عباس لاجوردی و حجت‌الاسلام و المسلمین سعید بهمنی به بیان نظرات‌شان درباره آقای صفائی و نگاه ایشان به حوزه و روحانیت پرداختند.

دبیر: به نام خدا. عرض تسلیت به مناسبت ایام سوگواری امام حسین (علیه السلام) و خوش آمد خدمت دو سرور گرامی آقایان لاجوردی، بهمنی و مهمانان گرامی. این جلسات با عنوان «شب‌های حوزه» برگزار می‌شود. فصل نخست آن با محوریت بررسی دیدگاه‌ها، ایده‌ها، اقدامات سرآمدان حوزوی و تحول در حوزه و روحانیت است، که تا کنون جلساتی را با بررسی ایده‌ها و اقدامات آقایان شهید مطهری و شهید بهشتی تشکیل دادیم و اکنون نیز به بررسی ایده‌ها و نظرات مرحوم استاد علی صفائی حائری خواهیم پرداخت. پیش از شروع سخنان اساتید گرامی، گزارشی از منابع قابل استفاده درباره موضوع نشست و هم‌چنین نگاه مرحوم صفائی در این خصوص مطرح می‌شود. اگر بخواهیم ایده‌ها و نظریات این شخصیت‌ها را به دست آوریم و بتوانیم بعداً آن‌ها را مورد بازخوانی و اطلاع قرار دهیم؛ باید به سراغ این منابع؛ از جمله: آثار مکتوب و شفاهی آن شخصیت، خاطرات دیگران و یا خودشان که مرتبط با موضوع

را پی‌گیری می‌کند، رهبر بگذاریم. کسی که در متن صمیمیت‌ها با مردم باید داخل بشود.

دوم، ایشان بر اساس همین تعریف به ذکر برخی اشکالات و پیشنهادها می‌پردازد؛ از جمله نیاز به این داریم که مرجعیت ما، اقدام کند به تربیت رهبرانی روحانی برای تمام جوامع خُرد و بزرگ که این رسالت را به خوبی انجام بدهند. لازمه این تربیت چند اقدام جدی است؟ یکی اصلاح شیوه

پذیرش، امتحان، تربیت طلبه‌ها؛ چراکه اغلب روحانیون به فهم عمیق دین و ایدئولوژی اسلامی نمی‌رسند؛ هم‌چنین اصلاح سیستم پرداخت شهریه بر اساس بودجه و توان، استعداد و نیاز طلاب، اصلاح روش تدریس و تحصیل اساتید و در نهایت بحث اصلاح روش تبلیغ و در همین راستا طرح خودشان در حوزه فقه را مطرح می‌کنند که دستگاه فقهی ما به مسائل جامعه پاسخ‌گو نیست و باید موضوع فقاقت را توسعه بدهیم و در سبک و روش فقهی- استنباطی مان بازنگری و نوآوری داشته باشیم.

سوم، ایشان در توصیف مواجهه افراد با حوزه و روحانیت، آن‌ها را به دو دسته تقسیم می‌کند. دسته‌ای که اصلاً به دنبال تحول در حوزه نیستند؛ چراکه منافع آنان در حذف

در توصیف مواجهه افراد با حوزه و روحانیت، آن‌ها را به دو دسته تقسیم می‌کند. دسته‌ای که اصلاً به دنبال تحول در حوزه نیستند؛ چراکه منافع آنان در حذف حوزه و یا ادامه وضع موجود و منفعل حوزه تأمین خواهد شد. دسته‌ای دیگر از افراد هستند که درد را می‌شناسند و می‌خواهند برای حوزه و روحانیت قدمی بردارند و اصلاحاتی انجام بدهند؛ ولی چون راه آن را بلد نیستند به ثمرات خوبی ختم نمی‌شود.

حوزه و یا ادامه وضع موجود و منفعل حوزه تأمین خواهد شد. دسته‌ای دیگر از افراد هستند که درد را می‌شناسند و می‌خواهند برای حوزه و روحانیت قدمی بردارند و اصلاحاتی انجام بدهند؛ ولی چون راه آن را بلد نیستند به ثمرات خوبی ختم نمی‌شود. در عوض ایشان معتقد است که باید افرادی بیایند که هم دغدغه اصلاح را داشته باشند و کوتاهی‌ها و اشکالات را گردن دیگران نیندازند و منفعل نباشند؛ بلکه انگیزه‌مند باشند و به میدان اصلاح و اقدام بیایند.

چهارم، به ذهن می‌رسد که مرحوم صفائی به دلیل ارتباطات اجتماعی و فعالیت‌هایی که با عموم طلاب و توده مردم داشتند، به اشکالاتی در سیستم روحانیت رسیده‌اند و ناظر به آن‌ها به طرح بحث پرداختند. به تعبیری دیگر، آقای صفائی در درجه اول به عنوان یک روحانی مبلغ و مربی به حوزه و روحانیت نگاه می‌کنند و آسیب‌ها و پیشنهادهای را مطرح می‌کند. در پایان باید عرض کنم که در این نشست‌ها در صدد تقدیس و بزرگ‌نمایی اشخاص نیستیم؛ بلکه به دنبال تبیین نگاه، بررسی تجربه‌ها و ایده‌ها و چه بسا نقد و بازخوانی و یا تکمیل برخی پیشنهادات و تحلیل‌های آن‌ها می‌باشیم، که به نوعی این

هم تکریم آن‌ها به شمار خواهد آمد.

حجت‌الاسلام و المسلمین سیدعباس لاجوردی^۳

- مهم‌ترین کار روحانیت ساختن آدم‌هاست. خدمت حضار و بینندگان عرض سلام و ادب دارم. ایام را خدمت عزیزان تسلیت می‌گویم. این فرصت را که به من داده شد لازم می‌دانم نخست تیتراژ مباحث را مطرح کنم. برادر عزیزمان مطالب خیلی ارزشمندی را به صورت خلاصه‌گیری و با روش بسیار خوبی از آثار مرحوم استاد مطرح کرد. به نظرم شروع بسیار خوبی بود. ببینید نگاه مرحوم استاد به روحانیت و روحانی یک نگاه بسیار عمیقی هست. در مسئولیت‌سازندگی اگر دقت کنید مهم‌ترین کار را ساختن آدم‌ها می‌دانند و این

● نگاه مرحوم استاد به روحانیت و به روحانی‌نگاهی بود که روحانیت مهم‌ترین کارش تربیت است؛ حتی تعبیری دارد، آن مهندس، آن دکتر، آن بقال، آن خانم خانه اگر بخواند در این ساختار جایگاهش و نقشش را داشته باشد، باید کسی باشد که او را تربیت کند و او را آموزش دهد.

● ساختن آدم‌هاست که جامعه انسانی را شکل می‌دهد و در این شکل جامعه اسلامی در حد آن تربیت کارآمد است. به تعبیر آقا امیر مؤمنین علی علیه السلام «لَوْلَا حُضُورُ الْحَاضِرِ وَ قِيَامُ الْحُجَّةِ بِوُجُودِ النَّاصِرِ»^۴ در این جا حضور حاضر؛ یعنی توده‌ها، فهم مردم، اقدام توده‌ها اگر امیر مؤمنین زمان هم باشید؛ ولی مردم نخواهند، به میدان نمی‌آیند. حالا یکی بخواند مجبور کند که نمی‌کند؛ بلکه تبیین می‌کند «لتبیین للناس» می‌رساند که از پیامبران هم در

مرحله اول تبیین خواسته شده است. یکی «قیام الحجة» به «وجود الناصر» حاضر است که باید بیایند و ناصر هم باشند.

آن نیروهای کادر اصلی باید باشند؛ به خاطر همین است که مرحوم استاد در رابطه با قیام حجت علیه السلام اروحنا فدا می‌گویند که دو رکن باید تحقق پیدا کند در زمان انتظار یکی کادرسازی بشود همین ناصر یکی آرزوها بالا برود به تعبیر روایت احلام آرزوها بالا برود. آدم‌هایی که دنیا را خواهند

حجت خدا را نمی‌خواهند، دین را نمی‌خواهند. حجت خدا را برای خودشان دنیایی می‌کنند. امام حسین علیه السلام می‌شود برای‌شان امامی که برنج و روغن و معاش آن‌ها را صرفاً تأمین کند. امام زمان علیه السلام به تعبیر مرحوم استاد می‌فرمودند حجت خدا را زیر پای خودمان می‌گذاریم تا

برویم به عروسک‌های مان برسیم. تعبیری داشت که بچه‌ها همه چیز را زیر پای خودشان می‌گذارند تا به عروسک‌های‌شان برسند. با این که ما برای این آمده‌ایم که همه چیزمان را و خودمان را تبدیل کنیم به بی‌نهایت. «يا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَى رَبِّكَ كَدْحًا فَمُتْلَقِيهِ»^۵ نگاه مرحوم استاد به روحانیت و به روحانی‌نگاهی بود که روحانیت مهم‌ترین کارش تربیت است؛ حتی تعبیری دارد، آن مهندس، آن دکتر، آن بقال، آن خانم خانه اگر بخواند

در این ساختار جایگاهش و نقشش را داشته باشد، باید کسی باشد که او را تربیت کند و او را آموزش دهد. «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ»^۶ تا چی می‌شود؟ «لِيُقِيمَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ»^۷، حتی

قسط بالاتر از عدل است. قسط را به پا دارند. مردم باید به این بالندگی و به این شناخت برسند و نه این که ما مردم را به قسط بیاوریم؛ یعنی ما متولی باشیم، خواص بیایند کاری کنند. نه اگر توده‌های مردم به پا نخیزند. اگر توده‌های مردم بر روی آن‌ها کار نشود و این سخت است انبیا و اولیا خدا آمدند با توده‌ها کار کردند رسول الله ﷺ وقتی در غار حرا به آن حقیقت و مقام می‌رسد،

باید پایین غار و با همین مردم کار کند. از همین مردم بیابان گرد سوسمارخور به تعبیر امیر مؤمنین (علیه السلام) که غذای شان خون است و حاکم شان شمشیر است و عداوت‌های ریشه‌ای در زندگی این‌ها را از بین برده است. زن و انسان جایگاهی نزد ایشان نداشت، آرمان و آرزویی ندارند از همین‌ها ابودرها، مقدادها و افراد را بسازد که هنوز هم جلودار زمان هستند. ابودر زمان هستند و این هنردین است، هنر متدینین و هنر کسانی است که دین را به عنوان، نه تنها ابزار؛ بلکه از دین هم آرمان، هم مبنا و هم روش بگیرند. وقتی که

روش را گرفتند آدم‌ها را بر اساس این روش‌ها و با تبیین این آرمان‌ها با گام خودشان پیش ببرند. خدمت عزیزی بالا سر حضرت رضای (علیه السلام) بودم که از دوستان حاج شیخ است و خیلی فعال هم هست. شب قدری

بود گفت: سید یک چیزی بگو شب قدر است. گفتیم: ببینم من تو را خیلی دوست دارم که این را میگم، تو در ذهنت بر روی قلّه نشسته‌ای و قلّه‌ات هم ولایت است و می‌گویی آقایان بیایند. نه آقا جان تشریف بیارید پایین، دست مردم را بگیرید و بگویید برویم نه بیایند. پس این لازمه‌اش داشتن روش و صبر است. این که آقا رسول الله

«مَا أَوْذَى نَبِيٌّ مِثْلَمَا أَوْذَى»^۸ هیچ نبی مثل من آزار ندید «تَجَرُّعُ

غُصَصٍ»^۹ غصه‌ها را جرعه جرعه نوشیده است. گاهی غصه را دفعتاً می‌دهند، زهر را به انسان می‌دهند، خُب دیگر آدم تمام می‌کند، جرعه جرعه باید تمام عمرت را بچشی و بکشی و عرض کنم بروی و تحمل کنی و آدم‌ها را بالا ببری. مرحوم استاد مهم‌ترین کار را برای بشریت و مهم‌ترین راه و بهترین هدف هدف الهی است که دین می‌دانند و دین به عنوان روش، دین به عنوان یک مرحله هدف که «إِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ»^{۱۰} «إِلَى اللَّهِ مَنْتَهَى» منتهی و محل جهت صیروت ما شدن‌های مستمر ما الی الله است. نه الی دنیا و نه حتی الی

مرحوم استاد مهم‌ترین کار را برای بشریت و مهم‌ترین راه و بهترین هدف که هدف الهی است که دین می‌دانند و دین به عنوان روش، دین به عنوان یک مرحله هدف که «إِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ»، «إِلَى اللَّهِ مَنْتَهَى». منتهی و محل جهت صیروت ما شدن‌های مستمر ما الی الله است. نه الی دنیا و نه حتی الی الجنه؛ بلکه «إِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ» است آن هم با کاذب و رنج و مشقت باید به رب‌مان برسیم.

برنامه ولایی می‌دادند که این کار را بکنید کشف چی می‌شود، امام زمان می‌بینی. آقای صفائی می‌فرمود راه عبودیت است و عبودیت هم امتثال امر است. درک امر خدا در این لحظه چیست. من حرف بزمن چیزی یاد بگیریم سکوت کنم. در هر لحظه یک کار بیشتر ندارم که مهم‌ترین هم است. اگر خودم باشد نفسم باشد او حاکم باشد او قاطی کند عمل صالح نیست، عمل صالح این سه خصوصیت را دارد نیت دارد، برای اوست، سنت را دارد با روش اوست، اهمیت را دارد که ملاک اهمیت است. در تراجم‌ها اهمیت‌ها

مهم است آقا من یک لیوان آب را دادم به بچه‌ام بدهم «لَوْجِهَ اللَّهِ»؛ چرا اولیای خدا ائمه معصومین علیهم‌السلام اسیر می‌آید، یتیم می‌آید، فقیر می‌آید و رزق را از دهن امام حسن و امام حسین علیهم‌السلام می‌گیرند می‌دهند به فقیر چرا؟ «إِنَّمَا تُطْعَمُكُمْ لَوْجِهَ اللَّهِ»^{۱۳} را دیدند که جز او پاداش نمی‌خواهند، ما برای خدا این کار را کردیم. چرا این کار را کردید؟ چون حسین من تحمل دارد و آن یتیم تحمل ندارد؛ ولی ما رزق مردم فقیر را می‌گیریم می‌دهیم به بچه‌های مان تا بروند کانادا تحصیل کنند. چون

مملکت به تحصیلات احتیاج دارد. این‌ها دروغ است، این‌ها خیانت است. آخوند

الجنه؛ بلکه «الی الله المصیر» است آن هم با کاذب و رنج و مشقت باید به ربّ مان برسیم «یا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فُتْلَاقِيهِ»^{۱۱} لقای خدا، حال اگر کسی بخواهد به «یرجوا لقای ربک» برسد چه کار باید کند؟ امید لقای ربک اگر در تو ایجاد شد. نه لقای دنیا و نه لقای نفس و نه لقای لذت‌ها و حبّ الشهوات که «زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ...»^{۱۲} اگر می‌خواهی از این‌ها دل ببری باید او را بخواهی. وقتی او را خواستی می‌خواهی حرکت کنی و راه و راهنما می‌خواهی، پس دین؛ یعنی اولیا خدا. انبیای خدا آمدند

تا مطلوب انسان را و منظر انسان را عوض کنند، عشقی در دل‌شان ایجاد کنند و شوری برای رفتن را ایجاد کنند «كُدْحًا فُتْلَاقِيهِ» به لقا می‌رسی. خوب کسی که امید لقا به لقا پیدا کرد به او می‌گویند «فَلْيَعْمَلْ»، آن هم نه هر عملی؛ بلکه «عملاً صالحاً». به تعبیر حضرت استاد عمل صالح چند تا خصوصیت دارد؛ یکی نیت است به خاطر او باشد. یکی سنت است بر اساس آموزه‌های سنت اهل بیت علیهم‌السلام جلو بروم، نه هر جور من بخواهم و هر جوری بخواهم بروم؟ هر ذکری

می‌خواهم بگویم؟ یادم هست یک زمانی مد شده بود یک عده‌ای برنامه می‌دادند، حتی

الآن موقع عشق است. عشق کارکردن؟ زمینه می‌خواستید که آماده شد. چنین نیست که خداوند بیاید دفعتاً معجزه کند همه مردم را خوب کند. آقا امام زمان علیه‌السلام یک معجزه‌ای کند. این که دأب و روش دین نیست، دأب دین؛ یعنی تبیین آدم‌ها با فهم‌شان، با درک‌شان، با خواسته‌شان، با تمرین‌شان، با پاک‌شدن و تلخیص‌شان. «يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ» تمحیص و تبیین چیست؟ سه مرتبه فرمودند. تمحیص دین، تمحیص افراد. آدم‌ها هم باید تمحیص بشوند، قوی بشوند.

هستی، نمی‌دانم سیاسی هستی هرچی هستی دارید دین را به بازی می‌گیرید. ایشان می‌فرمودند، باید به استقبال شبهات رفت. از شبهات نترسید، از حضور دشمن نترسید. خدا رحمت کند مرحوم استاد صفائی را. زمانی بود که خیلی هجوم آوردند، شهید بهشتی را مورد حمله قرار دادند، مقام معظم رهبری، آقای هاشمی رفسنجانی همه را یک بانده کرده بودند و بنی‌صدر هم داشت می‌کوبید. ما خدمت استاد رسیدیم. بعضی از افراد آمده بودند و بعضی‌ها ناامید بودند و بعضی‌ها هم می‌گفتند دیدید. مرحوم صفائی گفت دیدید یعنی چی؟ این خوبی نظام است، این خوبی و بزرگواری امام است، امام دخالت نمی‌کند. می‌گوید که مردم رشد پیدا کنند. این سخت است؛ ولی لازم است. مردم دارند انتخاب می‌کنند. بعد انتخاب کردند تبیین کنید بروید مشخص کنید. بعد یک نکته‌ای را مشخص کردند که من فکر می‌کنم که این الآن خیلی مهم است؛ به‌ویژه پس از این که انتخاب ریاست جمهوری که پیش آمده است. من به همه عزیزان عرض می‌کنم، حالا چه کسانی که رأی دادند یا رأی ندادند یا به این طرف رأی دادند یا به آن طرف رأی داده‌اند، به هر علتی رأی دادند، بهترین موقع کارکردن، الآن است. آقای صفائی بیانی داشتند، گفتند به مقدار هجوم خارجی‌ها معلوم می‌شود که چقدر شما مهم و اثرگذار هستید. اگر مهم نبودید توطئه نمی‌کردند؛ پس شما گوهر در دستتان هست احساس نکنید که تمام شد،

تازه شروع شد. به قولی تعبیر ایشان بود که الآن موقع عشق است. عشق کارکردن؟ زمینه می‌خواستید که آماده شد. چنین نیست که خداوند بیاید دفعتاً معجزه کند همه مردم را خوب کند، آقا امام زمان علیه السلام یک معجزه‌ای کند. این که دأب و روش دین نیست، دأب دین؛ یعنی تبیین آدم‌ها با فهم‌شان، با درک‌شان، با خواسته‌شان، با تمرین‌شان، با پاک‌شدن و تلخیص‌شان. «يَسْتَبِيحُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ»^{۱۴} تمحیص و تبیین چیست؟ سه مرتبه فرمودند. تمحیص دین، تمحیص افراد. آدم‌ها هم باید تمحیص بشوند، قوی بشوند. من خودم در جلسات خانوادگی که دارم اصلاً شبهه ایجاد می‌کنم. بحث این است که اولاً ما قوی هستیم، آقا ما یک نظامی را مطرح کردیم از برکت انفاس قدسی حضرت امام علیه السلام و برکات رهبری عظیم‌الشان رهبری محکم ایستاده است، در جهان مطرح شده است، این دروغ و شایعه نیست. رهبری معنایش همین است که حافظ نظام است، حافظ دین است، حافظ مصلحت است و آرمان‌ها را مشخص می‌کند. ببینید من نگاهم این است که وقتی شیطان می‌آید من را تحریک کند، به تعبیر مرحوم استاد «طَائِفٌ مِنَ الشَّيْطَانِ»^{۱۵} یعنی طائفه شیطان می‌آیند می‌گردند به دنبال نقطه‌ضعف‌ها، اگر آمدند روی پولت تکیه کردند بدان نقطه‌ضعف تو پول است. برو روی نقطه‌ضعف‌هایت کار کن. ما که آدم از بهشت نیاوردیم، ما باید آدم‌ها را به بهشت ببریم، خیلی حرف است، ما با

به آقای صفائی داشت را عرض کنم. من خودم خیلی ارتباط داشتم با آقایان جامعه مدرسین. آن‌هایی که به رحمت خدا رفتند خدا رحمت‌شان کند و رضوان الله تعالی علیهم اجمعین و آن‌هایی که زنده هستند خدا حفظ‌شان کند. جامعه مدرسین خیلی حق دارد و خیلی مظلوم واقع شده است. صحبت این بود که آقای صفائی چرا در خانه‌شان را باز گذاشته است؟ چه معنا دارد هر چه آدم کور و کچل و ضد انقلاب و ولایی و این‌ها همه بیایند در خانه ایشان. این چه مَنشی است؟ گفتیم خوب چه کار کنیم؟ ایشان در خانه‌اش را ببندد یا آقای صفائی چرا می‌رود برای آقا که زن می‌خواهد برایش زن می‌گیرد. خوب خودش زن بگیرد. چرا می‌رود در اختلاف ایشان با خانمش با مادرش و... گاهی هم من واسطه بودم. حالا خوشبختانه یا متأسفانه. به ایشان گفتم حاج‌آقا برای چی شما من را می‌فرستادید؟ خوب خودتان بروید. گفت: تو فحش خورت ملس است. گفتم: مگر شما ملس نیستید؟ گفت من به اندازه زیادی فحش خوردم. آمدم خدمت حاج‌آقا گفتم: حاج‌آقا ببیند ما داریم مسئله را حل می‌کنیم. گفت: تو چه کاره هستی برو درست را بخوان. گفتم: حاج‌آقا من همه کاره هستم؛ چون جامعه مدرسین به من علاقه دارند و من هم به آن‌ها علاقه دارم. شما را می‌دانم این چیزی که دارند می‌گویند دروغ در دهان‌شان گذاشتند. این سفر مشهدی که می‌گویند فلان کردید و فلان کردند. این

همین آدم خاکی باید کار کنیم. می‌خواهیم طرح نو دراندازیم؛ پس طراحی باید بکنیم. طرح نویی در حکومت دادیم، در ولایت فقیه این طرح نو الگو شده است، الگوی خیلی از کشورها قرار گرفته است. بعضی‌ها عملیاتی کردند مانند حزب الله. اکنون حزب الله در برابر اسرائیل با تمام کشورهای که پشتش هستند ایستاده است. حزب الله را چه کسی بنیان نهاد؟ امام خمینی. چه کسی رشدش داد؟ رهبر معظم انقلاب. چه کسی حمایت کرد؟ دولت‌ها. کدام ملت ایستادند؟ ملت ایران. خوب آن‌ها آمدند خط مقدم جبهه را بردند، خط مقدم ما را بردند در متن اسرائیل. او منت سر ما دارد، بگذارید صریح بگوییم که حزب الله منت بر سر ما دارد، ما منتی بر سر او نداریم. ببینید قدرت لازم است، قدرت نظام به سه چیز است، حفاظت به سه چیز است: اول؛ مردم (حضور الحاضر)، دوم؛ رهبری و سوم؛ مکتب. این مثلث قدرت ماست، دقت کنید. تکرار می‌کنم. ممکن است بگویید آقا، مستند آقای صفائی کجاست؟ چون آن چیزی که می‌گویم از ایشان آموختم و حالا دارم تبیین می‌کنم. با طبع خودم موارد را از ایشان گرفتم. مردم باید بخواهند، مردم باید بفهمند و مردم باید آرمان‌های‌شان بالا برود. پس باید روحانیت با مردم ارتباط برقرار کند. در این ارتباط روحانی باید امین باشد. مرجع باشد و ملجأ باشد. روحانی که نماز جماعت بخواند و بگذارد برود فایده‌ای ندارد. یکی از اعتراضاتی که جامعه مدرسین

چیست. از خانم‌ها کسی را فرستادیم که برود ببینیم مسئله‌اش چی است؟ مشککش چیست؟ آقای صفائی می‌گفت این مشکل مسئله توست. آقا امام زمان علیه السلام برای تو فرستاده است. تو چشم روی هم می‌گذاری و کجا می‌خواهی بروی؟ خوب ما باید به این کارها برسیم. حالا من خاطرات زیادی دارم. پس ببینید بحث این است.

آقای صفائی مهم‌ترین کار روحانی را تربیت انسان می‌دانست؛ اما این ساختاری متناسب با اهداف می‌خواهد. روحانی اگر بخواهد توجیه‌گر حکومت باشد و اگر بخواهد شرط بگذارد که این حرف را بزن تا تو راه را بدهیم، روحانیت نخواهد بود. روحانیت باید زبان گویا، دلی بزرگ و فهمی بزرگ داشته باشد. بله روحانی کسی است که بتواند مصلحت را حفظ کند، نظام را حفظ کند، ارکان را حفظ کند. حفظ نظام به توجیه‌گری نیست. حفظ نظام به این نیست که چیزی نبود، نه؛ بلکه حفظ نظام به این است که زبان مردم باشید. اعتقاد من بر این است؛ یک چیزی که الان نظام کم دارد، رکن سوم است. ما رهبر را داریم بسیار عالی خدا حفظش کند، نظام رهبری را داریم. ایشان همه کمبودها را دارد جبران می‌کند، در فتنه‌ها ایشان یک تنه دارد پیش می‌رود. خیلی از بزرگان را منحرف کردند، خیلی از بچه‌های آن‌ها را منحرف کردند، خیلی از بچه‌های خوبان ما موضع گرفتند، موضع غلط گرفتند، حتی خیلی از آن کسانی که آقا برای شان سرمایه گذاشت؛

سفری بوده است که این جور بوده است و سه چهار تا از طلبه‌هایی که افسرده شده بودند را داشتیم می‌بردیم مشهد. ماشین آن‌ها را من جور کردم. رفتیم رسیدیم به شهر گرگان. دوستان هندوانه گرفتند، هندوانه را که می‌خوردند پوست‌هایش را پرت می‌کردند. آن آقای که گفت این چه روحانی است که می‌روند جلوی مردم هندوانه می‌خورند. گفتیم: اول مردم نبودند وقتی رفتیم جاده و ثانیاً این آقا که افسرده است بیاییم چه کار کنیم؟ سوره والذاریات برای او تفسیر بگوییم؟ دیگر چه کار کنیم؟ قیامت را جلوی چشمش بیاوریم؟ این خسته است و باید خستگی او رفع شود. گفت: ببینید من حرفم این است که روحانیت حمامی است. یک؛ روحانی طبیب است. دو؛ حمام آدم کثیف به حمام می‌رود، آدم بودار در آن می‌رود. آدم تمیز که داخل آن نمی‌رود. پیش دکتر مریض می‌رود ما بیاییم دکتر را محاکمه کنیم که چرا هر چی پیش تو می‌آید مریض است؛ پس تو یک مریض داری. سوم؛ روحانیت باید چه کار کند؟ باید پناهگاه و مرجع مردم باشد. با مرحوم صفائی جایی می‌رفتیم، به دیدار یکی از دوستان، بنده خدایی آمد پولی خواست. زن جوانی بود با یک بچه، مرحوم صفائی می‌گفت پول دادن به این‌ها حرام است؛ اما می‌آمدیم که برویم، عبایم را گرفت، گفت بایستید، ایستادیم حالا از همان خانمی که در خیابان (دور شهر می‌رفتیم) در مورد او گفت که پی‌گیر شوید، ببینید مشککش

یک تعبیری که ایشان در رابطه با حضرت امام خمینی علیه السلام دارند، می‌گویند چیزی که از حضرت امام برای من خیلی مهم است امام محکوم حوادث نیست؛ بلکه امام حوادث بود و به حوادث جهت می‌داد، نیز مقهور حوادث و شرایط نیست، شرایط را تغییر می‌دهد یا از آن بهترین استفاده برای رشد آدم‌ها و رشد مبانی دینی می‌کند.

در مسئله تبلیغ هم مرحوم صفائی نکات

و سیره جالب و بسیار مهمی داشت. ما در تبلیغ نباید بی‌برنامه و غیرمنضبط عمل کنیم؛ لذا کیلویی برخورد کردن با تبلیغ اشتباه است. یک روزی مرحوم صفائی به من گفت برو همدان. گفتم: حاج آقا چه کار کنم؟ گفت: برو همدان یک آقای من را در حرم امام رضا علیه السلام دیده است. به من گفته است آقا همه فامیل من ضد انقلاب هستند، مادر و خواهرهای من حجاب کامل ندارند. آمدم به امام رضا علیه السلام بگویم مرا بکش و شهید کن؛ اما این‌ها را برگردان. آقا دلم افتاده است که همین می‌شود، این آدرس را به من داد. گفت: شما برو ببین اگر این آقا زنده است، کاری برایش بکن، کمکش کن. اگر شهید شده است راهش را ادامه بده. ما با چند تا از رفقا رفتیم همدان. رسیدیم آن‌جا،

مثل احمدی‌نژاد که مملکت را اصلاح کنند، که خوب شروع کردند و بد تمام کردند؛ پس ما باید جامعه دینی خودمان و این جامعه را بشناسیم و آن را حفظ کنیم، هدف‌گذاری کنیم؛ چون بحث روحانیت دارید مطرح می‌کنید، مهم‌ترین رکن از نظر مرحوم استاد رکن روحانیت و تربیت روحانی بود و مایه‌گذاشتن برای روحانیانی که بر روی پای خودشان بایستند و ارتباط آن‌ها حفظ

بشود؛ برای مثال می‌خواستم خانه بسازم، یک قطعه زمینی پدرم که خدا رحمتش کند به ما داده بود. اولین حرفی که به من زد، گفت یک جایی در خانه‌ات درست کن برای مراجعین، که نه مزاحم خانم و خانواده‌ات باشی و هم روابطت قطع نشود، من همین کار را کردم. گاهی در را قفل می‌کردم و این طرفی که در رابطه با طلبه‌ها بود، برای جلسات قرار داده بودم. این مبنایی بود که ایشان داشت. ما می‌بینیم که یک خانه‌هایی درست می‌کنند که ارتباطاتشان حتی ارتباطات فامیلی‌شان

به صفر می‌رسد. طلبه‌ای، طلبه است که خوب بیاموزد، جامع‌نظر و جامع‌نگر باشد، آینده‌شناس باشد، نه تنها آینده را بشناسد، به تعبیر مرحوم استاد امام حوادث باشد.

آقای صفائی مهم‌ترین کار روحانی را تربیت انسان می‌دانست؛ اما این ساختاری متناسب با اهداف می‌خواهد. روحانی اگر بخواهد توجیه‌گر حکومت باشد و اگر بخواهد شرط بگذارد که این حرف را بزن تا تو راه بدهیم، روحانیت نخواهد بود. روحانیت باید زبان گویا، دلی بزرگ و فهمی بزرگ داشته باشد. بله روحانی کسی است که بتواند مصلحت را حفظ کند، نظام را حفظ کند، ارکان را حفظ کند. حفظ نظام به توجیه‌گری نیست. حفظ نظام به این نیست که چیزی نبود، نه؛ بلکه حفظ نظام به این است که زبان مردم باشید.

باشد. یک خاطره دیگری هم نقل کنم. یک بنده خدایی قصاب بود کنار خانه حاج شیخ، دیدم که بعد از مرگ حاج شیخ زیر جنازه را گرفته است و عجیب دارد گریه می کند. عجیب داشت گریه می کرد، رفتم آن جا گفتم فلانی تو چه نسبتی با آقای صفائی داری؟ گفت: آقای لاجوردی همه عشق من این بود که آقای صفائی که از خانه بیرون می آید، می آمدم این جا یک سلام می کرد، یک شوخی با من می کرد، یک روایت به من می گفت و می رفت. این روایت ها که به من می گفت، مرا متحول می کرد، من دیگر از کی روایت ها را بگیرم و من یاد حرف ایشان افتادم، ایشان می فرمودند که گاهی یک نکته ای، یک عنایتی از طرف آقا امام زمان علیه السلام و آقا علی بن موسی الرضا علیه السلام می شود، می گفت که من عنایت را می گفتم که چه کار کنم این عنایت را نگه دارم، یک جلسه ناب ارزشمندی باشد آن جا مطرح کنم. می رفتم می دیدم که هیچ چیز باقی نمانده است و هر چی فکر می کنم چیزی باقی نمانده بود. با خودم عهد کردم این را بنویسم. ایشان خیلی مقید به نماز شب، ذکر و توجه و انس بود و تا طلوع آفتاب بیدار بودند. گفت: می نوشتم. خوب نوشتم دیگر، بعد می رفتم صحبت کنم نوشته ام را باز می کردم نمی فهمیدم نوشته ام چی است. بعد فهمیدم که این عنایت برای تو نیست، برای آقا است. اگر حبسش کنی از تو می گیرد؛ به همین سبب، هر چی می فهمیدم به اولین نفر که می رسیدم می گفتم. بعد دیدم که آن

آدرس را پیدا کردیم، دیدیم که ای بابا بنده خدا شهید شده است و عکسش را هم نصب کرده اند. رفتیم نشستیم، دیدیم خیلی از این تیپ های قرطی و فلان آن جا هستند. یک آخوند هم آمده بود و من بودم و دو تا بچه های دیگر. محسن غفاری بود او رانندگی می کرد. گفتم: آقا ببخشید، این آدرس را شهید شما داده است به استاد من. گفته است من شهید می شوم؛ ولی از آقا امام رضا علیه السلام خواسته که تا شما عوض بشوید. همان شبهاتی که آنها داشتند را توضیح دادیم، این ها زار می زدند، مادرش اصلاً حالش بهم خورد. گفتم: فرزند شما گفته است، نمی خواهم در قیامت شرمنده باشم بابت پدر و مادر و خواهرهایم. همان زمان برگشتیم، حتی آن جا یادم هست آب و چایی هم نخوردیم. یکی از رفقا گفت کجا برویم؟ گفتیم: برویم قم. اعتراض کرد، که تا این جا آمدیم برای همین؟ گفتم: بله؛ یعنی من را از قم می فرستاد برای یک خانواده، نه برای این که آن ها حتماً خوب بشوند و رابطه ما با آن ها خوب بشود، نه خیر؛ برای این که به وفای عهدش عمل کند. ما آخوندی می خواهیم پا به رکاب آقا امام زمان علیه السلام باشد، دل از این عالم کنده باشد، نظر به آقا امام زمان علیه السلام داشته باشد، رزق را از او بخواهد، وابسته به هیچ جناحی و هیچ کسی و توجیه گر هیچ کس نباشد، مطیع رهبری باشد؛ اما اگر لازم شد نسبت به رهبری نظر داشته باشد، بگوید. زبان مردم در حکومت باشد و عامل ایجاد الفت و انس بین مردم

قصاب رزق او را برده است. می‌گفت که من بیشتر حرف‌های حاج شیخ را نمی‌فهمیدم؛

دو تا مناسب آمده است که هر دو به حوزه مربوط است. امروز اولین روز

شروع جلسه مجلس خبرگان در تاریخ انقلاب اسلامی است

و مجلس خبرگان همه‌شان محصول حوزه هستند و اساساً

نوعی صیانت از حوزوی بودن نظام است و همین طور روز

گفت‌وگو و تعامل سازنده با جهان است که آقای لاجوردی

اشاره فرمودند که نقش روحانی نقش تبیین دین است، این

تبیین محصور در محله، منطقه، شهر، استان و کشور نیست. پیام

اسلام جهانی است. از مجموعه مرکز اسناد انقلاب اسلامی آقای فروغی و آقای اکبری

که دعوت‌کننده و دبیر جلسه هستند و به طور خاص از آقای لاجوردی استاد مدعو تشکر

می‌کنم. ایشان سالیان سال برادرانه مرحوم آقا شیخ علی آقا را همراهی کردند. سخن

گفتن درباره آقای صفائی شخصیتی مثل آقای لاجوردی را می‌طلبد. بنده در حاشیه

خدمت دوستان هستم. استاد صفائی واقعاً مردی بود به از صد هزار.

آقای لاجوردی خاطره‌هایی از زیست آقا شیخ علی آقا را برای تان گفتند که امروز در

کمتر کسی از ما روحانیون دیده می‌شود. نمونه‌اش هم باز بودن درب خانه‌اش هست

که من به خاطر دارم که حجم ارتباط من شاید

ما آخوندی می‌خواهیم پا به رکاب آقا امام زمان علیه السلام باشد،

دل از این عالم کنده باشد، نظر به آقا امام زمان علیه السلام داشته باشد، رزق را از او بخواهد،

وابسته به هیچ جناحی و هیچ کسی و توجیه‌گر هیچ کس نباشد، مطیع رهبری باشد؛ اما

اگر لازم شد نسبت به رهبری نظر داشته باشد، بگوید. زبان

مردم در حکومت باشد و عامل ایجاد الفت و انس بین مردم باشد.

اما اشکش مرا متحول می‌کرد، همان دو تا کلامی که

می‌فهمیدم برای من خیلی حرف بود.

دبیر: از آقای لاجوردی بابت نکات بسیار خوب و خاطراتی

که نقل کردند تشکر می‌کنیم. جمع‌بندی از صحبت‌های

ایشان تقدیم می‌کنم. آقای صفائی معتقد است که

مهم‌ترین کار روحانیت ساختن آدم‌هاست. روحانیت باید دلی

بزرگ داشته باشد و زبان گویای مردم باشد. در ضمن نباید توجیه‌گر حکومت باشد. با این

نگاه مرحوم صفائی مهم‌ترین کار را تربیت روحانی می‌دانستند. اکنون در خدمت آقای

بهمنی هستیم.

حجت‌الاسلام و المسلمین سعید

بهمنی^{۱۶}

خدا را شاکر هستیم که در این جلسه در خدمت دوستان هستیم تا در مورد روحانیت

از دیدگاه مرحوم آقا شیخ علی آقای صفائی گفت‌وگو کنیم. ایام را تسلیت می‌گوییم.

دیروز سالروز درگذشت مرحوم صفائی بوده است. در راه زیارت مشهد الرضا علیه السلام که ۳۵

سال از این واقعه می‌گذرد. حال ما در این جا نشستیم تا درباره دیدگاه و آرا او سخن

مثلاً بیست درصد یا سی درصد حجم ارتباط لاجوردی هم نبود؛ یعنی به مراتب کمتر از ایشان است؛ ولی خودم به خاطر دارم که در همه ساعات شبانه روز خانه ایشان رفتم. همیشه درب منزل باز و هیچ وقت به روی کسی بسته نبود و این‌ها الآن امروز خیلی نادر است و من در حال حاضر سراغ ندارم. برخی بودند مثل آقا سیدمهدی روحانی و

آقای احمدی میانجی، این‌ها تا حدودی این شکلی بودند؛ ولی الآن من سراغ ندارم. مطالب من بنا به فاصله سی و چند ساله از زمان معاشرت می‌گذرد و بیش از همه به آثار مکتوب آن‌ها تکیه دارد و احتمال به ندرت حافظه شفاهی بر خلاف آقای لاجوردی که حقیقتاً گنجینه‌ای از مستندات شفاهی، که هر کدام‌شان بسیار جذاب

و درس‌آموز هستند. حوزه مطالعاتی من روش‌شناسی است و تاریخ و این‌ها نیست؛ ولی خوب ده سالی معاشرت پر حجمی با ایشان داشتم. کوشش کردم براساس یک نَمی از آنچه که در الگوهای برنامه‌ریزی راهبردی هست، گوشه‌ای از اندیشه‌های حوزوی استاد را با تکیه بر آثار مکتوب عرض کنم. بخشی هم از مطالب که به طور شفاهی آقای اکبری از ایشان اشاره فرمودند، که به لحاظ گستردگی و گوناگونی نظرات ایشان، مسائل ما این‌جا نوعی درآمدی در بحث به

شمار می‌رود. یک کلیاتی را می‌گوییم و بعد مسائلی که راهبردی باشند و در مورد آن‌ها مطرح می‌کنیم عمیق‌تر بحث کنیم. مطالبی که از ایشان گرفتیم روایت می‌کنیم یا آن را احیاناً تکمیل کنیم و در مواردی ممکن است که نیاز به نقد داشته باشد، یا متناسب به امروز نباشد. در عین حال یک بحث عمیقی لازم دارد که کار یک جلسه هم نیست امروز ان‌شاءالله یک فتح بابی در این

باره هست.

در یک جمله استاد صفائی از نخبگان فکری یک‌صد سال اخیر است.

از این جهت که خود آقا شیخ علی آقا یکی از نخبگان فکری یک‌صد سال اخیر است که مثل هیچ کس نیست و یک وجود منحصر به فرد است؛ اما این وجود منحصر به فرد تحلیل‌پذیر

است، دشوار هست؛ ولی تحلیل‌پذیر است. ایشان توفیقات فوق‌العاده‌ای داشته است در عرصه‌های مختلف، که آن‌ها هم می‌شود فرموله بشود و تکثیر بشود. از این جهت اهمیت فوق‌العاده دارد؛ به جهت این که یک نسخه تک است. من البته مثل ایشان کسی را سراغ ندارم؛ ولی کم و زیاد دارد. مثلاً وقتی با آقا سیدمهدی روحانی آشنا شدم، دیدم که چقدر شباهت رفتاری فوق‌العاده‌ای بین این‌ها هست؛ ولی مدرن بودن آقای صفائی را آقا سیدمهدی روحانی نداشت. من بحث‌ها

خودم به خاطر دارم که در همه ساعات شبانه روز خانه ایشان رفتم. همیشه درب منزل باز و هیچ وقت به روی کسی بسته نبود و این‌ها الآن امروز خیلی نادر است و من در حال حاضر سراغ ندارم. برخی بودند مثل آقا سیدمهدی روحانی و آقای احمدی میانجی، این‌ها تا حدودی این شکلی بودند.

محصول همین حوزه هستند. این حوزه باید خودش وجود داشته باشد، نوری داشته باشد که چنین افراد نورانی و بزرگی را تولید کند؛ از این رو ما از آن‌ها غافل نیستیم، اگر به مشکلات حوزه متمرکز می‌شویم. وظیفه ما این است که تا حد امکان آسیب‌زدایی کنیم.

هدف حوزه تأمین فقیه دین است نه فقیه احکام

استاد صفائی معتقد بود که رسالت حوزه تربیت کسانی است که رسالت پیامبر را بر دوش بکشند. می‌دانید در منظومه فکری

ایشان تربیت هم اولویت

دارد؛ یعنی ناگزیر هستید از

تربیت آغاز کنید. اگر بنشینید

فکر کنید که کدام کار مهم‌تر

است به این نتیجه می‌رسید

که تربیت مهم‌تر است. خوب

نقش حوزه، نقش برتر؛ بلکه

فرانقش است. وقتی می‌گوییم

رسالت، رسالت یک امری است

که هیچ‌گاه تعطیل نمی‌شود

که در اصطلاح به آن ام‌الاهداف

می‌گویند. اهداف گاهی

اهدافی میانی هستند و گاهی

اهداف نهایی هستند؛ اما

رسالت‌ها همیشه یکسان هستند. اگر رسالت

را از یک مجموعه بردارید، هستی آن مجموعه

دچار مشکل می‌شود. وقتی می‌گوییم رسالت

تفاوت آن با هدف در این است؛ اما اهداف

حوزه در بیان و آثار ایشان مکرر هست، که

را گذرا عرض می‌کنم. جا دارد این‌جا در مورد رسالت حوزه از نگاه ایشان بحث کنیم، هم خود شما اشاره فرمودید و هم جناب آقای لاجوردی اشاره فرمودند، که اهداف حوزه را باید تحلیل کنیم در بیان ایشان. نقش، وظایف و راهبردهای حوزه را، یک بحث می‌توانیم باز کنیم در مورد ارکان حوزه مراجع دینی رکن حوزه هستند. خود طلبه‌ها رکن هستند.

درس‌های حوزه و سازمان روحانیت خود این سازمان که شکل گرفته است. البته بحث ما درباره مشکلات است. وقتی که ما درباره

مشکلات، آسیب‌ها، موانع و

کاستی‌ها صحبت می‌کنیم.

به این معنا نیست که این

سابقه درخشان هزار و چند

ساله حوزه را نادیده می‌گیریم.

این بزرگواران دین را دین اصیل

اهل‌البيت علیهم‌السلام را حفظ کردند و تا

این‌جا رساندند. نظامی که از آن

برآمده است، نظام بی‌نظیری

در جهان است. خود حوزه اگر

خودش ادامه نداشت چه طور

می‌توانست یک نظامی به این

باشکوهی و فوق‌العاده‌ای برقرار

کند. این‌ها چیزهایی است که

نمی‌شود نادیده بگیریم یا بزرگانی که در طول

تاریخ محصول این حوزه بزرگ شیعه هستند.

بزرگانی مانند شیخ طائفه، شیخ مفید، خواجه

نصیر، علامه حلی و بزرگانی که در قرون اخیر

مانند حضرت امام و حضرت آقا، این‌ها

وقتی که ما درباره مشکلات، آسیب‌ها، موانع و کاستی‌ها صحبت می‌کنیم. به این معنا نیست که این سابقه درخشان هزار و چند ساله حوزه را نادیده می‌گیریم. این بزرگواران دین را دین اصیل اهل‌البيت علیهم‌السلام را حفظ کردند و تا این‌جا رساندند. نظامی که از آن برآمده است، نظام بی‌نظیری در جهان است. خود حوزه اگر خودش ادامه نداشت چه طور می‌توانست یک نظامی به این باشکوهی و فوق‌العاده‌ای برقرار کند.

است الآن یاد ندارم به شما ارجاع بدهم که از کجا؛ ولی احتمال می‌دهم از تفکر ایشان الهام گرفتم) برآمده از کوشش‌های مرحوم خواجه نصیر طوسی و علامه حلی در ۲۵۰ سال پیش است؛ یعنی خواجه نصیر با تألیف کتاب *تجريد العقاید* علوم عقلی شیعه را به بلوغ رساند. آخرین گزارشی که من دیدم نزدیک به نهمصد شرح شیعه و سنی بر *تجريد العقاید* خورده است، که کتاب کوچک جیبی است؛ پس از آن شرح علامه حلی بر این کتاب است و بر کتاب *الفین* علامه حلی که دو هزار دلیل کوتاه پاراگرافی دربارهٔ مجموعه معتقدات اسلام و شیعه است، که این دست طلبه‌ها و متدین‌ها را در دو قرن پر کرد. برای رقابت با رقبای شیعه، پاسخ‌های کوتاه از یک عالم تراز اول داشتند و مردمان ایران را برگرداندند به تشیع. جمعیت را از یک اندیشه رقیب در دوره ایل‌خانی‌ها به اندیشه تشیع آوردند و پس از آن که اندیشه‌ها را تغییر دادند، حکومت مطلوب خودشان را ایجاد کردند؛ برای همین است که این‌ها را هم ما از فقه می‌دانیم؛ چراکه فقه ما فقه عقاید هم هست که خیلی‌ها این‌ها را در دایره فقه نمی‌بینند. تأکید و کوشش ایشان این بود که بر اساس این نگرش، نگرش به فقه اصلاح بشود که هنوز هم نشده است، هنوز هم بحث اصلی در حوزه فقه احکام به شمار می‌رود. فقه، اصلی بسیار گرمی است. به اعتقاد من در گرمی بودن فقه احکام ما هیچ تردیدی نداریم، حتی پایه و اساس تمدن است. فقه

هدف حوزه تأمین فقیه دین هست، نه فقط فقیه احکام. ایشان می‌فرمودند میان فقیه دین و فقیه احکام فرق است و قائل به این بودند که این دو متفاوت هستند و غفلت از فقه در دین کاستی‌های فراوانی ایجاد کرده است و همهٔ عقاید و معارف و اخلاق و احکام همهٔ این‌ها نیاز به فقه و تفقه دارند، فقط احکام متعلق به فقه نیستند. من برای این که اشاره‌ای کنم اهمیت عقاید چقدر مهم است و حدسم این است در آن ده سال که من با ایشان معاشر بودم؛ چون آن هستهٔ اصلی تفکر من با الهام از ایشان گرفته شده است. احتمال می‌دهم این نظریه هم از ایشان الهام گرفته شده باشد. ببیند هر جا کلام ما اوج گرفته است به فاصلهٔ زمانی پنجاه سال، صد سال و دویست سال فقه ما، تاریخ ما، حتی حکومت‌های محلی، حدیث ما و اصول ما هم گسترش پیدا کرده است؛ یعنی اول دانشمندان کلام ما، آتش را ریختند، رقیب را عقب راندند. وقتی که آن‌ها را عقب راندند از حیث نظری و از درون آن‌ها را عقب راندند. در سایه اقدامات این‌ها، بقیه جلو آمدند؛ برای مثال یکی از بزرگان ما شیخ مفید است که حتی در خواب هم با رقیبان خودش مناظره می‌کرد. کتاب *شرح‌المنام* ایشان، که در آن فقط مناظراتی که در رؤیا دیده است گزارش شده است، یا من معتقد هستم، البته این هم یک نظریه و یک فرضیه است. من معتقد هستم شکل‌گیری حکومت صفویه (این که این هم از نظریات آقای صفائی شکل گرفته

من مهارت اجتماعی نمی‌دهد. مهارت‌های اجتماع‌های مختلف نمی‌دهد. من روحانی می‌خواهم بروم در محیط سیاسیون ایفای نقش کنم. سیاسیون خیلی پیچیده هستند. چند لایه هستند. ممکن است به سادگی از آن‌ها گول بخورم. من می‌خواهم بروم به محیط دبیرستان‌های دخترانه و محیط زن‌ها ایفای نقش کنم، باید قبلاً این جوان مصون‌سازی شده باشد و متناسب با محیطی که می‌خواهد نقش‌آفرینی کند، مصون‌سازی نشود. نمی‌داند چه مسائلی

برایش پیش می‌آید و گرفتار چه گرفتارهایی و مصیبت‌هایی می‌شود. این مصون‌سازی چیز فوق‌العاده‌ای است. شما در نهاد سازمان روحانیت ما یک مجموعه دارید معاونت تهذیب. معاون تهذیب اسمش معاونت تهذیب است، آن در حقیقت یک نظارت کم‌رنگ دارد بر جریان حوزه. باید بدهد که بگیرد، او باید یاد بدهد که مصون بماند و بعد مراقبت

کند. مصون‌سازی را من سراغ ندارم، اگر شما سراغ دارید به من بگویید. می‌گویند یک پلیسی یک راننده‌ای را نگه داشت، به او گفت مدارک و گواهی‌نامه‌ات را بده، گفت کی دادی که بگیری. کسی بخواهد برود در محیط‌های مختلف نقش‌آفرینی کند، باید به او آموزش داده باشی و پیش از این به

احکام است که رفتارها را یک دست می‌کند و شکل می‌دهد. شما وقتی که به یک قومی نگاه می‌کنید، کنش‌های‌شان را وقتی می‌بینید، می‌بینید که همه این‌ها شبیه به هم هستند، همه این‌ها؛ یعنی یک گستره جمعیت و یک گستره سرزمین یک تاریخ مانا، این‌ها می‌شود تمدن. با فقه‌شان داده می‌شود، نه با عقاید؛ ولی عقاید فقه را پشتیبانی می‌کند؛ بنابراین تأکید ایشان بر فقه دین و بعد حاصل فقه دین که انذار است، این دو تا از اهداف حوزه

و روحانیت هستند، اهدافی بزرگ که البته با تربیت حاصل می‌شود و نقش‌ها و وظایفی که در گفتارهای ایشان بوده است را تصریح کردند.

- تربیت روحانی و کادرسازی. تربیت افراد کارآمد، کادرسازی افراد کارآمد؛ یعنی تربیت کافی نیست که یک جا انباشت بشوند، باید هر کدام شناخته بشوند که در کجا به کار می‌آیند. جایگزینی افراد؛

یعنی گماردن این‌ها به کار، نه فقط شناخت جاها و این‌ها را ایشان در معرفت حکومت دینی فرمودند؛ بلکه پس از آن ایجاد مصونیت در طلبه. یکی از اشکالات طلبه‌ها به لحاظ دانشی که ما در حوزه فرا می‌گیریم چون اساساً فقه همه دین نیست، که همه‌جانبه باشد، فقه یک‌لایه است. فقه یک‌لایه، به

خوب ما به این مصون‌سازی‌ها خیلی کم توجه کردیم. این‌ها چیزهایی است که آقا شیخ علی‌آقا به آن‌ها تأکید کرده است. عین عبارت‌شان این است، طلبه با هدفش معلوم می‌شود که چه علوم و چه روش‌هایی را باید بیاموزد و با حوزه کارش در دادگاه‌ها، بنیادها، مدارس، بازار، جمع زنان و مردان و کودک معلوم می‌شود که چه مصونیت‌هایی را باید داشته باشد.

او گفته باشی فلان منطقه می‌روی، این مشکلات در انتظارات هست، این گرفتاری‌ها را نشان داده است. الآن برخی زندان هستند و برخی گرفتاری و بی‌آبرویی‌ها پیدا کردند. خوب ما به این مصون‌سازی‌ها خیلی کم توجه کردیم. این‌ها چیزهایی است که آقا شیخ علی‌آقا به آن‌ها تأکید کرده است. عین عبارت‌شان این است، طلبه با هدفش معلوم می‌شود که چه علوم و چه روش‌هایی را باید بیاموزد و با حوزه کارش در دادگاه‌ها، بنیادها، مدارس، بازار، جمع زنان و مردان و کودک معلوم می‌شود که چه مصونیت‌هایی را باید داشته باشد. آقا سید عباس لاجوردی با آن عبارت‌شان که «إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا»^{۱۷} خوب آقا طایفه شیطان مکرر طوف کردند دور انسان برای اغوای او چرخیدند تا نقطه‌ضعفی از او پیدا کنند و به او آسیب می‌رساند روحانیون را به این آسیب‌ها باید بصیرت پیدا کند «تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ»^{۱۸} باید الآن حوزه نسبت به این‌ها آگاه شده باشد، مصون‌سازی کند و یک سازوکاری ایجاد کند. برای این، عبارت‌شان در آیه‌های سبزه^{۱۹} نوشته شده است که باید مصون‌سازی بشود که از چه عواملی باید خود را خلاص کرده باشد. حُب این هم یکی از نقش‌ها و وظایف حوزه است.

- حوزه و سرمایه‌گذاری اساتید.

من از راهبردها چی مراد می‌کنم؟ راهبردها اولویت‌های مانا هستند؛ یعنی رفتارهای شما در قالب آن اولویت‌ها شکل می‌گیرد؛

برای مثال شما می‌خواهید بروید مشهد، مشهد هدف است؛ ولی اولویت شما چیست؟ اولویت شما اگر سرعت رسیدن به مشهد باشد؟ هوایما را انتخاب می‌کنید؛ اما اگر سرعت مهم نباشد سعی می‌کنید مقتصدانه به مشهد بروید؛ لذا با اتوبوس می‌روید. با یک وسیله، دیدید رفیقی از شما دارد با ماشین می‌رود، می‌روید به سمت سوارشدن ماشین. ببینید اولویت‌ها نوع کنش شما را تعیین می‌کند که چه شکلی رفتار کنید، این اولویت‌ها را ما به آن‌ها راهبرد می‌گوییم. خودشان سنخ عمل هستند؛ اما به عمل شکل می‌دهند، این‌ها را راهبرد می‌گوییم. حالا راهبردهایی که در بیان ایشان و می‌شود آنها را راهبرد نامید چیست؟ یکی همین اولویت تربیت است؛ یعنی یک روحانی در هر حال کارش تربیت و سازندگی انسان‌هاست. خود تربیت هم هدف است، هم خودش یک اولویت در کنش است. یکی دیگر، مسیر روحانیت حوزه است، حوزه بخواهد مسیرش را پیش ببرد، بر روی چه چیزی تأکید دارد. آقای صفائی می‌گوید باید روی استادان و مربی سرمایه‌گذاری کند. استادانی بسازد، این‌ها مثل چشمه‌ها هستند و هر کدام یک چشمه‌ای از سرچشمه اصلی هستند. حالا تعبیر من این است، این را در عبارت ایشان ندیدم. یکی دیگر از نکاتی که به آن تأکید دارند، در آثارشان رفرنس هم یادم رفته است بدهم، افزایش طلب علم در طلبه است. من اسمش را می‌گذارم طلب فعال تحصیل

- خدمت مرحوم صفائی به مادر خود ایشان یک خاطره برای من نقل کردند. ایشان و آقای مؤمن (نه مرحوم آیت‌الله مؤمن)، الآن اسم دقیق آن یادم نیست. خانه‌اش پشت میدان نو بود. الآن نابینا شده است. در حرم در جمکران مؤمن زاده با ایشان و یک نفر دیگر گفت ما یک درسی را مباحثه می‌کردیم، که آن درس را حدود پنج سال در حوزه طول می‌کشد بخواند. حالا من این‌ها را می‌گویم، بعضی از ضمائر آن را نمی‌دانم. گفتند که هم‌زمان مادر و برادرم مریض شدند، می‌گفت من درس را تعطیل کردم. رفتم برای رسیدگی به مادرم. به‌قدری به مادر رسیدگی می‌کرده است که حتی لباس‌های مادرش را اجازه نمی‌داد همسرش بشورد. دقت کنید نوع رسیدگی به مادر، می‌گفت روده‌های برادر کوچک برادر نوزاد بوده است عفونت کرده بود. این را من کهنه‌هایش را در رودخانه، روبروی دادگستری نزدیک ساحلی می‌بردم می‌شستم تا پانصد متر آن طرف‌تر بوی گند این کهنه‌ها می‌رفت؛ چون عفونت بود. گفت دو ماه پرستاری کردن مادر طول کشید. من برای این که به مباحثه برگردم، شروع کردم خودم کتاب را خواندن، که برسم. گفت: شروع کردم به خواندن، تا آخر کتاب رفتم و بعد رفتم پیش رفیق‌هایم. با ایشان تقریر که بحث کردم، رقفا درس را ترک کردند، بقیه را من برایشان گفتم. این‌ها البته نکات فوق‌العاده‌ای است در آن، یکی این که یک نفر فعال در خواندن و نه منفعل، منتظر استاد

فعال است، نه منفعل. عبارت دیگری دوست دارم اسمش را بگذارم، خوداجتهادی است؛ یعنی طلبه از روز اولی که طلبه می‌شود، هم می‌تواند منفعل تحصیل کند و هم می‌تواند فعال تحصیل کند. چه طور؟ طلبه بایستد تا فردا به او درس بدهد، این انفعال است. طلبه می‌تواند همان‌طور که نشسته است این کتاب را کلاً بخواند. من دیدم طلبه‌هایی که درس‌های سال بعدشان را در یک ماه، در دو ماه خودشان سال قبل خوانده‌اند. وقتی می‌خواندند، من می‌گویم که همه درس را هم فرانگیرند. سی یا چهل درصد درس را سبک کردند. خود ایشان این‌جوری بود، می‌گفت که من درس‌هایی که شرکت می‌کردم. برای گرفتن درس یادگیری نبود، برای این بود که خودم مطالعه می‌کردم و نکاتی را که نمی‌فهمیدم برای استاد نگه می‌داشتم، من می‌رفتم نحوه درس‌دادن را یاد بگیرم. نحوه این چیزی که خودم با مطالعه یاد گرفتم، ببینم این استادی که مثلاً با بیست تا سی سال تدریس می‌کند چه جوری درس می‌دهد. می‌گفت در حین درس گرفتن از استاد در سر درس، کتاب‌های دیگر را می‌خواندم منتظر می‌شدم برسم به آن جایی که من اشکال دارم. ببینید الآن چند درصد طلبه‌ها این‌گونه مهاجم علم هستند، فعال در تحصیل علم هستند نه منفعل. مثل این است که جسدشان را کول کنند ببرند سر درس و استاد بگوید و این‌ها بشنوند و بعد بیرون بیایند.

نمی‌شود. دیگر این که آن احسان به والدین هم بال رفتن به او می‌دهد بالاتر از پای رفتن. او را از جا می‌کند. جهش می‌کند.

دو راهبرد دیگری بگویم. یکی این که ایشان می‌گفت که ما نمی‌توانیم همه جا سرمایه‌گذاری کنیم. همه جا آدم بفرستیم. باید ام‌القرای زمان خودمان را بشناسیم. این تعبیر فوق‌العاده است؛ یعنی دیگر مصداق راهبردشناسی است. می‌گوید هر کس یک رسالتی دارد و در تحقق آن به پا خواسته است، باید در نظر بگیرد کجا بهتر می‌تواند کار کند و کجا می‌تواند مسلط‌تر باشد و باید مادر شهرها و جایی را که از آن جا می‌تواند رسالت خود را به بهترین نحو گسترده کنند، پیدا نماید. امروز ام‌القرای و مادر شهر کجاست؟ در کجا می‌توانیم بدون خرج و وقت زیاد و بدون پراکنده‌شدن جمع‌آوری و کار کنیم الی آخر. این مطلب در کتاب حرکت است. نکتهٔ دیگری که در راهبردهایی که ایشان به آن توجه می‌کند برقراری خط انتقال معرفت است که یک کتاب هم به همین نام ایشان دارد. خط انتقال معرفت که اکنون نمی‌بینم آن خط انتقال معرفت را. این خط انتقال معرفت دچار آسیب است در تعامل میان روحانیت و بدنه اجتماعی مردم خودمان، شهرستان، استان‌مان و کشورمان؛ لذا سراسر این خط انتقال معرفت‌مان را باید شکوفا کنیم و پیدا کنیم که چگونه است. به همین مقدار فعلاً بسنده می‌کنم.

دیبر: طبق صحبت‌های آقای بهمنی، نگرش

روحانیت به دین یک نگرش ضعیفی است. تأکید غالب حوزه نیز به آموزش فقه به معنای احکام مرسوم است، نه تفقه جامعه‌ناظر به زوایای مختلف دین و نیازهای انسان معاصر جامعه. با این حال طلبه را به نسبت رسالت تعریف شده، به خوبی تربیت نکرده و برای او که قرار است به عنوان مبلغ در عرصه‌های گوناگون اجتماعی ورود کند، مصونیت‌سازی هم نمی‌کنند. از آقای بهمنی بابت تحلیلی که از نگاه مرحوم صفائی ارائه دادند و خاطرات زیبای تعریف کردند، متشکریم.

مرحوم صفائی باور داشتند که طلبه باید به دنبال انجام رسالت و وظیفه‌اش باشد، نه این که به دنبال درآمد و معیشت از راه غیر طلبگی باشند. من در خاطرات آقای صفائی چندین بار دیدم که مثلاً آقای حیدری نقل می‌کند که به آقای صفائی کنایه می‌زدند که مفت‌خور کیست؟ یعنی این که طلبه چرا کار نمی‌کند و چرا مانند دیگران فعالیت بدنی انجام نمی‌دهند. آقای صفائی پاسخ می‌داد: مفت‌خور کسی است که به تکلیف خودش نپردازد. روحانیت تکلیفش این است که بخواهد به تربیت مردم برسد و اگر به این برسد دیگر فرصتی نمی‌کند که بخواهد مانند دیگران برای معیشت خود کاری انجام دهد. این جاست که حوزه باید شهریه او را به اندازه‌ای که هست تأمین کند و همین جا است که آقای صفائی معتقد هستند که ما نباید این قدر طلبه جذب کنیم و نان‌خور حوزه را زیاد کنیم که بعداً در حجم مشکلات پیش

درست کرده بودم. گاوداری شصت رأس گاو هم داشت و شیر خیلی خوبی هم در قم توزیع می‌کردیم. اولین گاوداری که اصلاً شیر به کارخانه نمی‌داد ما بودیم. دستگاه چرخ نمی‌کرد. بازاری‌ها با ما شریک شده بودند و حدود ۲۵ دبه شیر می‌گرفتم، می‌بردم می‌دادم مغازه و آن‌ها تقسیم می‌کردند.

- شهریه و معیشت

بابت شهریه یک چیزی بگویم، در جاهای مختلف این مطلب را بارها تکرار کرده‌ام. آخوندی خودش کار مهمی است و این را باید باور کنیم. اگر یک کسی برود قاضی بشود همه زندگی‌اش تأمین می‌شود، چرا؛ چون قضاوت حق روحانیت و حق مجتهد است. اگر قضاوت حق روحانیت، حق مجتهد است چطور برود کار کند، چی را کار کند؟ یک روحانی بود اهل فضل و معنویت، به او گفتم چرا کار می‌کنی؟ گفت مجبورم شهریه کم است و کفاف زندگی را نمی‌دهد. اشتباه است که ما وجوهات را صرف هزینه‌هایی مانند آینه کاری، طلاکاری گنبد کنیم. نباید با وجوهات امام زمان علیه السلام برای خودمان مؤسسات درست کنیم. وجوهات برای امثال این طلبه‌هایی است که اهل فضل‌اند، باید درس بخوانند، باید سراغ مردم بروند و تربیت کنند. پس وجوهات را باید اول به طلبه‌ها بدهند، بعد به ایتم؛ چرا از ایتم غافل شده‌اند؟ ایتم باید تأمین بشوند. امیرالمؤمنین علیه السلام پدر ایتم بود. چه معنا دارد وجوهات لب مرز را بیاوریم و این‌جا خرج کنیم؟ خُب همان‌جا بروید و روحانیت را

آمده از عدم تدبیر آن گرفتار شویم. این نگاه را در خاطرات مرحوم پدرشان که با عنوان افکار و آمال به چاپ رسیده نیز می‌بینیم. با این حال ظاهراً ایشان زمانی دامداری راه‌اندازی کرده و با سود آن امورات برخی طلاب را تأمین می‌کردند. خوب است عزیزان اگر نکته‌ای در توضیح این مسئله دارند بفرمایند.

حجت‌الاسلام و المسلمین سید عباس لاجوردی

اجازه دهید من ماجرای تأسیس دامداری را بگویم
دامداری را من تأسیس کردم، آقای صفائی دامداری نداشت. ایشان دامداری را خیلی دوست داشت. جمعه‌ها آن‌جا می‌رفتیم. شیر می‌دوشیدیم و می‌خوردیم و فوتبال بازی می‌کردیم. رفقا و طلبه‌ها به آن‌جا می‌آمدند. جامعه مدرسین به ایشان اعتراض کرد که؛ یعنی چی شما با طلبه‌ها می‌روید آن‌جا؟ بعد ایشان اشکش درمی‌آمد. طلبه‌ای که نمی‌تواند سینما برود، فیلم ببیند، اجازه ورزش ندارد، ناسزا هم به او می‌دهند، زن هم به او نمی‌دهند و از خانه بیرونش هم می‌کنند، خوب من اگر با او مأنوس نباشم کی باشد؟ اگر یک جمعه بیرون نروند و دو ساعت با هم تفریح نکنند، چه کسی می‌خواهد این امت را حفظ کند؟ بعد گفتند که ایشان جمعه‌ها می‌رود تا این‌ها را نماز جمعه نبرد. ایشان دیگر آن برنامه رفتن را شنبه‌ها گذاشته بود، آن گاوداری را ایشان دوست داشت و من

تأمین کنید، فقرا و یتامش را تأمین کنید. **دیبر:** آیا مرحوم صفائی معتقد به انقلاب فرهنگی بوده است؟ ایشان در کتاب *اندیشه من* این بحث را دارند، که اگر کادرسازی نکنیم و طرح نداشته باشیم؛ پس از پیروزی هم ممکن است در پازل سیاسیون قبلی بازی کنیم. حالا ممکن است اشکالی به حوزه علمیه گرفته شود، که در زمینه کادرسازی و طراحی برنامه دقیق و عملیاتی به نسبت انقلاب اسلامی خوب عمل نکرده و متأسفانه دچار آسیب‌ها و هم‌چنین درگیر کنشگری‌های سیاسی و سطحی شده است؟

حجت‌الاسلام و المسلمین لاجوردی

این بحث مربوط به رابطه بین نظام و حوزه است. ببینید نمی‌خواهم توجیه کنم، البته توجیه به معنایی که اکنون رایج است؛ یعنی هر کاری که فلانی می‌کند بگوییم درست است و سر و صورتی موجه به آن بدهیم. از نظر استاد توجیه به معنای واقعی آن؛ یعنی وجه کار را معلوم کنیم که می‌شود تبیین؛ ولی من توجیه را قبول دارم. بعضی‌ها معتقد هستند و می‌گویند که این نظام است که حوزه را زاییده است و حوزه را از مرگ نجات داده است، یا اصلاً حوزه‌ای نبوده است؛ ولی من اعتقادم این است که نظام مولد و ولیده حوزه هست. حوزه را ضعیف کردند و به خاطر همین رضاشاه قلدر سرکار آمد؛ چرا حوزه را تضعیف کرد؛ چرا ممنوع کردند؟ چون می‌دیدند که این حوزه تأثیرگذار است.

احیای‌گری حوزه شروعش با مرحوم استاد مؤسس حاج شیخ عبدالکریم حائری است، نیز با مرحوم امام است. یکی از آقایان که از نزدیکان و فامیل آقای بروجردی بودند و به رحمت خدا رفتند. ایشان می‌گفت حضرت امام وقتی که آیت‌الله بروجردی را با اصرار آوردند قم، من به افراد گفتم به پدر آیت‌الله فاضل عرض کردم و به اطرافیان ایشان گفتم که حضرت امام رحمته فرمودند: آیت‌الله بروجردی را من آوردم، حفظش با شما. من یک مقاله‌ای دیدم درباره روحانیت در مجله حوزه دفتر تبلیغات و دیگر چاپ نکردند. خیلی مطالب قشنگی بود، از خاطرات افراد که خودش یک بحثی می‌طلبید. درباره زمان آیت‌الله بروجردی و رابطه بین مصدق و روحانیت و رابطه آیت‌الله بروجردی با فدائیان اسلام. این‌ها یک بحث مفصلی است و موضع‌گیری آیت‌الله بروجردی به نظر من بهترین موضع‌گیری است، که هم دین و هم حوزه را حفظ کردند. ایشان یک بحثی دارند، که کتابش هم چاپ شده است. حالا این ادبیات خودم هست و نمی‌توانم به استاد نسبت بدهم. استاد به موضع‌گیری آیت‌الله بروجردی خیلی اعتقاد داشت. آیت‌الله بروجردی را در آن زمان و شرایط خیلی جلودار در حوزه می‌دانند. قطعاً انقلاب در دامن حوزه بزرگ شده است و از حوزه نوشیده است و حوزویان انقلاب را ایجاد کردند؛ چون در آن زمان جریان چپ بود، جریان چپ می‌خواست ما را ببرد طرف شوروی و طرف دیگر جریان راست بود که با خدمت جلوداری مصدق

نسبت‌شان والد و ولد است. کدام والد است و کدام ولد است. من اعتقادم این است که اگر ما امروز داریم حرف از حوزه می‌زنیم به عنوان یک والدی است که باید رزق این ولدی که خودش بزرگ‌تر می‌شود و باید بشود تأمین کند.

- هجرت و اندازی متفاوت با وضع موجود. حرفی را استاد فرمودند که حرف بسیار مناسبی است؛ اولاً، ما یک هجرت داریم. آیه قرآن می‌گوید: اگر ما یک جنگی داریم،

یک برخورد داریم و یک هجرت داریم؛ حالا هجرت از چی به کجا و چرا در زمان رسول‌الله ﷺ دو تا هجرت صورت گرفته است، یکی به حبشه است و یکی دیگر هم به مدینه است.

یک مطلب جنگ است براساس آیه «فَلَوْلَا نَفَرَ مِن كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَائِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ»^{۲۰} نباید

همه به جبهه بروند، که جبهه مهم‌تری هست که همان جبهه تفقه در دین است. تفقه در دین هم گفتند؛ یعنی همه مجموعه دین مورد فهم دقیق و ظریف قرار بگیرد و آن را به صورت کاربردی در زندگی‌ها

به جریان بیندازیم. صرفاً شعار که بانک ما اسلامی نیست و آموزش و پرورش ما در تراز جمهوری اسلامی نیست، کافی نیست.

می‌خواست ما را به آمریکا ببرد و نجات ما را در آمریکا می‌جست. یک جریان افراطی انقلابی که دست به اسلحه بردند فدائیان بودند. آیت‌الله بروجردی آمد بالانس کرد. یکی از اعتراضاتی که به آیت‌الله بروجردی داشتند، حتی این اواخر هم داشتند، الآن هم دارند، که شما چرا مانع اعدام مرحوم نواب نشدید؟ در آن مجله (حوزه) آمده است.

یکی از آقایان گفت که من به ایشان این را گفتم آقای بروجردی فرموده بود: من اولاً نامه را به شاه نوشتم؛ ولی پیش از این که نامه به دست‌شان برسد سریع اعدام کردند و دیرنامه را به دست‌شان رساندند و ثانیاً حفظ حوزه در اولویت است.

گفتم ببینید روش‌ها هست. این موضع‌گیری‌ها می‌توانند مکمل هم باشند. در آن زمان، فرصت تشکیل حکومت اسلامی که مرحوم شهید نواب؛ مد نظر داشت، نبود. نه شرایط آن بود و نه امکانات آن بود، باید

کادرسازی می‌کردیم با مبانی حرکت آقای صفائی، شهید نواب غیر از این که شخصیت او قابل تقدیر است؛ اما حرکت را ایشان نمی‌پذیرفت. ایشان

می‌گفت. این صحبت برای سال ۴۸ است؛ یعنی زمانی که ایشان دارند مطرح می‌کنند و می‌بینید که رابطه بین حوزه و انقلاب چگونه

استاد به موضع‌گیری آیت‌الله بروجردی خیلی اعتقاد داشت. آیت‌الله بروجردی را در آن زمان و شرایط خیلی جلو دار در حوزه می‌دانند. قطعاً انقلاب در دامن حوزه بزرگ شده است و از حوزه نوشیده است و حوزویان انقلاب را ایجاد کردند؛ چون در آن زمان جریان چپ بود، جریان چپ می‌خواست ما را ببرد طرف شوروی و طرف دیگر جریان راست بود که با خدمت جلوداری مصدق می‌خواست ما را به آمریکا ببرد و نجات ما را در آمریکا می‌جست. یک جریان افراطی انقلابی که دست به اسلحه بردند فدائیان بودند. آیت‌الله بروجردی آمد بالانس کرد.

باید درست هدف گذاری کرد و تلاش نمود. متأسفانه ما کم کاری کرده ایم، تا حدی که الآن می گویند غزه به ما چه مربوط است؟ باید تبیین کنیم و می کردیم که غزه جز اهداف ماست. این ها به خاطر این است که حتی ما خوب هم تبیین نکرده ایم.

یکی هم بحث انذار، انذار توده های مردمی که جز وظیفه حوزه هست. خوب انذارها با ابزار جدید آمده است. حضرت آقای خامنه ای فرموده اند ابزار جدید آمده است ما باید بتوانیم با نسل امروز ارتباط بگیریم. جامعه بلوغ جدید پیدا کرده است، ما نمی توانیم عقب بیفتیم از این بالغ. سؤالات جدید آمده است.

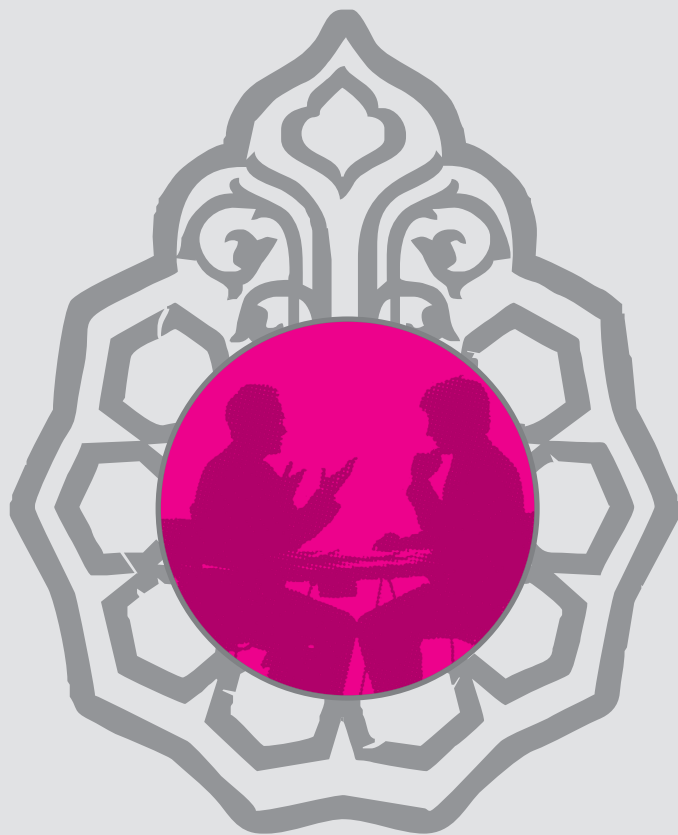
- استاد صفائی و توصیه بهره مندی از دیگران.

مرحوم استاد یک بار مشهد بودیم، خیلی توپید به ما که؛ یعنی چه فقط می خواهید از من استفاده کنید، بروید. بروید از این پیرمردها استفاده کنید. این ها هر کدام گوهر دارند. گوهرها گاهی وقتها در خرابه ها هست، به خرابه ها نگاه نکنید به گوهر آن نگاه کنید. ببینید این آزاداندیشی با آقا شیخ از منزل ما به طرف منزل ایشان می رفتیم. یک تکه ای از روزنامه کیهان افتاده بود روی زمین. یک متنی نوشته بود. حاج شیخ دنبال شد و آن متن را برداشت. تا خانه که به منزل رسیدیم خواند و گفت: ببین خداوند رزقها رو کجا می گذارد. این متن جواب سؤال من بود. می گفت: همین سؤال ذهن مرا مشغول کرده بود.

دبیر: با تشکر از استاد لاجوردی و استاد بهمنی؛ درباره نظرات اصلاحی ایشان درباره حوزه سخن زیاد است. ان شاء الله در وقت دیگر و جلسات دیگر استفاده خواهیم کرد.

پی نوشت:

۱. استاد موفق و فرهیخته حوزه و عارف تربیتی-اخلاقی در خدمت رسانی اجتماعی.
۲. ذاریات، آیه ۲۰-۲۱.
۳. استاد حوزه و مسئول مؤسسه تحقیقاتی و انتشاراتی لیلة القدر.
۴. نهج البلاغه، خطبه ۳.
۵. انشقاق، آیه ۶.
۶. حدید، آیه ۲۵.
۷. حدید، آیه ۲۵.
۸. أخرجه ابن شهر آشوب فی مناقب آل ائمه الطالبن، ج ۳، ص ۴۲.
۹. غرر الحکم و درر الکلم، ج ۱، ص ۳۱۷.
۱۰. نور، آیه ۴۲.
۱۱. انشقاق، آیه ۶.
۱۲. آل عمران، آیه ۱۴.
۱۳. انسان، آیه ۹.
۱۴. ابراهیم، آیه ۲۷.
۱۵. اعراف، آیه ۲۰۱.
۱۶. استاد حوزه و استاد یار پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی
۱۷. اعراف، آیه ۲۰۱.
۱۸. اعراف، آیه ۲۰۱.
۱۹. آیه های سبز؛ ص ۱۷۲.
۲۰. توبه، آیه ۱۲۲.



گفت و گو

وگزارش

سألهاء نوید

در نظام روحانیت و حوزه‌های علمیه



محمود حکمت نیا و عبدالوهاب فزاتی

در این گفت‌وگوی ترتیب‌یافته آقای دکتر عبدالوهاب فزاتی با دکتر محمود حکمت نیا، سه‌گونه کنشگری حوزه‌ها، جامعه و جهان نقد و بررسی می‌شود و ایشان این سه سطح کنشگری را با نگاه و برداشت خودشان تحلیل می‌کنند.

درواقع مدافعان چنین حوزه‌ای تنها وظیفه خود را ترویج و دفاع از آموزه‌های مذهبی در ایران می‌دانند و به همان زبان فارسی جهت اقناع جوانان ایرانی نیز بسنده می‌کنند؛ از این رو، رسالتی دیگر برای خود قائل نیستند و قلمرو معرفت‌شناختی و پاسخ‌گویی‌شان در درون همین دو مورد است. در نتیجه آن‌ها نه نیازی به یادگیری زبان‌های خارجی دارند و نه وارد

مباحث عمیق فلسفی می‌شوند؛ چرا؟ چون آنان با مخاطبانی روبه‌رو هستند که با آن‌ها وحدت مذهبی و زبانی دارند؛ به همین دلیل آن‌ها نه در صد اثبات اصل امامت و نقد ادله کلامی منتقدین جدید

و نه در پی جایگاه اندیشه امامت در دنیای معاصر، بلکه در پی ترویج محبت امام در دل مردم‌اند؛ روشن است آنان در نفی و اثبات مسئله امامت با مخاطبین خود مشکلی ندارند و تنها در پی تعمیق رابطه ولایی آنان با امام معصوم علیه السلام هستند، حتی وقتی به حادثه کربلا هم می‌پردازند کاری به بهره‌مندی ظرفیت‌های آن در دوره معاصر ندارند و بیشتر در پی تشدید محبت آنان به امام حسین علیه السلام می‌باشند؛ بنابراین اگر ما از این دیدگاه به حوزه‌های علمیه

حوزه: در چند سال اخیر حوزه علمیه با چه مسئله‌های جدیدی روبه‌رو شده است که پیش از این مسبوق به سابقه نبوده‌اند؟ کدام‌یک شدت و عمق بیشتری دارد؟

حکمت‌نیا: از تلاش مجله وزین و قدیمی حوزه تشکر می‌کنم که به‌طور ویژه به بررسی مسائل روحانیت می‌پردازد و می‌کوشد این مسائل را در آستانه آگاهی آنان قرار داده و راه حلی هم برای آن‌ها بیابد. در پاسخ به

پرسشی که امروز روحانیت به چه مسائل جدیدی روبه‌رو است، پرسش دیگری مطرح می‌شود و آن این‌که اساساً حوزه‌های علمیه را در چه موقعیت معرفتی می‌بینیم و تحلیل می‌کنیم؟ در پاسخ به این پرسش می‌توان سه موقعیت برای حوزه‌های

شیعی در نظر گرفت و بر اساس وضعیت هر یک، به شناسایی این مسائل پرداخت:

موقعیت اول: در این وضعیت، حوزه‌های علمی شیعه را به مثابه نهادی جهت دفاع از تفکر شیعه در سرزمین ایران می‌بینیم و از این زاویه به تحلیل مسائل جدید آن می‌پردازیم. در این دیدگاه رسالت روحانیان عبارت‌ند از: - ترویج احکام، مناسک و معارف شیعی در ایران؛

- دفاع از این مجموعه در قبال شبهاتی که سه گروه تردیدافکن؛ یعنی روشنفکری، وهابیت و معنویت‌گرایان سکولار تبلیغ می‌کنند.

رسالت روحانیان عبارت‌ند از:
- ترویج احکام، مناسک و معارف شیعی در ایران؛
- دفاع از این مجموعه در قبال شبهاتی که سه گروه تردیدافکن؛ یعنی روشنفکری، وهابیت و معنویت‌گرایان سکولار تبلیغ می‌کنند.

نگاه کنیم درمی یابیم که مسائل حوزه چه دسته مسائلی است و مدافعین آن چه پاسخی دارند و چگونه به روند تفکر دینی در جهان معاصر نمی اندیشند.

موقعیت دوم؛ در این وضعیت، حوزه را به مثابه ابزار و ظرفیتی برای حکومت اسلامی در ایران می بینیم و از این زاویه به کشف مسائل نوپدید آن می پردازیم؛

پرواضح است که روحانیت شیعه برخلاف دوره صفویه که نه تئوری آن دولت را تبیین کرد و نه در ساخت آن مشارکتی داشت، روحانیت کنونی ایران هم در تئوری و هم در بنای جمهوری اسلامی نقش مهمی داشته و اساساً این دولت منتسب به اوست؛ از این رو، نسبت روحانیت کنونی با دولت همکار نیست، بلکه نسبت بانی و بنیان گذار است. این نشان می دهد که بین روحانیت و حوزه های کنونی با حکومت دینی در ایران رابطه این همانی وجود دارد و روحانیت ظرفیت این نظام است.

می دهد که بین روحانیت و حوزه های کنونی با حکومت دینی در ایران رابطه این همانی وجود دارد و روحانیت ظرفیت این نظام است. اگر از این دیدگاه به حوزه های علمیه نگاه کنیم، حوزه ها رسالتی متفاوت تر از موقعیت اول می یابند، که باید فراتر از ترویج و دفاع از اندیشه شیعی، وظایف دیگری؛ البته در درون ساخت جمهوری اسلامی برای خود تعریف کنند؛ چرا که خیلی از مسائل و چالش

جمهوری اسلامی، مسائل و چالش حوزه نیز می باشد، حتی خطبندی های سیاسی جمهوری اسلامی نیز به حوزه سرایت می کند و به نوعی مسائل آن ها به یکانگی می رسد؛ برای مثال می توان به مسائلی چند اشاره کرد:

- آیا قیام علیه جمهوری اسلامی مصداق بغی است؟

- آیا می توان اعتراضات و اغتشاشات را در قالب عناوین محاربه و مفسد فی الارض صورت بندی کرد؟

- آزادی بیان و عقیده در جمهوری اسلامی چه وضعیتی فقهی پیدا می کند و اعتراض به لحاظ فقهی چیست؟

- آیا می توان به گناهکاران همانند بی حجابان خدمات عمومی ارائه نکرد؟

- آیا وظیفه من در امر به معروف و نهی از منکر مجوزی

می شود که به سازمان های دولتی حکم کنم که به بی حجابان خدمات ارائه نشود؟ مثلاً در منابع دینی داریم که به شرابخوار زن ندهید؛ ولی می توان گفت که با او معامله هم نکنید؟ و برای این سیاست عمومی ضمانت اجرایی هم تعیین کنیم؟

- آیا می توان اموال کسی که دیگران را به اعتراض و اغتشاش تشویق می کند مصادره کرد؟

روحانیت کنونی ایران هم در تئوری و هم در بنای جمهوری اسلامی نقش مهمی داشته و اساساً این دولت منتسب به اوست؛ از این رو، نسبت روحانیت کنونی با دولت جمهوری اسلامی نسبت همکار نیست، بلکه نسبت بانی و بنیان گذار است. این نشان می دهد که بین روحانیت و حوزه های کنونی با حکومت دینی در ایران رابطه این همانی وجود دارد و روحانیت ظرفیت این نظام است.

حوزه باید فراتر از موقعیت اول و دوم، خود را برای یک نبرد تاریخی آماده سازد و فعالانه کنشگری کند.

حوزه: مراد شما از موقعیت سوم آن است که خود حوزه محور تمدن قرار گیرد و دم از ساختن تمدن اسلامی زند؟ یا مفهوم دیگری مدنظر شماست؟

حکمت‌نیا: مراد این نیست که حوزه متولی ساخت تمدن اسلامی شود، یا این که حوزه متولی ساختن تمدنی باشد تا دیگران از او الگو بگیرند؛ این بحث‌هایی که امروزه در حوزه درباره تمدن اسلامی مطرح می‌شود، حتی سخن آنانی که در صدد ساختن تمدن جدیدی بر اساس فلسفه و معرفت‌شناختی اسلامی‌اند قابل فهم نیست؛ چون اساساً کار حوزه‌های علمیه تمدن‌سازی نیست و نباید این بار را بردوش حوزه بگذاریم، بلکه مراد این است که حوزه بخشی از تمدن الهی است و باید خود را در کلان این تمدن ببیند؛ یعنی این که ارزیابی کند که مسائل کلان او در قبال مسائل کلان جریان سکولار چیست؟ چه نسبتی با دیگر ادیان دارد؟ چه اشتراکی با ادیان توحیدی دارد؟ چگونه می‌تواند در همکاری با ادیان توحیدی در قبال غیر توحیدی روبه‌رو شود؟ این نگاه با آنچه امروزه در حوزه درباره تمدن اسلامی مطرح می‌شود به طور بنیادین تفاوت دارد.

حوزه: بر اساس این موقعیت مسائل حوزه‌های علمیه چه می‌شود؟

حکمت‌نیا: بر اساس این وضعیت می‌توان

- آیا می‌توان مردم را وادار به تزریق واکسن کرد؟

- آیا می‌توان فضای مجازی را به بهانه‌های اخلاقی و امنیتی فیلترینگ کرد؟

- ماهیت فقه تورم چیست؟ آیا با افزایش تورم در ایران که مرتب رو به فزونی است می‌توان به تعدیل مهریه پرداخت؟ هرچند در کشوری مثل ژاپن که تورم آن دو درصد است ممکن است تعدیل مهریه مطرح نباشد؛ ولی در ایران مسئله مهمی شده است.

بنابراین بر اساس اصل چهارم قانون اساسی که همه قوانین و مقررات جمهوری اسلامی باید بر اساس موازین اسلامی باشند، روحانیت و حوزه‌های علمیه نقش مهمی دارند و در قبال این گونه مسائل مسئولیت دارند.

موقعیت سوم: در این وضعیت، حوزه‌های علمیه را به مثابه جایگاهی که در تمدن اسلامی دارد ملاحظه می‌کنیم؛ یعنی این که امروزه تمدن اسلامی در چه جایگاهی قرار دارد و حوزه‌های علمیه در کجای ماجرا قرار دارند؟ در واقع درست است که حوزه در ایران تأسیس شده است و ایران نیز مهد بیش از هشتاد میلیون شیعه می‌باشد؛ ولی می‌خواهد رسالت جهانی ایفا کند و افزون بر ادیان ابراهیمی با همه مسلمانان در قبال تمدن سکولار غرب روبه‌رو شود؛ نه این که مقابله کند. اگر از این دیدگاه به حوزه نگاه کنیم

مسائل روحانیت را این گونه برشمرد:

- چگونه می‌توان با اهل توحید رابطه برقرار کرد؟

- این همگرایی (نه وحدت) چه مختصاتی دارد؟

- چگونه می‌توان با اتکا بر ظرفیت‌های همگرایی در مقابل جبهه غیر توحیدی‌ها اندیشید و رفتار کرد؟

بنابراین، حوزه‌ها باید دریابند که تمدنی در غرب وجود دارد که حداقل زندگی معمولی مردم را بدون استرس و نگرانی ساخته است و برای آنان رفاه آورده است. در بخش فلسفه بینش تولید کرده است و در عرصه اجتماع نیز نظام‌سازی‌های کارآمد آفریده است. پس از این مرحله، حوزه بر اساس اصل «تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ»^۲ با همکاری ادیان توحیدی

هم می‌خواهیم در ساخت

و بنای تمدن الهی

مشارکت کنیم. در دهه

هشتاد میلادی معلولین

جهان دور هم جمع شده

و گفتند شما جهان را برای

انسان‌های سالم ساخته

و برای رفع نیازهای آنان

برنامه‌ریزی کرده‌اید. اکنون

نیز ما می‌خواهیم در ساخت

این جهان با شما مشارکت کنیم.

پس از دهه هشتاد تکنولوژی‌های

معلولین رو به فزونی گرفت. الان هم

حوزه‌های شیعه می‌توانند به غرب

بگویند که شما این تمدن را برای رفع

نیازهای خودتان ساخته‌اید؛ ولی ما

هم می‌خواهیم در ساخت این تمدن

مشارکت کنیم و جهان را به گونه‌ای

بسازیم که به نیازهای ما پاسخ دهد

و تمدن هم بر اساس نیازهای ما

ساخته شود. اگر چنین مطالبه صورت

گیرد آن‌گاه حوزه باید در نقش خود

بازنگری کند و برای خود رسالتی جدید

تعریف کند و در روابط کنونی خود با

نیروهای داخلی و خارجی تجدیدنظر کند؛

چراکه نگاه از این موقعیت ظرفیت‌های

حوزه را عوض می‌کند و خود را از مسائل

وضعیت اول و دوم جدا می‌سازد. حوزه

در این وضعیت جدید از محیط کوچکی

که به سر می‌برد بیرون می‌رود

و به جهان بزرگی ورود

می‌یابد و مسائل پیشین

را رها می‌کند، حتی از

تقسیم‌بندی‌های جاری در

حوزه؛ مثل مخالف و موافق

نظام اسلامی، انقلابی

و غیر انقلابی و... جدا

می‌شود و خود را وارد یک

مشارکت جهانی می‌کند؛

از این رو هر اختلافی از آن

دست، بی‌تردید به موقعیت جدیدش

صدمه می‌زند.

حوزه: بنابراین آن چه شما از بحث موقعیت

حوزه‌ها باید دریابند که تمدنی در غرب وجود دارد که حداقل زندگی معمولی مردم را بدون استرس و نگرانی ساخته است و برای آنان رفاه آورده است. در بخش فلسفه بینش تولید کرده است و در عرصه اجتماع نیز نظام‌سازی‌های کارآمد آفریده است.

قرار است چه مسئله‌ای را حل کنیم. محیط و موقعیت ما در نوع نگاه‌مان به مسائل تفاوت دارد و ما را در حل مسئله یاری می‌کند.

حوزه: این که شهید مطهری بیان می‌کرد، مجتهد روستایی فتوای روستایی می‌دهد و مجتهد شهری فتوای شهری، بیان‌کننده همین دیدگاه است؟

حکمت‌نیا: شاید این زاویه را نپسندم؛ چون ممکن است کسی اندیشه‌اش ملاصدرا را نباشد؛ ولی تنها مسئله روستایی را حل کند؛ از این رو باید این بحث را مطرح کرد که قرار است چه مسئله‌ای را حل کنیم؟ اگر قرار است مسئله روستایی را حل کنیم تسلط بر اندیشه ملاصدرا هم روستایی می‌شود؛ یعنی تا ما مسئله بزرگی را نبینیم نمی‌توانیم دانش خود، حتی ملاصدرا را برای حل آن

به کار بگیریم. به همین دلیل حوزه، اول باید مسئله را بزرگ و تمدنی ببیند؛ سپس -ضمن مطالعه تمدن غرب- خود را به عنوان کنشگری فعال وارد چنین تمدنی کند. در این وضعیت است که اختلافات سیاسی در موقعیت دوم -که از حوزه‌های شیعی وقت و انرژی بسیاری گرفته است- نادیده گرفته می‌شود و از اهمیت می‌افتد؛ چون قرار است مسائل بزرگ‌تری را حل کند. **حوزه:** الان حوزه‌های علمیه

تمدنی سخن گفتید، با آن چه امروزه در حوزه از تمدن اسلامی بحث می‌شود متفاوت است؟ شاید با این دیدگاه بحث‌های تمدنی از این دست را در حوزه نمی‌پسندید؟

حکمت‌نیا: پیش از این اشاره شد که از آن چه در حوزه درباره تمدن اسلامی می‌گذرد مطلع نیستم و خیلی با آن نیز درگیر ذهنی نمی‌شوم؛ چرا که به نظر می‌رسد حوزه نباید تنها به مطالعه تمدن غرب بپردازد و در قبال آن موضع بگیرد. حوزه باید در تمدن کنونی و جاری جهانی نقش ایفا کند. باید به تمدن جدید توجه داشته باشیم نه مطالعه آن؛ یعنی توجه به کلان تمدن و ایفای نقش سازنده. امروزه در حوزه کسانی هستند که از تمدن بحث می‌کنند؛ ولی زبان بلد نیستند و یک دانشگاه بین‌المللی نرفته‌اند؛ پس نباید

ساخت تمدنی دیگران را تنها مطالعه کنیم. این که دیگران تکنولوژی و تمدن بسازند و ما فقط مطالعه کنیم درست نیست. باید بدانیم جهان در کجا قرار دارد و ما کجای آن واقع شده‌ایم. باید در لبه علم و دانش‌های نوین قرار بگیریم و از کلان‌گویی درباره آن چه در غرب می‌گذرد پرهیز کنیم و گرنه به درک تمدن نایل نمی‌شویم؛ از این رو، باید دریابیم که در چه محیطی فکر می‌کنیم، سخن می‌گوییم و

امروزه در حوزه کسانی هستند که از تمدن بحث می‌کنند؛ ولی زبان بلد نیستند و یک دانشگاه بین‌المللی نرفته‌اند؛ پس نباید ساخت تمدنی دیگران را تنها مطالعه کنیم. این که دیگران تکنولوژی و تمدن بسازند و ما فقط مطالعه کنیم درست نیست. باید بدانیم جهان در کجا قرار دارد و ما کجای آن واقع شده‌ایم. باید در لبه علم و دانش‌های نوین قرار بگیریم و از کلان‌گویی درباره آن چه در غرب می‌گذرد پرهیز کنیم و گرنه به درک تمدن نایل نمی‌شویم.

ما در کدامین وضعیت قرار دارند؟

حکمت‌نیا: به نظر می‌رسد که حوزه‌های علمیه در وضعیت اول و دوم که وضعیتی هم‌آورد است قرار دارند؛ یعنی جریانی است که همواره می‌خواهد حوزه را ذیل نظام اسلامی قرار دهد و مسائل آن را به حوزه سرریز کند و جریانی که نگرش سلبی به جریان اول دارد رسالت خود را تنها در ترویج و دفاع از آموزه‌های شیعی می‌داند؛ البته هر دو جریان قدرتمندان؛ ولی جریان اول، تربیون‌های رسمی دارند و مورد حمایت



جامعه امروز ما مثل جامعه صدر اسلام نیست که مرزهای ایمان و کفر کاملاً مشخص شده باشند. امروزه مرزهای ایمان و کفر به هم ریخته و در هم تنیده شده‌اند. ما همانند واتیکان شهری مذهبی نیستیم که بخواهیم دولتی دینی تشکیل دهیم؛ بلکه ما ایرانییم که در آن تشکیل حکومت اسلامی داده‌ایم. ایرانی‌ای که به لحاظ دینی، مذهبی، سبک زندگی‌ها و حتی میزان سطح وفاداری به دین متکثر و متنوع شده است. حوزه باید این تنوع‌ها را بشناسد و بر اساس این تنوعات با مسائل روبه‌رو شود.



سازمان سیاست است و جریان دوم، قدرتی پنهان دارد، که ضعیف‌تر از جریان اول است. بنابراین باید گفت که هر دو جریان وجه سیاسی دارند؛ به این معنا که اگر قدرت، دست جریان اول بیفتد ممکن است کاری کند که جریان دوم می‌کند؛ ولی به هر حال جریان دوم باید به مسایل کنونی و نوپدید جمهوری اسلامی پاسخ دهد.

از سوی دیگر، روحانیت باید میزان سطح مداخلات نظام اسلامی در زندگی مردم را از نظر فقهی تبیین کند و حدود و ثغور میزان مداخلات آن را مشخص کند؛ یعنی تا روحانیت چنین مشکلاتی را حل نکند نمی‌تواند مشکلات عملی که امروزه بدان

گرفتار شده است را حل و فصل کند و چاره‌ای برای خود بیندیشد.

حوزه: مشکلات کنونی جامعه ایرانی چیست و روحانیت باید به چه چیزی در این باره بیندیشد؟

حکمت‌نیا: روحانیت باید دریابد که جامعه امروز ما جامعه‌ای متکثر است و حتی نسبت به پایبندی به دین هم متکثر شده است؛ از این رو جامعه امروز ما مثل جامعه صدر اسلام نیست که مرزهای ایمان و کفر کاملاً مشخص شده باشند. امروزه مرزهای ایمان و

کفر به هم ریخته و در هم تنیده شده‌اند. ما همانند واتیکان شهری مذهبی نیستیم که بخواهیم دولتی دینی تشکیل دهیم؛ بلکه ما ایرانییم که در آن تشکیل حکومت اسلامی داده‌ایم. ایرانی‌ای که به لحاظ دینی، مذهبی، سبک زندگی‌ها و حتی میزان سطح وفاداری به دین متکثر و متنوع شده است. حوزه باید این تنوع‌ها را بشناسد و بر اساس این تنوعات با مسائل روبه‌رو شود. این که نوع روبه‌رو با انواع تخلفات در ایران زمین چیست؟ ضرورت رسمیت‌شناختی ایران سرزمینی است، تا بر اساس مبانی دینی بتوان سیاست فرهنگی به وجود آورد و عاقلانه با مسائل کنونی ایران روبه‌رو شد.

پی نوشت:

۱. گفت‌وگوی دکتر عبدالوهاب فراتی و دکتر محمود حکمت‌نیا، استاد و عضو هیئت علمی پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
۲. آل عمران، آیه ۶۴.



رسالت اجتماعی حوزه‌ها

اصول کلی و شیوه‌های عملی



گروه مسائل حوزه‌ها

مجله حوزه در چهار دهه از عمر خویش بر اساس مقتضیات زمان کاوش‌های گرانسنگی درباره حوزه علمیه و سازمان روحانیت بایسته‌ها، کاستی‌ها و هشدارها فرادید روحانیان و نخبگان نهاده است، برخی از آن پژوهش‌ها هنوز زنده و درس آموز و راهگشاست. در این ستون برخی از همین نوشته‌ها و پژوهش‌هایی را فرادید خوانندگان قرار می‌دهیم. در این شماره به مناسبت موضوع این شماره کاری از گروه مسائل حوزه مجله را می‌آوریم. امید آن که سودمند باشد.

لازم بودند، می‌بایست به تعیین نیازها و جذب نیروها بپردازند.

درحالی‌که ایجاد حاکمیت اجتماعی اسلام و حفظ و پاسداری از آن، به صورت یک اصل آلی استراتژیک شناخته شود و به عنوان یک عقیدهٔ مکتبی پذیرفته گردد، بدیهی خواهد نمود که برای تحقق آن، حرکت‌های فردی و محدود و ناهماهنگ و گاه بی‌تناسب، کاری را از پیش نخواهد برد و آن هدف را تأمین نخواهد کرد.

در عصر حاضر، مسئلهٔ حاکمیت و حکومت اسلامی و موضوع گسترش آن و بُعد فرهنگی نیرومند و مرزناشناسش، یکی از مهم‌ترین مسائلی است که افکار سیاست‌مداران و صاحب‌نظران مکاتب مادی و غیر مادی دنیا را به خود جلب کرده است و به شیوه‌های مختلف مبارزه و مقابله با آن می‌اندیشند و برای خاموش کردن این صدا و متوقف کردن این حرکت «زر، زور و تزویر» را در بُعد جهانی‌ش به کار گرفته‌اند. زر را از ذخائر نهفته در سرزمین‌های اسلامی و بزرگ‌ترین صادرکنندهٔ نفت جهان و زور را از سلاح‌های اتمی و کاخ ابرقدرت‌ها و حکومت‌های پلیسی و تزویر را از بنگاه‌های بزرگ تبلیغاتی و وعاظ‌السلطین فراهم آورده و در یک حرکت همسو، جهت داده‌اند تا از تولد و ظهور گستردهٔ حاکمیت اسلام و حکومت اسلامی جلوگیری کنند!

شکی نیست که چنین تولد و ظهوری به سادگی و بدون یک حرکت نظام‌دار و برنامهٔ دقیق و سازمان‌یافته و سامان‌دار میسر و عملی

در این نوشتار، هدف بیان برخی از اصول کلی و شیوه‌های عملی و جنبه‌های اجرایی جایگاه اجتماعی حوزه و روحانیت می‌باشد؛ به دلیل این‌که تحقق انقلاب اسلامی و تلاش برای پیاده کردن قوانین الهی با توجه به مقتضیات زمان، تا اندازه‌ای تبیین جنبه‌های نظری را به دنبال داشته است؛ ولی موضوعی که کمتر مورد توجه قرار گرفته، شناخت اصول عملی و شیوه‌های صحیح و اصیل حضور حوزه در صحنهٔ مسائل و فعالیت‌های اجتماعی می‌باشد.

با پیروزی انقلاب اسلامی، صحنه‌های گوناگون فعالیت‌های اجتماعی، ناگهان بر روی حوزه‌ها گشوده شد و به جهت نیازهای فراوان جامعه و نیز احساس وظیفه و مسئولیت، بسیاری از اصحاب حوزه به فعالیت‌های اجتماعی رو آوردند؛ درحالی‌که حضور و دخالت آنان از سوی یک تشکیلات حسابگر حوزه‌ای و مدیریت نیازشناس و گزینش‌گر و سازمان‌دهنده، هدایت و کنترل نمی‌شد و این امر؛ افزون بر مشکلاتی که از ناحیهٔ عناصر فرصت‌طلب و ناصالح و جاه‌پرست به وجود آورد، یک اشکال اصولی داشت و آن، ناهماهنگی و بی‌برنامگی بود؛ برای این‌که هر فردی، خود می‌بایست بر اساس بینش و فهم و استنباط شخصی خویش کاری را لازم بداند و احساس ضرورت کند و بدان اقدام نماید و یا مراکز و سازمان‌ها و ارگان‌هایی که در مقایسه با مدیریت فراگیر حوزه‌ای محدود و فاقد شناخت‌ها و اختیارات

نخواهد بود؛ چراکه در بسیاری از موارد، این حرکت باید موسی وار در دامن حکومت‌های فرعون‌ی پرورش یافته و به هنگام قدرت، بر آنان بشورد.

* من در این جا به جوانان عزیز کشورمان، به این سرمایه‌ها و ذخیره‌های عظیم الهی و به این گل‌های معطر و نوشکفته جهان اسلام سفارش می‌کنم که قدر و قیمت لحظات شیرین زندگی خود را بدانید و خودتان را برای یک مبارزه علمی و عملی بزرگ تارسیدن به اهداف عالی انقلاب اسلامی آماده کنید و من به همه مسئولین و دست‌اندرکاران سفارش می‌کنم که به هر شکل ممکن وسائل ارتقای اخلاقی و اعتقادی و علمی و هنری جوانان را فراهم سازید و آنان را تا مرز رسیدن به بهترین ارزش‌ها و نوآوری‌ها همراهی کنید و روح استقلال و خودکفایی را در آنان زنده نگه دارید.

این جاست که بازهم ضرورت وجود یک مدیریت - با ویژگی‌هایی که برای آن لازم دانستیم - بیش از پیش خودنمایی می‌کند؛ چون در پرتویک تشکیلات منزه علمی و یک مدیریت فراگیر است که می‌توان جایگاه حقیقی و شایسته حوزه‌ها را در جامعه از جنبه شیوه‌های عملی مورد شناسایی قرار داد. اگر جز این باشد، کارهای فردی و ناهمگون و نامتناسب و بی‌انسجام و غیر اصولی و شیوه‌های سست و غیر علمی و کارهای روبنایی، نه تنها توان پیروزی بر حرکت نظام‌دار استکبار جهانی را ندارد؛ بلکه حتی توان حفظ

نظام اسلامی بخش محدودی را هم نخواهد داشت و در آن صورت یک تحول پیش‌بینی نشده، می‌تواند زمینه‌های اجتماعی و حتی فعالیت‌های فردی را از حوزه‌ها بازگیرد و تجربه تلخ هزار و چندصدساله جدایی دین از سیاست و حاکمیت حکومت‌های ضداسلامی و ضد بشری بر جوامع اسلامی، بازهم تکرار شود!

در شرایط کنونی تاریخ، چگونه عمل کردن حوزه و روحانیت برای حفظ حاکمیت اجتماعی اسلام، سرنوشت‌ساز است؛ زیرا بخشی از وعده خداوند تحقق یافته که می‌فرماید: «عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَن يُهْلِكَ عَدُوُّكُمْ وَيَسْتَخْلِفَكُمْ فِي الْأَرْضِ»^۲ و بخش دیگر آن که حاکمیت اسلام، بر کل جوامع و فتح همه سنگرهای کلیدی جهان است، مبتنی بر چگونه عمل کردن ماست؛ چراکه خداوند در ادامه همان وعده می‌فرماید: «فَيَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ»^۳ و سنت خداوند چنین جاری شده است که عمل ما «اجل» دشمنان ما و یا «اجل» خود ما را مشخص نماید، درست عمل کردن ما روزگار دشمن را از او می‌گیرد و پشت کردن ما به واقعیت‌ها و وظایف و مسئولیت‌ها «اجل» خود ما را رقم خواهد زد «وَإِن تَتَوَلَّوْا يَسْتَبَدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُونُوا أَمْثَالَكُمْ»^۴ و نیز «فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ»^۵.

آن چه از این آیات استفاده می‌شود این است که: اولاً رابطه عمیقی میان عمل انسان‌ها و سرنوشت اجتماعی آنان است و این، غیر از عمل فرد و سرنوشت فردی اوست؛

بشر منطبق باشد؛ زیرا یک مؤمن، هرچه تقوا داشته باشد؛ در صورتی که قدرت مدیریت یک مجموعه را دارا نباشد، تقوای فردی و روحیه معنوی او، خلأ مدیریت و کمبود علمی و نقص شیوه‌های عملی او را جبران نخواهد کرد و اگر به اجبار و ناگزیری اداره آن مجموعه را عهده‌دار شود، آن مجموعه رو به سستی و ازهم‌پاشیدگی خواهد گذاشت.

همین موضوع، در رابطه با یک سیستم علمی و نظام معنوی نیز صادق است؛ یعنی نظام حوزه و افراد آن، هر مقدار هم که دارای معنویت باشند، در صورتی که مکانیسم‌های اجتماعی را نشناسند و اصول و ضوابط حاکم بر تربیت و تعلیم و هدایت و رهبری یک جامعه را ندانند و یا رعایت نکنند، توان رهبری معنوی و هدایت اخلاقی آن جامعه را نخواهند داشت و زمینه‌ها از آنان گرفته خواهد شد.

به هر حال «معلمی» روحانیت در نظام حاکمیت اسلام و دخالت و حضور او در صحنه‌های عملی و اجرایی نظام، دارای اصول و ویژگی‌هایی است که ما به برخی از کلیات آن اشاره خواهیم داشت.

اصول کلی رهبری و هدایت جامعه رهبری فکری و فرهنگی و عقیدتی یک جامعه و هدایت اخلاقی جوامع بشری، کاری نیست که تنها از طریق منبر و تریبون و وعظ و خطابه تحقق‌پذیر باشد؛ بلکه کار تعلیم و تربیت نسل‌ها؛ به‌ویژه در عصر حاضر، یکی از ظریف‌ترین و پیچیده‌ترین کارهای اجتماعی

زیرا، در این گونه آیات، همواره قوم و مردم جامعه مورد خطاب قرار گرفته‌اند و ثانیاً منظور از عمل، فقط گناه و ثواب و عصیان و اطاعت پروردگار نیست؛ بلکه شامل تخلف از قوانین تکوینی، اجتماعی و سنت‌های الهی نیز می‌شود؛ زیرا، میان قوانین تشریحی و تکوینی در بسیاری از موارد؛ به‌ویژه در مسائل اجتماعی، نوعی پیوستگی وجود دارد.

مرحوم استاد مطهری، در ذیل این آیات: «وَقَضَيْنَا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ لَتُفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّةً وَيَوْمَئِذٍ وَلَتَكُنَّ عَلْوًا كَبِيرًا...^۶ وَإِنْ عُدْتُمْ عَدُنَا وَجَعَلْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ حَصِيرًا»^۷ پس از بیان معنای آیات که در زمینه گردش ایام، چرخش دولت‌ها، افول و طلوع آن‌ها، روزگار خوشی و سعادت و نیز نگرانی و نکبت امت‌هاست، می‌فرماید:

جملهٔ اخیر - وان عدتم عدنا- (هرچه به تباهی بازگردید ما به زبون ساختن شما به دست دشمن بازمی‌گردیم) با توجه به این‌که مخاطب، قوم و امت است نه فرد، کلیت و سنت بودن قوانین حاکم بر جامعه را می‌سازند.^۸

بنابراین، وارثان زمین همان‌گونه که باید دارای تقوای فردی و اجتماعی باشند تا فرجامی روشن در انتظار آنان باشد که خداوند می‌فرماید: «إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ»^۹. باید شیوه‌ها و شگردها و برنامه‌های آنان از نظر علمی و عینی و اجرایی نیز صحیح بوده و با قوانین تکوینی و سنت‌های الهی حاکم بر جامعه و تاریخ

است؛ زیرا معلمان و رهبران فکری و عقیدتی، با دو حقیقت پیچیده روبه‌رو هستند.

۱. اندیشه‌ها، عواطف، خصلت‌ها و استعدادها متنوع و مختلف فردی.
 ۲. کنش‌ها و واکنش‌های گوناگون جوامع بشری در برابر رویدادها و شرایط متفاوت تاریخی. فرد و جامعه و خصلت‌ها و نیازهای آن دو، حقیقتی است که در صحنه عمل، نمی‌توان هیچ یک از آن دو را نادیده انگاشت، چه این که در مباحث فلسفی، اصالت فرد و جامعه را پذیرفته باشیم یا تنها به اصالت فرد معتقد باشیم.

بنابراین مشهود است که برخی از جوامع و گروهی از مباحثه‌گران مباحث فلسفی، در حیطه مبانی نظری خویش، اصالت جامعه را نپذیرفته‌اند و تنها به اصالت فرد، اعتقاد یافته‌اند؛ ولی در صحنه عمل و اجرا ناگزیر شده‌اند که برای جامعه و مجموعه‌های انسانی و سیستم‌ها برنامه‌ریزی کنند، همان‌گونه که به فرد می‌اندیشند و برای آن برنامه‌ریزی می‌کنند و این نیست مگر به دلیل واقعیت‌ها و نیازهای عینی موجود در فرد و جامعه.

و اما ما، فارغ از طرح مباحث فلسفی در زمینه اصالت فرد و جامعه و عدم اصالت آن، می‌خواهیم به جنبه عملی هدایت و رهبری فکری و فرهنگی فرد و جامعه بپردازیم و همان‌گونه که گفتیم، در صحنه عمل، گریزی از اندیشیدن به فرد و جامعه نداریم و باید برای هر دو برنامه‌ریزی کنیم و شکل صحیح

و قابل اجرا و مؤثر حضور مدیر در سیستم اجتماعی را تبیین نماییم تا ثمره مورد نظر استنتاج گردد.

الف) اصل تفکر و بینش اجتماعی

در زمینه اجتهاد و فقهت، همواره موضوعی طرح می‌شود به عنوان «شم فقهت» که شاید کمتر طلبه‌ای آن را بارها شنیده باشد. کسانی که مسئله شم فقهت را مطرح می‌کنند، منظورشان این است که قدرت اجتهاد و فقهت تنها از طریق یادگرفتن برخی اصطلاحات فقهی و اصولی حاصل نمی‌شود؛ بلکه افزون بر آن باید دارای بینش و شم فقهی بود.

نظیر همین مسئله در مورد سیاست مطرح است و گفته می‌شود که فلان عالم با این که از نظر مباحث فقهی یا اصولی دانشمند و عالم است؛ ولی دارای شم سیاسی نیست و در مسائل سیاسی عامی است.

اکنون، ما در این جا بدون این که بخواهیم در کم و کیف دو موضوع یادشده سخن بگوییم مسئله «شم اجتماعی و بینش و تفکر فراگیر» را مطرح می‌سازیم.

اولین شرط تحقق یک برنامه صحیح و متناسب با مقتضیات زمان، این است که برنامه‌ریزان نظام حوزه و روحانیت و جهت‌دهندگان به حرکت عملی رهبری فرهنگی جامعه، خود دارای شم اجتماعی و بینش گسترده و فراگیر باشند و جامعه را از زاویه خصلت‌ها و نیازهای فرد، فقط مورد مطالعه قرار ندهند؛ بلکه افزون بر آن، از

تفکر فردی بدون تحصیل شَم اجتماعی به حل مسائل اجتماعی بپردازند و در نتیجه، برنامه‌های عملی آنان توان رهبری فکری و فرهنگی عمیق کل جامعه را نداشته باشد.

ما معتقدیم که بزرگ‌ترین مانع برای پیشرفت‌های اجتماعی در پیش از انقلاب و پس از انقلاب، وجود همین رسوبات فکری و ذهنیت‌هایی است که در درازمدت به شکل باورها و عقیده‌ها و مبانی فکری درآمده است و رهبر عظیم انقلاب، همواره با این رسوبات فکری مبارزه کرده است و به تصحیح اندیشه‌ها و باورها و زدایش ابهام‌ها پرداخته است. این کاری است که با طرح مباحث ولایت فقیه و ضرورت تشکیل حکومت اسلامی آغاز شد و در حال حاضر که سرگرم تدوین و تحریر این نوشته هستیم، با فتاوی تاریخی امام امت در زمینه «اختیارات دولت اسلامی در وضع قوانین اجتماعی و اظهار نظر پیرامون برخی از سرودها و فیلم‌های تلویزیونی و نهایتاً بیان گستردگی ولایت فقیه و حکومت اسلامی» تداوم یافته است.

این ذهنیت‌ها و رسوبات و باورهای مسلم شمرده شده که ما را زمین‌گیر کرده است و نمی‌گذارد به شکل مؤثرتری به هدایت و رهبری نسل‌های حاضر با همه آمادگی و پذیرش آنان بپردازیم؛ همان چیزهایی که در مقاطع مختلف تاریخ انقلاب از سوی امام امت، مورد انتقاد قرار گرفته و تصحیح شده است؛ درحالی‌که تصحیح بخش دیگری از آن‌ها نیاز به گذشت زمان و مجال مناسب

دیدگاه تربیت جامعه به جامعه بنگرند؛ یعنی شیوه‌ها و برنامه‌ها و معیارهای شناخت و تربیت فرد را برای شناخت و تربیت جامعه کافی نشمارند و از زاویه‌ای بازتر و افقی وسیع‌تر، واقعیت‌های اجتماعی را مورد بررسی قرار دهند.

حوزه و روحانیت از دیرباز، همواره در مسیر معلمی و هدایت امت اسلامی قرار داشته است؛ ولی از آن‌جا که اصولاً تشکیلات اجتماعی و سیاسی و حکومتی در اختیار آنان نبوده؛ بلکه حاکمیت‌ها در بیشتر زمان‌ها با آنان در تضاد بوده است، علما و رهبران دینی، کمتر به هدایت اجتماع و برنامه‌ریزی برای مجموعه‌ها و سیستم‌ها به عنوان یک واقعیت اندیشیده و به لحاظ امکانات بیشتر به اصلاح افراد به عنوان واحدهای مستقل از جامعه-پرداخته‌اند. این امر؛ اگرچه علی‌رغم احساس و میل و خواسته‌ی آنان صورت گرفته است، ولی در هر حال همین امر یعنی ایجاد فاصله میان حوزه و تشکیلات اجتماعی-در درازمدت، تفکر و برنامه‌ریزی فردی را در ذهن‌ها رسوخ داد و استوار کرد و همین رسوبات ذهنی اندک‌اندک و با گذشت زمان به صورت باورها و مبانی ظاهر گشت و مظاهر این باورها به صورت سنت‌هایی مقدس و غیر قابل تغییر جلوه کرد و سبب گردید که حتی با دستیابی به تشکیلات اجتماعی و فراهم آمدن زمینه‌های رهبری جامعه و سیستم‌های آن، بازهم به همان شیوه‌های سنتی تبلیغی تمسک جویند و با بینش و

لَا تَفْعَلُونَ * كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ».^{۱۰}
و نیز می‌فرماید: «أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَ
تَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَأَنْتُمْ تُلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ»^{۱۱}
از رسول خدا ﷺ روایت شده است که فرمود:
«يَا بَنِي مَسْعُودٍ! فَلَا تَكُنْ مِمَّنْ يُشَدِّدُ عَلَى النَّاسِ وَيُخَفِّفُ
عَلَى نَفْسِهِ، يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى» «لَمْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ».^{۱۲}
در نهج‌البلاغه، امیرالمؤمنین، بیانی
صریح دارد که با موضوع مورد بحث ما بسیار
آشناست:

«مَنْ نَصَبَ نَفْسَهُ لِلنَّاسِ أَمَامًا فَلِعَلِّهِ أَنْ يَبْدَأَ
بِتَعْلِيمِ نَفْسِهِ قَبْلَ تَعْلِيمِ غَيْرِهِ، وَلِيَكُنْ تَأْدِيبُهُ سَبِيْرَةً قَبْلَ
تَأْدِيبِهِ بِلِسَانِهِ، وَ مَعْلَمٌ نَفْسَهُ وَ مَوْدِّهَا أَحَقُّ بِالْإِجْلَالِ
مِنْ مَعْلَمِ النَّاسِ وَ مَوْدِّهِمْ».^{۱۳}
در این روایت از نقطه نظر بحث، سه نکته
باید ملاحظه شود.

۱. رابطه امامت و رهبری جامعه با مسئله
تعلیم؛
۲. رابطه تعلیم با تأدیب و به تعبیر دیگر
رابطه آموزش با پرورش؛
۳. خودسازی قبل از پرداختن به دیگران و
استفاده از شیوه‌های برتر.

نکته دیگری که لازم به یادآوری می‌باشد
این است که روایت مذکور و دیگر روایاتی
که از نظر مضمون شبیه به آن است همواره
توسط مربیان اخلاق در رابطه با فرد، آن هم در
محدوده‌ای کوچک و از زاویه‌ای خاص مطرح
شده است و به ندرت می‌توان مواردی را
یافت که مربیان اخلاق و کارشناسان تربیتی
نظام حوزه، از این آیات و روایات در رابطه
با سیستم رهبری کل جامعه و نظام حوزه

دارد. آن‌چه اکنون ضروری است توجه ما
به وجود، یا امکان وجود چنین رسوباتی
است، که یکی از این ذهنیت‌ها را می‌توان
در برنامه‌ریزی‌های فردی و ارج نهادن به
برنامه‌ریزی‌های اجتماعی و یا اصلاً در عدم
برنامه‌ریزی و اتخاذ حرکت‌های حساب‌نشده
فرهنگی و تبلیغی اجتماعی ملاحظه کرد،
حتی در بسیاری از موارد علت آن نداشتن
شم اجتماعی و سیاسی است.

* امروز جنگ حق و باطل، جنگ فقر و غنا،
جنگ استضعاف و استکبار و جنگ پابرهنگه‌ها
و مرفهین بی‌درد شروع شده است و من دست
و بازوی همه عزیزانی که در سراسر جهان
کوله‌بار مبارزه را بر دوش گرفته‌اند و عزم جهاد
در راه خدا و اعتلای عزت مسلمین را نموده‌اند
می‌بوسم و سلام و درودهای خالصانه خود را
به همه غنچه‌های آزادی و کمال نثار می‌کنم
و به ملت عزیز و دلاور ایران هم عرض می‌کنم
خداوند آثار و برکات معنویت شما را به جهان
صادر نموده است.

ب) هدایت‌یافتگی و صیانت صنفی

مسئله خودسازی اخلاقی و معنوی قبل
از تعلیم و تربیت دیگران و ضرورت کسب
لیاقت و صلاحیت قبل از هدایت‌گری و
اصلاح جامعه، موضوع ناگفته و ناآشنایی
نیست و از دیرباز کارشناسان امور تربیتی
و پرورشی بدان توجه و اشارت داشته‌اند و
مهم‌تر از همه در آیات و روایات فراوانی بدان
تصریح شده است:

قرآن می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا

و عضو بدن یک انسان، تنها چند سلول یا چند عضو بیمار و ناسالم باشد، کل آن بدن، یک بدن نامطمئن و بیمار و فاقد امنیت بهداشتی شناخته می‌شود.

بنابراین، اگر می‌گوییم یکی از اصول ضروری کنار رهبری فکری و معنوی جامعه، هدایت‌یافتگی و خودسازی و صیانت صنفی است، منظورمان مفهومی فراتر از هدایت و خودسازی فردی است؛ زیرا ما کار رهبری عقیدتی و معنوی و به تبع آن، رهبری اجتماعی امت اسلام را در عصر حاضر، یک کار سیستمی و نظام‌دار و گروهی می‌شناسیم؛ از این رو مسئله تهذیب و تهذّب و آگاهی و صلاحیت و تقوا و صیانت و وجاهت دینی و اجتماعی را نیز، در رابطهٔ مجموع حوزه و سازمان روحانیت منظور می‌نماییم و از این زاویه به موضوع یادشده می‌نگریم.

البته، این کاری است که تنها از طریق وعظ و خطابه و نصیحت تحقق نخواهد یافت، بلکه؛ افزون بر آن‌ها، نیازمند برنامه‌ریزی و حسابدگری و هدایت سازمان و کنترل و نظارت در پرتو مدیریتی شایسته و فراگیر است.

ج) حرکت بر اساس برنامه‌ریزی و همگام با نیازها

اصل برنامه‌ریزی، اصلی است که در هیچ زمینه‌ای از آن بی‌نیاز نبوده و نخواهیم بود و در حرکت‌های معنوی، مادی، فرهنگی، نظامی و... بدان نیاز مداوم خواهد بود. اگر ما بخواهیم از تنگ‌نگری فردی به صحنهٔ بازنگری اجتماعی قدم بگذاریم و

روحانیت استفاده کرده باشند؛ برای مثال در عبارات مدرسان اخلاق، این‌گونه تعبیرها، به وفور مشاهده می‌شود که: «انسان باید مهذب باشد، طلبه باید پایبند به اخلاق باشد، گوینده و واعظی که مردم را نصیحت می‌کند، باید خود صالح باشد و...» که در همهٔ این‌ها توجه مربی به یک فرد واحد است و کمتر می‌توان این تعبیرها را پیدا کرد که: نظام رهبری جامعه باید دارای تقوا باشد، حوزه به عنوان یک واحد هدف‌دار باید مهذب باشد، روحانیت به عنوان یک سازمان متشخص صنفی و یک سیستم رهبری فکری و معنوی باید دارای روح معنوی و اعتبار دینی و وجاهت اجتماعی باشد و... در سیستم رهبری فردی جامعه گفته می‌شود که فرد مدیر باید صالح، سالم، منزه و با شخصیت باشد و امروز هم که سیستم رهبری فرهنگی، گروهی شده، بازهم همان حرف‌ها تکرار می‌شود. البته فردسازی صنفی لازم است، ولی هرگز کافی نیست؛ زیرا وقتی کار هدایت و رهبری فکر و عقیدتی، کار جمعی و گروهی و صنفی و سازمانی شد، تنها سالم‌بودن و صالح‌بودن این فرد و آن فرد به تنهایی کافی نبوده و مصونیت و اعتبار و امنیت و وجاهت صنفی را تضمین نمی‌کند؛ یعنی در میان هزار طلبه و روحانی، اگر پنجاه نفر عضو ساخته نشده و ناسالم وجود داشته باشد، می‌تواند اعتبار و امنیت و وجاهت و شخصیت صنفی و نظام حوزه و روحانیت را زیر علامت سؤال ببرند. کما این که وقتی در میان هزاران سلول و جزء

اگر بخواهیم به صیانت صنفی دست یابیم و اگر بخواهیم برای هدایت و رهبری فرد و نیز جامعه حرکتی را آغاز کنیم، در همه این موضوعات به برنامه‌ریزی و حسابگری دقیق و حرکت بر اساس طرح و برنامه نیازمندیم؛ چون زمان، تاریخ، دانش و اندیشه بشر در حرکت است و به تبع آن نیازها تطوّر و تنوع می‌یابد، یک برنامه‌ریزی برای همیشه کافی نخواهد بود؛ بلکه، هر برنامه‌ای که از سوی انسان ریخته شود، به لحاظ این که انسان نمی‌تواند آینده را با قاطعیت، پیش‌بینی کند، مقطعی خواهد بود و در مقطع بعد، نیاز به بازنگری و بازسازی خواهد داشت.

اصولاً یک مربی، در رابطه با تربیت و پرورش فکری و معنوی یک فرد، دو گونه می‌تواند برخورد داشته باشد:

۱. حرکت بی‌ضابطه، بدون برنامه‌ریزی و بدون شناخت کافی از فرد.

۲. حرکت حساب‌شده، مرحله‌بندی‌شده و با شناخت کافی از استعداد و رشد و قابلیت فرد.

در میان عرفایی که دارای کرسی اخلاقی بوده‌اند، می‌توان کسانی را یافت که معارف و حقایق عرفانی و اخلاقی- الهی را قدم‌به‌قدم به شاگردان می‌آموخته و پس از مشاهده استعداد و توان شاگرد، او را به مرحله بعد رهنمون می‌شده‌اند؛ ولی اینان زیاد نبوده و هر کدام دارای مشی خاصی بوده‌اند و این شیوه به صورت کلاسیک مورد مطالعه قرار نگرفته است.

امروز معلمان اخلاق و عقاید و معارف اسلامی به لحاظ نیازهای گوناگون نسل دانش‌آموز و محصل؛ به فکر تنظیم این مباحث افتاده‌اند؛ ولی به نظر ما، باید در یک مجمع وسیع‌تر و با کارهای گسترده‌تر و عمیق‌تری به این موضوع پرداخته شود؛ زیرا، بر اساس آن چه که گفتیم، زیربنایی‌ترین کار رهبران فکری جامعه، پرداختن به همین موضوع است و کارهای دیگر از قبیل اداره پست‌های اجرایی حکومت، پرداختن به امر قضاوت و دیگر مسائل اجتماعی به خاطر فراهم آوردن زمینه‌های رشد و از میان برداشتن موانع تکامل انسان است. بدین جهت در نظام حکومت اسلامی، موضوع تعلیم و تربیت فرد و جامعه- و مسئله آموزش و پرورش نمی‌تواند به شکل یکسانی در کنار دیگر مسائل نظام مطرح شود؛ بلکه محور همه مسائل اجتماعی، آموزش و پرورش و تعلیم و تربیت است.

برای این که سخنان بالا را به صورت شعار مطرح نکرده باشیم، ضروری است که نگاهی به واکنش حوزه و روحانیت در قبال موضوع آموزش و پرورش بیندازیم و ببینیم که در نظام حوزه، تا چه اندازه به غذای فکری و تربیت و تعلیم معنوی و فکری دبستان‌ها و دبیرستان‌ها و دانشگاه‌ها و حتی خود طلاب علوم دینی اندیشیده شده و می‌شود؟ چه مقدار مطلب درباره آن تدوین شده است؟ و

همه این مطالب در زمینه تعلیم و تربیت

بیشتر هر جامعه در هر عصر و تاریخی به موضوعی خاص و نیز رشد فکری و استعداد طبیعی بشر در پرتو پیشرفت‌های صنعتی و تسهیل روابط علمی و اجتماعی و تکامل وسایل تربیتی و آموزشی و ابداع شیوه‌های نوین، چیزی است که نیازهای جدیدی را برای جامعه به وجود می‌آورد و مربیان و معلمان بشر را به فعالیت‌ها و کارهای کامل‌تری فرا می‌خواند و این، همان حقیقتی است که قرآن می‌فرماید: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رُسُولٍ إِلَّا لِيُبَيِّنَ لِقَوْمِهِ».^{۱۵}

د) حفظ اصول ارزشی و پایبندی به آن‌ها

آن گونه که ما «معلمی جامعه» را بیان داشتیم و توضیح دادیم و گفتیم که؛ چه بسا برای رشد و تعلیم و تربیت انسان‌ها تشکیل و اداره حکومت و نظارت و هدایت آن لازم آید و ضروری دانستیم که معلمان امت؛ افزون بر تربیت و تعلیم فرد، به تربیت و تعلیم اجتماع و هدایت نظام نیز بیندیشند، امکان ظهور یک مشکل مهم نباید مورد غفلت قرار گیرد و آن این که در راستای کار اجتماعی و تشکیل و اداره حکومت مورد نیاز و دخالت در امور مختلف جامعه و انجام وظیفه در مشاغل گوناگون، با گذشت زمان، وسیله تبدیل به هدف شود.

* ما باید تمام تلاش‌مان را بنمائیم تا به هر صورتی که ممکن است خط اصولی دفاع از مستضعفین را حفظ کنیم. مسئولین نظام ایران انقلابی باید بدانند که عده‌ای از خدا

فرد مطرح است، در حالی که جامعه نیز همین نیازها را داراست. اگر فرد در سنین مختلف زندگی، دارای استعدادها و نیازها و مشکلات خاصی است و باید با توجه به آن‌ها کار تربیت و تعلیم را پی‌ریزی کرد، جامعه نیز در طول تاریخ تکوین و توسعه خویش، دارای رشدی نظیر رشد انسان است.

جامعه انسانی، مانند همه خواص روحی انسان و همه مسائلی که با روح آدمی ارتباط دارد، هنگامی که شکل گرفته و تحقق یافته، دارای کمال نهایی نبوده است، به شکلی که قابلیت رشد و گسترش را نداشته باشد، بلکه جامعه بشری نیز همانند همه امور روحی و ادراکی انسان همواره با تکامل انسان در زمینه مسائل مادی و معنوی، تکامل یافته است. در حقیقت، نمی‌توان توقع داشت که از میان همه ویژگی‌های مربوط به انسان، اجتماع و جامعه انسانی را استثنا کرد و آن را از بدو پیدایش به کامل‌ترین شکل تصور نمود.^{۱۴}

بنابراین، اگر یک روز نیازهای اجتماعی، عالمی را واداشت تا *احیاء العلوم* را بنویسد و دیگری را واداشت تا *محجة البیضاء فی احیاء الاحیاء* را تدوین کند و سومی را رهنمون ساخت تا *معراج السعاده* را بنگارد و... نمی‌توان انتظار داشت که همان‌ها امروز به تنهایی کافی باشد. البته اصل صداقت، رأفت، رحمت، سخاوت و... از نظر اهمیت و ارزش به زمان و تاریخ خاصی اختصاص ندارد؛ ولی شیوه بیان و تطبیق آن، بر مصادیق و نیاز

مادی و پیوند دادن آن‌ها با نظام فکری اسلام، آنان نمی‌توانند نقش مؤثری را در ایجاد حرکت و تحول اجتماعی ایفا کنند.

ولی در جوامع غیر ماشینی که معمولاً از نظر وضع اقتصادی ضعیف هستند و ما آن‌ها را به عنوان ملل مستضعف و تحت ستم می‌شناسیم و حکومت‌های آنان در بسیاری از موارد، وابسته به قدرت‌های بزرگ جهانی هستند و به دنبال آن، سیستم علمی و دانشگاهی آنان نیز دارای هویت مستقل نبوده و در نهایت، مراکز علمی آنان تأثیر نزدیک و مداوم و مؤثری بر توده‌ها ندارد. فعالیت در سطح عناصر علمی، تأثیر به‌سزایی نخواهد داشت؛ بلکه فعالیت فکری و فرهنگی، در دامان گستردهٔ جامعه و مردم محروم و مستضعف، اصیل‌تر و اثربخش‌تر است و چه بسا تنها راه است.

و اما رهبری فکری جامعه در نظامی اسلامی - که در آن پیوندی نزدیک و ناگسستنی میان (حکومت، مردم، مراکز علمی و معلمان) می‌تواند و باید وجود داشته باشد؛ زیرا این پیوند، در طبیعت و نهاد آن نهفته است - چگونه باید باشد و شیوه‌های آن چیست؟ پیوند یادشده، نکتهٔ بسیار مثبتی است که هرگونه کار صحیح فرهنگی را ممکن می‌سازد؛ ولی همین «پیوند» می‌تواند به نوعی مشکل و نکتهٔ منفی بینجامد و آن در صورتی است که معلمان جامعه وجود این پیوند را عامل بی‌نیازکننده از کارهای اصیل فرهنگی بیندارند و به کارهای سطحی و غیر

بی‌خبر برای از بین بردن انقلاب، هر کس را که بخواهند برای فقراء و مستمندان کار کند و راه اسلام و انقلاب را بپیماید فوراً او را کمونیست و التقاطی می‌خوانند. از این اتهامات نباید ترسید، باید خدا را در نظر داشت و تمام هم و تلاش خود را در جهت رضایت خدا و کمک به فقرا به کار گرفت و از هیچ تهمتی نترسید.

ه) شناخت و به‌کارگیری زیربنایی‌ترین شیوه‌ها

کار فرهنگی و رهبری فکری در جوامع مختلف و شرایط گوناگون تاریخی، دارای تفاوت و گوناگونی است. شیوه کار در ممالک اسلامی با شیوهٔ کار فرهنگی در ممالک غیر اسلامی، فرق می‌کند؛ برای مثال در کشورهای صنعتی و ماشینی که از تکنیک پیشرفته‌ای برخوردارند و جامعه تحت نفوذ مراکز علمی و اقتصادی اداره می‌شود و کوتاه سخن این که عناصر علمی و دانشگاهی کشور، در تحولات اجتماعی سهم بیشتری را دارا هستند، کار فرهنگی را باید در همان سطح، آغاز کرد و تحولی در بینش و تفکر قشر تحصیل کرده و دانشگاهی به وجود آورد؛ زیرا در چنان محیط‌هایی، با وجود شبکه‌های عظیم تبلیغی و نفوذ و سلطه سنگین سیستم‌های مختلف علمی و تبلیغی و اقتصادی بر مردم و گرایش متزاید آنان به زندگی مادی و ماشینی، جدا ساختن آنان از حرکت کلی جامعه به سختی صورت می‌گیرد و در صورت جدا ساختن چند عنصر معمولی از نظام تفکر

و روابط اجتماعی گرفته و مرحله تأثیرپذیری را پشت سر گذارده است. بدیهی است که تأثیرگذاری در چنین مرحله‌ای، مشکل و گاه غیر ممکن می‌باشد.

البته در شرایط انقلابی که یک تحول سریع ضرورت می‌نماید، چاره‌ای جز هدایت نیروهای بالفعل جامعه که سنین بالا را تشکیل می‌دهند، نیست؛ برای مثال وقتی که پیامبری در میان قومی مبعوث می‌شده است، نمی‌توانسته است به امید نسل‌های آینده به ساختن نیروهای بالقوه بپردازد؛ زیرا، نیروهای بالقوه که عبارتند از نسل نوحاسته، در اختیار آنان قرار نمی‌گرفته است، یا زمانی که یک انقلاب اجتماعی و فرهنگی می‌خواهد صورت پذیرد، ثقل بار انقلاب و اهرم تحول، بر دوش نیروهای بالفعل جامعه به حرکت در می‌آید؛ ولی تداوم و بقای آن، نیازمند رشد و آگاهی و توان نیروهای بالقوه است.

به هر حال، هنگامی که تحول اجتماعی صورت می‌گیرد، همه نیروهای بالفعل جامعه در جهتی هماهنگ با تحول حرکت نمی‌کنند؛ بلکه گروهی از مردم با شرایط گذشته خو کرده و در تحول شرایط دیرین، منافع خویش را در خطر دیده و یا از نظر فرهنگ و عقیده، نمی‌توانند آن را تحمل کنند و همواره سعی در برگرداندن شرایط گذشته و حفظ و بازپس‌گیری امکانات خویش دارند. این‌جاست که برای رهبران و معلمان جامعه و کسانی که تحول اجتماعی را رهبری کرده‌اند، دو وظیفه بزرگ پدید می‌آید.

اصولی پرداخته و با گذشت زمان، این پیوند استحکام خویش را از دست داده و با تزلزل زیربناها، ساختار بنا درهم ریزد.

در حکومت اسلامی، اداره حکومت و هدایت آن و حضور در بخش‌های مختلف آن، کاری است در راستای رهبری فکری و فرهنگی نظام و تدریس در مراکز علمی و ابلاغ مفاهیم و ترویج آن‌ها در میان مردم، کاری است فرهنگی، ولی باید دید که آیا کدام یک از این فعالیت‌ها می‌تواند یک کار اصیل و زیربنایی فرهنگی و معنوی و عقیدتی به شمار آید؟ و در کدام بخش باید بیشترین مایه را گذاشت؟

بیشترین کاری که تا کنون به عنوان فعالیت تبلیغی و ارشادی- اجتماعی، از سوی حوزه و روحانیت صورت گرفته، عبارت است از فعالیت‌های عمومی مانند سخنرانی و تدریس احکام و عقاید در محافل مذهبی و نوشتن کتاب‌هایی در زمینه مسائل مذهبی که پس از انقلاب اسلامی این کار به صورت سخنرانی و پخش آن از شبکه‌های رادیو، تلویزیون، مجلات و روزنامه‌ها و تدریس در دبیرستان‌ها و دانشگاه‌ها عملی گشته است. این، کمترین کاری است که می‌توانست صورت گیرد! که البته کیفیت عرضه و تأثیر و کارایی آن، مجال گفت‌وگوی بسیار دارد. ولی در هر حال این نوع فعالیت فرهنگی، معمولاً دارای یک مشکل عمده است و آن این‌که بیشترین کارها در رابطه با نسلی قرار می‌گیرد که تفکر آن‌ها شکل لازم را از محیط و خانواده

می‌بندند، تلویزیون را تحریم می‌کنند و کتاب را نمی‌خوانند و تنها از این طریق، نیروهای طرفدار نظام حفظ می‌شوند و استحکام می‌یابند؛ اما فرزندان همینان - چه طرفداران و چه مخالفان - در صحنه اجتماع کنار هم می‌نشینند و دبستان و دبیرستان و دانشگاه را می‌بینند و اینان که همان نیروهای بالقوه جامعه امروز و نیروهای بالفعل جامعه فردا هستند همه و همه آماده پذیرش اخلاق و فرهنگ حاکم می‌باشند - حاکم نه به معنای حکومت و رژیم، بلکه به معنای آن‌چه جاذبه و کشش و تأثیر بیشتری داشته باشد و از شیوه‌های دقیق‌تر و عینی‌تری استفاده کند - و همین جاست که معلوم می‌گردد، این کار در مقایسه با حفظ نیروهای بالفعل، بسیار دقیق‌تر و حساس‌تر است؛ زیرا هدایت این نسل، تنها با آوردن دلیل و برهان میسر نیست؛ بلکه هماهنگی با عواطف، توجه به غرائز و محیط و فرهنگ هر خانواده و روابط اجتماعی و احساسات حادث دوران کودکی و نوجوانی و جوانی لازم است.

بنابراین، در کار رهبری فکری و فرهنگی و عقیدتی یک جامعه باید به ترتیب این مراحل را در نظر داشت: خردسالی، نوجوانی، جوانی، میان‌سالی و بزرگسالی. این پنج مرحله را باید به سه بخش تقسیم کرد.

۱. بخش نیروهای بالقوه و استعدادها آماده و ذهنیت‌های شکل‌پذیر، شامل مرحله یک و دو که در فرهنگ آموزش کشور، آنان را به عنوان نسل دبستان و دبیرستان می‌شناسیم.

۱. حفظ نیروهای بالفعل که طرفدار شرایط جدید فرهنگی و اجتماعی هستند و بار تحول را بردوش کشیده‌اند که این، همان کار فرهنگی در رابطه با سنین بالا خواهد بود و از طریق فعالیت‌های عمومی و شبکه‌های جمعی، امکان‌پذیر است.

۲. تأمین نیروهای آینده و تربیت و تعلیم نیروهای بالقوه نظام، که این کار هم مهم‌تر و هم گسترده‌تر و هم دقیق‌تر از کار قبلی است. مهم‌تر است به دلیل این که نیروها به فعلیت رسیده، همان‌گونه که دیرتر اصلاح‌پذیرند، دیرتر هم منحرف می‌شوند؛ ولی نیروهای بالقوه برای پذیرش شرایط فرهنگی و عقیدتی و اخلاق حاکم بر جامعه، بسیار پراستعداد می‌باشند و در صورتی که شرایط سالم و شیوه‌ها صحیح باشد، نیروهای خالص و بی‌غش و خالی از سوابق و ذهنیت‌های مخدوش پرورش خواهند یافت.

و اما این که می‌گوییم: «ساختن نیروهای بالقوه گسترده‌تر از کار حفظ نیروهای بالفعل است» به این جهت می‌باشد که در حفظ نیروها، محدوده کار، در زمینه طرفداران نظام نوین خلاصه می‌شود؛ ولی در ساختن نیروهای بالقوه، هیچ استثنایی وجود ندارد و همه آن نیروها زیر پوشش تربیتی و پرورشی قرار می‌گیرند.

به عنوان توضیح بیشتر، هنگامی که یک مصلح اجتماعی سخنرانی می‌کند و یا کتاب و مقاله می‌نویسد، آنان که به هر دلیلی اصلاح‌گری او را نمی‌پذیرند رادیو را

جهت من به تأدیب تو مبادرت ورزیدم قبل از این که قلبت سخت شود و عقلت به چیزی مشغول گردد.

رسول خدا ﷺ می فرماید:

من تعلّم في شبابه كان بمنزلة الرّسم في الحجر ومن تعلّم وهو كبير كان بمنزلة الكتاب على وجه الماء؛^{۱۷} یعنی کسی که در جوانی دانش بیاموزد مانند رسم در سنگ است و کسی که در بزرگ سالی دانش آموزد، همانند نوشتن بر سطح آب می باشد.

در روایتی آمده است که امام صادق (ع) به شخصی به نام «احول» که ظاهراً برای تبلیغ و هدایت مردم در امر امامت به بصره رفته بود فرمود آیا بصره رفتی؟ پاسخ داد: بلی، امام فرمود: «کیف رأیت مسارعة الناس في هذا الأمر و دخواهم فيه؟» یعنی! استقبال مردم را در این امر - ولایت ائمه (ع) چگونه یافتی؟

احول گفت: «بخدا قسم بسیار کم می باشند، گروهی استقبال کردند، ولی اند کند!».

امام (ع) فرمود: «علیک بالاحداث فاتهم اسرع الی کل خیر؛^{۱۸} یعنی بر تو باد که کم سن و سالان را هدایت کنی - و به سوی ولایت فراخوانی - زیرا آنان، زودتر از همه به سوی هر خیری می شتابند. اهمیت تعلیم و تربیت خردسالان و تأثیرپذیری آنان امری روشن است و این اصل در مرحله ذهن و قلب و بیان هم بوده و هست؛ ولی باید دید در مرحله عمل، حوزه و روحانیت چه نقشی را در رابطه با نسل یادشده داشته و دارد.

۲. بخش نیروهای تحلیل گر که شامل مرحله سه «جوان» می باشد؛ زیرا ذهن و فکر آنان از بی شکلی رها شد؛ ولی پذیرفتن صد درصد شکل ها و قبول باورهای به دست آمده و جاودانگی بخشیدن به آن ها گرفتار نوعی کشمکش درونی ناشی از بلوغ اجتماعی به سر می برند و می خواهند از طریق تجزیه و تحلیل مسائل، قبل از پذیرش ارزش ها، نفس و وجدان خویش را مطمئن یا متقاعد سازند.

۳. بخش نیروهای به فعلیت رسیده و ذهن های شکل یافته که شامل مرحله چهار و پنج می باشد؛ یعنی «میان سال و بزرگسال». عمیق ترین، ظریف ترین و حساس ترین کار فرهنگی رهبران فکری جامعه، باید متوجه دوران دبستان و دبیرستان شود، نه از طریق افزودن دروس مذهبی و عقیدتی و فرهنگ اسلامی به شکل کتاب و جزوه خوانی؛ بلکه بیشتر از طریق استخدام شیوه های هنری و تربیتی آمیخته با هنر و عواطف نهفته انسانی و شیوه های غیر مستقیم؛ به طوری که بتواند فطرت نهفته را بیدار و گویا سازد.

سازندگی یک نسل، باید در همین مقطع صورت پذیرد و مقاطع و مراحل بعد بسیار دیر است، امیرالمؤمنین (ع) به فرزندش حسن بن علی (ع) می فرماید:

أما قلب الحدّث كالأرض الخالية ما ألق فيهما من شيء قبلته، فبادرتك بالادب قبل أن يقسوّ قلبك و يشتغل لبك؛^{۱۶} یعنی همانا قلب و ذهن خردسال مانند زمین خالی و بکری است که هر بذری در آن افکنده شود می پذیرد. بدین

حقیقت این است که مهم‌ترین کار که تربیت نیروهای بالقوه است، کمترین جا را در گذشته و حال در میان فعالیت‌های فرهنگ حوزه و دانشگاه داشته و دارد؛ اما در گذشته به دلیل این که فعالیت مستقیم حوزه و روحانیت در مراکز آموزشی و پرورشی کشور از جانب رژیم استبدادی، مواجه با مانع بوده است، ولی در همان زمان، فعالیت‌های غیر مستقیم مانند تهیه کتب و جلسات و فیلم و تئاتر ممکن بوده است که کمتر کسی در حوزه و روحانیت بدان می‌اندیشیده است؛ اما در شرایط حاضر، آن چه سبب بی‌توجهی به این مسئله بسیار مهم و حیاتی شده است: اولاً، عدم برنامه‌ریزی و تشکیلات تبلیغی در نظام حوزه و ثانیاً، ناشناخته‌بودن اهمیت آن و ثالثاً، حقیرپنداشتن و منافی مقام روحانیت تلقی کردن آن می‌باشد. این مشکلی است که در دیروز و امروز وجود داشته است و جا دارد که آگاهان و روشنگران حوزه و روحانیت از آن دلگیر و نگران باشند.

* آمریکا و استکبار در تمامی زمینه‌ها افرادی را برای شکست انقلاب اسلامی در آستین دارند، در حوزه‌ها و دانشگاه‌ها مقدس‌نماها را که خطر آنان را بارها و بارها گوشزد کرده‌ام اینان با تزویرشان از درون محتوای انقلاب و اسلام رانابود می‌کنند، این‌ها با قیافه‌ای حق به جانب و طرفدار دین و ولایت همه را بی‌دین معرفی می‌کنند باید از شرّ این‌ها به خدا پناه ببریم.

و این است که وقتی استاد شهید

مطهری رحمته‌الله با داشتن فضل و اعتبار حوزه‌ای، به نوشتن داستان راستان می‌پردازد، گروهی به او اعتراض می‌کنند که این کار سبک است و به وجهه علمی شما لطمه می‌زند! ولی ایشان که عالمی دردآگاه و زمان‌شناس و ایثارگر بود، طعن‌ها را ندیده انگاشت و آنچه را ضرورت تشخیص داده بود، عملی ساخت. این مطلبی است که خود ایشان در مقدمه آن کتاب اظهار داشته است.

امروز هم، هنوز به گونه‌ای این ذهنیت وجود دارد که کار تعلیم و تربیت خردسالان، باید توسط افراد کم‌مایه و مبتدی صورت گیرد و افراد مجتهد و با فضل فقط باید به حوزه بیندیشند و بپردازند و به کمتر از مسائل دانشگاه بها ندهند!

سعی حوزه در زمینه تعلیم و تربیت کلاسیک در دوران پس از انقلاب، بیشتر متوجه دانشگاه‌ها بوده است؛ در حالی که دانشگاه برای این مهم، دیر است و باید تعلیم و تربیت فکری و معنوی و عقیدتی در مراحل قبل از آن صورت گیرد و در دوره دانشگاه، ملاک‌ها و معیارهای عقلی و فلسفی برای مستدل کردن شناخت‌های فطری مطرح شده و قدرت تجزیه و تحلیل نیروها تقویت شود و شکوفه‌ها تبدیل به ثمر گردد و باورهای مستدل عقیدتی بر اساس شناخت‌های فطری شکل گیرد و ثبات یابد. این ثبات و استواری و شکل‌گیری، نیاز به پیشینه‌ای طولانی و کاری تدریجی و متکامل دارد و بدون آن، نتیجه مطلوب حاصل نخواهد آمد.

کتاب‌ها صورت می‌گرفته و دارای ارزش بوده است، اکنون نیز، ارزش است؛ ولی باید در کنار همه این ارزش، به حکم ضرورت زمان و مقتضیات جوامع اسلامی، مسئله ابلاغ و تبلیغ و ارشاد و هدایتگری را در بعد گسترده‌تر و شیوه‌های دقیق‌تر جست‌وجو کرد. همان‌طور که کار قضاوت بر طبق احکام اسلام از حقوق و وظایف قطعی و بی‌چون و چرای فقها و مجتهدان و اصحاب حوزه است، باید مسئله آموزش و پرورش در همه سطوح اجتماعی نیز از اصیل‌ترین و مؤثرترین کارهای اجتماعی حوزه و روحانیت به شمار آید و این سخن، نه بدین معناست که باید وزارت آموزش و پرورش را به دست حوزه بسپاریم و انتظار داشته باشیم که دروس مختلف ادبی، ریاضی و تجربی و طبیعی، ضرورتاً توسط افراد عمامه‌به‌سر تدریس شود؛ بلکه منظور این است که باید مربیان و معلمان؛ به‌ویژه معلمان امور تربیتی و عقیدتی دارای تعهد و ایمان حوزه‌ای و تقوای واقعی و شناخت کافی از مسائل اسلامی و علمی پرورشی باشند و مهم‌تر این که موضوع تربیت اخلاق و عقیدتی این نسل‌ها، به‌طور جدی‌تر و عمیق‌تری مورد توجه قرار گیرد و تعلیم و تربیت معنوی در سطح پایین و شیوه‌های ابتدایی صورت نگیرد و از همه امکانات مادی و معنوی و صوتی و تصویری و هنری بهره‌گیری شود.

مطلب یادشده، منافاتی نخواهد داشت با این که یک نیروی حوزه‌ای، بتواند دروس

بحرانی‌ترین دوران زندگی جوانان، دوران بلوغ جنسی آنان است که اگر در این دوران به انحراف کشیده شوند، انحراف‌های شهوانی آنان را به انحراف‌های عقیدتی نیز می‌کشاند و این‌گونه انحراف‌ها، به زحمت اصلاح‌پذیر است و اصلاح آن‌ها از طریق کتاب و معارف اسلامی و تاریخ اسلام و احکام شرعی، امکان‌پذیر نیست؛ به همین جهت است که اگر خوب نظر کنیم، خواهیم یافت که بی‌توجهان به مذهب و امور مذهبی و بی‌عقیدگان به مبانی فکری و دینی در چنین سنینی، پیش از آن که لامذهب فلسفی باشند، لاابالی و شهوت‌گرایند.

علی‌علیه می‌فرماید:

غیر منتفع بالعظمت قلب متعلق بالشهوات؛^{۱۹} یعنی قلب و فکر و روحی که به شهوات تعلق پیدا کرد، موعظه‌ها نفعی بدان نخواهد بخشید.

بنابراین، باید ریشه‌ای‌ترین کارهای آموزشی و پرورشی اخلاقی و معنوی و فکری برای نسلی تدارک دیده شود که دارای پذیرش و انعطاف‌پذیری بیشتر و فطرت دست‌نخورده و توان و شعور بیشتری است.

شیوه‌های عملی

شکی نیست، که مسلم‌ترین وظیفه و مسئولیت حوزه‌ها و روحانیت، شناخت اسلام و ارزش‌های دینی و احکام الهی و ابلاغ و نشر و گسترش آن‌هاست. همان‌گونه که در گذشته، فقهات و اجتهاد و بیان احکام و ارزش‌ها از طریق منبر و سخنرانی و تألیف

دیگری را که به طور مستقیم در راستای کار او قرار ندارد، تدریس کند؛ بلکه، جامعیت و توان‌های مختلف یک نیروی مذهبی و حوزه‌ای اعتبار و وجاهت و مقبولیت اجتماعی بیشتری به او می‌بخشد، تا آن‌جا که می‌توان این موضوع را یک شیوه لازم نیز معرفی کرد. مربی و معلم اخلاق و عقیده، وقتی که دارای جامعیت بیشتری باشد و در عین تهذب و سفارش به تهذیب و گرایش به معنویات در دیگر رشته‌های علمی نیز دارای تخصص و آگاهی باشد، نشان می‌دهد که گرایش او به اخلاق و معنویت و ارزش‌های معنوی و دینی، به دلیل دسترسی نداشتن او به علوم جدید و مسائل مادی نبوده و کار و راه و هدف خویش را با اراده و شناخت و لیاقت، انتخاب کرده است و در این صورت تأثیر گفتار و کردار او در عمق روح و فکر مخاطبانش بیشتر و جایگاه او در جامعه و نگاه مردم روشن‌تر و استوارتر و ارزنده‌تر خواهد بود.

این واقعیتی است که در زندگی انبیا و امامان معصوم علیهم‌السلام نیز، مشهود است و می‌بینیم که آنان کار پیامبری و امامت و ارشاد را تنها کار اجتماعی خود محسوب نداشته و آن را مایه امرار معاش خویش قرار نداده‌اند و روایات نشان می‌دهد که امامان و پیامبران، دارای کارهای اجتماعی از قبیل کشاورزی و چوپانی بوده‌اند.

در صورتی که روح و ملاک حرکت انبیا را دریابیم، خواهیم دانست که مشاغل اجتماعی انبیا و امامان، متناسب با زمان

آنان بوده و بر اساس نیازهای همان جامعه، انتخاب می‌شده است؛ یعنی اگر می‌بینیم که پیامبران، چوپان یا کشاورز یا صنعتگر بوده‌اند، لازم نیست که حتماً یک روحانی هم امروز چوپان یا کشاورز باشد؛ زیرا در آن روزگار، کاری در اجتماع جز همین امور نبوده است و زندگی مردم بر محور دامداری و کشاورزی و تا اندازه‌ای صنعت می‌چرخیده است. آنچه زمان حاضر می‌طلبد این است که یک عنصر مذهبی و اخلاقی و یک معلم تربیتی و هدایتگر معنوی، دارای فعالیت علمی و فرهنگی- اجتماعی در ابعاد مورد نیاز جامعه باشد و دانش دین و علم روز را به هم آمیزد و بدین طریق از تک‌بعدی و بساطت خارج شود.

آگاهی یک روحانی به علوم مذهبی و دینی و نیز علوم تجربی و مادی و جامعیت او در زمینه علوم حوزوی و دانشگاهی، افزون بر آثار مثبتی که برای آن ذکر کردیم، تأثیرهای ارزنده دیگری نیز دارد که فقط بدان اشاره می‌کنیم و اگر مجال در آینده به دست آمد، پیرامون آن‌ها مطالب تفصیلی را خواهیم آورد.

۱. تأثیر در بُعد تبلیغ و تعلیم و تربیت نسل روستایی

بیشترین جمعیت کشور ما، در روستاها زندگی می‌کنند و با این‌که در ایام تبلیغی - ماه محرم و ماه مبارک رمضان - نیروها بسیج می‌شوند و روستاها را تحت پوشش قرار می‌دهند؛ ولی بی‌تردید هشتاد درصد روستاها

تحصیل تخصصی در برخی رشته‌ها - و یا بدین بهانه - به کار تحصیل مشغول شده باشند، تأثیر آن قابل انکار نیست.

* نکته دیگری که از باب نهایت ارادت و علاقه‌ام به جوانان عرض می‌کنم این است که در مسیر ارزش‌ها و معنویات از وجود روحانیت و علمای متعهد اسلام استفاده کنید و هیچ‌گاه و تحت هیچ شرایطی خود را بی‌نیاز از هدایت و همکاری آنان ندانید. روحانیون مبارز و متعهد به اسلام در طول تاریخ و در سخت‌ترین شرایط همواره با دلی پر از امید و قلبی سرشار از عشق و محبت به تعلیم و تربیت و هدایت نسل‌ها همت گماشته‌اند و همیشه پیشتاز و سپر بلای مردم بوده‌اند بر بالای دار رفته‌اند و محرومیت‌ها چشیده‌اند. زندان‌ها رفته‌اند و اسارت‌ها و تبعیدها دیده‌اند و بالاتر از همه آماج طعن‌ها و تهمت‌ها بوده‌اند.

۴. تأثیر در امر اجتهاد و ارائه نظریات فقهی در زمینه مسائل اجتماعی و اقتصادی و قضایی و...

در هر حال حضور و دخالت حوزه در امر آموزش و پرورش و نظام فرهنگی جامعه، نیاز به مدیریت قوی و طرح و برنامه علمی و عینی دارد و اگر جز این باشد، نتیجه مطلوب حاصل نخواهد آمد؛ چه بسا در موارد و شرایطی، نتیجه نامطلوب و مشکلاتی را به دنبال داشته باشد.

از مسئله تبلیغ بی‌بهره‌اند و در صورتی که حوزه‌ها در محدوده‌ای وسیع‌تر به کادرسازی و ساختن نیروهای روحانی، به عنوان معلم با جامعیت‌های موردنیاز پردازد، با اعزام آن‌ها به عنوان معلم دبستانی و راهنمایی و دبیرستان، می‌تواند اقصی نقاط کشور را زیر پوشش تربیتی قرار دهد. آن هم به شکلی آبرومند و به دور از برخی مشکلات.

۲. تأثیر در بُعد پیوند حوزه و دانشگاه

به عقیده ما، شرط تحقق پیوند صحیح و طبیعی میان حوزه و دانشگاه، وجود جامعیت عناصر روحانی و مذهبی است. این نه بدین معناست که همه عناصر حوزه‌ای، باید با همه علوم دانشگاهی آشنا باشند؛ بلکه منظور این است که بخشی از اصحاب حوزه که می‌بایست در سطح تعلیم و تربیت عناصر دانشگاهی فعالیت کنند، باید حداقل در یک رشته از علوم روز؛ هر چند رشته‌ای که در رابطه با علوم حوزه‌ای نیز باشد مانند «حقوق، علوم سیاسی، تاریخ، روان‌شناسی تربیتی، جامعه‌شناسی، زبان، ادبیات» دارای تحصیلات عالی و یا مطالعات تحقیقی باشند؛ زیرا همین امر، عامل پیوند طبیعی میان عناصر حوزه‌ای و دانشگاهی است.

۳. تأثیر در بُعد تبلیغات خارجی

دانشجویان، در کشورهای خارجی نقش مثبتی را در جهت ابلاغ ارزش‌های اسلامی و انتقال آن‌ها به نسل‌های دیگر دارند و در صورتی که این دانشجویان، نیروهای ساخته‌شده و فاضل حوزه‌ای باشند که برای

پی نوشت:

۱. گروه مسائل حوزه.
۲. اعراف، آیه ۱۲۹.
۳. اعراف، آیه ۱۲۹.
۴. محمد، آیه ۳۸.
۵. اعراف، آیه ۳۴.
۶. اسراء، آیه ۴-ط.
۷. اسراء، آیه ۸.
۸. مرتضی مطهری؛ جامعه و تاریخ؛ ص ۳۰.
۹. اعراف، آیه ۱۲۸.
۱۰. صف، آیه ۲-۳.
۱۱. بقره، آیه ۴۴.
۱۲. محمد رضا حکیمی؛ الحیاة؛ ج ۱، ص ۲۹۴.
۱۳. نهج البلاغه؛ حکمت ۷۳.
۱۴. محمد حسین طباطبایی؛ تفسیر المیزان؛ ج ۴، ص ۹۲.
۱۵. ابراهیم، آیه ۴.
۱۶. محمد باقر مجلسی؛ بحار الانوار؛ ج ۷۷، ص ۲۰۱.
۱۷. همان، ج ۱، ص ۲۲۲.
۱۸. همان، ج ۲۳، ص ۲۳۶.
۱۹. ابوالفتح آمدی؛ غرر الحکم و درر الکلم؛ ج ۲، ص ۵۰۷، ح ۲۶.

منابع:

- *قرآن کریم.
- ** فیض الاسلام؛ نهج البلاغه؛ حکمت ۷۳.
۱. مطهری، مرتضی؛ جامعه و تاریخ؛ ج ۴۱، تهران: صدرا، ۱۴۰۲.
 ۲. طباطبایی، محمد حسین؛ تفسیر المیزان؛ ج ۴، تهران: دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۷۵.
 ۳. حکیمی، محمد رضا؛ الحیاة؛ ترجمه احمد آرام؛ ج ۱، چ ۱۲، قم: دلیل ما، ۱۳۹۵.
 ۴. مجلسی، محمد باقر؛ بحار الانوار؛ ج ۷۷، چ ۴، تهران: اسلامیه، ۱۳۸۲.
 ۵. آمدی، ابوالفتح؛ غرر الحکم و درر الکلم؛ تحقیق سید مهدی رجایی؛ ج ۲، ح ۲۶، قم: دار الکتب الاسلامی، ۱۴۱۰ ق.



راهنمای اشتراک مجلات تخصصی دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم



ضمن تشکر از حسن انتخاب شما

مرکز توزیع مجلات تخصصی دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم عهده دار توزیع و اشتراک مجلات ذیل می باشد. لطفاً پس از انتخاب مجله مورد نظر، فرم ذیل را تکمیل کرده و به نشانی ارسال فرمایید.

فرم اشتراک

حوزه	فقه	نقد و نظر	آینه پژوهش	جستارهای فقهی و اصولی
یک سال اشتراک ریال ۴۰۰/۰۰۰	یک سال اشتراک ریال ۴۰۰/۰۰۰	یک سال اشتراک ریال ۴۰۰/۰۰۰	یک سال اشتراک ریال ۹۶۰/۰۰۰	یک سال اشتراک ریال ۸۰۰,۰۰۰
پژوهشهای قرآنی	اسلام و مطالعات اجتماعی	علوم سیاسی	تاریخ اسلام	آیین حکمت
یک سال اشتراک ریال ۴۰۰/۰۰۰	یک سال اشتراک ریال ۴۰۰/۰۰۰	یک سال اشتراک ریال ۳۲۰/۰۰۰	یک سال اشتراک ریال ۳۲۰/۰۰۰	یک سال اشتراک ریال ۳۲۰/۰۰۰

نام پدر:	نام و نام خانوادگی:	نام:
میزان تحصیلات:	تاریخ تولد:	نهاد شرکت:
کد اشتراک قبل:	کد پستی:	نشانی:
پیش شماره:	صندوق پستی:	استان:
تلفن ثابت:	رایانامه:	شهرستان:
تلفن همراه:		خیابان:
		کوچه:
		پلاک:

هزینه های بسته بندی و ارسال به عنوان تخفیف محاسبه شده است.

قم، چهارراه شهدا، ابتدای خیابان معلم، نشر پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی
کد پستی: ۳۷۱۵۶-۱۶۴۳۹
تلفن: ۰۲۵-۳۷۱۱۶۶۶۷
شماره پیامک: ۳۰۰۲۷۰۲۵۰۰۰۰۰
رایانامه: magazine@isca.ac.ir

شماره حساب سیبایانک ملی ۰۱۰۹۱۴۶۰۶۱۰۰۵ نشر پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی